



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سیمای مهدی موعود

در آینه شعر فارسی

تألیف: سید علی نقی حسینی (پروانه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای مهدی موعود (عجل الله فرجه) در آینه شعر فارسی

نویسنده:

واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۷	مقدمه
۳۳	بخش اول - کلیاتی درباره شعر آیینی
۳۳	اشاره
۳۵	کلیاتی درباره شعر آیینی
۳۵	۱ - ۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی
۳۶	۱ - ۲) نمونه هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی
۳۶	اشاره
۳۷	بلای سخت
۳۸	جهان غم
۳۹	چرا؟!!
۳۹	خوی نیک
۴۱	خداوند
۴۱	وام خرد
۴۲	دریغا جوانی!
۴۳	شرف مرد
۴۳	مناظره زاغ و باز
۵۲	نه این جا باش و نه آن جا!
۵۷	ارزش هنر
۵۸	شکوه علم و عدل
۵۹	در نکوهش بی خردی

- گفتگوی زیرک و ابله ۵۹
- چه دریاست این؟! ۶۱
- به سلام آمدگان ۶۳
- در ستایش رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم ۶۵
- ۳ - ۱) زیر مجموعه های شعر آیینی ۶۷
- ۴ - ۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی ۷۰
- بخش دوم - گلگشتی در آفاق شعر مناقبی ۷۳
- اشاره ۷۳
- گل گشتی در آفاق شعر مناقبی ۷۵
- ۱ - ۲) پیشینه شعر مناقبی ۷۶
- ۲ - ۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی ۷۷
- آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی ۷۷
- ۱ - ۲ - ۲) ستایشگران درباری ۷۸
- ۲ - ۲ - ۲) ستایشگران آیینی ۸۲
- در ستایش خداوند کریم ۸۴
- در معراج ۸۶
- بخش سوم - مهدویت در پیشینه شعر فارسی ۱۰۰
- اشاره ۱۰۰
- مهدویت در پیشینه شعر فارسی ۱۰۲
- ۱ - ۳) مهدویت در شعر شاعران درباری ۱۰۲
- قسمت اول ۱۰۲
- قسمت دوم ۱۱۳
- ۲ - ۳) مهدویت در شعر آیینی ۱۲۲
- ای مسلمانان! ۱۲۲
- قسمت اول ۱۲۲
- قسمت دوم ۱۳۵

۱۴۷	قسمت سوم
۱۶۲	قسمت چهارم
۱۷۵	قسمت پنجم
۱۸۷	قسمت ششم
۲۰۴	بخش چهارم - سیری در گستره شعر مهدوی
۲۰۴	سیری در گستره شعر مهدوی
۲۰۶	۱-۴) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی
۲۰۶	اشاره
۲۰۷	۱ - ۱ - ۴) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی
۲۰۷	قسمت اول
۲۱۹	قسمت دوم
۲۳۳	۲ - ۱ - ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام
۲۳۳	قسمت اول
۲۴۷	قسمت دوم
۲۶۲	قسمت سوم
۲۷۳	قسمت چهارم
۲۸۵	قسمت پنجم
۳۰۰	قسمت ششم
۳۱۴	قسمت هفتم
۳۲۹	قسمت هشتم
۳۴۲	۳-۱-۴) تبیین رسالت های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام
۳۴۲	تبیین رسالت های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام
۳۴۴	الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی
۳۵۵	ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن
۳۵۶	قسمت اول
۳۶۷	قسمت دوم

۳۷۹	ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان
۳۷۹	قسمت اول
۳۹۲	قسمت دوم
۳۹۷	د) تحقق جهان شمولی دین مقدّس اسلام و احیای ارزشهای دینی
۴۱۰	ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی
۴۲۵	و) رسوایی متمه‌دیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معزفی دجالان
۴۴۰	بخش پنجم - انواع شعر مهدوی در زبان فارسی
۴۴۰	اشاره -
۴۴۲	انواع شعر مهدوی در زبان فارسی
۴۴۲	۱ - ۵) از نظر محتوایی و درونی
۴۴۲	از نظر محتوایی و درونی
۴۴۳	الف) شعر توصیفی و مناقبی
۴۴۳	قسمت اول
۴۵۳	قسمت دوم
۴۶۴	قسمت سوم
۴۶۷	ب) شعر غیبت
۴۶۷	شعر غیبت
۴۶۹	۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام
۴۸۲	۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی
۴۹۴	۳ / ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام
۴۹۶	۱ - پیدای ناپیدا
۵۰۰	۲ - روح عالم هستی
۵۰۴	۳ - تعبیرهای دیگر
۵۰۴	تعبیرهای دیگر
۵۱۴	۴ / ب) حالات شیفتگان حضرت ولیّ عصر علیه السلام در زمانه غیبت
۵۱۴	قسمت اول

- قسمت دوم ۵۲۵
- قسمت سوم ۵۳۶
- ج) شعر انتظار ۵۴۰
- قسمت اول ۵۴۰
- قسمت دوم ۵۵۱
- د) شعر ظهور ۵۶۲
- شعر ظهور ۵۶۲
- ۱ / د) ظهور فردی و شخصی ۵۶۳
- ۲ / د) ظهور کلی و فراگیر ۵۶۸
- قسمت اول ۵۶۸
- قسمت دوم ۵۸۲
- ه) شعر توشلی و نیایشی ۵۹۶
- و) شعر دیدار ۶۰۲
- ۲ - ۵) از نظر شاکله بیرونی و ساختاری ۶۰۵
- از نظر شاکله بیرونی و ساختاری ۶۰۵
- ۱ / الف) سبک عراقی ۶۰۷
- ۲ / الف) سبک خراسانی ۶۱۱
- ۳ / الف) سبک اصفهانی ۶۱۲
- ۴ / الف) سبک نیمایی و سپید ۶۱۶
- باغ و باد و تیشه ۶۱۸
- کی می آیی؟! ۶۱۹
- ب) قالب های مختلف شعری در شعر مهدوی ۶۱۹
- قالب های مختلف شعری در شعر مهدوی ۶۱۹
- ۱ / ب) رباعی مهدوی ۶۱۹
- ۲ / ب) دوبیتی مهدوی ۶۲۵
- ۳ / ب) دوبیتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی ۶۳۰

- ۶۳۴ ۴ / ب) غزل مهدوی
- ۶۴۱ ۵ / ب) مثنوی مهدوی
- ۶۴۱ خانه خورشید
- ۶۴۱ اشاره
- ۶۴۷ ۶ / ب) قصیده مهدوی
- ۶۵۱ ۷ / ب) ترکیب بند مهدوی
- ۶۵۱ نمونه ای از مربع ترکیب مهدوی
- ۶۵۷ نمونه ای از ترکیب بند مهدوی
- ۶۵۷ اشاره
- ۶۶۰ ۸ / ب) ترجیع بند مهدوی
- ۶۶۱ نمونه ای از یک ترجیع بند مهدوی
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۷ ۹ / ب) مستطیات مهدوی
- ۶۷۰ ۱۰ / ب) سرود مهدوی
- ۶۷۲ ۱۱ / ب) شعر آزاد مهدوی
- ۶۷۴ ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی
- ۶۷۴ شعر مهدوی و اوزان عروضی
- ۶۷۶ ۱ / ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی
- ۶۷۶ اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی
- ۶۷۶ ۱ / ۱ / ج) (دایره مختلفه)
- ۶۷۶ ۱ / ۲ / ج) (دایره مؤتلفه)
- ۶۷۶ ۱ / ۳ / ج) (دایره مجتلبه)
- ۶۷۸ ۱ / ۴ / ج) (دایره مشتبهه)
- ۶۷۸ ۱ / ۵ / ج) (دایره متّفقه)
- ۶۷۹ ۲ / ج) اوزان مخصوص شعر فارسی
- ۶۷۹ اوزان مخصوص شعر فارسی

- ۶۸۰ (ج/۲/۱) (دایره مجتلبه زایده مزاحفه) که شامل سه وزن عروضی است: -
- ۶۸۰ (ج/۲/۲) (دایره مشتبهه مزاحفه) که شامل هفت وزن زیر است: -
- ۶۸۱ (ج/۲/۳) (دایره مشتبهه زایده) که شامل پنج وزن است و تماماً مثنی هستند: -
- ۶۸۲ (۵ - ۳) جایگاه اماکن مقدس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی -
- ۶۸۹ - تو را می بینم -
- ۶۸۹ - تو را باید دید -
- ۶۹۰ - فردا خواندیم!
- ۶۹۰ - صد جمکران دل -
- ۶۹۰ - تو می آیی -
- ۶۹۰ - زلال نورش جاری است -
- ۶۹۱ - اشک روان آوردیم -
- ۶۹۱ - تو را می بینند!
- ۶۹۲ - در بهار می آیی -
- ۶۹۲ - به یاد جمکران -
- ۶۹۴ - بی تو!
- ۶۹۸ - بخش ششم - بایدها و نبایدهای شعر مهدوی -
- ۶۹۸ - اشاره -
- ۷۰۰ - بایدها و نبایدهای شعر مهدوی -
- ۷۰۰ (۱ - ۶) بایدهای شعر مهدوی -
- ۷۰۵ (۲ - ۶) نبایدهای شعر مهدوی -
- ۷۰۸ - بخش هفتم - نمونه هایی از شعر مهدوی معاصر -
- ۷۰۸ - اشاره -
- ۷۰۹ - نمونه هایی از شعر مهدوی معاصر -
- ۷۰۹ - آن آفتاب پنهانی -
- ۷۱۱ - پایان حیرانی -
- ۷۱۱ - چشم به راه -

- ۷۱۳ در مدار چشمانت
- ۷۱۴ ظهور کن
- ۷۱۵ تمام جاده را رفتم...
- ۷۱۵ صدایت می کنم...
- ۷۱۷ قبله گاه تمام ستاره ها
- ۷۱۷ کی می کنی ظهور؟!؟
- ۷۱۹ ای نبض پنهان هستی!
- ۷۲۱ بغض جمکرانی من
- ۷۲۱ خواب دیده ام که می رسی...
- ۷۲۳ بیا که سبزه بروید
- ۷۲۴ بهار در راه است
- ۷۲۵ یار آمدنی است
- ۷۲۵ تا کی انتظار؟!؟
- ۷۲۷ می آیی و...
- ۷۲۷ به کلبه ات برگرد!
- ۷۲۸ لحظه موعود
- ۷۲۹ چرا نمی آیی؟!؟
- ۷۲۹ فقط!
- ۷۳۰ انتظار مستجاب!
- ۷۳۱ یار غمگسار بیاید
- ۷۳۳ جز این تمنّایی نداریم
- ۷۳۳ صبحی دگر می آید...
- ۷۳۵ دیار خورشید
- ۷۳۵ کی ظهور می کنی؟!؟
- ۷۳۶ اگر بگردی ای موعود!
- ۷۳۷ بنده صاحب الزّمان بودن

- ۷۳۹ حرم کجاست؟! -
- ۷۴۰ تا سپیده می آید ..
- ۷۴۱ خدا کند تو بیایی ..
- ۷۴۱ طرح لبخند تو ..
- ۷۴۳ پنجره گلها -
- ۷۴۳ گفتم می آیی -
- ۷۴۵ مولا نمی آیی؟! ..
- ۷۴۷ گل نرگس ..
- ۷۴۷ بیا بتاز و بتازان ..
- ۷۴۹ رود آینه ..
- ۷۵۱ تو و زلالی و سرشاری ..
- ۷۵۱ کجایی؟! -
- ۷۵۲ چشم های جاده ..
- ۷۵۵ زودتر برگرد! -
- ۷۵۵ آن همیشه خوب ..
- ۷۵۷ تو چرا دیر می کنی؟! -
- ۷۵۷ کوچ ..
- ۷۵۸ سپیده موعود ..
- ۷۵۹ طلوع ..
- ۷۶۰ گل بکار! -
- ۷۶۱ ای آفتاب گمشده!
- ۷۶۱ انتظار ..
- ۷۶۳ کوچه کوچه جستجو ..
- ۷۶۳ چشم انتظار تو مانده است ..
- ۷۶۵ در اسارت مرداب ..
- ۷۶۵ یار می آید ..

هلا طلیعه موعود! ----- ۷۶۷

صدا بزن بهار را ----- ۷۶۹

منابع و مأخذ ----- ۷۷۶

درباره مرکز ----- ۸۲۶

موضوع اصلی این تحقیق دامنه دار، بررسی ابعاد مختلف شعر مهدوی در زبان فارسی است. نگارنده برای اولین بار، موضوعات شعر مهدوی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با عبور از مسیرهای ناهموار و خطر خیز آن، به ارائه انواعی از شعر مهدوی در زبان فارسی توفیق یافته است که علی رغم تفاوت های موضوعی، ارتباط منطقی خود را حلقه وار با زنجیره شعر مهدوی حفظ کرده اند و ضمن ارائه شاهد مثال های فراوان برای هر مورد، به کند و کاو «بایدها» و «نبایدهای» مطرح در این نوع از شعر آیینی پرداخته و موارد «امری و الزامی» و «نهی و پرهیزی» آن را مشخص کرده است.

بدیهی است با در نظر گرفتن ابعاد مختلفی که در شعر مهدوی مطرح است و با عنایت به این که تاکنون، تحقیق بایسته و مستقلی در این موضوع صورت نگرفته و این اثر، اولین تحقیق ذوابعادی است که به بررسی موضوع «مهدویت در شعر فارسی» پرداخته است، حضور کاستی ها در این اثر، چندان دور از انتظار نیست. نگارنده با گشودن پنجره ای بر روی مشتاقان شعر مهدوی، انگیزه ادامه و تکمیل تحقیقاتی از این دست را در اختیار ارباب شعر و قلم قرار داده است، و در انتظار گام های دیگری است که از این پس در مسیر شعر مهدوی برداشته شود.

چون شعر مهدوی از زیر مجموعه های شعر آیینی است، آشنایی با پیشینه شعر آیینی امری کاملاً ضروری است. از این رو، اولین بخش این اثر به کلیاتی درباره شعر آیینی در زبان فارسی اختصاص داده شده و با «سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی» به ارائه «نمونه هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» توفیق یافته است.

بخش زیادی از شعر مهدوی در زبان فارسی با شعر مناقبی در ارتباط بوده و هست، لذا با گلگشتی در آفاق شعر مناقبی - که دومین بخش این کتاب را سامان داده است - به معرفی «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» پرداخته و ضمن روشن ساختن جنبه های «ارزشی» و «ضد ارزشی» شعر مناقبی در زبان فارسی، نمونه هایی از هر دو نوع آن را ارائه داده است.

عنوان سومین بخش این اثر، مهدویت در پیشینه شعر فارسی است. به خاطر مرزهای مشترکی که قلمرو شعر مهدوی با شعر مناقبی دارد، موضوع «مهدویت» را در «شعر شاعران درباری» و «شعر شاعران آیینی» به صورت جداگانه، مورد بررسی قرار داده و برای هر مورد، شاهد مثال هایی ارائه کرده است.

سیری در گستره شعر مهدوی، عنوان چهارمین بخش این اثر است که موضوعات مطرح در شعر مهدوی را مورد شناسایی و در نهایت، در معرض تقسیم بندی موضوعی قرار داده است و دشوارترین مرحله این تحقیق به شمار می رود.

در این بخش از اثر، با انتخاب زیر مجموعه هایی برای موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی، زمینه های بررسی دقیق تری فراهم آمده است که دارای سه محور اساسی است:

۱ - معرفی مهدی موعود به عنوان تنها مصلح جهانی.

۲ - تبیین ابعاد ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام.

۳ - ابعاد رسالت جهانی امام زمان علیه السلام و باز تاب آن در شعر مهدوی، که خود دارای محورهای مهم موضوعی است، از قبیل: مبارزه بی امان و بنیادی امام عصر علیه السلام با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی، رویارویی آن منتقم الهی با کفر جهانی، برقراری نظام قسط و عدل اسلامی در گستره جهان، تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام توسط امام زمان علیه السلام، برقراری حکومت جهانی اسلام و احیای ارزش های دینی و الهی و بالاخره رسوایی متمهیدیان و داعیه داران دروغین مهدویت و خط بطلان کشیدن بر تفکر مهدویت نوعی. تمامی این موضوعات - که از دیر باز در شعر مهدوی فارسی، حضور چشمگیری دارند - با ارائه نمونه های بارزی از آثار منظوم شاعران آیینی، مورد تجزیه و

تحلیل قرار گرفته و تا آن جا که مجال این تحقیق و گنجایی این مقال اجازه داده است، در مورد موضوعات شعر مهدوی، بررسی لازم صورت گرفته است.

«انواع شعر مهدوی در زبان فارسی» عنوان پنجمین بخش این اثر است. در این بخش از دو منظر به شعر مهدوی نگاه شده است:

الف) از نظر درونی و محتوایی.

ب) از نظر بیرونی و ساختاری.

برای شعر مهدوی در زبان فارسی از نظر بافت محتوایی و شاکله درونی، زیر مجموعه هایی در نظر گرفته ایم که شامل: شعر توصیفی، شعر غیبت، شعر انتظار، شعر ظهور، شعر توسلی و شعر دیدار می شود و هر کدام به تفاوت مورد، دارای سمت و سوی مشخصی از نظر محتوایی و موضوعی است. مثلاً- در شعر غیبت از فلسفه و آثار غیبت امام موعود، اقامه براهین عقلی و نقلی برای تبیین طول عمر امام، کاوشی در پیدایی و ناپیدایی آن وجود لطیف و نازنین - که بیشتر جنبه ذوقی و عاطفی دارد - و بالاخره حالات شیفتگان جمال جمیل مهدوی در زمانه غیبت، سخن به میان آمده، و در شعر ظهور، دو نوع ظهور فردی و ظهور فراگیر آن امام عاشقان، مورد بررسی قرار گرفته و در تمامی این موارد، نمونه های بسیاری از اشعار شعرای آیینی پارسی زبان ارائه شده است.

به شعر مهدوی از نظر شاکله بیرونی و بافت ساختاری نیز از سه منظر نگریسته ایم که در سه مقوله: «سبک های مختلف شعری»، «قالب های مختلف شعری» و «اوزان عروضی» مورد بررسی و تقسیم بندی قرار گرفته و در هر مقوله - که دارای زیر مجموعه های بسیاری است - نمونه هایی از شعر مهدوی، زینت بخش اوراق این دفتر شده است.

در این بخش از کتاب، به «جایگاه اماکن مقدّس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی» نیز توجه شده و در حدّ گنجایی مقال به آن پرداخته ایم.

ششمین بخش این اثر به «بایدها و نبایدهای شعر مهدوی» اختصاص داده شده است. «بایدهای شعر مهدوی»، مجموعه عوامل و معیارهایی هستند که رعایت آن ها برای یک شاعر موفق آیینی، الزامی است و جنبه امری دارد، و در «نبایدهای شعر مهدوی»، سخن

از مطالبی به میان می‌آید که جنبه پرهیزی دارند و در واقع، خطوط قرمز و مناطق ممنوع را در گستره شعر مهدوی مشخص می‌کنند و هیچ‌یک از شهروندان شعر آیینی اجازه ورود در آن محدوده را ندارند، خصوصاً شهروندان شعر مهدوی که باید از حضور در این حیطه جداً پرهیزند تا شاکله معنوی و محتوایی شعر مهدوی آسیب نبیند. رعایت همین «بایدها» و «نبایدها» است که شعر مهدوی معاصر را به کیان و تشخیصی که بایسته و شایسته اوست خواهد رساند.

از آن جا که شعر مهدوی معاصر از جهت زبان و بیان ساده و تصویری، به تشخیص و منزلتی نایل آمده که در پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی سابقه است و هر از گاه از نظر غنای محتوایی نیز حرف‌هایی برای گفتن دارد، هفتمین بخش این کتاب به ارائه نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر با سبک‌ها و شیوه‌های بیانی متفاوت، اختصاص داده شده است که می‌تواند از عطش شیفتگان شعر مهدوی بکاهد و بخشی از انتظارات آنان را بر آورده سازد.

با مروری گذرا بر موضوعات بخش بخش این اثر، محدوده پژوهشی خود را مشخص کردیم و شیفتگان فارسی زبان شعر مهدوی را با چند و چون این تحقیق آشنا ساختیم تا با زمینه فکری مناسب، به کند و کاو در این اثر پردازند و با گلگشتی در آفاق همیشه سرسبز شعر مهدوی، مشام جان خود را از شکوفه‌های بهاری این بوستان همیشه خرم، معطر سازند و دامنی از گل‌های بویا و رنگین باغ همیشه شکوفای شعر مهدوی را، ره آورد سفر روحانی خود سازند و به پای عاشقان جمال جمیل مهدوی نثار کنند، و نگارنده این سطور را نیز که در این سفر معنوی آنان سهیم بوده است، از دعای خیر فراموش نفرماید.

در پایان، با نام و یاد مهدی موعود، این مقال را حسن ختام می‌بخشیم و از عزیزانی که در واحد تحقیقات امور فرهنگی مسجد مقدّس جمکران انجام وظیفه می‌نمایند خصوصاً دانشور ارجمند جناب آقای مصطفی واسعی که در تصحیح و ویراستاری این اثر سهیم بوده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می‌کند و ادامه توفیقات آنان را از درگاه ایزد لایزال خواستار است.

در این جا از ذکر این مطلب ناگزیریم که پیروان تمامی ادیان و مذاهب موجود در این کره خاکی، در جستجوی یک «مصلح جهانی» اند؛ ولی تصویر شفاف و روشنی از آن جمال جمیل را در اختیار ندارند و شاید در ذهن آنان به تدریج این اندیشه شکل گرفته باشد که روزی حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و یا زردشت و بودا، وجود متکامل خود را در معرض بروز و ظهور قرار خواهند داد؛ وجود متکاملی که چند و چون آن برای آن ها ناشناخته و تعریف نشده است؛ ولی پیروان مذهب تشیع علوی از چهارده قرن پیش در جریان ظهور مهدی موعود علیه السلام قرار گرفته اند و به برکت احادیث و روایات بسیاری که از حضرات معصومین علیهم السلام به یادگار مانده است، دقیقاً از ابعاد وجودی امام عصر علیه السلام - از خصوصیات جسمی گرفته تا برجستگی های اخلاقی و روحانی و حتی شیوه زمامداری او - آگاهی دارند، و این افتخار برای شیعیان جهان در همیشه تاریخ محفوظ باقی مانده و خواهد بود. از همین روی، در دست رد زدن بر سینه داعیه داران مهدویت نوعی و متمهدیان هیچ گاه تردید روا نداشته اند و همچنان چشم به راه ظهور مصلحی دوخته اند که با ابعاد وجودی او آشنایند و چهره زشت و کردار پلشت دجالان را به خوبی می شناسند و از دامنه دار شدن زمانه غیبت، دچار تردید و سرگردانی نمی شوند و همگام با ساکنان آسمان ها - این افلاکیان خاکی - قیام جهانی مهدی موعود را لحظه شماری می کنند و فرج آن حضرت را از درگاه ایزد متعال خواستارند.

بمّنه و کرّمه

محمّد علی مجاهدی «پروانه»

اردیبهشت ۱۳۸۰

ص: ۱۷

بخش اول – کلیاتی درباره شعر آیینی

اشاره

ص: ۱۹

شعر مهدوی از زیر مجموعه های شعر مناقبی است که در قلمرو شعر آیینی، گستره دامنه داری دارد و از شکوه و منزلت خاصی برخوردار است.

لزوم آشنایی با کلیاتی از چند و چون شعر آیینی و مناقبی برای شیفتگان شعر مهدوی امری بدیهی است؛ چرا که آنان را با مسائلی آشنا می کند که در برقراری یک رابطه منطقی با شعر شیعی - عموماً - و شعر مهدوی - خصوصاً - نقش کلیدی دارند.

چون موضوع اصلی این تحقیق، بررسی پیشینه شعر مهدوی و به تصویر کشیدن جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام در آینه شعر فارسی است، از این روی ناگزیریم با سیری کوتاه و گذرا در قلمرو شعر آیینی، دامنه سخن را بهنگام برجینیم و از به درازا کشیدن کلام پرهیزیم.

۱-۱) سیری گذرا در قلمرو شعر آیینی

برخلاف پژوهشگرانی که سعی می کنند دامنه شعر آیینی را در دو مقوله «مناقبی» و «ماتمی» محدود سازند، با گستره وسیع و دامنه داری روبرو هستیم که بیشترین بخش از قلمرو شعر فارسی را در بر می گیرد. اگر مقوله های توحیدی، نیایشی، عرفانی، حکمی، اخلاقی، سلوکی و اجتماعی، صبغه اسلامی داشته باشند - که دارند - و اگر جنبه های ارزشی این موضوعات کلیدی قابل انطباق با آموزه های اسلامی و معارف زلال و ناب شیعی باشد - که هست - کدام اثر ماندگار منظوم را در پیشینه زبان فارسی می توان ارائه کرد که از این مفاهیم ارزشی متأثر نباشد؟ و یا راز ماندگاری خود را در تعالیم اسلامی جستجو نکند؟

با یک بررسی کوتاه و گذرا در می‌یابیم که بخش چشمگیری از گنجینه شعر فارسی به آثاری اختصاص دارد که هویت معنوی و فرهنگی خود را مدیون مفاهیم ارزشی است؛ مفاهیمی که ریشه در کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی دارد. قرآن کریم، نهج البلاغه، نهج الفصاحه، صحیفه سجادیه، کلمات قصار و ادعیه مأثوره از حضرات معصومین علیهم السلام و روایات و احادیثی که از خاندان وحی در اختیار جامعه اسلامی است، مشحون از مفاهیم ارزشی و والایی است که در همیشه تاریخ، نظر متفکران و فرهیختگان را در حوزه عرفان و حکمت و اخلاق به خود جلب کرده است و نام آوران عرصه شعر و ادب فارسی با استفاده و تأثیر پذیری از این منابع غنی و گرانسنگ به آفرینش آثار ممتاز و ماندگاری نایل آمده‌اند که التهاب عطش پویندگان راه معرفت را فرو می‌نشانند و با زلال جاری خود، جان تازه‌ای در کالبد راهیان طریق سعادت و کمال می‌دمد.

از همین روی و با عنایت به مفهوم تعمیمی و فراگیر شعر آیینی و حضور مقولات ارزشی در آن - که ریشه در منابع متقن اسلامی دارد - ناگزیریم به دیر سالی شعر آیینی و قدمت زمانی آن اعتراف کنیم و پیشینه آن را در تاریخ کهن «شعر مکتوب دری» مورد بررسی قرار دهیم.

صرف نظر از تنی چند از پیشگامان شعر فارسی همانند حنظله بادغیسی (متوفای ۲۲۰ ق)، محمد وراق هروی (متولد ۲۲۱ ق)، محمد بن وصیف سگزی (معاصر یعقوب لیث)، پیروز مشرقی (متولد ۲۸۳ ق) و بوسلیک گرگانی (معاصر یعقوب لیث) که آثار معدودی از آنان در دست است و نمی‌توان در بعد آیینی آثار آنان تحقیق جامع‌الاطرافی را ارائه کرد، تاریخ ادبیات فارسی از رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ ق) به بعد آثاری را در حافظه تاریخی خود ثبت و ضبط کرده که مشحون از مقولات ارزشی است و سیرابی و شادابی خود را رهین معارف قرآنی و آموزه‌های اسلامی است.

۲-۱) نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی

اشاره

آشنایی با نمونه‌های معدودی از آثار ارزشی پیشگامان شعر فارسی برای اثبات مدّعی ما کافی است و می‌توان به روشنی، ابعاد ارزشی این آثار منظوم را به تماشا

نشست و بر مفهوم فراگیر شعر آیینی پای فشرد.

رودکی سمرقندی (متولد ۳۲۹ ق) از طلایه داران بنام شعر فارسی است و از او به عنوان «پدر شعر فارسی» یاد می کنند. این شاعر نابینای سمرقندی که در سده چهارم و در عصر سامانیان (۲۰۴ - ۳۸۹) می زیسته است، نظم داستان پندآموز کلیله و دمنه را به عنوان بزرگ ترین کار ادبی در کارنامه زندگی خود به ثبت رسانیده، و اغلب آثار او دارای جنبه های پندی و عبرتی است.

به عنوان نمونه، شعر پندآموزی از رودکی را برگزیده ایم که پس از گذشت یازده قرن، هنوز تازگی و گیرایی خود را حفظ کرده است.

بلای سخت

ای آن که غمگنی و سزاواری

واندر نهان، سرشک همی باری

رفت آن که رفت و آمد آنک (۱) آمد

بود آن که بود، خیره چه غم داری؟!

هموار خواهی کرد گیتی را؟!

گیتی ست، کی پذیرد همواری؟

شو تا قیامت آید زاری کن

کی رفته را به زاری، باز آری؟!

آزار، بیش زین گردون بینی

گر تو به هر بهانه بیازاری

گویی گماشته ست بلایی او

بر هر که تو بر او دل بگماری

اندر بلای سخت پدید آرند

فضل و بزرگمردی و سالاری (۲)

ابوالحسن شهید بلخی (متولد ۳۲۵ ق) معاصر رودکی سمرقندی، از شعرای نامدار سده چهارم است که در سرودن غزل و آفرینش آثار پندآموز، ید طولایی داشته و ما به نقل یک قطعه شعر کوتاه او بسنده می کنیم:

جهان غم

اگر غم را چو آتش، دود بودی

جهان، تاریک بودی جاودانه

درین گیتی سراسر گر بگردی

خردمندی نیابی شادمانه (۳)

ص: ۲۳

۱-۱. مخفف آن که.

۲-۲. گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱ و ۱۳.

۳-۳. همان، ص ۱۵ و ۱۶.

از ابو طیب محمد مَضِیعی، شاعر توانای سده چهارم هجری، شعر عبرت آموزی به یادگار مانده که مورد عنایت صاحب‌دلان کلام شناس است.

چرا؟!

جهانا! همانا فسوسِ و بازی

که بر کس نیایی و، با کس نسازی

یکی را نعیمی، یکی را جحیمی

یکی را نشیبی، یکی را فرازی

چرا زیرکانند بس تنگ روزی؟

چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟

چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه؟

چرا مار و کرکس زید در درازی؟

صد و اند ساله یکی مرد غرچه (۱)!

چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟ (۲)

بوش‌گور بلخی از شعرای نامدار اوایل سده چهارم هجری است و از آفرین نامه او - که مشحون از اندیشه های حکمی واجتماعی است - ابیات پراکنده ای باقی است. ازوست:

خوی نیک

خردمند گوید که بنیادِ خوی

ز شرم ست و دانش نگهبان اوی

بهشت آن کسی را، که او نیکخوست

که دانستن خیر مردم بدوست

همه چیزها را پسندد خرد

مگر ناخردمندی و، خوی بد(۳)

ابو منصور محمد دقیقی (متولد ۳۶۸ق)، شاعر نام آور سده چهارم است و او را خالق اولین «شاهنامه» در پیشینه شعر فارسی می شناسند و برخی نیز او را رهگشای فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱) می دانند. ازوست:

صبر

گویند: صبر کن که تو را صبر بر دهد

آری دهد ولیک به عمر دگر دهد!

من عمر خویش را به صبوری گذاشتم

عمر دگر نباید تا صبر، بر دهد(۴)

ص: ۲۴

۱-۴. کودن، گول، زبون، غراچه هم استعمال می شود.

۲-۵. اشاره دارد به عُمَر مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۳-۶. همان، ص ۲۴ و ۲۷.

۴-۷. همان، ص ۲۹ و ۳۷.

ابو بکر محمد خسروی، شاعر پر آوازه سده چهارم هجری، از قدیم ترین شاعرانی است که اصطلاحات حکمی را در شعر به کار برده و در سرودن اشعار مدحی و غنایی نیز توانا بوده است. ازوست:

خداوند

مر خداوند را به عقل شناس

که به توحید، وَهْم نایبناست

آفریننده را نیابد وَهْم

گر به وَهْم اندر آوریش، خطاست

وَهْم ما، یار جوهر و عرض است

وین دو بر کردگار، نازیباست

نیست مانند او، مپرس که: چیست؟

نامکان گیر را، مگو که: کجاست؟ (۱)

حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ ق) حماسه سرای بزرگ شیعی مذهب، که شاهنامه او را در شمار بهترین آثار حماسی ادبیات جهان شناخته اند و تاکنون به زبان های مختلف بارها ترجمه شده است. ازوست:

وام خرد

میاسای از آموختن یک زمان

به دانش میفکن دل اندر گمان

چو گویی که وام خرد توختم (۲)

همه هرچه بایستم (۳)، آموختم

یکی نغز بازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار (۴)

محمد عبده از منشیان و شاعران مطرح اواخر سده چهارم هجری است که دبیران بایستی آثار منشور او را می خواندند تا شیوه

نگارش را بیاموزند. ازوست:

دریغا جوانی!

سَهی سرّوم از ناله چون نال گشته (۵)

سُها (۶) مانده از غم سهیل یمانی (۷)

بسی رنج دیدم، بسی گفته خواندم

ز گفتار تازی و از پهلوانی (۸)

ص: ۲۵

۱- ۸. همان، ص ۶۰ و ۶۱.

۲- ۹. ادا کردم.

۳- ۱۰. هرچه بایسته و لازم بود مرا.

۴- ۱۱. همان، ص ۱۱۱.

۵- ۱۲. نی باریک وسست.

۶- ۱۳. نام ستاره ای در دُبُّ اکبر.

۷- ۱۴. نام ستاره درخشانی است که در شبهای آخر تابستان طلوع می کند.

۸- ۱۵. زبان پهلوی.

به چندین هنر شصت و دو سال بودم

که توشه برم ز آشکار و نهانی

به جز حسرت و جز وبال گناهان

ندارم کنون از جوانی، نشانی

به یاد جوانی، همی مویه دارم

بر آن بیت بو طاهر خسروانی:

«جوانی به بیهودگی یاد دارم»

«دریغا جوانی! دریغا جوانی!»^(۱)

ابو علی فرّخی سیستانی (متوفای ۴۲۹ق)، در شیوه «سهل و ممتنع» سرآمد شعرای زمانه خود بوده است. ازوست:

شرف مرد

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنرست

نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ

نشود خُرد به بد گفتن بهمان و فلان

گرچه بسیار بماند به نیام اندر، تیغ

نشود کُند و نگردد هنر تیغ نهان

شیر، هم شیر بود گرچه به زنجیر بود

نبرد بند وقلاده، شرفِ شیر ژبان^(۲)

عنصری از قصیده سرایان نامدار سده پنجم هجری است و شیوه او در قصیده سرایی مورد تقلید بسیاری از شعرای پس از او قرار گرفته است.^(۳) ازوست:

مناظره زاغ و باز

میان زاغ سیاه و میان باز سپید

شنیده ام ز حکیمی حکایت دلبر (۴)

به باز گفت همی زاغ: هر دو یارانیم

که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر

ص: ۲۶

۱-۱۶. همان، ص ۷۹ و ۸۰.

۲-۱۷. همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳-۱۸. همان، ص ۱۲۷.

۴-۱۹. داستان دلنشین.

جواب داد که: مرغیم، جز (۱) به جای هنر

میان طبع من و تو میانه ای است دگر

خورند از آن که بماند ز من، ملوک زمین

تو از پلیدی و مردار، پر کنی ژاغر (۲)

مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراسر

تو را نشست به ویرانه و شتودان (۳) بر

ز راحت است مرا رنگ و، رنگ تو ز عذاب

که من نشانه ز معروفم و، تو از منکر (۴)

ملوک، میل سوی من کنند و سوی تو، نه

که میل خیر به خیرست و میل شرّ سوی شرّ (۵)

ابو نظر عبدالعزیز عسجدی مروزی، از شعرای معروف اوایل سده پنجم هجری و معاصر با محمود غزنوی است. قصیده فاخر و شیوای او در فتح سومنات (۶) هند ۱ منات هند، ۵ به دست پادشاه غزنوی، زبانزد اهل ادب است. از اوست:

آیین زندگی

چرا نه مردم عاقل چنان بود که به عمر

چو درد سر کندش، مردمان دُرّم (۷) گردند

چنان چه باید بودن که گر سرش بُری

به سر بریدن او، دوستان خُرّم (۸) گردند (۹)

مسعودی غزنوی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است. به جز ابیات معدودی که از ا به یادگار مانده، اغلب اشعارش متأسفانه توسط رهنز زمانه به غارت رفته است. از اوست:

- ۱- ۲۰. جز آنکه
- ۲- ۲۱. چینه دان.
- ۳- ۲۲. گورستان.
- ۴- ۲۳. ناشایست و زشت.
- ۵- ۲۴. همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
- ۶- ۲۵. نام بزرگترین بتخانه هندوستان.
- ۷- ۲۶. افسرده و اندوهناک.
- ۸- ۲۷. مخفف خرم که به جهت ضرورت شعری در این جا باید بدون تشدید حرف دوم تلفظ شود.
- ۹- ۲۸. همان، ص ۱۳۸.

خطر جاه

جاه جوی ای که می بجویی سیم (۱)

سیم و جز سیم، زیر جاه درست (۲)

سیم را، هر کسی بیابد و باز

جاه با ازدها به چاه درست (۳)

عَیوقی از شعرای نیمه اول سده پنجم هجری است که برای اولین بار داستان ورقه و گلشاه را به نظم کشید. این مثنوی داستانی - که هر از گاه به مناسبت، حاوی غزلیاتی نیز هست برگرفته شده از داستان عربی عروه و عفراء است؛ یعنی سرگذشت عروه بن حزام عذری با دختر عمویش عفراء بنت عقال. ابیاتی از این مثنوی را که در ارزش سخن است، مرور می کنیم:

ارزش سخن

سخن بهتر از نعمت و خواسته

سخن بهتر از گنج آراسته

سخن، مر سخنگوی را مایه بس

سخن بر تن مرد، پیرایه بس

سخن بر تو نیکو کند کار زشت

سخن ره نماید به سون (۴) بهشت (۵)

رباعیات ابو سعید ابوالخیر میهنه ای (۳۵۷ - ۴۴۰) در شمار بهترین رباعیات توحیدی و عرفانی در زبان فارسی است:

فرق کردن نتوان!

چشمی دارم، همه پر از دیدن دوست

با دیده مرا خوش ست، چون دوست در اوست

از دیده و دوست، فرق کردن نتوان

یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست! (۶)

- ۱- ۲۹. نقره.
- ۲- ۳۰. قرار دارد.
- ۳- ۳۱. همان، ص ۱۴۴.
- ۴- ۳۲. به سوی.
- ۵- ۳۳. همان، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۶- ۳۴. همان، ص ۱۷۸.

فخرالدین اسعد گرگانی از شعرای بزرگ داستان سرا در نیمه اول سده پنجم هجری است و منظومه ویس و رامین او، در شمار آثار ماندگار شعر پارسی است. از اوست:

بد نامی

اگر آلوده شد گوهر به یک ننگ

نشوید آب صد دریا ازو رنگ

چو جان پاک جاویدان بماند

بماند نام بد تا جان بماند(۱)

بابا طاهر عریان از عرفای نامدار سده پنجم است. دو بیتی های پر شور او پس از گذشت قرن ها هنوز گیرایی و شادابی خود را حفظ کرده است. از اوست:

ای دریغا

یکی برزیگری نالان درین دشت

به چشم خونفشان، آلاله می کشت

همی کشت و همی گفت: ای دریغا!

که باید کشتن و هشتن درین دشت(۲)

ابومعین ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱) از شعرای آزاده و بلند آوازه سده پنجم هجری است و آثار ارزشمندی در دو زمینه نثر و نظم از او در دست می باشد. زاد المسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین و سفرنامه از آثار ممتاز منشور او، و دو مثنوی حکمی سعادت نامه و روشنایی نامه از آثار برگزیده منوم آیینی است.

شاید در طول تاریخ مدون شعر پارسی، شاعری به آزادگی و مناعت طبع ناصر خسرو و جهل ستیزی و شهرت گریزی او نداشته باشیم. مهارت وی در سرودن اشعار پندی و عبرتی ستودنی است. از اوست:

نکوهش مکن...!

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

برون کن ز سر، باد خیره سری را

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیکُ اختری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد

به زیر آوری چرخ نیلوفری را(۳)

ص: ۲۹

۱- ۳۵. همان، ص ۱۹۰.

۲- ۳۶. همان، ص ۱۹۳.

۳- ۳۷. دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصر الله تقوی، ص ۱۳.

شعر «عقاب» او با مطلع:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست

واندر طلب طعمه، پرو بال بیاراست

و قطعه زیبای «کدو بُن» وی با شروع:

نشینده ای که زیر چناری، کدو بُنی

برزُت و بردوید بر او بر به روز بیست

هنوز زبان زده اهل ادب است و به خاطر آموزه های ارزشی خود در شمار بهترین آثار پندی، حکمی و اجتماعی در زبان فارسی است.

اشعار مناقبی ناصر خسرو نیز از غنای محتوایی و ساختار محکم لفظی برخوردار است. ابیاتی از قصیده فاخر او را که در مدیحت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است، مرور می کنیم:

شمس وجود احمد و خود زهرا ماه ولایت ست ز اطوارش

دخت ظهور غیب احد - احمد -

ناموس حق و، صدق (۱) اسرارش

هم مطلع جمال خداوندی

هم مشرق طلّیعه انوارش

صد چون مسیح، زنده ز انفاسش

روح الامین، تجلی پندارش

این گوهر از جناب رسول الله پاک ست و داور است خریدارش (۲)

کفوی نداشت حضرت صدیقه گر می نبود حیدر کزارش

حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی، شاعر عارف و پر آوازه شیعی در سده های پنجم و ششم هجری است. او پس از ترک مدّاحی امرا و سلاطین زمان خود، و با گرایش به عوالم سلوکی و معنوی، بنای رفیعی را در اقلیم شعر عرفانی پی نهاد که پس از

گذشت قرن ها، هنوز سربلند و باشکوه در گذرگاه زمان خود نمایی می کند. از اوست:

نه این جا باش و نه آن جا!

مکن در جسم و جان منزل، که این دون ست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش و نه آن جا

ص: ۳۰

۱- ۳۸. مخفف صندوق.

۲- ۳۹. همان، ص ۲۰۹.

به هرچ (۱) از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ

نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا

سخن کز روی دین گویی، چه عبرانی، چه سریانی

مکان کز بهر حق جوئی، چه جابلقا (۲) چه جابلسا (۳)

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشکن چو طاوسان، یکی بر پر بر این بالا

عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه بر اندازد

که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

بمیر ای دوست! پیش از مرگ، اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

چو علم آموختی از حرص، آن گه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

به هرچ از اولیا گویند، رزقنی و وقفنی

به هرچ از انبیا گویند، آمنا و صدقنا (۴)

حکیم سنایی در پاسخ سلطان سنجر (۴۷۹ - ۵۵۲) پسر ملکشاه که از مذهب او سؤال می کند، براهین عقلی و مستندات نقلی را در اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قالب یک قصیده بلند و رسا به کار می گیرد؛ گویی در مناظره ای شرکت کرده است که لحظه لحظه آن را تاریخ در حافظه خود ثبت خواهد کرد تا به داوری آیندگان برساند.

۱- ۴۰. به هر چه.

۲- ۴۱. نام شهری است در مشرق کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال که هزار دروازه دارد.

۳- ۴۲. نام شهری است در مغرب کره زمین و نیز نام شهری در عالم مثال با همان ویژگی ها.

۴- ۴۳. دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، ص ۴۳ و ۵۱ و ۵۲.

ایبائی از این قصیده را مرور می کنیم:

کار عاقل نیست در دل، مهر دلبر داشتن

جان، نگین مُهر مهر شاخ بی بر داشتن

از پی سنگین دل نامهربانی، روز و شب

بر رخ چون زر نثار گنج و گوهر داشتن

احمد مرسل نشسته، کی روا دارد خرد

دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن؟

چون همی دانی که شهر علم را حیدر درست

خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن

مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

حقّ حیدر بردن و دین پیمبر داشتن!

آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر

کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن

تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک

زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن

چون درخت دین به باغ شرع هم حیدر نشانند

باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن

جز کتاب الله و عترت، ز احمد مرسل نماند

یادگاری، کآن توان تا روز محشر داشتن

از پس سلطان ملک شه چون نمی داری روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پی سلطان دین، پس چون روا داری همی

جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن (۱)

ص: ۳۲

۱-۴۴. همان، ص ۴۶۷ - ۴۷۰.

عبد الواسع جَبَلِي (متوفای ۵۵۵ ق) آثار منظوم معرفتی بسیاری دارد. از اوست:

عشق حقیقی

چون بود دماغ پر ز هستی، ما را

وز باده کبر بود، مستی ما را

عشق تو در آورد به پستی، ما را

برهاند ز خویشتن پرستی، ما را(۱)

بدرالدین قوامی رازی از شاعران معروف شیعی مذهب سده ششم است. غزل پر شور او در توصیف جانبازان عشق الهی، شنیدنی است:

دل عاشق ز بیم جان نترسد

گرش کار افتد، از سلطان نترسد

چه باکست از بلاها، عاشقان را؟

که نوح از آفت طوفان نترسد

به عشق از جان تقرب کرده عاشق

چو اسماعیل از قربان نترسد

همه آفاق دانند این که خشتی

که در آب افتد، از باران نترسد(۲)

شعر کوتاه ولی رسای شمس الدین محمد سوزنی سمرقندی در ارزش هنر واقعی خواندنی است:

ارزش هنر

هنر ز بی هنری به، اگر چه مرد هنر

خطر(۳) ندارد، دارد هزار گونه خطر(۴)

در اشعار عبرت آموز رشیدالدین وطواط (متوفای ۵۷۳ ق) روانی و لطافت اندیشه موج می زند. او از منشیان نامدار و شعرای توانای سده ششم هجری است و منشآت معروف او به زبان فارسی و عربی و نیز حدائق السحر وی در بدیع و آرایه های لفظی و معنوی، از متون متقن ادب پارسی است. از اوست:

شکوه علم و عدل

مر ملک را به عدل ثبات است و انتظام

مر عدل را به علم، ظهور است و اشتهار

ص: ۳۳

۱- ۴۵. گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- ۴۶. همان، ص ۳۴۵.

۳- ۴۷. اسباب بیم و هراس و در آخر بیت به معنی بزرگی و جلال است.

۴- ۴۸. همان، ص ۳۵۰.

بی عدل نیست کنگره ملک، مرتفع

بی علم نیست قاعده عدل، پایدار

اعلام (۱) عدل را به مساعی بلند کن

و اربابِ علم را به ایادی (۲) نگاه دار (۳)

اثیرالدین اَحْسِیْکَتِی (متوفای ۵۷۷ ق) قطعه شعر زیبایی در نکوهش نادانی و بی خردی دارد:

در نکوهش بی خردی

هنری باش و هر چه خواهی کن

نه بزرگی به مادر و پدر است

مردم بی خرد ز روی قیاس

بر آن کس که صاحبِ بصر است

گر چه از جنس مردم است به شخص

به حقیقت ز جنس گاو و خر است (۴)

قطعه شعر گدای اوحدالدین محمد انوری (متوفای ۵۸۳ ق) در نمایاندن حشمت دروغین سلاطین جور و امرای خود کامه زریست، از بیان تصویری و زبان ساده و روان، سود جسته است:

گفتگوی زیرک و ابله

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی

گفت کاین والی شهر ما، گدایی بی حیاست!

گفت: چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمه ای

صد چو ما را، روزها بل (۵) سال ها برگ و نواست؟

گفتش: ای مسکین! غلط اینک ازین جا کرده ای

آن همه برگ و نوا دانی که آن جا از کجاست!؟

ص: ۳۴

۱- ۴۹. جمع علم، پرچم ها.

۲- ۵۰. یآوری ها و بخشش ها، دست ها.

۳- ۵۱. همان، ص ۳۵۳.

۴- ۵۲. همان، ص ۳۶۳.

۵- ۵۳. بلکه.

دُرّ و مروارید طوقش، اشک طفلان من ست

لعل و یاقوت ستامش (۱) خون ایتم شماست

او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است

گر بجویی تا به مغز استخوانش از نان ماست

چون گدایی، چیز دیگر نیست جز خواهندگی

هر که خواهد، گر سلیمان است و گر قارون، گداست (۲)

مثنوی های بدیع نیایشی ابو محمد الیاس حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ ق) آفریننده پنج گنج ماندگار مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه، از چنان شکوه و گیرایی برخوردار است که گردش زمان و گذشت روزگاران از جلالت آن نکاسته است. از اوست:

چه دریاست این؟!؟

کیست درین دیرگه دیرپای

کو لَمَنِ الْمَلِكُ زَنَدَ جَزَ خَدَايَ؟

پرورشِ آموختگانِ ازل

مشکل این کار نکردند حل

کز ازلش علم، چه دریاست این؟!؟

تا ابدش ملک، چه صحراست این؟!؟

اوّل او، اوّل بی ابتداست

آخر او، آخر بی انتهاست

کشمکش هر چه در او زندگی ست

پیش خداوندی او، بندگی ست (۳)

مثنوی های بلند و رسای حکیم نظامی در نعت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و نیز معراج آن حضرت، در شمار

بهترین اشعار وصفی و مناقبی در حوزه شعر آیینی است که به خاطر تنگی حوصله مقال از ذکر آن‌ها معذوریم.

افضل الدین حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) و معروف به «حسّان العجم» باقصاید بشکوه و مثنوی های حکیمانه خویش در ستایش رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نام خود را

ص: ۳۵

۱- ۵۴. زینت طلا و نقره یراق اسب، ساز و برگ.

۲- ۵۵. همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۳- ۵۶. مخزن الاسرار، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۳ و ۴.

برای همیشه در شمار تواناترین شعرای آیینی حفظ کرده است. از اوست:

به سلام آمدگان

به سلام آمدگان حرم مصطفوی

«أدخلوها بسلام» از حرم آوا شنوند

النَّبِي، النَّبِي آرند خلائق به زبان

أُمَّتِي! أُمَّتِي! از روضه غرّا شنوند

از صریر(۱) در او، چار ملایک به سه بُعد

پنج هنگام، دم صور به یک جا شنوند

موسی استاده و گم کرده ز دهشت نعلین

«أرني» گفتنش از نور تجلی شنوند

بهر وایافتن(۲) گمشده نعلین، کلیم «والضحی خواندن خضر از درِ طاها شنوند(۳)

ترکیب بند بی نظیر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ ق) در نعت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از ماندگارترین آثار منظوم آیینی در زبان پارسی است که به نل اولین بند آن بسنده می کنیم.

ای از زیرِ سدره شاهره

وی قبه عرش، تکیه گاهت

ای طاق نُهم رواق بالا

بشکسته ز گوشه کلاهت

هم عقل دویده در رکابت

هم شرع خزیده در پناهت

ای چرخ کبود، ژنده دلقی

در گردن پیر خانقاهت

مه، طاسک (۴) گردن سمندت

شب، طزه پرچم سیاهت

جبریل، مقیم آستانت

افلاک، حریم بارگاهت

ص: ۳۶

۱- ۵۷. به صدای نوک قلم به هنگام نوشتن اطلاق می گردد و در این جا مطلقاً به معنای صدا آمده است.

۲- ۵۸. پیدا کردن.

۳- ۵۹. دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبد الرسولی، ص ۱۰۴.

۴- ۶۰. طاس کوچکی است که از طلا و نقره می بافند و برای زینت به گردن اسب یا منجوق پرچم می بندند.

چرخ - ار چه رفیع - خاک پایت

عقل - ار چه بزرگ - طفل راهت

خورده ست خدا ز روی تعظیم

سوگند به روی همچو ماهت (۱)

ایزد که رقیب جان، خرد کرد

نام تو، ردیف نام خود کرد (۲)

مثنوی های بلند و عرفانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) حاکی از ارادت قلبی و بی شایبه این عارف بلند آوازه به آل الله است و منطق الطیر و اسرار نامه و مظهر العجایب او، مشحون از معارف ژرف و زلال اسلامی است. از اوست:

در ستایش رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم

ثنایی نیست با ارباب بینش

سزای صدر و بدر آفرینش

رُقوم آموز سرّ لایزالی

جهان افروز اقلیم معالی

هنوز آدم میان آب و گل بود

که او، شاه جهان جان و دل بود

در آدم بود نوری از وجودش

و گر نه کی ملک کردی سجودش؟ (۳)

متأسفانه برخی از پژوهشگران ما، سعی بلیغی در غیر شیعی نشان دادن این عارف پر آوازه دارند و به هیچ روی مقتضیات زمانی عطار و حاکمیت جوّ اختناق - که توسط حکمروایان سنی توصیه و اعمال می شد - در روزگار او را در نظر نمی گیرند و با کنار نهادن آثاری از عطار که عطر و رنگ آل الله دارد، بر غیر شیعی بودن او پای می فشارند. ابیاتی از یک مثنوی مناقبی او را مرور می کنیم:

دوستی احمد و حبّ علی می کند آینه دل منجلی

مصطفی را، بن عم و داماد بود

پیک حضرت (۴) را به حق استاد بود

ای به محشر تو شفاعت خواه من

قرّه العین رسول و شاه من

دست ما و دامن تو ای امیر!

این فقیر مبتلا را دست گیر (۵)

ص: ۳۷

-
- ۱- ۶۱. اشاره دارد به آیه کریمه لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون، سوره حجر.
 - ۲- ۶۲. دیوان کامل استاد جمال الدین محمد بن عبد الرزاق اصفهانی با تصحیح حسن وحید دستگردی، ص ۲ و ۳.
 - ۳- ۶۳. نعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شعر فارسی، دهشیری، ص ۱۹۳.
 - ۴- ۶۴. اشاره به جبرئیل امین دارد.
 - ۵- ۶۵. مظهر العجایب و مظهر الاسرار، به تصحیح احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات سنایی، ۱۳۴۵، ص ۳ - ۸.

اگر ابیاتی از این دست، دلیل شیعی بودن عطار نباشد، مسلماً غیر شیعی بودن او را اثبات نمی کند:

تو چرا کس بر علی بگزیده ای؟

غالباً گفتِ نبی نشنیده ای!

مصطفی، او را وصی خویش خواند

از همه اصحاب، او را بیش خواند

گفت احمد گوش کن ای خارجی!

بگذر از بغض علی گر قابلی

تو مرا کردی نشانه بهر تیر

این زمان برخیز و بی ایمان بمیر(۱)

در طریقت، مرتضی را دیده ام

در حقیقت، گفت او بشنیده ام

هر چه در من گشته پیدا، سرّ اوست

هر که این اسرار دریابد، نکوست(۲)

نمونه های معدودی که از حوزه های متعدد شعر آیینی به دوست داران ادب شیعی ارائه شد، دسته گل هایی بود از بوستان همیشه سرسبز شعر فارسی که از دیرباز، رایحه دل انگیز مفاهیم ارزشی را در خلوت خاطر شیفتگان شعر آیینی می پراکند و مشام جان آنان را معطر می سازد.

تردیدی نیست کسانی که با منابع متقن اسلامی آشنایی دارند و عطش جان خود را از زلال جاری معارف شیعی فرو می نشانند، تأثیر پذیری آفرینندگان این آثار بدیع و ماندگار را از کلام آسمانی قرآن و معارف اسلامی و روایات مأثور از حضرات معصومین علیهم السلام انکار نمی کنند و بر صبغه اسلامی مفاهیم ارزشی این آثار منظوم، پای می فشارند و بر این باورند که این نخل های سرسبز و تنومند در گستره بهار آفرین شعر فارسی، ریشه در چشمه همیشه گوارای معارف اسلامی دارند.

با بررسی موضوعاتی که از دیرباز در شعر آیینی مطرح بوده و هست، می توان برای هر یک از آن ها، حوزه و قلمروی در گستره شعر آیینی در نظر گرفت و زیر

ص: ۳۸

۱- ۶۶. لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، به اهتمام احمد خوشنویس «عماد»، انتشارات محمودی، تهران، ص ۲۲ و ۲۳.

۲- ۶۷. همان، ص ۱۳۳.

مجموعه هایشان را نیز مشخص کرد و آن‌ها را رسماً به عنوان شهروندان شعر آیینی پذیرفت و برای هر یک از زیرمجموعه‌ها نیز شاهد مثال‌هایی ارائه داد. ولی بررسی تفصیلی این امر در مجال این مقال نمی‌گنجد؛ چرا که موضوع اصلی این تحقیق، کنکاشی همه‌جانبه پیرامون شعر مهدوی است. از این روی ناگزیریم به صورت گذرا و فهرست‌وار از زیرمجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی نام ببریم و بررسی تفصیلی آن را به فرصت موسّعی موکول کنیم.

نکته‌ای که در این جا باید لزوماً از آن سخن گفت این مطلب است که برخی از زیرمجموعه‌هایی که برای شعر آیینی در نظر گرفته‌ایم دارای دو جنبه «ارزشی» و «ضد ارزشی» است که بُعد «ارزشی» آن‌ها در قلمرو شعر آیینی اجازه حضور دارد و بُعد «ضد ارزشی» آن‌ها حق ورود در این قلمرو را ندارد، مانند شعر مناقبی و شعر ماتمی که اگر در این دو نوع شعر، مناقب و مراثی حضرات معصومین علیهم السلام و اولیای خدا بر اساس مدارک متقن و منابع مسلم روایی و تاریخی عنوان شده باشد دارای جنبه ارزشی است و اگر شاعر از این دو نوع شعر در ستایشگری حاکمان زر و زور پرست و مراثی آنان و ایادی شان استفاده کرده باشد به خاطر جنبه‌های ضد ارزشی و بد آموزی‌هایی که دارند نمی‌توانند در شمار زیرمجموعه‌های شعر آیینی در آیند. در شعر عرفانی نیز همین مسأله مطرح است. اگر در این نوع از شعر، عرفان مثبت و مورد قبول و تأیید شارع مقدّس حضور داشته باشد، مسلماً عنوان شهروندی شعر آیینی را خواهد داشت؛ ولی اگر شاعر در مقام معرّفی عرفان منفی و آثار انزواطلبی و ترک دنیا و مناصب دنیوی و تأیید این گونه راه و روش‌های سلوکی بر آید به خاطر تعارض و تقابلی که غالباً با آموزه‌های اسلامی دارد نمی‌تواند در شمار زیرمجموعه‌های شعر آیینی قرار گیرد.

بنابر این با در نظر گرفتن ابعاد ارزشی موضوعاتی که در شعر آیینی مطرح بوده و هست، عناوین زیر را می‌توان به عنوان زیرمجموعه‌های شعر آیینی در زبان فارسی معرّفی کرد:

الف) شعر مناقبی.

ب) شعر ماتمی.

ج) شعر نیایشی.

د) شعر عرفانی.

ه) شعر اخلاقی.

و) شعر اجتماعی.

ز) شعر پندی.

ح) شعر بیداری.

ط) شعر مقاومت.

ی) شعر انتظار.

ک) شعر تولّایی.

ل) شعر تبرّایی.

م) شعر توسّلی.

ن) شعر حکمی.

می توان با ادغام کردن برخی از موضوعاتی که از جهاتی دارای وجوه مشترکند، عناوین کلی تری را به عنوان زیر مجموعه های شعر آیینی در زبان فارسی در نظر گرفت و برای هر یک از این عناوین کلی با انتخاب عناوین فرعی و مرتبط با موضوع، زیر مجموعه های مناسبی معرّفی کرد. مثلاً با انتخاب عنوان کلی «شعر ولایی» می توان عناوین فرعی «تولّاً»، «تبرّاً»، «توسل» و «انتظار» را در شمار زیر مجموعه های آن قرار داد و نیز می توان موضوعات مطرح در شعر آیینی را جزء به جزء مورد مطالعه و بررسی قرار داد و عناوین دیگری را به فهرست ارائه شده افزود که خود می تواند عنوان تحقیق دیگری قرار گیرد.

۴-۱) انواع شعر آیینی در زبان فارسی

اصولاً از شعر می توان تقسیم بندی های متفاوتی ارائه داد و از زوایای مختلفی به آن نگریست. شعر آیینی نیز از این اصل، برکنار نیست و آن را می توان حول چهار محور

اساسی مورد بررسی قرار داد:

الف) از نظر موضوعی، که زیر مجموعه های شعر آیینی را شامل می شود.

ب) از نظر سبک، که سبک های مختلف شعری در آن حضور دارد.

ج) از نظر قالب، که قالب های مطرح در شعر فارسی را در بر می گیرد.

د) از نظر وزن، که اوزان عروضی بی شماری را برای آن می توان در نظر گرفت و شعر نیمایی و آزاد را نیز بر آن افزود.

چون به هنگام تجزیه و تحلیل شعر مهدوی در این مورد به تفصیل سخن خواهیم گفت، نیازی به شرح و بسط انواع شعر آیینی نمی بینیم.

ص: ۴۱

بخش دوم – گلگشتی در آفاق شعر مناقبی

اشاره

ص: ۴۳

شعر مناقبی از مهم ترین شاخه های شعر آیینی در زبان فارسی است. اصولاً شعر مناقبی دارای دو بعد «ارزشی» و «ضد ارزشی» است و با لحاظ کردن و پای فشردن بر جنبه های ارزشی شعر مناقبی است که می توان آن را از زیر مجموعه های شعر آیینی به شمار آورد.

در پیشینه شعر فارسی، با حجم وسیعی از شعر مناقبی رو به رو هستیم که دارای جنبه های «ضد ارزشی» اند. بسیار اتفاق افتاده است که در دیوان اشعار برخی از نام آوران شعر فارسی حتی رد پای یک شعر مناقبی از نوع ارزشی آن را نیافته ایم؛ ولی در عوض به تعداد بی شماری از قصاید و ترکیب بندها و ترجیعات و مسّمطات برخورده ایم که به مناسبت های مختلف در ستایش سلاطین جور و حاکمان آزمند سروده شده است و عموماً دارای ساختار لفظی محکمی هستند و آرایه های لفظی و معنوی در آن ها موج می زند؛ ولی حتّی برای نمونه یک بیت در این گونه آثار پیدا نمی کنیم که شاعر نسبت به آل اطهار عرض ادب و ارادتی کرده باشد تا کفار گناهان او به شمار آید!

هر چند عامل زمان و مکان در به وجود آمدن این آثار منظوم ضد ارزشی دخیل بوده است؛ ولی گرایش باطنی شاعران را در آفرینش این آثار نمی توان نادیده گرفت. بسیاری از شعرا را می توان به عنوان شاهد مثال معرفی کرد که علی رغم زمان و مکانی که در آن زیسته اند - بر خلاف شعرای هم عصر خود که در شرایط یکسانی با آنان زندگی می کرده اند - دارای آثار ارزشی اند و از مناقب آل الله باز نمانده اند و در دیوان برخی از آنان نیز هر دو نوع شعر مناقبی را مشاهده می کنیم. انگیزه سرودن اشعار مناقبی ضد ارزشی هر چه باشد، به خاطر بد آموزی ها و نقشی که در اشاعه فرهنگ چاپلوسی در جامعه دارد، قابل دفاع نیست.

به شهادت تاریخ، تا شروع نیمه دوم سده چهارم هجری به خاطر حاکمیت کارگزاران سنی مذهب و تعصب ورزی ها و سختگیری ها و کینه توزی های آنان نسبت به شیعیان ایران و پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هیچ اثر منظوم مناقبی در حافظه زبان فارسی به ثبت نرسیده است که دارای جنبه های ارزشی باشد.

پس از ظهور تدریجی مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی آل الله در ایران و رویارویی تمام عیار با فضاییان، شعرای شیعی و فارسی زبان مجال یافتند که بدون هراس از شکنجه و زندان و تبعید به آفرینش آثاری در مناقب آل الله همت گمارند و عملاً تغذیه شعری و فکری مناقبیان را بر عهده گیرند.

فضاییان که در چهار سده آغازین هجری در عرصه مدیحه سرایی «شیخی» و واگویی نقاط برجسته زندگینامه آنان کاملاً آزادانه عمل می کردند و برای جلب نظر توده های مردمی از شیوه نقالی و شاهنامه خوانی نیز سود می جستند، از عاشورای سال ۳۵۲ هجری به بعد شاهد حضور رقیبان معتقد و سرسختی به نام مناقبیان در عرصه مدیحه سرایی شدند که برشمردن مناقب حضرات معصومین علیهم السلام خصوصاً امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام را وجهه همت خویش قرار داده بودند و همانند آنان از شیوه نقالی در اماکن عمومی مانند قهوه خانه ها، سود می جستند.

در تاریخ الاسلام ذهبی آمده است:

«یوم عاشورا. قال ثابت أُلزم معزّ الدولة الناس بعلق الأسواق و منع الهراسین و الطباخین من الطبخ، و نصبوا القباب فی الأسواق و علّقوا علیها المَسُوح، وأخرجوا نساءً منشّرات الشعور مضجّجات یلطن فی الشوارع و یقمن المآتم علی الحسین علیه السلام، و هذا أول یوم نیح علیه بغداد».(۱)

همین مطلب در تاریخ ابن وردی آمده با این نکته اضافی:

«و عجزت السنّه عن منع ذلك لكون السلطان مع الشیعه».(۲)

ص: ۴۶

۱-۶۸. تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال ۳۵۲.

۲-۶۹. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۰، ذیل حوادث سال ۳۵۲.

با این فرمان تاریخی معزالدوله احمد بن بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶) که بر عراق و خوزستان و فارس و کرمان حکومت می راند، از روز عاشورای سال ۳۵۲ هجری قمری مراسم عزاداری حسینی به صورت عمومی و فرگیر در مناطق شیعه نشین ایران خصوصاً در مناطق حکمروایی کارگزاران حکومتی معزالدوله دیلمی با بستن بازارها و دکان ها و آشپزخانه ها به اجرا در آمد و به تدریج گروهی از شیعیان ایرانی که از شعر و ادب و مطالب تاریخی بهره ای داشتند بنای رفیع مدیحه سرایی برای آل الله را در جای جای ایران پی ریختند. بر این اساس از نیمه دوم سده چهارم هجری، شعر مناقبی ارزشی، حضور خود را در پیشینه مدون تاریخ ادبیات ایران به ثبت رسانیده است.

۲-۲) آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی

آشنایی با شعرای ستایشگر در زبان فارسی

در پیشینه شعر مناقبی با سه گروه از شاعران ستایشگر روبه رو هستیم:

الف) شاعرانی که فقط دارای آثار منظوم مناقبی از نوع ضد ارزشی آن هستند و عمر خود را صرف ستایش سلاطین زمانه خود و کارگزاران حکومتی آنان کرده اند، مانند: منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ ق) انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ ق) مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ ق).

ب) شاعرانی که دارای دو نوع شعر مناقبی اند؛ هم نوع ارزشی و هم نوع ضد ارزشی آن مانند کمال الدین اصفهانی (متوفای ۶۳۵ ق) جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی (متوفای ۵۸۸ ق) خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ق) عصمت بخارایی (متوفای ۸۴۰ ق) کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ ق) فتحعلی خان صبا (متوفای ۱۲۳۸ ق) قآنی شیرازی (متوفای ۱۲۷۰ ق).

ج) شاعرانی که فقط دارای شعر مناقبی از نوع ارزشی آن هستند که از حکیم ناصر خسرو قبادیانی {۳۹۴ - ۴۸۱} می توان به عنوان نماینده سرافراز این گروه از شاعران فارسی زبان یاد کرد.

برای آشنایی با نمونه هایی از آثار مناقبی ارزشی و ضد ارزشی شاعران فارسی زبان، به تفکیک و زیر دو عنوان: «ستایشگران درباری» و «ستایشگران آیینی» موضوع این بخش را پی می گیریم.

ظهیر فاریابی (متوفای ۵۹۸ ق) از چهره های پر آوازه و توانای شعر فارسی است و گیرایی و روانی اشعارش، رشک برانگیز معاصران او بوده است.

شاعری در قطعه هجو آمیزی که برای ملا عبدالرحمان جامی (متوفای ۸۹۸ ق) سروده، او را از سر طنز به دزدیدن دیوان ظهیر فاریابی ترغیب می کند!

«قطعه»

ای باد صبا! بگو به جامی آن دزد سخنوران نامی!

بردی اشعار کهنه و نو

از سعدی و انوری و خسرو اکنون که سر حجاز داری

و آهنگ حجاز، ساز داری

دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد، اگر بیابی!

از این قطعه شعر می توان به مقام و منزلت ادبی ظهیر فاریابی پی برد که شاعر بلند آوازه ای همانند جامی را متهم به سرقت ادبی کنند و هدف او را از سفر حج، دسترسی به دیوان ظهیر قلمداد نمایند.

به هر روی، از این شاعر پر آوازه برای نمونه حتی یک شعر کوتاه مناقبی در ستایش آل الله در دست نیست؛ در حالی که در دیوان او قصاید مناقبی فراوانی در تعریف و توصیف پادشاه سلجوقی و دیگر زمامداران حکومتی وجود دارد.

در تاریخ ادبیات ایران، قصیده شیوایی که ظهیرالدین فاریابی برای قزل ارسلان سلجوقی سروده، مثل اعلائی شعر مناقبی دروغین و مبالغه آمیز به شمار می رود. ابیاتی از این قصیده را مرور می کنیم:

زلفت به جادویی ببرد هر کجا دلی است

و آن گه به چشم و ابروی نامهربان دهد

هندو ندیده ام که چون ترکان جنگجو

هرچ (۱) آیدش به دست، به تیر و کمان دهد

جز زلف و عارض تو ندیدم که هیچ کس

خورشید را، ز ظلمت شب سایان دهد!

فریاد من ز طارم گردون گذشت و نیست

امکانِ این که زحمت آن آستان دهد!

نه کرسی فلک، نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد!

ص: ۴۸

۱- ۷۰. مخفف هر چه.

ای خسروی که حفظ تو، از روی اهتمام

گوگرد را، ز صولت آتش امان دهد!

اعجاز موسوی نبود، هر کجا کسی

چوبی شعیب وار به دست شبان دهد

صد قرن بر جهان گذرد تا زمام ملک

اقبال در کف چو تو صاحبقران دهد! (۱)

شاعر در این قصیده مناقب از نوع ضدّ ارزشی، آن قدر منزلت خود را نادیده گرفته و مقام ممدوح را بالا برده است که هر انسان منصفی را از این همه چاپلوسی آزرده می کند. مگر یک پادشاه خود کامه سلجوقی به جز زورمداری و زر پرستی، چه خصایل انسانی در وجود او موج می زند که باید طایر تیز بال اندیشه شاعر توانمندی چون ظهیر برای توفیق رکاب بوسی او از نردبان افلاک بالا رود؟! و مگر این سلطان ضعیف النفس سلجوقی در چننه وجودی خود چه دارد که یک منبع انفجاری همانند گوگرد را از شعله ور شدن در مجاورت با آتش باز دارد؟! شاید ظهیر فاریابی برای این پادشاه سلجوقی، ولایت تکوینی قائل بوده است که بتواند در ماهیت اشیاء تصرّف کند! ولی حقیقت این امر را باید در نیاز مادی و عشرت طلبی و زبونی شاعرانی از این دست جستجو کرد. همین شاعر گرافه گو در شعری دیگر، روزی بندگان خدا را در گرو کرم ممدوح خود می داند!

ای ظفر مویکب تو را در پی

دو جهان پیش همتت لاشیء!

سال ها بگذرد که حادثه را

نرسد در حریم ملک تو، پی!

به زبان سنان زند، رمحت

هر زمان بانگ برزمانه که: هی!

نفس کل، از برای راتب رزق

بی اساس: خَلَقْتَهُ بَیْدِی

چنگ در دامن قضا زده بود

کرم‌ت گفت: الضَّمانُ عَلَيَّ! (۲)

به همین دو نمونه شعر، برای نشان دادن ماهیت اشعار مناقبی شاعران درباری بسنده می‌کنیم؛ چرا که ادامه این بحث، جز شرمندگی و ملامت در پی نخواهد داشت.

انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵ ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲ ق) عسجدی مروزی (متوفای ۴۳۴ ق) و مجیرالدین بیلقانی (متوفای ۵۸۷ ق)

ص: ۴۹

۱- ۷۱. مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، ج ۶، ص ۸۵۴.

۲- ۷۲. دیوان ظهیر فاریابی، ص ۸۶۳.

از دیگر چهره های مطرح در عرصه شعر مناقبی ضدّ ارزشی به شمار می روند و به خاطر حوصله تنگ این مقال، بررسی آثار مناقبی آنان را به فرصت دیگری موکول می کنیم.

۲-۲-۲) ستایشگران آیینی

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ ق) عارف نامدار شیعی، پس از گام نهادن در وادی سیر و سلوک به ستایش هیچ امیر و وزیری نپرداخت و طبع خدا داده و معلومات اکتسابی خود را در راه نشر معارف اسلامی و توصیف آل الله به کار گرفت.

چون در بخش «نمونه هایی از آثار ارزشی طلایه داران شعر فارسی» چند شعر از این شاعر عارف شیعی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم، در این جا به نقل ابیات معدودی از یک قصیده مناقبی او بسنده می کنیم:

ای سنایی! گر همی جوئی ز لطف حق سنا(۱)

عقل را قربان کن اندر بارگاه مصطفی اندر جهان، آن گه کسی گوید که: عقل!

آفتاب اندر فلک، آن گه کسی جوید سُها

عقل تا با خود منی دارد، عقالش دان نه عقل

چون منی زو دور گشت، آن گه دوا خوانش نه دا(۲)

در خداآباد یابی امر و نهی و دین و کفر

و احمد مرسل خدای آباد را بس پادشا

چون نباشی خاک درگاه سرایی را که هست

پاسبان بام روح القدس و دربان مرتضی «رحمه للعالمین» آمد طبیعت، زوطلب

چه ازین عاصی و ز آن عاصی همی جوئی شفا

کآن شفا کز عقل و نفس و جسم و جان جوئی شفا

چون نه از دستور او باشد، شفا گردد شفا

ص: ۵۰

کآن نجات و کآن شفا کارباب سنت جسته اند

بو علی سینا ندارد در نجات و در شفا صورت احمد ز آدم بُد ولیک اندر صفت

آدم از احمد پدید آمد چو ز آصف، برخیا(۱)

حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ ق) در سر آغاز هر «پنج گنج» ماندگار خود با زبانی فاخر و رسا، از توحید حضرت باری سخن می گوید و به پیشگاه آفریدگار جهان هستی، نیایشی بیدلانه دارد. ابیاتی از مثنوی های پر شور او را مرور می کنیم:

در ستایش خداوند کریم

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت، کاینات

ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات

هستی تو، صورت پیوند نی

تو به کس و کس به تو مانند، نی

آن چه تغیر نپذیرد، تویی

و آن که نمرده ست و نمیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو راست

ملک تعالی و تقدّس، تو راست

هر که نه گویای تو، خاموش به

هر چه نه یاد تو، فراموش به(۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

هست کلید در گنج حکیم

پیش وجود همه آیندگان

بیش بقای همه پایندگان

اول و آخر به وجود و صفات

هست کن و نیست کن کاینات

کیست درین دیرگه دیر پای

کو «لَمَنْ الْمَلِكُ» زند جز خدای؟

پرورش آموختگان ازل

مشکل این کار نکردند حل

ص: ۵۱

-
- ۱- ۷۵. دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، ص ۴۳ و ۴۴.
- ۲- ۷۶. مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجه ای، به تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۷ و ۸.

کز از لَش علم، چه دریاست این؟!

تا ابدش ملک، چه صحراست این؟!

اوّل او، اوّل بی ابتداست

آخر او، آخر بی انتهاست (۱)

در معراج

نیم شبی، کآن ملک نیمروز

کرد روان مشعل گیتی فروز

نه فلک از دیده عماریش کرد

زهرة و مه، مشعله داریش کرد

روز شده با قدمش در وداع

ز آمدنش، آمده شب در سماع

چون دو جهان دیده بر او داشتند

سر ز پی سجده فرو داشتند

چون گل ازین پایه فیروزه فرش

دست به دست آمد تا ساق عرش

همسفرانش سپر انداختند

بال شکستند و پر انداختند

رفت بدان راه که همره نبود

این قدمش ز آن قدم آگه نبود (۲)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) در مثنوی های عرفانی خود، هر جا که مقام سخن اجازه داده است، ارادت و

شیفتگی خود را نسبت به ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام نشان می دهد:

ای دو چشم مصطفی و مرتضی وی دو نور انبیا و اولیا

در حقایق، قرّه العین رسول

در معارف، زبده نقد بتول تو چه می دانی که ایشان خود کی اند؟

رهبران آدمان خاکی اند

آن یکی را زهر، مقبول آمده

و آن دگر از تیغ، مقتول آمده

از شما یک نور دیگر شد پدید

زین عبّاد، آن درِ دریای دید

اوست باب اولیا، عین الیقین

اوست اسرار معانی را، معین

ای ز توسرّ الهی آشکار!

وز محمّد، وز علی، تو یادگار

راه تو، راه محمّد بیشکی

از علی، نور تو آمد بیشکی (۳)

ص: ۵۲

۱- ۷۷. همان، ص ۳ و ۴.

۲- ۷۸. همان، ص ۱۴ - ۱۷.

۳- ۷۹. مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، ص ۳ - ۷.

جلال الدین مولوی بلخی (متوفای ۶۷۲ ق) در «مثنوی معنوی» خود، ازل را به ابد پیوند داده و رابطه انسان با خدا و جهان هستی را با بیان تمثیلی توضیح داده و معارف زلال اسلامی را با زبان شعر، روایت کرده است. در مثنوی مولوی علاوه بر تبیین موضوعات سلوکی و عرفانی و اسلامی، اشعا مناقبی پر شوری وجود دارد که به نقل اییاتی از آن بسنده می کنیم:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا(۱) بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو(۲) انداخت بر روی علی افتخار هر وصی و هر ولی

او خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان، شمشیر انداخت آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

از نمودن عفو و رحمت، بی محل

گفت: بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی، مرا بگذاشتی؟!

هان چه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدستی سست در اشکار(۳) من؟!

آن چه دیدی تا چنین خشم نشست

تا چنین برقی نمود و باز جَست؟

آن چه دیدی؟ که مرا ز آن عکس دید

در دل و جان شعله ای آمد پدید

در شجاعت، شیر ربّانی ستی
در مروّت خود که داند کیستی
ای علی! که جمله عقل و دیده ای
شمّه ای واگو از آن چه دیده ای
تیغ حلمت، جان ما را چاک کرد
آب علمت، خاک ما را پاک کرد
بازگو ای بازِ عرشِ خوشِ شکار
تا چه دیدی این زمان از کردگار؟
یا تو واگو آن چه عقلت یافته ست
یا بگویم آن چه بر من تافته ست
از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟
بی زبان چون ماه، پرتو می زنی
لیک اگر در گفتْ آید قرص ماه
شیروان را، زودتر آرد به راه
گفت: من تیغ از پی حق می زنم
بنده حقّم، نه مملوک تنم

ص: ۵۳

۱- ۸۰. جنگ و پیکار.

۲- ۸۱. آب دهان.

۳- ۸۲. شکار.

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) قصیده سرای نامدار سده ششم و معروف به «حسان العجم» است. جمعی از محققان، او را سرآمد قصیده سرایان پارسی گو می‌شناسند، و علی‌رغم قصاید بسیاری که در مدیحت سلاطین و اتابکان زمان خود سروده، از منقبت آل الله غافل نمانده و قصاید رسا و شیوایی در ستایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دارد که به نقل چند مطلع از این قصاید مناقبی اکتفا می‌کنیم:

جوشن صورت رها کن، در صف مردان درآ

دل طلب، کز دار ملک دل توان شد پادشا(۱)

عروس عافیت آن گه قبول کرد مرا

که عمر بیش بها دادمش به شیربها(۲)

سریر فقر، تو را سرکشد به تاج رضا

تو سر به جیب هوس در کشیده، اینت خطا(۳)

طفلی هنوز، بسته گهواره فنا

مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا(۴)

ای پنج نوبه کوفته در دار ملک «لا»!

«لا» در چهار بالش «الآ» کشد تو را(۵)

شبروان، چون رخ صبح آینه سیما بینند

کعبه را، چهره در آن آینه پیدا بینند(۶)

ص: ۵۴

۱- ۸۳. دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبد الرسولی، انتشارات کتابخانه خیام، سال ۲۵۳۷، ص ۲.

۲- ۸۴. همان، ص ۴.

۳- ۸۵. همان، ص ۷.

۴- ۸۶. همان، ص ۱۱.

۵- ۸۷. همان، ص ۱۴.

۶- ۸۸. همان، ص ۸۹.

شبروان در صبح صادق، کعبه جان دیده اند

صبح را چون محرمان کعبه، عریان دیده اند(۱)

مقصد اینجاست، ندای طلب این جا شنوید

بُختیان(۲) را ز جرس صبحدم آوا شنوید(۳)

قحط و فاست در بُنه آخرُ الزّمان

هان ای حکیم! پرده عزلت بساز، هان!(۴)

سنت عشاق چیست؟ برگ عدم ساختن

گوهر دل را ز تَف مجمر غم ساختن(۵)

صبح خیزان بین به صدر کعبه، مهمان آمده

جان عالم دیده و، در عالم جان آمده(۶)

دلا! از جان و جان تا کی؟ یکی جویای جانان شو

چو سلطان اوست بر جان ها، غلام خاص سلطان شو(۷)

در پایان این مبحث، از دیگر شاعران فارسی زبانی که دارای اشعار مناقبی از نوع ارزشی اند و دیوان اشعار آنان در دسترس شیفتگان ادب شیعی قرار دارد، فهرست وار یاد می کنیم:

ص:

۱- ۸۹. همان، ص ۹۴.

۲- ۹۰. شتران قوی هیکل و دو کوهانه.

۳- ۹۱. همان، ص ۱۰۱.

۴- ۹۲. همان، ص ۳۱۴.

۵- ۹۳. همان، ص ۳۲۱.

۶- ۹۴. همان، ص ۳۷۷.

۷- ۹۵. همان، ص ۳۵۸.

- ۱ - ابوالحسن مجدالدین «کسائی» مروزی (متولد ۳۴۱ ق)
- ۲ - حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱)
- ۳ - ابو منصور محمد «دقیقی» ۴ - حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱)
- ۵ - شهاب الدین ادیب صابر ترمذی (متوفای ۵۴۶ ق)
- ۶ - بدرالدین قوامی رازی (نیمه اول سده ششم)
- ۷ - شمس الدین محمد سوزنی سمرقندی (متوفای ۵۶۹ ق)
- ۸ - بابا افضل الدین کاشانی (سده هفتم)
- ۹ - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (۶۰۵ - ۶۹۰)
- ۱۰ - ابن یمین فریومندی (۶۸۵ - ۷۶۹)
- ۱۱ - سید نورالدین شاه نعمت الله ولی (۷۳۱ - ۸۳۴)
- ۱۲ - محمد حسن کاشی معروف به افضل المتکلمین (سده هشتم)
- ۱۳ - محمد علوی «نصرت» رازی (سده هشتم)
- ۱۴ - حمزه کوچک ورامینی (سده هفتم و هشتم)
- ۱۵ - محمد «ابن حسام» خوسفی (۷۸۳ - ۸۷۵)
- ۱۶ - بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ ق)
- ۱۷ - نثاری تونی (متوفای ۹۶۸ ق)
- ۱۸ - سایل کاشانی (سده دهم)
- ۱۹ - نظام استرآبادی (متوفای ۹۲۱ ق)
- ۲۰ - محمد «اهلی» شیرازی (۸۵۸ - ۹۴۲)

۲۱ - کمال الدّین محمّد «وحشی» بافقی (متوفای ۹۹۱ ق)

۲۲ - محمّد حسین «نظیری» نیشابوری (متوفای ۱۰۲۳ ق)

۲۳ - شرف الدّین حسن «شفایی» اصفهانی (۹۶۶ - ۱۰۳۷)

۲۴ - ملا عبدالرزاق «فیاض» (متوفای ۱۰۷۲ ق)

۲۵ - ملا محمّد محسن «فیض» کاشانی (سده یازدهم)

ص: ۵۶

- ۲۶ - ملا فرّخ حسین «ناظم» هروی (۱۰۸۱ - ۱۰۱۱)
- ۲۷ - محمّد علی «صائب» تبریزی (۱۰۸۶ - ۱۰۱۶)
- ۲۸ - نورالدّین محمّد «نجیب» کاشانی (متوفای ۱۱۰۶ ق)
- ۲۹ - محسن «تأثیر» تبریزی (۱۱۲۹ - ۱۰۶۰)
- ۳۰ - میرزا عبد الباقي «طیب» اصفهانی (۱۱۲۷ - ۱۱۷۱)
- ۳۱ - محمّد علی «حزین» لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۱)
- ۳۲ - محمّد «عاشق» اصفهانی (۱۱۱۱ - ۱۱۸۱)
- ۳۳ - محمّد رفیع «لامع» درمیانی (متولّد ۱۰۷۶ ق)
- ۳۴ - واعظ قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق)
- ۳۵ - سید احمد «هاتف» اصفهانی (متوفای ۱۱۹۸ ق)
- ۳۶ - لطفعلی بیگ «آذر» بیگدلی قمی (۱۱۳۴ - ۱۱۹۵)
- ۳۷ - وصال شیرازی (۱۱۹۷ - ۱۲۶۲)
- ۳۸ - محمّد «داوری» شیرازی (۱۲۳۸ - ۱۲۸۳)
- ۳۹ - میرزا محمّد علی «سروش» اصفهانی ملقب به «شمس الشعرا» (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵)
- ۴۰ - میرزا «غالب» دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵)
- ۴۱ - میرزا محمّد علی «هما» شیرازی (۱۲۱۲ - ۱۲۹۰)
- ۴۲ - میرزا مهدی قلی خان «افسر» کرمانی (۱۲۵۹ - ۱۳۰۰)
- ۴۳ - عبد الجواد «جودی» خراسانی (متوفای ۱۳۰۲ ق)
- ۴۴ - میرزا حبیب الله «قآنی» شیرازی (۱۲۲۲ - ۱۲۷۰)
- ۴۵ - محمّد «جیحون» یزدی ملقب به «تاج الشعرا» (متوفای ۱۳۰۱ ق)

۴۶ - میرزا صادق «روشن» اردستانی (متوفای، ۱۳۰۵ ق)

۴۷ - محمد حسین «عنقا» اصفهانی (متوفای ۱۳۰۸ ق)

۴۸ - محمود خان «صبا» کاشانی ملقب به «ملک الشعراء» (۱۲۲۸ - ۱۳۱۱)

۴۹ - سید علی رضوی «قدرت» قمی (۱۲۷۴ - ۱۳۱۶)

۵۰ - میرزا محمد «محیط» قمی ملقب به «شمس الفصحاء» (متوفای ۱۳۱۷ ق)

ص: ۵۷

۵۱ - میرزا نور الله «عمان» سامانی ملقب به «تاج الشعرا» (۱۲۶۴ - ۱۳۲۲)

۵۲ - میرزا محمد کاظم «صبوری» (۱۲۵۹ - ۱۳۲۲)

۵۳ - ملا عباس «شباب» شوشتری (۱۲۵۰ - ۱۳۲۴)

۵۴ - میرزا علی خان «لعلی» تبریزی ابروانی ملقب به «شمس الحکما» (۱۲۶۱ - ۱۳۲۵)

۵۵ - حاج میرزا «حبیب» خراسانی (۱۲۶۶ - ۱۳۲۷)

۵۶ - ابوالقاسم محمد نصیر «طرب» افغانی (۱۲۷۴ - ۱۳۳۰)

۵۷ - میرزا ابوالحسن «حیرت» معروف به «شیخ رئیس قاجار» (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶)

۵۸ - سید محمد صادق «امیری» ملقب به «ادیب الممالک» (۱۲۷۷ - ۱۳۳۶)

۵۹ - محمد بن معصوم علی معروف به «حکیم هیدجی» (۱۲۷۰ - ۱۳۳۹)

۶۰ - سید میرزا محمد نصیر حسینی «فرصت» شیرازی (۱۲۷۱ - ۱۳۳۹)

۶۱ - ایرج میرزا ملقب به «جلال الملک» (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳)

۶۲ - محمد کاظم «غمگین» اصفهانی (۱۲۸۰ - ۱۳۴۵)

۶۳ - سید احمد «ادیب» پیشاوری (۱۲۶۰ - ۱۳۴۹)

۶۴ - علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹ - ۱۳۵۷)

۶۵ - عبد الجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴ ق)

۶۶ - وفایی شوشتری و از متأخرین و معاصرین:

مدرّس اصفهانی «یحیی» (۱۲۵۴ - ۱۳۴۹) محمد صادق «رفعت» سمنانی (متوفای ۱۳۵۰ ق) میرزا علی «فقیر» شیرازی (۱۲۹۶ -

۱۳۵۱) محمد حسین میرزا «نادری» مشهدی (۱۲۹۹ - ۱۳۵۶) علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به کمپانی

«مفتقر» (۱۲۹۶ - ۱۳۶۱) محمد علی مصاحبی «عبرت» نایینی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۲) محمد تقی ملک الشعراء «بهار» خراسانی (۱۳۰۴ -

۱۳۷۰) علی اصغر «بنایی» یزدی (متولد ۱۳۰۱ ق) علامه محمد صالح حایری مازندرانی (۱۲۹۸ - ۱۳۹۱) حکیم مهدی محی

الدین «الهی» قمشه ای (۱۳۱۹ - ۱۳۹۳) سلیمان «امینی» تبریزی (۱۳۴۱ - ۱۳۹۴) اسماعیل نجومیان خراسانی

«نجومی» (۱۳۰۲ - ۱۳۹۷) سید محمّد حسن میر جهانی «حیران» (۱۳۱۹ - ۱۴۱۲) محمّد حسین «صغیر» اصفهانی (۱۳۱۲ - ۱۳۹۰) میرزا عبد الحسین خان «نصرت» خراسانی (۱۲۵۱ - ۱۳۳۴ ش) گلزار اصفهانی «رجا» (۱۲۶۳ - ۱۳۵۲ ش) میر آقا کبریایی «مفتون» همدانی (۱۲۶۸ - ۱۳۳۴ ش) حسین علی «منشی» کاشانی (۱۲۷۱ - ۱۳۴۹ ش) علی اکبر صلح خواه «خوشدل» تهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۴۹ ش) محمّد علی ناصح (۱۲۷۸ - ۱۳۶۵ ش) جلال الدین همایی «سنا» (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ ش) اسد الله صنعیان «صابر» همدانی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۵ ش) ابوالحسن «طوطی» همدانی (متولّد ۱۲۸۳ ش) محمّد علی حبیب آبادی اصفهانی «مکرم» (متوفای ۱۳۴۴ ش) سید محمّد حسین «شهریار» تبریزی (۱۲۸۳ - ۱۳۶۷ ش) سید صادق «سرمه» (۱۲۸۶ - ۱۳۳۹ ش) سید کریم «امیری» فیروز کوهی (۱۲۸۸ - ۱۳۶۴ ش) دکتر قاسم «رسا» (۱۲۸۸ - ۱۳۶۵ ش) احمد سهیلی خوانساری (متولّد ۱۲۹۱ ش) ابوالقاسم حالت (۱۲۹۲ - ۱۳۷۱ ش) دکتر ناظر زاده کرمانی (۱۲۹۶ - ۱۳۵۵ ش) عبد العلی «فایز» تبریزی (متولّد ۱۳۰۰ ش) مهدی سهیلی، محمّد حسین «آیتی» بیرجندی (متولّد ۱۳۵۰ ش) مرتضی «اشتری» اصفهانی (متولّد ۱۳۲۲ ش) سید محمّد علی ریاضی یزدی، محمّد علی مردانی و محمّد علی نگارنده بسیاری از شعرای بنام معاصر نیز که هنوز در قید حیاتند، دارای آثار گرانسنگی در زمینه شعر مناقبی اند که برای نمونه می توان از: محمود شاهرخی «جذبّه»، عباس کی منش «مشفق» کاشانی، حمید سبزواری، علی معلم، سید علی موسوی گرمارودی، قیصر امین پور، سید حسن حسینی، نصر الله مردانی، علی رضا قروه، حسین ابن آهی، خسرو احتشامی، غلامحسین جواهری «وجدی»، عبدالجبار کاکایی، قادر طهماسبی «فرید»، محمّد جواد محبت، عباس براتی پور، حسین اسرافیلی، سیمین دخت وحیدی، محمّد رضا غفور زاده «شفق»، علی انسانی، سید رضا مؤید و غلامرضا سازگار نام برد.

مسأله مهدویت از دیر باز در شعر فارسی مطرح بوده و شعرای فارسی زبان، گاه به صورت کنایی و غیر مستقیم و گاه به شکل روشن و آشکار از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده اند.

در سده های آغازین هجری از نام مقدّس مهدی بیشتر به عنوان یک نماد تاریخی استفاده می شده؛ نمادی که یادآور «صلح و آرامش»، «قسط و عدل»، «پیروزی»، «جهان شمولی اسلام» و «نابودی کفر جهانی» است؛ همان گونه که از «دجال» نیز به صورت یک نماد، نمادی که مظهر «قساوت»، «فتنه»، «جنگ و خونریزی» و «کفر و شرک» است یاد می کرده اند. از همین پیشینه ادبی می توان به اعتقاد راسخ مسلمانان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از سده های آغازین هجری تا کنون پی برد.

برای بررسی اصولی تر در چند و چون موضوع «مهدویت در پیشینه شعر فارسی» ناگزیریم این مسأله را زیر دو عنوان: «مهدویت در شعر شاعران درباری» و «مهدویت در شعر آیینی» مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱-۳) مهدویت در شعر شاعران درباری

قسمت اول

حسن عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱ ق) از قصیده سرایان طراز اوّل زبان فارسی در سده های چهارم و پنجم هجری است. این شاعر توانای قصیده سرا که در دربار سلطان محمود غزنوی از منزلت خاصی برخوردار بوده، در قصیده مناقبی خود ضمن نکته گیری از غضابری شاعر، شیوه حکومتی سلطان غزنوی را نسخه ای از حکومت جهان شمول مهدی موعود معرفی می کند!

خدایگان خراسان و، آفتاب کمال

که وقف کرده بر او ذوالجلال، عزّ و جلال

ز بیم تیغ تو، تیره بود دل کافر

به نور دین تو، روشن بود دل ابدال

سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است!

کجا سیاست تو، (۱) نیست فتنه دجال! (۲)

عنصری در قصیده دیگری که در ستایش امیر ابوالمظفر نصر فرزند ناصرالدین سبکتکین سروده، پس از تشبیبی زیبا و شاعرانه، در گزافه گویی تا آنجا پیش می رود که صورت آسمانی «جاه» امیر را، «خورشید» و نسخه «احسان» او را، «دریای اخضر» می پندارد! و به این هم بسنده نمی کند و پای «کرام الکاتبین» را در عرصه مدح او به پیش می کشد که به هنگام نوشتن نامه اعمال بندگان خدا با دیدن ممدوح وی، در اشتباه می افتند که آیا مهدی از پرده غیبت بیرون آمده یا رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم جلوه نموده است؟! و از این تجلی، نعره تماشایان به «الله اکبر» بلند می شود!

اگر مر جاه و جودش را خداوند

بدادی صورتی مخصوص منظر:

یکی اندر فلک، خورشید بودی!

یکی اندر زمین، دریای اخضر!

کرام الکاتبینش گر ببیند

که بنویسد به روز داد داور

یکی گوید که: مهدی گشت پیدا!

یکی گوید: نبی، الله اکبر! (۳)

ابو منصور (قطران) تبریزی ملقب به امام الشعراء (متوفای ۴۶۶ ق) در قصیده ای که به مناسبت زلزله شهر تبریز سروده، ویرانی های ناشی از این بلای طبیعی را به تصویر می کشد و می گوید که به چشم خود، روز قیامت را مشاهده کرده و پرچم حضرت مهدی را در اهتزاز و فتنه دجال را فراگیر دیده است:

بود محال، مرا داشتن امید محال

به عالمی که نباشد همیشه بر یک حال

از آن زمان که جهان بود، حال زین سان بود

جهان بگردد، لیکن نگردهش احوال

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

ز ناز و نوش، همه خلق بود نوشانوش

ز خلق و مال، همه شهر بود مالمال

ص: ۶۴

۱-۹۶. هر جا که سیاست تو حضور دارد.

۲-۹۷. دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۱۶۷ - ۱۷۰.

۳-۹۸. همان، ص ۴۰ تا ۴۲.

خدا به مردم تبریز، برفکند فنا

فلک به نعمت تبریز، برگماشت زوال

فراز گشت نشیب و، نشیب گشت فراز

رمال گشت جبال و، جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و، خَمَنده گشت نبات

دمنده گشت بحار و، رونده گشت جبال

یکی نبود که گوید به دیگری که: مَموی!

یکی نبود که گوید به دیگری که: منال!

همی بدیده بدیدم چو روز رستاخیز ز پیش رایت مهدی و، فتنه دَجّال ولی متأسّفانه این قصیده تصویری رسا و شیوا در ابیات پایانی خود، حَظّ آدمی را به نفرت و ملال بدل می کند و قطران تبریزی را از آسمان به زمین می کشاند:

ز رفتگان، نشنیدم کنون یکی پیغام

ز ماندگان بنینم کنون، بهاء و جمال

گذشت خواری، لیک این از آن بود بدتر

که هر زمان به زمین اندر اوفتد زلزال

زمین نگشتی لرزان، اگر نکردی پشت

به حکم شاه ستوده دل و ستوده خصال!^(۱)

ابو الفرج رونی (متوفای ۵۰۸ ق) که از قصیده سرایان مطرح در سده های پنجم و ششم هجری است، در قصیده ای که برای ممدوح خود - سیف الدوله محمود - سروده، آشنایی مردم زمانه خود را با «آیت مهدی» از «رایت» او می داند! و از میان رفتن «فتنه دَجّال» را از «هیبت» وی می شناسد! و بر این گزافه گویی ها اضافه می کند که در زمانه حکومت عدل ممدوح او، بچه شیر در حالی که چنگال خود را در پنجه نهان کرده است، از مادر می زاید!

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال

با عزّ خداوند، قرین بودند امسال

مشهور شد از رایت او، آیت مهدی!

منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال!

شاهی است که عزم حشمش دود بر آورد

از دوده فرعونان، وز مجمع اضلال

شاهها! ملکا! رمح تو چون معجز موسی شاخی است که با او نرود حیلت محتال!

آموخته زاید بچه شیر ز مادر

از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال! (۲)

ص: ۶۵

-
- ۱- ۹۹. دیوان قطران تبریزی با مقالاتی از سه تن از اساتید زبان فارسی، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.
- ۲- ۱۰۰. دیوان ابو الفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، چاپ اول، سال ۱۳۴۷، ص ۹۷ و ۹۸.

حکیم انوری ابیوردی (۱) (متوفای ۵۸۵ ق) همانند سلف خود قطران تبریزی، تغییر اوضاع زمانه خود را ناشی از بی مهری مردم زمانه به ممدوح خویش می داند! و برچیدن بساط سلطنت او، و روی کار آمدن سلطان غور را در همین رابطه ارزیابی می کند که مردم به غلط «دُم دَجال» را «شمع مهدی» می پندارند! و سدُّ یأجوج به جای سد شدن در راه دشمن، زندان انسان ها می شود:

مصطفی چون ز مکه هجرت کرد

مدّتی مکه، جفت هجران گشت

عزّت کعبه، عار عَزّی دید

حرم کعبه، جای حرمان گشت

دین از آن دردناک هجرت او

کُنْد شمشیر و، تنگ میدان گشت

کفر از آن بی مراد رفتن او

تیز چنگال و تیز دندان گشت

پس در آخر زمان، که صرف زمان

حامی کفر و، خصم ایمان گشت

شاه اسلام چون ز بلخ برفت

حال سُکان او بتر ز آن گشت

اندر آن دور، قبه اسلام ز آن جدایی چو بیت احزان گشت

هنر از غایت کساد که داشت

هر که اظهار کرد، پنهان گشت

دُم دَجال، شمع مهدی شد

سدُّ یأجوج، حبس انسان گشت (۲) انوری در ابیات پایانی این قصیده که از نقل آن خودداری می کنیم، از ممدوح خود می

خواهد که از سرِ تقصیر زمانه بگذرد! واو را دلداری می دهد که پیش از تو نیز از این حوادث دردناک اتفاق افتاده و «دیو»، مالک خاتم سلیمان شده است، و حضرت ابراهیم خلیل را در آتش افکنده اند و با این قیاس های مع الفارق می خواهد گرافه گویی های خود را معقول نشان دهد!

ص: ۶۶

۱- ۱۰۱. او را یکی از سه تن پیامبران شعر در گستره زبان فارسی می دانند: در شعر، سه تن پیامبرانند قولی است که جملگی بر آنند فردوسی و انوری و سعدی هر چند که: «لا نبی بعدی»

۲- ۱۰۲. دیوان انوری، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ج ۲، ص ۱۰۴۳ - ۱۰۴۵.

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) معروف به حسان العجم در مدیحت بانوی شروانشاه، دامنه سخن را به آن جا می کشاند که عدالت این «بلقیس بانوان» مبشر عدالت جهانی مهدی موعود علیه السلام است!

این پرده کآسمان جلال، آستان اوست

ابری است کآفتاب شرف در عنان اوست

این ابر بین که معتکف اوست، آفتاب

وین آفتاب کابر کرم سایبان اوست

بلقیس بانوان و، سلیمان شه، اخستان کز عدل و دین مبشر مهدی، زمان اوست! (۱)

خاقانی در ستایش یکی از ممدوحان خود مرتکب قیاس مع الفارق شده است!

خسرو به دار ملک جم، ایوان تازه کرد

در هشت خلد مملکه، بستان تازه کرد

کیخسرو تهمتن، بر زال سیستان در ملک نیمروز شبستان تازه کرد

بهر ثبات ملک، چنین کعبه جلال

از بوقیسی حلم، خود ارکان تازه کرد

مانا که بهر تاختن مرکبان عقل

مهدی به عالم آمد و، میدان تازه کرد!

یا عالمی ز لطف بر آورد کردگار

و آن گه در او، معادن حیوان تازه کرد (۲) همو در ستایش سیف الدین اتابک منصور - فرمانروای شماخی - خطای گذشته خود را تکرار می کند:

شه اختران، ز آن زر افشان نماید

که: اکسیر زرهای آبان نماید

شهنشاه اسلام، خاقان اکبر

که تاج سرِ آل سامان نماید

سپهدار اسلام، منصور اتابک که کمتر غلامش، قدر خان نماید به تأیید مهدی خصالی که تیغش

روان سوز دجال طغیان نماید!

خاقانی در قصیده ای که برای قزل ارسلان سروده، پس از گزافه گویی های بسیار، شمشیر ممدوح خود را به «حربه مهدی» همانند کرده است که به قصد جان دجال رها می شود!

ص: ۶۷

۱-۱۰۳. دیوان خاقانی شروانی، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، سال ۱۳۴۴،

ج ۲، ص ۷۷ و ۷۸.

۲-۱۰۴. همان، ص ۱۱۱.

دل به سودات، سر در اندازد

سر ز عشقت، کله بر اندازد

به تو و زلف کافرت ماند

ترک غازی که چنبر اندازد

شه قزل ارسلان، که در صف شرع

تیغ عدلش سرِ شر اندازد

خنجر او، چو حربه مهدی است

که به دَجَالِ اَعْوَر (۱) اندازد (۲)

و در قصیده مناقبی خود در ستایش ملک سیف الدین ارسلان مظفر - والی دربند - اغراق دیگری را بر گزافه های پیشین خود افزوده است:

انصاف ده که دربند، ایمان سرا است دین را

سقفش: سرای ایمان، دیوار و دشت: کافر

از کشتگان زنده ز آن سو: هزار مشهد

وز ساکنان مرده زین سو: هزار مشعر در قبه: مهد مهدی، در قبه: عهد عیسی

در فرضه: روض جنت، در روضه: حوض کوثر!

ذات العماد خزّم، خیر البلاد عالم

بیت الحرام ثانی، دارالسلام اصغر (۳)

خاقانی در قصیده دیگری با التزام کلمه «عید» در هر بیت آن که در ستایش فخرالدین منوچهر شروانشاه سروده است، بیش از پیش در منزلت بخشیدن به ممدوح خود می کوشد و او را بدین گونه تمجید می کند:

رخسار صبح راه، نگر از بُرَقع زرش

کز دست شاه، جامه عیدست در برش

عید عدو به مرگ بدل شد، که باز دید

باران تیغ و ابر کف و برق مغفرش

نصرت، نثار عید بر افشاند کز عراق شاه مظفر آمد و جاه موفّرش

مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او

خصم، از غلامی آمده دجال اَعُوْرش(۴)

خاقانی در قصاید مناقبی دیگر خود نیز از نام مقدّس مهدی در ستایش ممدوحان

ص: ۶۸

۱- ۱۰۵. لوچ، دوین.

۲- ۱۰۶. همان، ص ۱۳۸.

۳- ۱۰۷. همان، ص ۱۸۷ - ۱۹۱.

۴- ۱۰۸. همان، ص ۲۲۶ - ۲۳۰.

خودکامه خود بهره برده است که برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، فقط به نقل ابیات مورد استناد بسنده می شود:

قسمت دوم

گفتم: بدیدی آخر رایات کُهِفِ امّت

وان مهد جای مهدی چتر فلکُ ظلالش! (۱)

خسرو مهدی نیت، مهدی آدم صفت!

آدم موسی بنان، موسی احمد قدم!

مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن!

موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم! (۲)

مهدی که بیند آتش شمشیر شاه، گوید:

دجال را به توده خاکستری ندارم! (۳)

هادی امّت و، مهدی زمان، کز قلمش

قَمْعِ دجال صفاهان به خراسان یابم! (۴)

خسرو اقلیم گیر، سرور دیهیم بخش

مهدی آخر زمان! داور روی زمین! (۵)

چاه صفاهان میدان نشیمن دجال مهبط مهدی شمر فنای صفاهان (۶)

ص: ۶۹

۱- ۱۰۹. همان، ص ۲۳۲.

۲- ۱۱۰. همان، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

۳- ۱۱۱. همان، ص ۲۷۴.

۴- ۱۱۲. همان، ص ۳۰۱.

۵- ۱۱۳. همان، ص ۳۴۱.

۶- ۱۱۴. همان، ص ۳۵۸.

کیخسرو رستم کمان، جمشید اسکندر مکان

چون مهدی آخر زمان، عدل هویدا داشته!^(۱)

ای تاج گردون: گاه تو! مهدی دل آگاه تو!

یک بنده در گاه تو صد چین و یغما داشته^(۲)

ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده

ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته^(۳)

شیطان شکند آدم، دجال کشد مهدی چون آدم و مهدی باد انصار تو عالم را!^(۴)

مفخر اول بشر خوانش، که دهر

مهدی آخر زمان می خواندش!

زان که شیطان سوز و دجال افکن ست

آدم مهدی مکان می خواندش!^(۵)

مهدی آخر زمان شد، کز درش

رخنه آخر زمان بست آسمان^(۶)

عدلش ار مهدی نشان برخاستی

ظلم دجال از جهان برخاستی^(۷)

ص: ۷۰

۱- ۱۱۵. همان، ص ۳۹۷.

۲- ۱۱۶. همان، ص ۴۰۰.

۳- ۱۱۷. همان، ص ۰۵.

۴- ۱۱۸. همان، ص ۴۸۴.

۵- ۱۱۹. همان، ص ۴۹۰.

۶- ۱۲۰. همان، ص ۵۰۹.

خسرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل!

بر در دجال ظلم آمد و در، در شکست (۱)

هنوز عهد مقامات مهدی ار نرسید

امیر عادل، قایم مقام او زبید! (۲)

خسرو روی زمین، سنجر عهد، ارسلان مهدی آخر زمان، داور عهد، ارسلان! (۳)

حکیم نظامی گنجوی (متوفای ۶۱۴ ق) در منظومه خسرو و شیرین خود به هنگام ستایش شاه مظفر قزل ارسلان، او را مهدی زمانه خویش معرّفی می کند!

شه مشرق که مغرب را پناه است

قزل شه کافسرش بالای ماه است

چو مهدی گرچه شد مغرب (۴) و ثاقش (۵)

گذشت از سرحد مشرق، یتاقش (۶)

نگینش گر نهاد یک نقش بر موم

خراج از چین ستاند، جزیه از روم (۷) و در ادامه همین مثنوی، می خوانیم:

به مجلس، گر می و ساقی نماند

چو باقی ماند او، باقی نماند

از آن عهده که در سر دارد این عهد

بدین مهدی، توان رستن ازین مهد

اگر طوفان بادی سهمناک است

سلیمانی چنین دارد، چه باک است (۸)

ابوالعطاء کمال الدین محمود (خواجو) کرمانی (متوفای ۷۵۳ ق) در منظومه همای و همایون خود از وجود مقدّس مهدی موعود نام می برد و ممدوحان خود را با او مقایسه می کند!

- ۱- ۱۲۲. همان، ص ۵۶۰.
- ۲- ۱۲۳. همان، ص ۶۰۶.
- ۳- ۱۲۴. همان، ص ۵۵۸.
- ۴- ۱۲۵. در قدیم، حدود یمن و مکه را مغرب می نامیدند.
- ۵- ۱۲۶. اقامتگاه، خانه.
- ۶- ۱۲۷. پاسداری، نگاهبانی.
- ۷- ۱۲۸. خسرو و شیرین، به تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، ص ۲۵.
- ۸- ۱۲۹. همان، ص ۲۸.

بهشت است یا روضه پادشاه؟

سپهر است یا قبه بارگاه؟

خلیل است یا خضر خُلتِ شعار؟

مسیح است یا مهدی روزگار؟

وزیر(۱) مَلِكُ ذاتِ مُلکِ پناه

امیر فلکِ قدر کوکبِ سپاه(۲)

ز دریای جود تو جیحون، نمی

در انگشت حُکمتِ فلک، خاتمی

ز جم دست برده به انگشتری

چو آصف، مطیعِ تو دیو و پری

تویی مهدی و کن فکان مهد تو!

نمانده است دجال در عهد تو!(۳)

خدایو جهان، آصفِ جم نشین

جهان کرم، شمس دنیا و دین

زُحل، کمترین هندوی بام او

قمر، کمترین گوهر جام او

سکندر حشم، خضر خُلتِ شعار!

مسیحا نَفَس، مهدی روزگار!

یکی، گنج محمود پرداخته(۴)

یکی، رایت مهدی افراخته!(۵)

یکی در دَمَش، نکهت عیسوی!

یکی در کَفَش، معجز موسوی!^(۶)

این گونه خودباختگی ها و چاپلوسی ها در برابر ارباب زور و زر و خداوندان قدرت، وجدان هر انسانی را می آزارد و متأسفانه نمونه های فراوانی از این تملق گویی ها در پیشینه شعر فارسی وجود دارد؛ ولی مسأله ای که ذهن آدمی را بیشتر مشوّش می سازد، فدا کردن مقدّسات دینی و نادیده انگاشتن باورهای اصیل و ریشه دار مردم متدیّنی است که از ژرفای جان به حضرات معصومین علیهم السلام عشق می ورزند و این گونه مناقب ضدّ ارزشی را بر نمی تابند و شاعران خودباخته ای را که ممدوحان خود کامه خود را با این ذخیره های

ص: ۷۲

۱- ۱۳۰. مراد، غیاث الدّین محمّد ممدوح شاعر است.

۲- ۱۳۱. همای و همایون، خواجهی کرمانی، به تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۴۸، ص ۱۲.

۳- ۱۳۲. همان، ص ۳۸۷.

۴- ۱۳۳. منظور، محمود صاین قاضی ممدوح شاعر است.

۵- ۱۳۴. مراد، رکن الدّین عمید الملک جانشین محمود صاین قاضی، ممدوح دیگر خواجهی کرمانی است.

۶- ۱۳۵. همان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

خداوندی مقایسه می کنند و آنان را با امام عصر علیه السلام همپایه نشان می دهند، ارجی نمی نهند و اشعار مناقبی آنان را هذیانی بیش نمی دانند.

بسیاری از شعرای متدین و آزاده از دیرباز شیوه مناقبی شعرای درباری را تخطئه کرده و آنان را مورد سرزنش قرار داده اند. برای نمونه، ابیاتی از قصیده شکوه آمیز میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی (متولد ۱۲۷۹ ق) و ملقب به «افضل الملک» را که شعرای درباری را مورد عتاب و خطاب قرار داده است، نقل می کنیم تا با زلال خود، گرد کدورتی که از مرور این گونه اشعار مناقبی بر خاطر عزیزان نشسته، بشوید و از میان بردارد:

گر تو سخندانی ای حکیم سخنور!

راه سخن باز جوی و رسم سخن دان

دل به جهان در مبد و مال و منالش

زان که نه تو جاودان بمانی و نه آن

علم و عمل برگزین که مرد خردمند

می برساند درین دو، عمر به پایان

طاعت حق پیشه کن که مردم دانا

نیست جز این پیشه اش به عالم امکان

روزی او می خورد موحد و مشرک

نعمت او می برد هنرور و نادان

نعمت یزدان خوری و عصیان ورزی

ای به روش کافر و به نام، مسلمان!

خواندن قرآنت مشکل آید، لیکن

خواندن مدح فلان و بهمان، آسان!

ورد شبانگاه و ذکر صبحدم توست

چامه نعت امیر و مدحتِ دهقان!

گه به لثیمی، لقب گذاری حاتم!

گه به سفیهی دهی، خصایل لقمان!

ناصرِ خسرو چه خوش سروده مر این پند:

آب (۱) چو بدهی ز کف، چگونه خوری نان؟

خود را دانا همی شماری و آن گاه

چامه سرایی به مدح مردم نادان!

گاه کنی وصف خال و خط نکویان

گاه کنی وصف تخت و افسر سلطان

هستی مایل اگر به شعر سرودن

همچو فرزدق سرای شعر و چو حسان یعنی: یک سو بنه ستایش دونان

نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان

ویژه چو در سُرَّ مَنْ رَاى (۲) برسیدی

مدح امام زمانت باید عنوان

حضرت صاحب زمان، محمد هادی مهدی موعود و دین حق را تبیان

امرش همچون قضای مبرم، نافذ

حکمش همچون قدر به کار، شتابان

ص: ۷۳

۱- ۱۳۶. آبرو.

۲- ۱۳۷. سامرا، سامره.

قصر جلالش چنان رفیع که هرگز

وهم و گمان را بدان رسیدن نتوان(۱)

این قصیده نمونه ای بود از عدم اقبال شاعران آیینی فارسی زبان به آثار مناقبی شاعران درباری.

۲-۳) مهدویت در شعر آیینی

حضور حضرت مهدی علیه السلام در اشعار مناقبی شعرای آیینی فارسی زبان، حضوری گسترده و فراگیر است؛ حضوری که در قسمت اعظمی از شعر آیینی جریان دارد، و مسائلی همانند: غیبت، ظهور، فرج، انتظار و یاران آن حضرت در زمانه غیبت، در شعر مهدوی مطرح است.

حکیم سنایی غزنوی (متوفای ۵۴۵ ق) شاعر و عارف پرآوازه شیعی، در قصیده دردبرانگیزی که در «انقلاب حال مردمان و تغییر دور زمان» سروده، از غیبت حضرت مهدی علیه السلام با حسرت بسیار یاد می کند و از این که در جهانی پر از دجالان عالم سوز حضور دارد، گلایه مند است:

ای مسلمانان!

قسمت اول

ای مسلمانان! خلاق، حال دیگر کرده اند

از سر بی حرمتی، معروف مُنکر کرده اند

کار و جاه سروران شرع، در پای اوفتاد

زان که اهل فسق از هر گوشه سر بر کرده اند

پادشاهان قوی، بر دادخواهان ضعیف

مرکز درگاه را، سد سکندر کرده اند

شرع را یک سو نهادستند، اندر خیر و شر

قول بطلمیوس و جالینوس باور کرده اند!

۱-۱۳۸. تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نایینی {عبرت}، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

عالمان بی عمل، از غایت حرص و امل

خویشان را سخره اصحاب لشکر کرده اند

گاه خلوت صوفیان وقت، با موی چو شیر

ورد خود، ذکر برنج و شیر و شکر کرده اند!

در مناسک از گدایی، حاجیان حج فروش

خیمه های ظالمان را، رکن و مشعر کرده اند!

شاعران شهرها، از بهر فرزند و عیال

شخص خود را همچو کلکی، زرد و لاغر کرده اند

ای دریغا! مهدیی، کامروز از هر گوشه ای

یک جهان دجال عالم سوز، سر بر کرده اند

ای مسلمانان! دگر گشته است حال روزگار

زان که اهل روزگار، احوال دیگر کرده اند

ای سنایی! پند کم ده، کاندترین آخر زمان

در زمین مشتی خر و گاو سر و بر کرده اند (۱) حکیم سنایی غزنوی در قصیده حکمت آمیز و عبرت آموز دیگری، صاحبان جاه و مال و دنیاپرستان بی ملال را مورد نکوهش قرار می دهد:

ای خداوندان مال! الاعتبار! الاعتبار!

ای خداخوانان قال! الاعتبار! الاعتبار!

پیش از آن کاین جانِ عذر آور فرو میرد ز نطق

پیش از آن کاین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

پند گیرید، ای سیاهی تان گرفته جای پند!

عذر آرید، ای سیدی تان دمیده بر عذار!

تا کی از دار الغروری، ساختن دار السرور؟!!

تا کی از دار الفراری، ساختن دار القرار؟!!

ص: ۷۵

۱- ۱۳۹. دیوان حکیم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات سنایی، تهران، ص ۱۴۸ - ۱۵۰.

و پس از یادآوری بی ثباتی دنیا و زوال مال و منال دنیوی، ناامیدی خود را از بهبود اوضاع معنوی مردم زمانه خود ابراز می دارد:

گر مخالف خواهی ای مهدی! در آ از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال! یک ره سر بر آر

یک تپانچه مرگ و، زین مردار خواران یک جهان

یک صدای صور و، زین فرعون طبعان صد هزار(۱)

حکیم سنایی در قصیده آیینی دیگری، ضمن سرزنش اصحاب صورت و بر شمردن رذایل صفات انسانی، انتظار همیشگی خود را روایت می کند:

نظر همی کنم، ار چند مختصرِ نظرم

به چشم مختصر، اندر نهاد محتصرم

شکر نمایم و از زهر ناب، تلخ ترم

به فعل، زهرم اگر چه به قول چون شکر

ز راز خانه عصمت، نشان مجو از من

که حلقه وار من آن خانه را، برونِ درم

همیشه منتظرم، هدیه هدایت را

ولیک مهدی در مهد نیست منتظرم

عنایت ازلی، همعنان عزمم باد!

که از عنا برهاند به حشر، در حشرم(۲) در بخش مقطعات دیوان حکیم سنایی، به شعر ذوقافیه ای برخوردیم که ما را در نیل به مقصود همراهی کرد:

مردمان یک چند از تقوی و دین، راندند کار

زین دو چون بگذشت، باز آزرَم و شرم آمد شعار

باز یک چندی به رغبت بود و منت بود کار

زین پس اندر عصر ما، نه بود می ماند نه تار

گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار

ور متابع خواهی ای دجالِ گمره! سر بر آر(۳)

حکیم افضل الدین خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵ ق) در قصیده «منطق الطیر» خود، در

ص: ۷۶

۱- ۱۴۰. همان، ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

۲- ۱۴۱. همان، ص ۳۶۵ - ۳۷۰.

۳- ۱۴۲. همان، ص ۱۰۷۳.

صفت صبح و مدح کعبه و ستایش نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با ظرافت خاصی از مهدی موعود علیه السلام نام می برد:

زد نفس سر به مُهر، صبح ملّمع نقاب

خیمه و حانیان، گشت مُعنبر طناب

گرچه همه دلکشند، از همه گل نغز تر

کو عرق مصطفی است، وان دگران خاک و آب

هادی مهدی غلام، امی صادق کلام

خسرو هشتم بهشت، شحنه چارم کتاب

باخ ستان ملوک، تاج ده انبیا

کز در او یافت عقل، خطّ امان از عقاب

احمد مرسل که کرد از طیش و زخم تیغ

تخت سلاطین زکال، (۱) گرده شیران کباب (۲)

حکیم خاقانی در قصاید دیگری نیز از این موعود جهانی یاد کرده است و ما به نقل ابیات مورد استناد خود بسنده می کنیم:

خلوتی کز فقر سازی، خیمه مهدی شناس

زحمتی کز خلق بینی، موکب دجال دان (۳)

پیش مهدی، به پیشگاه هدی

عدل را، پیشوا فرستادی (۴)

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷ ق) در منظومه های عرفانی خود، بارها از مهدی موعود علیه السلام یاد کرده است:

صد هزاران اولیا رو بر زمین

از خدا خواهند مهدی را یقین

يا الهی! مهدی از غیب آر

تا جهان عدل گردد آشکار

مهدی و هادی و تاج انبیا

بهترین خلق و برج اولیا

ص: ۷۷

۱- ۱۴۳. زغال.

۲- ۱۴۴. دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات خیام، سال ۲۵۳۷، ص ۴۲ - ۴۵.

۳- ۱۴۵. همان، ص ۳۳۲.

۴- ۱۴۶. همان، ص ۶۷۶.

ای تو ختم اولیا اندر جهان

در همه جان ها نهران، چون جانِ جان(۱)

پاکبازان، عسکری را بنده اند

همچو مهدی، در جهان دل زنده اند

پاکبازان، دیده اند عطار را

خوانده اند از لوح او، اسرار را(۲)

برخی از پژوهشگران، منظومه های مظهر العجایب و لسان الغیب را از عطار نمی دانند و معتقدند از شاعر دیگری است که با این عارف نیشابوری، هم تخلّص بوده است. واللّٰه اعلم.

کمال الدّین محمود، خواجهی کرمانی (متوفای ۷۵۳ ق) در منظومه گل و نوروز خود، زیر عنوان: «سؤال از صاحب الزمان علیه السلام و جواب آن» در تبیین نظر کسانی کوشیده است که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام همان مهدی صاحب الزمان علیه السلام است:

دگر پرسید: ای بحر معانی!

چو ابر بهمنی در دُر فشانی

مراد از فتنه آخر زمان چیست؟

به عهدِ آخرین، صاحبِ زمان کیست؟

جوابش داد کز استاد کتّاب

حدیثی کرده ام اصغا درین باب

که: جز عیسی، فلک در آخرین عهد

نبیند هیچ مهدی را، درین مهد!

زمانی، کآن زمان باستان بود

نه آخر آن زمان آخر زمان بود

کنون ما خود درین ره، راند گانیم

چه پیش آییم؟ کز پس ماند گانیم

نرفته، کی زمانی با خود آییم؟

که در آخر زمان، خود فتنه ماییم (۳)

در دیوان خواجهی کرمانی ترکیب بندی وجود دارد در هفده بند، تحت عنوان: «فی نعت الأنبياء ومناقب الأئمة الإثني عشر عليهم السلام» و بند شانزدهم آن اختصاص به مهدی موعود علیه السلام دارد.

خواجه در بند اول این ترکیب بند، خدا را به مقام کبریایی اش و در سایر بندها، خدا را به یکی از ذوات مقدس معصومین عليهم السلام سوگند می دهد تا خواسته های او را برآورده

ص: ۷۸

۱- ۱۴۷. مظهر العجايب ومظهر الاسرار، ص ۷.

۲- ۱۴۸. لسان الغيب به ضمیمه مفتاح الاراده، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳- ۱۴۹. گل و نوروز، خواجهی کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

سازد، و این عرض ادب و اخلاص به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام نمایانگر این واقعیت است که خواجه جوی کرمانی از بن دندان به آن وجود مقدس اعتقاد داشته و حضرت عیسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان علیه السلام نمی دانسته است:

به مقدم خَلَف منتظر، امام همام

مسیحِ خَضِرُ قدوم و خلیلِ کعبه مقام

شعیبِ مدینِ تحقیق، حَجّه القائمِ عزیزِ مصر هدی مهدی سپهر غلام

خطیبِ خَطّه افلاک، مُنهی (۱) ملکوت

ادیبِ مکتبِ اقطاب، محیی اسلام شه ممالک دین، صاحب الزمان که زمان

به دست رایض (۲) طوعش سپرده است زمام

به انتظار وصولِ طلّیعتش، خورشید

زند درفشِ درفشنده، صبحدم بر بام

نه در ولایت او، درخور است رایت ریب

نه با امامت او، لایق است آیت عیب

که: شمع جان من، از نور حق منور باد

دماغ من ز نسیم خرد، معطر باد

مرا که مالک ملک ملوک معرفتم

جهان معرفت و ملک دین، مسخر باد

دلم - که مهر زند آل زر بر احکامش -

فدای حکم جهانگیر آل حیدر باد

ضمیر روشن خواجه - که شمع انجمن است -

چراغ خلوتیانِ رواق شش در باد

۱- ۱۵۰. خبر دهنده.

۲- ۱۵۱. مربی اسبان، کسی که اسب ها را پرورش می دهد، سوار.

روان او - که شد از آب زندگی سیراب -

رهین منت ساقی حوض کوثر باد

در آن نفس که بود مرغ روح در پرواز

مباد جز به رخ اهل بیت، چشمش باز(۱)

در دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی (متوفای ۷۹۱ق) فقط به یک مورد بر می خوریم که بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام را آشکارا با خود دارد:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت، به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر، نقاب انداخت

کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

سپهر، دور خوش اکنون کند که ماه آمد

جهان به کام دل اکنون رسد، که شاه رسید

ز قاطعان طریق، این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش، که مرد راه رسید

عزیز مصر به رغم برادران غیور

ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل؟(۲)

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

ز شوق روی تو شاهها! به این اسیر فراق

همان رسید کز آتش به برگ کاه رسید

مرو بخواب! که حافظ به بارگاه قبول

ز ورد نیمشب و، درس صبحگاه رسید (۳)

برخی معتقدند که حافظ، این غزل را در ستایش شاه منصور سروده است؛ ولی صاحب‌دلان دل آگاه به خاطر راز و رمزهایی که در آن یافته‌اند بر این باورند که می‌توان عطر مهدوی را از آن استشمام کرد.

قسمت دوم

امیر فخرالدین محمود (ابن یمین) فریومدی (متوفای ۷۶۹ ق) شاعر پرآواز شیعی در سده هشتم هجری، دو قصیده مناقبی شیوا در ستایش ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام دارد و در بیت بیت آنها، ارادت زاید الوصف خود را نسبت به آل الله به تصویر می‌کشد. ابیاتی

ص: ۸۰

-
- ۱- ۱۵۲. دیوان کامل خواجه کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرّین، چاپ ارژنگ، ص ۶۰۴ - ۶۰۸.
 - ۲- ۱۵۳. بر اساس روایات مربوط به آخر الزّمان، دجال دارای چشم دنیابین است و چشم آخرت بین ندارد.
 - ۳- ۱۵۴. دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمّد علی مجاهدی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۸.

از این دو قصیده مناقبی را مرور می کنیم:

ای دل ار خواهی گذر بر گلشن دارالبقا

جهد کن کز پای خود بیرون کنی خار هوا

ور نمی خواهی که پای از راه حق یک سو نهی

دست زن در عروه و ثقای شرع مصطفی

راه شرع مصطفی از مرتضی جو، زان که نیست

شهر علم مصطفی را در، به غیر از مرتضی مرتضی را دان ولیّ اهل ایمان تا ابد

چو ز دیوان ابد دارد مثال «انما»

بعد ازو، در راه دین گر پیشوا خواهی گرفت

بہتر از اولاد معصومش نیابی پیشوا

کیستند اولاد او؟ اوّل: حسن وان گه حسین آن که ایشان را نبی فرمود: امام و مقتدا

بعد از ایشان مقتدا، سجّاد وان گه باقر است

چون گذشتی جعفر و موسی و سبط او، رضا پس تقی، آن گه نقی، آن گه امام عسکری بعد از آن مهدی، کزو گیرد جهان

نور و صفا

کرد گارا! جان پاک هر یکی زین جمع را

از کرم در صدر فردوس برین ده متکا(۱)

مظهر نور نخستین، ذات پاک مصطفی است

مصطفی کو اوّلین و آخرین انبیا است چون نبی بگذشت، امت را امامی واجب است

وین، نه کاری مختصر باشد، مر این را شرطها است:

۱-۱۵۵. دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۸.

حکمت است و عصمت است و بخشش و مردانگی

کز نشین و راست می گو تا ز یاران این کرا است؟

این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری

با وصی مصطفی، یعنی: علی المرتضی است

جز علی مرتضی، در بارگاه مصطفی هیچ کس، دیگر به دعوی «سلونی» برنخاست

با چنین فاضل، ز مفضولی تراشیدن امام

گر صواب آید تو را، باری به نزد من خطاست

پس از عرض ادب به پیشگاه جانشینان بلا- فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام و ذکر نام امام حسن عسکری علیه السلام می گوید:

بعد از او، صاحب زمان کز سال های دیرباز

دیده ها در انتظار روی آن فرخ لقااست

چون کند نور حضور او جهان را با صفا

هر کژی کاندرا جهان باشد، شود یک باره راست

این بزرگان، هر یکی را در جناب ذوالجلال

از بزرگی، رفعتی فوق سماوات العلااست

بر امید آن که روز حشر ازین شاهان، یکی

گوید: این ابن یمین، از بندگان خاص ماست

این عنایت بس بود ابن یمین را، بهر آنک

هر که باشد بنده شان در این دو دنیا پادشاست(۱)

ابن حسام خوسفی (متوفای ۸۷۵ ق) شاعر پر آوازه آیینی در سده نهم هجری است. دیوان اشعار او از مناقب آل الله سرشار و معطر است؛ خصوصاً شیفتگی بسیاری را نسبت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می دهد.

ابن حسام، شعار آیینی بسیاری دارد؛ ولی اشعار مهدوی از شور و سوز دیگری برخوردار است. ابیات برگزیده ای از یک غزل پر شور مهدوی او را، طلّیحه سیر و سفر خود در آفاق شعر مناقبی او قرار می دهیم:

ای صبا! افتان و خیزان تا به کی؟!؟

غالیه بر خاک ریزان، تا به کی؟!؟

ای سواد نافه مشک تتار!

چون ریاحین، عنبر افشان تا به کی؟!؟

قضّه از شاه ولایت گوی و بس

داستان پور دستان تا به کی؟!؟

با وجود دست گوهربار او

قضّه دریای عمّان تا به کی؟!؟

عالم از ظلمت، سواد شب گرفت

آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟!؟

مرحبا ای مهدی آخر زمان!

آشکارا باش، پنهان تا به کی؟!؟

راه حق، حقّ است و باطل، باطل است

کفر و ایمان هر دو یکسان تا به کی؟!؟

هر زمان گوید خرد کابن حسام!

این چنین خوار و پریشان تا به کی؟!؟ (۱)

ابن حسام، یکی از قضایده مطنطن مناقبی خود را در ستایش امیر مؤمنان علی علیه السلام، با نام مقدّس امام مهدی علیه السلام حسن ختام می بخشد:

چو ترک رومی بدان رساند که روز و شب را به هم برآرد

سیاهِ زنگی چو جعد خوبان، طراز مشکین علم برآرد
علیّ عالی علم، که اندر صف شجاعت ز راه تأدیب
ادیب شمشیر او دمامد، ادیم صحرا به دم برآرد
قسیم جنت، نعیم جنت، به یک عطیه اگر ببخشد
عجب نباشد، که او نیارد که دست همت به کم برآرد
ز اصل خاکش، ز نسل پاکش، امام مهدی هادی دین
چه روز باشد که بر سر افسر به پادشاهی حشم برآرد
خموش ابن حسام واز غم مکن شکایت که غمگزارست
چنان که دل ها ز غم رهند، غم از درون تو هم برآرد(۲)

ص: ۸۳

-
- ۱- ۱۵۷. دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، اداره کل حج و امور خیریه استان خراسان، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.
۲- ۱۵۸. همان، ص ۱۵۲ - ۱۵۶.

همو در قصیده ای با عنوان «فی مقتل الشهداء» از «باد صبحدم» می خواهد که از آن یارِ سفر کرده برای او، خبر آورد و از آن «غایب از نظر» بوی پیراهن به مشام او رساند:

چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید

زان غایب از نظر، خبر پیرهن بیار

ای چشم چشمه خیز! تو از اشک لاله رنگ

طوفان ز ناوک مژه موج زن بیار

دجالیان، به فتنه و غوغا برآمدند

مهد جلال مهدی دمن فکن بیار

حق را به دست ظلم، به باطل نهفته اند

رمزی ز سر کاشف سرّ و علن بیار

دیوان، طمع به ملک سلیمان همی کنند

هان ای شهاب! صاعقه تیغ زن بیار

ابن حسام خسته دل! از رهگذار چشم

اشکِ چو نار دانه، به هر دم زدن بیار(۱)

ابن حسام در قصیده مناقبِ دیگری، ظهور آن حضرت را بشارت می دهد:

بازم نوید مژده دولت به جان رسید

دل را، سرور و صلّتِ بخت جوان رسید

خاک زمین مرده بدم، زنده کرد باد

گویی مسیح بود که از آسمان رسید

نه شکفت اگر شکفت گل اندر درون مهد

اکنون که دور مهدی آخر زمان رسید
آن شهسوار ملک که بر قدر او، قدر
شد هم‌کاب او، و قضا هم‌عنان رسید
بستان شرع مصطفوی، پژمریده بود
صد منت از خدا که ز نو باغبان رسید
آن افتخار دوده عمران، که چون پدر
از راه منزلت شرف دودمان رسید
آن مقتدای هاشمی فاطمی نسب
کز اهل بیت طاهره خاندان رسید

ص: ۸۴

از جانب پدر، به پیمبر شریف شد
وز مادر شریف به نسل کیان رسید
تا بشکند صعوبت دجال، بی مجال
عیسی ز دیر دایر علوی از آن رسید
ای آن که پرتو لمعات جلال تو
بر ذروه رفیع مه و اختران رسید
حکم جهان مطاع تو ای آفتاب ملک!
بگرفت ملک مشرق و تا قیروان رسید
از فضله نوال تو، چون ماه و آفتاب
هر صبح و شام خوان فلک را، دو نان رسید
گر آفتاب طلعت از مطلع ظهور
طالع شود به طالع ما، وقت آن رسید
مدح و ستایش من و جز من کجا رسد؟
آنجا که ابن حسام، تو را مدح خوان رسید
تا آن زمان که باغ جهان را ز روزگار
گاهی بهار باشد و گاهی خزان رسید
بادا جهان ز عدل تو اندر امان و امن!
کاندر جهان ز عدل تو، امن و امان رسید(۱)

ابن حسام در قصیده مناقبی دیگری، عظمت وجودی امام زمان علیه السلام را به تصویر می کشد:

همای سایه فکن را مجال بال نماند

تو خود بگویی که پرواز چون کند عُصفور(۲)؟

شگفت نیست مسیح ار چراغ بنشانند

ز باد فتنه دجالِ ظالم مغرور

ص: ۸۵

۱- ۱۶۰. همان، ص ۲۳۴ - ۲۳۶.

۲- ۱۶۱. گنجشک.

چگونه دامن شرع نبی نخارد خار؟

هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور

ز دست حادثه ترسم که سایه اندازد

بر آفتاب شریعت، غبار فسق و فجور

میان دایره چون نقطه معتکف باشیم

به جور دور بسازیم تا به دور ظهور

ظهور مهدی قائم که چون سلیماناش مسخرند به رغبت، وحوش و جنّ و طیور

چنان که پر بود از جور و کین جهان خراب

به دین و داد کند ضبط عدل او معمور

تو از حجاب برون آی تا برون آیند

به نصرت تو شجاعان دین، چو روز نُشور(۱)

تو را به روز کتابت، قدر بود کاتب

تو را به حکم امارت، قضا دهد منشور

جهان، خلاص نگردد ز دست ظلمت شام

اگر نه صبح جمال تو، بخشد او را نور

اگر به کین تو دجالیان برآغالند(۲)

چه باک شیر ژیان را ز بانگ کلب عقور(۳)

تفقدی بکن ای آصفِ سلیمانِ قدر!

که غایب است چرا هدهد از میان طیور؟

جبین ابن حسام است و خاک در گاهت

که او به مدح و ثنای تو بنده ای است شکور(۴)

قسمت سوم

ابن حسام خوشفی سه ترکیب بند مناقبی در ستایش حضرت ولی عصر علیه السلام دارد که در

ص: ۸۶

۱- ۱۶۲. روز قیامت.

۲- ۱۶۳. بر آشوبند.

۳- ۱۶۴. سگ هار و گزنده.

۴- ۱۶۵. همان، ص ۲۳۷ - ۲۳۹.

پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی بی سابقه است:

الف) مناقب هفت رنگ با ردیف قرار دادن رنگ های سپید، سرخ، زرد، سبز، کبود، بنفش و سیاه.

ب) مناقب هفت معدن با ردیف قرار دادن گوهر، لعل، یاقوت، عقیق، پیروزه، مروارید و مرجان.

ج) مناقب هفت گل با ردیف قرار دادن نرگس، لاله، گل، نیلوفر، سنبل، سمن و سوسن.

ابن حسام با ردیف ساختن هریک از این رنگ ها و سنگ های قیمتی و گل ها، دست به کاری کارستان در شعر مهدوی زده و به خوبی از عهده برآمده است. برای پرهیز از به درازا کشیدن دامنه سخن، به نقل مطلع و بیت رابط هر بند از این سه ترکیب بند بدیع مهدوی، بسنده می کنیم:

الف) مناقب هفت رنگ

مطلع بند اول:

هر صبحدم که چرخ کند طیلسان، سپید

از موکب سپیده شود آسمان، سپید

بیت رابط بند اول:

مهدی، که مهد دین ز جنابش جلال یافت

طغرای دولت نبوی، زو مثال (۱) یافت (۲)

مطلع بند دوم:

سر برکشید آتش رخشان ز آب سرخ

بنمود تیغ، صبح سفید از قراب سرخ

بیت رابط بند دوم:

روی زمین که پر بود از فتنه فساد

هم پشٹی عدالت او پر کند ز داد (۳)

۱-۱۶۶. فرمان، منشور.

۲-۱۶۷. همان، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۳-۱۶۸. همان، ص ۳۷۹.

مطلع بند سوم:

ای کرده تیغ تو رخ اعدا ز بیم، زرد

روی مخالفان تو بادا مقیم، زرد

بیت رابط بند سوم:

ای آفتاب مشرق عدل! از افق بتاب

بنگر چه ذره هاست هوادار آفتاب (۱)

مطلع بند چهارم:

ای از سخای لطف تو باغ بهار، سبز

وز موکب تو، گلشن خضرا نگار سبز

بیت رابط بند چهارم:

خضر خَضْرَ لباس، که چندین ثبات یافت

از مشرب زلال تو، آب حیات یافت (۲)

مطلع بند پنجم:

ای بام قصر قدر تو، این گلشن کبود

فرش جلالت تو، بر این مسکن کبود

بیت رابط بند پنجم:

در چشم خون فشان شفق، گُحل عین کن

بر اهل شام، دعوی خون حسین کن (۳)

مطلع بند ششم:

از تیغ توست دایره اخضری، بنفش

فرش بساط کارگه عبقری، بنفش

بیت رابط بند ششم:

برخیز و تیغ برکش و عزم قتال کن

بر تیغ خویش، خون خوارج حلال کن (۴)

ص: ۸۸

۱- ۱۶۹. همان، ص ۳۸۰.

۲- ۱۷۰. همان.

۳- ۱۷۱. همان.

۴- ۱۷۲. همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

مطلع بند هفتم:

بر شب، نگون کن ای مه دین! اختر سیاه

یعنی: ز شامیان بستان افسر سیاه

بیت رابط بند هفتم:

گر دولت قبول تو گردد میسرم

شاید، (۱) که پای بوس مقیمان این درم (۲)

ب) مناقب هفت معدن

مطلع بند اول:

چو گشت در تُّتق چنبری نهان، گوهر

بریخت کوکب دُزی بر آسمان، گوهر

بیت رابط بند اول:

امام مهدی هادی، که از جلالتِ قدر

فراز طارم نُه طاق چرخ، دارد صدر (۳)

مطلع بند دوم:

سپیده دم که برآمد چو آتش از کان، لعل

حصار نیلی شب، شد زمردی ز آن لعل

بیت رابط بند دوم:

قضا به طوع کند دست طوق در کمرش

گرش اجازه دهد، بس بود همین قدرش (۴)

مطلع بند سوم:

برآمد از گلوی تنگ اهرمن، یاقوت

بریخت زیبق حل کرده از دهن، یاقوت

ص: ۸۹

۱- ۱۷۳. شایسته است.

۲- ۱۷۴. همان، ص ۳۸۱.

۳- ۱۷۵. همان، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۴- ۱۷۶. همان، ص ۳۸۲.

بیت رابط بند سوم:

امین وحی، که تنزیل از آسمان آورد

به خاکبوس درش سر بر آستان آورد(۱)

مطلع بند چهارم:

ایا ز تیغ تو بر گردن رقاب، عقیق

درون خاره ازو گشته درّ ناب عقیق

بیت رابط بند چهارم:

هنوز شام درین تعزیت سیه پوش است

هنوز عالم کزویبان پر از جوش است(۲)

مطلع بند پنجم:

چو گشت قصر کواکب نگار، پیروزه

به بود منظر نیلی حصار پیروزه

بیت رابط بند پنجم:

اساس گلشن پیروزه را مدار به توست

بسیط مرکز شش گوشه را، قرار به توست(۳)

مطلع بند ششم:

ایا دهان تو را در حجاب، مروارید

چو حقه ای که بود پر خوشاب مروارید

بیت رابط بند ششم:

ز سوز سینه که در آفتاب می گیرد

ز آب دیده او، دیده آب می گیرد(۴)

ص: ۹۰

۱- ۱۷۷. همان.

۲- ۱۷۸. همان، ص ۳۸۳.

۳- ۱۷۹. همان.

۴- ۱۸۰. همان، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

مطلع بند هفتم:

چو آفتاب که بیرون دهد ز کان، مرجان

شود ز گوهر او بام آسمان، مرجان

بیت رابط بند هفتم:

به یک کرشمه نظر، خاک تیره گلشن کن

ضمیر صافی ابن حسام، روشن کن (۱)

ج) مناقب هفت گل

مطلع بند اول:

بس که شوخ است و فرینده و رعنا، نرگس

گویا چشم تو دارد نظری با نرگس

بیت رابط بند اول:

ای که بر صحن چمن، گل نه به زیبایی توست

لاله را با همه خوبی، سر لالایی توست (۲)

مطلع بند دوم:

گر شود با رخ خوب تو برابر، لاله

بنهد سرکشی و خرّمی از سر، لاله

بیت رابط بند دوم:

صفت حسن تو مرغان چمن می دانند

گرچه دانند، ولیکن نه چو من می دانند (۳)

مطلع بند سوم:

دوش بگشاد ز هم باد صبا، دفتر گل

مرغ خوش نغمه برآمد به سر منبر گل

ص: ۹۱

۱- ۱۸۱. همان، ص ۳۸۴.

۲- ۱۸۲. همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۳- ۱۸۳. همان، ص ۳۸۵.

بیت رابط بند سوم:

عمل و علم و شجاعت، همه یک جا داری

«آن چه خوبان همه دارند، تو تنها داری» (۱)

مطلع بند چهارم:

ای به گلزار تو با زینت و فر، نیلوفر

آب لطف تو کند تازه و تر، نیلوفر

بیت رابط بند چهارم:

نفس باد صبا، مجمره دار از دم توست

نافه مشک ختا، غالیه بار از دم توست (۲)

مطلع بند پنجم:

با خط تو نکند طره نمایی، سنبل

با دم تو نکند غالیه سایی، سنبل

بیت رابط بند پنجم:

ای که خاک درت از سنبل تر، خوشبو تر

عکس رخسار تو از شمس و قمر، نیکوتر (۳)

مطلع بند ششم:

ای ز گل‌های بهاری، گل بی خار، سمن!

تازه و خرم و خوش همچو رخ یار، سمن!

بیت رابط بند ششم:

همچو گل، کز تفت غنچه برون آرد سر

وقت شد کز حُجُب غیب، خرامی تو بدَر (۴)

ص: ۹۲

۱- ۱۸۴. همان، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۲- ۱۸۵. همان، ص ۳۸۶.

۳- ۱۸۶. همان.

۴- ۱۸۷. همان، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

مطلع بند هفتم:

همه شب با دل خرّم، لب خندان، سوسن

کند آزادیت ای سرو خرامان! سوسن

بیت رابط بند هفتم:

هر کسی تحفه به نوعی ز دل و جان آورد

مور، بال ملخی پیش سلیمان آورد(۱)

در دیوان قاسم انوار (متوفای ۸۳۷ ق) متخلص به قاسمی، غزل بشارت انگیزی وجود دارد که رایحه مهدوی از آن به مشام می رسد و نام ممدوحی از قماش سلاطین و حکام خودکامه را با خود ندارد:

موسی به کوه طور، به نور عیان رسید

توفیق وصل یار، عنان بر عنان رسید

شادی اهل عالم و، هنگام شادی است

کاندر زمانه، مهدی آخر زمان رسید

آسوده ایم و خاطر ما شاد و خرّم است

چون فیض فضل یار، جهان در جهان رسید

سرّ خداست آدم و، ابلیس کور بود

هر سرّ که سر بدید به گنج نهران رسید

سزی که کاینات به جان طالب وی اند

منتّ خدای را که به ما رایگان رسید

ما ناگهان به کوی خرابات سر زدیم

چون جذب یار بر دل ما، ناگهان رسید

بشنید هر که گوش و دلی داشت قاسمی!

گلبانگ وصل او، که به کون و مکان رسید(۲)

ص: ۹۳

۱- ۱۸۸. همان، ص ۳۸۷.

۲- ۱۸۹. کلیات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۳۷، ص ۱۶۳.

بابا فغانی شیرازی (متوفای ۹۲۵ ق) در یک قصیده مناقبی خود، ضمن ستایش از ائمه اطهار علیهم السلام به پیشگاه حضرت ولّی عصر علیه السلام عرض ادب می کند:

منم پیوسته در بزم «سَقَاهُمْ رَبِّهِمْ» شارب

ز جام ساقی کوثر، علی بن ابیطالب زهی نور یقینت چشمه تحقیق را رهبر

زهی ذات و حیدت نشاء توحید را غالب

تو را بر ممکنات آن روز واجب شد خداوندی

که واجب (۱) ساخت تعظیمت بر ارباب خرد، واجب

سماح بزم گردون از دم سبطین زهرا دان

نه از صوت صدای ارغنون زهره لابعب (۲)

به حرب خارجی باید ز بعد صاحب دُلْدُل سواری همچو شاه عسکری، در راه دین حارب

به خاک در گه صاحب زمان، چون خسرو انجم

مسیح از منظر چارم نهد رو از پی منصب

فغانی بلبل دستانسرای آل یاسین شد

به وصف غیر آمد از گلستان ازل، تائب (۳).

قسمت چهارم

بابا فغانی، در قصیده مناقبی دیگری ضمن ستایش از امیر مؤمنان علی علیه السلام از امام عصر علیه السلام سخن به میان می آورد:

بر کاینات، آن چه یقین فرض و واجب است

مهر و محبت اسد الله غالب است

انسان ندانمش که نداند بهین قوم

آن را که «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» مناقب است

۱- ۱۹۰. کنایه از ذات حضرت حق است.

۲- ۱۹۱. بازیگر.

۳- ۱۹۲. دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳، ص ۸-

۱۲.

اشیا به آستین یدالله داده، دست

چون اختیار بنده که در دست صاحب است

بر خود مساز مذهب هفتاد و دو، دراز

یک رنگ آل باش، که اصل مذاهب است

در مدح حیدر، آن چه خدا و رسول گفت

راجع به ذات مهدی صاحب موآهب است

هم نشأ نبی و ولی، صاحب الزمان شاهی که فتح و نصرتش از این دو جانب است

خُلُقش عظیم و طبع کریم و دلش رحیم

این موهبت، تمام ز توفیق واهب است

دشمن گداز و دوست نواز است، روز رزم

در میمن(۱) است جاذب و بر قلب، حارب است

آنجا که عرض لشکر نصرت شعار اوست

اجرام سبعة، گرد نعال(۲) مراکب(۳) است

شاهها! به قادری که وضع و شریف را

از وی امید لطف و، نجات از مصایب است

کاین بنده تا به شارع(۴) هستی مجال یافت

همراه این جناب و ز پی این مواکب است

واثق به عفو توست «فغانی» که از خطا

عنوان نامه عملش، عبد مُذنب(۵) است

ظَلَّ عَلی و آل علی، مستدام باد!

این است مطلبی که اهمّ مطالب است (۶)

همو در قصیده مناقب دیگری ضمن عرض ادب و ارادت به پیشگاه ائمه معصوم علیهم السلام

ص: ۹۵

۱- ۱۹۳. مخفف میمنه، سمت راست لشکر.

۲- ۱۹۴. جمع نعل.

۳- ۱۹۵. جمع مرکب.

۴- ۱۹۶. گذرگاه.

۵- ۱۹۷. گناهکار.

۶- ۱۹۸. همان، ص ۱۴ - ۱۶.

شیفتگی خود را به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام نشان می دهد:

ای رخ فرخنده ات، خورشید ایوان جمال

قامت نورانیت، شمع شبستان خیال

هدهد فرخنده فال طرف بامت، جبرئیل بلبل دستانسرای باغ سلامت، بلال

حضرت ختم ولایت مهدی صاحب زمان آن که زو شد صدر خاور، رشک ایوان جلال

یا حبیب الله! بحقّ مهر این روشندان

- کز دعا روز جزا خلقی رهانند از وبال -

از کمال و رحمت و احسان، منِ درمانده را

دستگیری کن که هستم غرقه بحر ضلال

سر به زانو مانده ام عمری به فکر نعت تو

قامتِ خم گشته ام اینک بدین معنی است [دال\(۱\)](#)

یک رقم از بحر اوصافت نیارد در قلم

گر «فغانی» تا ابد، نظم سخن بندد خیال

تا زند از غایت همّت، به بام قصر دین

پنج نوبت اهل دین بر کوس استغنا، دوال

گوش جان دوستانت، باد بر نعت و درود

جسم بدخواه و مخالف، از فغان و ناله، [نال\(۲\)](#)

بابا فغانی، ششمین بند از ترکیب بند عاشورایی خود را نیز، به مناقب حضرت ولی عصر علیه السلام اختصاص داده است:

حاشا که علم عالم، جاهل کند قبول

ذاتی که برترست ز اندیشه عقول

حاشا که در غبار حوادث، نهان شود

آینه قبول و، چراغ دل رسول فردا نظاره کن که چو خار خزان زده

اجزای خار خفته، نهد روی در دُبول (۳)

ص: ۹۶

۱- ۱۹۹. هم به معنی دلالت کننده است و هم به معنی شکل حرف {دال}.

۲- ۲۰۰. همان، ص ۳۹ - ۴۲.

۳- ۲۰۱. پژمرده شدن.

بهر عروج مهچره رایات مهدوی عیسی فراز طاق زبرجد، کند نزول

قاضی القضاة محکمه آخر الزمان

دار القضا کند چمن دهر از عدول

بر لوح چار فصل، به قانون شرع و دین

اشیا کنند بهر قرار جهان، حصول

در چار سوی کون، به پروانه رسول یابد قرار «لَمْ یَصِلْ» خارجی، وصول

نور دوازده مه تابان، یکی شود

گیرد فروغ شمع، سراپرده رسول چندان بود محاکمه فیل بند شاه

کآواز مرتبه نشود خارج از اصول

شُکَّان هفت خطبه، به آیین دور گشت

انشا کنند خطبه به نام چهار و هشت (۱)

مولانا محمد (اهلی) شیرازی (متوفای ۹۴۲ ق) در بسیاری از اشعار مناقبی خود، از مهدی موعود علیه السلام یاد می کند و با عرض ارادت بی شایبه، میزان ارادت قلبی خود را به آن وجود نازنین ابراز می کند:

ای جان همه جانها! روح القدس گویا!

پنهان ز نظر انا، در دیده جان پیدا

در مکه و در یثرب، شاهنشاه ذو موب

در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا

عیسای فلک رتبت، موسای ملک همت

دانا به همه حکمت، در علم نظر بینا

هم مهدی وهم حارث، بی ثانی و بی ثالث

در علم نبی وارث، عالم به همه اشیا

ای در همه جا معروف، از خُلق و کرم موصوف

مهدی صفتی موقوف، از غیب برون فرما(۲)

اهلی شیرازی در قصیده مناقبی خود، ضمن نعت و ستایش حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم، از عرض ادب به پیشگاه امام عصر علیه السلام غافل نمی ماند:

ص: ۹۷

۱- ۲۰۲. همان، ص ۵۷ - ۶۰.

۲- ۲۰۳. کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

ما را چراغِ دیده، خیالِ محمّد است
خرّم دلی که مست وصالِ محمّد است
جبریل اگر چه طوطی وحی است و عقل کل
درمانده در جواب و سؤالِ محمّد است
مست کمالِ ساقی کوثر، دو کون و او
با این کمال، مست کمالِ محمّد است
اثنی عشر، که بحر کمالند هر یکی
سرچشمه شان، محیطِ زلالِ محمّد است
مهدی که از نهالِ وجود، آخرین بر است
او نیز، میوه ای ز نهالِ محمّد است
هر کس که از نعیمِ بهشتش نواله ای است
آن، بخششی ز خوانِ نوالِ محمّد است(۱)

همو در قصیده عاشورایی خود، وجود نازنین امام عصر را منتقم خون حسین بن علی علیه السلام معرفی می کند:

قدر حسین کم نشد و، شد عزیزتر
خود را یزید، روسیه و خوار کرده است
ظلمی که بر حسین در اسلا کرده اند
باور مکن که لشکر کفار کرده است!
یا مرتضی علی! به شهیدان روا مدار
ظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است
بگشای پنجه یا اسد الله! که بر حسین

روباه چرخ، حمله بسیار کرده است

اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید

زین، رایت یزید نگونسار کرده است

بعد از هزار سال، به شمشیر انتقام

حق، لشکر یزید گرفتار کرده است

شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین دلها ز بار غصه، سبکبار کرده است

اهلی، ز گریه بهر شهیدان کربلا آبی که داشت در جگر، ایثار کرده است (۲)

اهلی شیرازی در قصیده توحیدی خود، ضمن برشمردن فضایل حضرات معصومین علیهم السلام از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و آثار قیام جهانی آن حضرت سخن می گوید:

گنجی که نقد هر دو جهان است، عاقبت

خواهد به دست مهدی آخر زمان گشاد

او، آن گره گشاست که چون سرزند ز غیب

خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد

مهمان یار، او بود و ما طفیل او

در بر طفیلی، از شرف میهمان گشاد

یا رب! به اهل بیت نبی کز درش مران

اهلی، که بر در کرمت چشم جان گشاد

بر پیریش ببخش که روزی که زاد هم

چشم از امید مرحمت، بر جهان گشاد (۳)

۱-۲۰۴. همان، ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

۲-۲۰۵. همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۸.

۳-۲۰۶. همان، ص ۴۵۲.

همو در ترکیب پانزده بندی مناقبی خود - که دوازده بند آن در منقبت حضرات معصومین علیهم السلام است - به پیشگاه مقدّس امام زمان علیه السلام اظهار ارادت می کند و به منتظران قیام حضرتش، بشارت ظهور می دهد:

مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است

ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است

در چنین ظلمی، که عالم سر به سر ظلمت گرفت

آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است

داد مظلومان ز جور ظالمان گر شه نداد

ماجرای ما و ایشان، در ظهور مهدی است

مَرکب اندر زین و، خلق استاده، او در صبر وقت

عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است

نامه فرمان که حکم آدم و خاتم در اوست

حکم آن منشور، در حکم امور مهدی است

این چنین نوری، که بر افلاک سر خواهد کشید

هم ز جیب اهل بیت مصطفی خواهد رسید (۱)

او در ستایش امامزاده واجب التّعظیم، احمد بن موسای کاظم علیهما السلام یک ترکیب هفت بندی دارد که در چهارمین بند آن از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر می دهد:

جهان، عدم بود، او را وجود می بینم

که جان در آتش مهرش چو عود می بینم

فروغ نور حق، از مرقد منور او

همیشه کوری چشم حسود می بینم

ظهور مهدی، از آن بارگاه خواهد بود

نه ديرگاه، كه بسيار زود مي بينم

ص: ۹۹

۱-۲۰۷. همان، ص ۵۲۳.

رخم به خاک درش سود و، رو نمی تابم

کزین معامله، بسیار سود می بینم

از آن نَفَس، که دل آینه جمال وی است

چراغ دیده جان، روشن از خیال وی است (۱)

اهلی شیرازی در دو مثنوی مناقبی خود نیز - که در نعت پیامبر اکرم و ائمه اثنی عشر علیهم السلام سروده است از امام زمان علیه السلام یاد می کند و به رهروان راه آن حضرت، ظهور او را بشارت می دهد:

قسمت پنجم

نهان از دیده ها، خود کرده تا کی؟

چو نور دیده ها، در پرده تا کی؟

مکن در پرده همچون شمع مسکن

برون آ تا شود آفاق روشن

تو شمع بزمگاه لامکانی

درین فانوس سبز آخر چه مانی؟

چو شمع از نور خود، آتش برانگیز

بسوز این تیره فانوس و، فرو ریز

چو داد اوّل زمان، نور تو پرتو

تو خود هم مهدی آخر زمان شو

سوار عرصه دین، همگان کن

چو شمعش، ذوالفقار آتشفشان کن

عدم کن ظلمت کفر از ره دین

به برق تیغ خونریزِ شه دین (۲)

سگه مهدی زند، آخرِ زمان (۳)

بر عدوی دین کند آخر، زمان

پیرو ایشان شو و در آن جهان

رَخش دل اندر صف مردان، جهان

هر که شد او سایل ازین خاندان حاجت او، حاصل ازین خانه دان (۴)

طالب آملی (متوفای ۱۰۳۶ ق) ملقب به «ملک الشعراء» در قصیده گلایه آمیز خود با خطاب قرار دادن حضرت ولی عصر علیه السلام از نابسامانی هایی که دامنگیر امت اسلامی شده سخن می گوید:

ص: ۱۰۰

۱- ۲۰۸. همان، ص ۵۲۷.

۲- ۲۰۹. همان، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.

۳- ۲۱۰. این مثنوی در هر بیت خود، صنعت جناس را دارا است.

۴- ۲۱۱. همان، ص ۶۲۶.

طبعم کند در آتش معنی، سمندری

وان گه فشانند از پر و بال، آب کوثری

یوسف تراود از در و دیوار خاطر م

اما تهی است مصر من از جوش مشتری!

ابکار(۱) خاطر م، همه مریم طبیعتند

عیسی به مهدشان در، بی ننگ شوهری

وان عیسیان نادره، هر یک به معجزی

در مهد مادری زده کوس پیمبری

اما چه سود! کاین گهر ناب را اگر

بر دشمنان فشانم از نیک گوهری

آن کور باطنان، نشناسند از سفال

با آن که خویش را همه گیرند جوهری

از شرم این سیاه دلان می برم پناه

بر در گه امام زمان، نقد عسکری مولای دین محمد مهدی، که شرع او

دارد رواج قاعده دین جعفری

فتوای او، که نسخ عیسای ملت است

جان ها دمیده در تن شرع پیمبری

بازم به مدح او زده سر، مطلعی ز صبح

کان نظم می کند به گهرها برابری

ای شرع تو، مروج دین پیمبری

زیب از تو یافته روش شرع گستری
دعوی غبن عمر کنند اهل روزگار
بر روزگار، چون تو نشینی به داوری
گر خلق با نسیم ولای تو دم زنند
آفاق را کنند یکی گوی عنبری
یک دل کم است مهر تو را، زان که مهر تو
دارد هزار ذره چو این مهر خاوری
شد دهر را سپیده، نشان چشم انتظار
تا صبح وار از افقی سر بر آوری
تا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟
وز بیم، صبح دین نکند پیرهن دری؟
وقت است کز نشیمن اقبال مستدام
چون خور برون خرامی با تیغ حیدری
وان گه به سعی بازوی اسلام برکشی
زین روبهان کفر، لباس غضنفری
بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر
و آن گاه، ده به دجله خون شان شناوری
جمعی کزان میانه به اسلام مایلند
فرمایشان به جاده شرع، رهبری
طالب! رسید وقت دعا، دست دل بر آر

وآن‌گه بدین دعا کن ختم ثنا گری

گر خطبه ای نشانه بود خطبه تو را

انجم کند خطیبی و افلاک، منبری

شرعت همیشه تازه بود در میان خلق

وین رسم خوش اساس نیابد مکزری (۲)

ص: ۱۰۱

۱- ۲۱۲. جمع بکر.

۲- ۲۱۳. کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنایی، تهران، ص ۱۰۷ - ۱۱۰.

ملاً محسن (فیض) کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ق) از علمای نامدار و کثیر التالیف شیعی در دوره صفوی است. این عالم بزرگوار در عرصه شعر نیز کوشا بوده و دیوان او به همت شاعر فرهیخته مصطفی فیضی، در سه جلد منتشر شده است.

فیض در قصیده ای که برای حضرات معصومین علیهم السلام سروده، خطاب به حضرت ولی عصر علیه السلام می گوید:

ای سَمّی و کَنّی پیغمبر وی بقیّه ی خدا، جُعِلْتُ فداک!

ای امام زمان و مهدی حق

صاحب عصر ما، جُعِلْتُ فداک!

از کسی بر تو بیعتی چون نیست

خوش بر آ! خوش بر آ! جُعِلْتُ فداک!

عالم از جور و از ستم، پر شد

الْوَحَا! الْوَحَا! (۱) جُعِلْتُ فداک!

دوستان، درهم و پریشانند

ز اشتیاق شما، جُعِلْتُ فداک!

در فراق تو، تیره شد بر من

هم زمین، هم سما، جُعِلْتُ فداک!

جای آن است کز غم تو رود

خونم از دیده ها، جُعِلْتُ فداک!

رحم کن بر غریب خسته دلی

بیکس و بینوا، جُعِلْتُ فداک!

چشم بر درگه تو دوخته ام

به امید لقا، جُعِلْتُ فداک!

«فیض» خود را ز غم نجات دهید

کوست خاک شما، جُعِلْتُ فداک! (۲)

فیض کاشانی در قصیده آیینی دیگری، ضمن به تصویر کشیدن آلامی که از مردم زمانه خود دیده است، راز کامیابی خود را بیان می کند:

بر عشق، هزار آفرین فیض!

کز دولت او، به حق رسیدم

از مهر نبی و آل او بود

جامی که به کام دل کشیدم

از پیروی چهارده نور

حق، بر اغیار برگزیدم

چشمم به ره قدوم مهدی است

این سرمه به دیده ز آن کشیدم

گر نامه سیاهم از گنه، شکر

کز مهر ائمه، رو سفیدم (۳)

ص: ۱۰۲

۱- ۲۱۴. بشتاب.

۲- ۲۱۵. دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، چاپ اول، سال ۱۳۷۱،

ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۳- ۲۱۶. همان، ص ۳۸۰.

همو در منظومه دیگری پس از عرض ادب و ارادت به پیشگاه حضرات معصومین علیهم السلام از شگفتی های عشق یاد می کند:

گه مهدی آرد در جهان، پنهان کند او را چو جان

از دیده نامحرمان، ما العشق إلا معجزه!

اسرار را اظهار کرد، منصور را بردار کرد

زین کارها بسیار کرد، ما العشق إلا معجزه!

بسیار ز اینان آورد، بس نازنینان آورد

پیدا و پنهان آورد، ما العشق إلا معجزه!

گه «فیض» را شاعر کند، در رندیش ماهر کند

گه قُدوه و طاهر کند، ما العشق إلا معجزه! (۱)

فیض کاشانی، بسیاری از غزلیات لسان الغیب حافظ شیرازی را استقبال و تضمین کرده و شیفتگی خود را نسبت به ساحت آن مصلح جهانی ابراز داشته است.

ملاً محمّد رفیع (واعظ) قزوینی (متوفای ۱۱۰۵ ق) از غزل پردازان نازک خیال و نامدار سبک اصفهانی در زبان فارسی است. او در قصیده شیوایی که در «ناپایداری روزگار و بی اعتباری دنیا، و منقبت سالار دین حضرت صاحب الامر علیه السلام» سروده، عظمت وجودی آن حضرت را در نهایت هنرمندی و نازک خیالی به تصویر کشیده است. ابیاتی از آن را برای نقل در این اوراق برگزیده ایم:

نیست در اقلیم هستی ای دل محنت قرین!

آن قدر شادی که کس خندد به وضع آن و این

چون رَحِم دان تنگنای دهر پر آشوب را

روز و شب می بایدت خون خورد در وی چون جنین

پیش عاقل، یک دل پر درد باشد، گوی چرخ!

نزد دانا، یک رخ پر گرد، پهنای زمین!

شاه اطلس بخش باشی یا گدای ژنده پوش

عاقبت چون می روی، خواه آن چنان خواه این چنین

چون فریدون یا سکندر یا سلیمان گر شوی

کو فریدون؟ کو سکندر؟ کو سلیمان؟ کو نگین؟

قیمت جنس سعادت، درهم و دینار نیست

نقد رایج از تهیدستی است در بازار دین!

با کمال بی رگی، چندین رگ گردن نگر!

با دو صد عالم سبک مغزی، بیا لنگر بین!

از رگ گردن، جهان شد بیشه یا رب! کی شود

همچو شمشیر، از غلاف آید برون سالار دین؟

حجت حق، نور مطلق، صاحب الامر آن که او

بحر زخار امامت راست موج واپسین

هستی نه آسمان، از بهر ذات پاک اوست

چون وجود حلقه انگشتر از بهر نگین

نور پاکش گر فشردی بر بساط روز پای

شب فسردی همچو خون مرده در زیر زمین

روز، آن روزست کآن خورشید تابان سرزند

دولت، آن دولت که او باشد شه تخت زمین

غایبانه عرض حال خویشان تا کی کنم؟

رو به رو خواهیم که گویم حال دل را بعد ازین

دامن عهدِ ظهورت کو که تا آید برون

ناله‌ها از استخوانم همچو دست از آستین

چون تو یکتا گوهری گم کرده، می‌گردد از آن

آسمان، غربال در کف روز و شب گرد زمین

کی شود یا رب! که آری پای دولت در رکاب

چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین

ص: ۱۰۴

یکه تاز ظلم، میدان جهان را بسته است

هست خالی جای ای لشکر شکن! در روی زین

تا نیاید دامن عهدت به کف، ایام را

کی تواند پاک شد از گرد بدعت روی دین؟

همچو شخص چشم بر راهی که بر تل ها رود

رفته عیسی در رهت، بر آسمان چارمین

چون صف مژگانِ چشمِ کور می آید به چشم

بی تو صف های نماز، ای پیشوای شرع و دین!

همچو نور دیده ها، از پرده بیرون نه قدم

ای تو نور دیده های اولین و آخرین!

بحر از هر موج دارد مصرعی در شأن تو

قطره ما چون کند با مدحت ای شاه گزین!؟

بر نیامد از سخن، کاری که من می خواستم

دست شوق ما و دامان خموشی بعد ازین

همچنان کز جیب شب، خورشید تابان سر زند

همچنان کز خواب نگشایند چشم، اهل زمین:

سر زند یا رب! ز شرق غیب، مهر ذات تو

تا شود بیدار، بخت شیعیان دل حزین (۱)

واعظ قزوینی در غزل نیایشی خود، ذات خداوندی را در هر بیت به یکی از ذوات مقدّس معصومین علیهم السلام سوگند می دهد و آمرزش خود را می خواهد و هنگامی که سخن از آن گمشده جهانی به میان می آورد سخنش شور و سوز دیگری پیدا می کند:

یا رب! به فضل خویش گناهان ما ببخش

قسمت ششم

از توست جمله بخشش و از ما خطا، ببخش!

هر چند نیستیم سزاوار بخشش

ما را به روی شاه رسل مصطفی ببخش!

ص: ۱۰۵

۱- ۲۱۸. دیوان ملا محمد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹، ص ۵۲۰ - ۵۲۶.

جز سوختن اگر چه نباشد سزای ما

اما به سوز سینه خیر النساء، ببخش!

ما در طریق بندگیت گر پیاده ایم

ما را به شهسوار عرب مرتضی ببخش!

شد ز انتظار صاحب ما، چشم ما سفید

ما را به درد دوری آن مقتدا، ببخش!

زین چارده، بس است یکی بهر عالمی

ما را برای خاطر هر یک جدا، ببخش!

واعظ، شکسته بر در ایشان چو استخوان

او را به این شکستگی ای پادشاه، ببخش!

کارش تباه و، درد ز حد بیش و صبر، کم

حالش بین و رحم نما و، دوا ببخش! (۱)

این غزل پرداز نامدار در عرصه سبک اصفهانی (=سبک هندی) در مثنوی مناجاتی خود نیز، خدا را به یکتایی اش و به حرمت حضرات معصومین علیهم السلام سوگند می دهد که بر زاری او رحمت آورد و از گناهان او درگذرد. ابیاتی از این مثنوی نیایشی را مرور می کنیم:

الهی به یکتایی وحدت

به زخاری قلزم رحمت

به احمد، شفیع سیاه و سفید

کزو پشت بر کوه دارد امید

به مهر سپهر ولایت علی کزو ظلمت کفر شد منجلی

به زهرای ازهر، محیط شرف

که او بود هم گوهر و هم صدف

به مهدی هادی امام زمان که نام خوشش نیست حدّ زبان

فروزان چراغی، که گردد چو دود

به گردش شب و روز، چرخ کبود

کند صبح، مشق علمداریش

به دل، مهر را نیزه برداریش

نه خورشید و ماه است بر آسمان

بود در ره او، دو چشم جهان

ندانم ز بس هست قدرش فزون

که در پرده غیب گنجیده چون؟

وجودش چراغی به فانوس دان

جهانی ازو روشن و، خود نهان!

ز ما گردن و، طوق فرمان ازو

ز ما دست امید و، دامان ازو

که: رحمی کنی بر من و زاری ام

به رویم نیاری گنهکاری ام

به درگاه عفو تو ای پادشاه!

نیاورده ام تحفه ای جز گناه

ص: ۱۰۶

همه غفلت و مستی آورده ام

متاع تهیدستی آورده ام

رحیمی، رحیمی، بین زاری ام

کریمی، کریمی، بکن یاری ام (۱)

میرزا داراب بیگ (جویا) تبریزی کشمیری (متوفای ۱۱۱۸ ق) از شاگردان ممتاز صائب تبریزی در سبک اصفهانی است و عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع از شاگردان اویند. (۲)

در اشعار مناقبی جویای تبریزی، لطافت کلامی و غنای محتوایی موج می زند. ابیاتی از یک قصیده مناقبی او را که مختوم به مناقب حضرت ولی عصر علیه السلام است، مرور می کنیم:

تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری

چون شمیم غنچه ام در دام بی بال و پری

مانده است از طبع من معنی تراشی یادگار

همچنان کز خامه مانی فن صورتگری

سینه ام از داغ سودای تو گلزار بهشت

از گل نظاره ات در شیشه اشکم، پری

تا به کی جویا! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست

مطلبی جز منقبت گویی تو را از شاعری

به که باشی مدخ سنج آن که بر خاک درش

جبهه ساید هر سحرگه آفتاب خاوری

مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست

چون شه مردان به ذات او مسلم، سروری

آن که گر سازند در ایام عدل او، بجاست

از پر شهباز، تیرِ ترکش کبکِ دَری!

می سزد در بحر بی پایان قدرش گر کند

مه حبابی، هاله گردابی، فلک نیلوفری

ص: ۱۰۷

۱- ۲۲۰. همان، ص ۶۲۲ - ۶۲۸.

۲- ۲۲۱. دویست سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳، ص ۶۹.

حکم خردی گر نویسد بر بزرگان، شوکتش

می کند نه چرخ جا در حلقه انگشتری!

چون نباشد بر سر بازار محشر، رو سفید

هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری

بر زمین زد شام عید از ماه نو، مضراب را

حکم او چون زهره را مانع شد از خنیاگری

غیر آبای تو شناسد کسی قدر تو را

قیمت گوهر که می داند به غیر از گوهری؟

تا شدم در وصف رأی روشنت مدحت نگار

می کند هر نقطه در طومار شعرم، اختری

دیده او باد چون روی غلامانت سفید!

باشد آن کس را که از غیر تو چشم یآوری

مدح مانند تویی، نبود مجال چون منی

کی تواند داد «جویا» داد مدحت گستری؟

به کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا

تا ملک، آمین سرا باشد به چرخ چنبری

تا ببخشد فیض آبادی، بساط خاک را

نقش نعلین تو، یعنی آفتاب خاوری

خاک خواری باد بر سر، دشمن دین تو را

دوستانت را بر اعدای تو باشد سروری (۱)

شیخ محمد علی «حزین» لاهیجی (متوفای ۱۱۸۱ ق) قصاید مهدوی پرشوری در سبک اصفهانی دارد که از مضامین بکر و نازک خیالی‌ها سرشار است:

ص: ۱۰۸

۱- ۲۲۲. خوشه‌های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی {پروانه}، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ص ۳۸۸

- ۳۹۲.

در صبح عارض از خط مشکین، نقاب کش
این سرمه را به چشم تر آفتاب کش
زان پیشتر که زخم اجل کارگر شود
مطرب! بیا و زخمه به تار رباب کش
غرق عرق، چنین رخ ناز آفرین چراست؟
جانا! تو را که گفت که از گل، گلاب کش؟
ای چرخ! دست فتنه بلندست، خویش را
زیر لوای خسرو عالی جناب کش
مهدی بگو و از شرف نام نامیش
طغرای فخر، بر ورق آفتاب کش
صهبای ذکر دوست، خرد سوز شد حزین!
آتش شو، از جگر نفس شعله تاب کش
بتخانه در مدینه اسلام کی رواست؟
لات و هُبُل بر آرو، به دار عقاب کش
گرد خجالت از رخ ما عاصیان بشوی
خط بر صحیفه عمل ناصواب کش (۱)

حزین لاهیجی در قصیده مناقبی دیگری با تشبیبی زیبا، در التجا به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام داد سخن می دهد:

تا در چمن این سرو برازنده چمان است
چیزی که به دل نگذرد اندوه خزان است
چشمش نشد از دولت دیدار تو محروم

پیدا است که آینه ز صاحب‌نظران است
ای پرده نشین دل و جان! در ره شوقت
این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است
تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است
از پرده بر آ! چشم جهانی نگران است
محروم مهل، دیده امید جهان را
ای آن که حریمت، دل روشن گهران است
بی روی تو در دیده بود خار نگاهم
بی وصف تو جان در تن من بار گران است
افسر به سر دولت بدخواه تو، تیغ است
اختر به دل تیره خصم تو، سنان است

ص: ۱۰۹

کودک به رَجَم، فضل تو را شاهد عدل است

مادر به شکم، خصم تو را مرثیه خوان است

گشت از اثر عدل تو کار دو جهان راست

گر پیچ و خمی هست به زلفین بتان است

دست قدر امروز در آن قبضه تیغ است

پشت ظفر امروز بر آن پشتِ کمان است

برق است عنان تو و کوه است رکابت

آن بس سبک افتاده و این بس که گران است

گو تا که ازین کهنه دمن، گرد برآرد

فرخنده سمند تو که چون سیل دمان است

آن آینه اندام که در جلوه گری ها

خاک قدمش، سرمه صاحب نظران است

بلبل نکشد پا ز سراغ گل و گلشن

آه از سر کوی تو که بی نام و نشان است!

مستانه اگر نکته سرایم عجیبی نیست

کی ساغر عشق تو کم از رطل گران است؟

گلزار نگردهد تهی از ناله بلبل

پیوسته ثنای تو مرا ورد زبان است

پیمانہ مستان تو بی باده مبادا!

تا غنچه درین باغ ز خونابه کشان است (۱)

همو در توّسل به ساحت مقدّس حضرت ولیّ عصر علیه السلام با نازک خیالی بسیار سخن می گوید:

نی خامه دارد سرِ خوش نوایی

کهن بلبل آهنگ دستانسرای

ص: ۱۱۰

۱- ۲۲۴. همان، ص ۶۲۹ - ۶۳۱.

بیا مطرب! امشب، ره تازه سر کن

ملولیم از رندی و پارسایی

دهد ارمغان کَلکِ معنی نگارم

به صورت طرازان چین و ختایی

نشسته است بر تخت یونان فطرت

فلاطون دانش به خاقان ستایی

امام اُمم، صاحبِ عصر، مهدی که نامش عَلم شد به مشکل گشایی

فلک، کرده هر صبح با کاسه مهر

ز دربار دُردی کشانش، گدایی

در اندیشه چون بگذرد، پای بوسش

سخن آید از خامه بیرون حنایی!

ز تشریف ابر کَفش در بهاران

کند شاهد غنچه گلگون قبایی

ز گرد سُم دشت پیما سمنش

برد دیده مهر و مه، روشنایی

خدایو! به طور سخن آن کلیم که کلکم عَلم شد به معجزنمایی

به بلبل چه نسبت نوا سنجیم را؟

منم شهری عشق و او روستایی!

ز خورشید تابان داغِ دلِ من

بود بزم افلاک را، روشنایی

به وصفت فرو مانده غواص فکرم

که بار آرد اندیشه، حیرت فزایی

ص: ۱۱۱

فلک، شش جهت می زند چار نوبت

به نام تو، کوس مظفر لوی

قسمت هفتم

جدایی ز خاک درت نیست ممکن

کز دیده ام جذبه کهربایی

لبم چون صدف پیش فیض تو بازست

ز ابر کفت، قطره دارم گدایی

نباشد به درد تو گر آشنا، دل

میان تن و جان مباد آشنایی!

مرا عشق سرکش، زند شعله در دل

مرادی ندارم ز مدحت سرایی

به وصف، که اندیشه کوتاه از آن است

به جاهت، که باشد جلال خدایی

که: در کلبه ام نیست نقش تعلق

کند پهلوئی خشک من، بوریایی

طمع نیست یک جو، ز ابنای دهرم

نمی آید از رهنان، رهنمایی

ز طوفان رهاندن، نمی آید از خس

ز دریا دلان آید این ناخدایی

عجب دارم از پستی طالع خود

که کرده است در نارسایی، رسایی!

حزین! خامه سر کن که وقت دعا شد

نفس را به تأثیر ده آشنایی

زبان درکش، از حد سخن رفت بیرون

درین پرده عیب است خارج نوایی

ص: ۱۱۲

بود شهره جودتْ به مسکین نوازی

نشان، آستانتْ به حاجتْ روایی

سَمَر، [\(۱\)](#) نام نیکتْ به گیتی سراسر

عَلَم، دست و تیغتْ به کشور گشایی [\(۲\)](#)

ص: ۱۱۳

۱- ۲۲۵. مشهور، پر آوازه.

۲- ۲۲۶. همان، ص ۶۳۱ - ۶۳۳.

بخش چهارم – سیری در گستره شعر مهدوی

سیری در گستره شعر مهدوی

ص: ۱۱۵

در بحث پیشین (= پیشینه شعر مهدوی در زبان فارسی) حضور پرفراز و نشیب «مسأله مهدویت» را در اشعار مناقبی شعرای فارسی زبان شاهد بودیم و در این بخش با «موضوعات و اهداف شعر مهدوی» در زبان فارسی آشنا خواهیم شد.

۴-۱) موضوعات شعر مهدوی در زبان فارسی

اشاره

در شعر مهدوی موضوعات بسیاری مطرح است و با گلگشتی که در بوستان همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی خواهیم داشت، دسته گل هایی را به تناسب هر مقام به دوستان شعر و ادب شیعی تقدیم خواهیم کرد.

مهم ترین موضوعاتی که در اشعار مهدوی شاعران فارسی زبان حضور دارد عبارت است از:

۴-۱-۱) معرفی مهدی موعود علیه السلام به عنوان تنها مصلح جهانی.

۴-۱-۲) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام.

۴-۱-۳) تبیین رسالت های جهانی امام زمان علیه السلام.

مسائلی از قبیل: «غیبت»، «انتظار» و «ظهور» نیز در بخش انواع شعر مهدوی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به «قالب ها»، «اوزان عروضی» و «سبک ها»ی که در شعر مهدوی مطرح است، اشاره خواهیم کرد.

قسمت اول

ملک الشعراء (صبری) خراسانی از شاهد مستوری سخن به میان می آورد که عالمی دلباخته اویند و هنگامی که حضرت موسی در «طور مهدوی» در انتظار تجلی نشسته باشد، تکلیف امت او در رابطه با این «مصلح جهانی» کاملاً مشخص است:

شاهدی مستور و عالم باخته دل در هوایش

آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش (۱)

محمد آزادگان (واصل) از جهانیان می پرسد که کی این مژده را به عیسای گرودن نشین می دهند که بشتاب! چرا که مقتدای تو، بساط نماز را در گستره زمین گسترده است:

کی مژده می برند به عیسی که العجل!

سوی نماز شد به زمین مقتدای تو (۲)

حاج میرزا (حیب) خراسانی، حضور روحانی مهدی موعود علیه السلام را، در کعبه و بتخانه به تماشا نشسته است:

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو

بسیار بگویم و چه بسیار بگفتیم:

کس نیست به غیر از تو درین خانه، تویی تو

یک همّت مردانه درین کاخ ندیدیم

آن را که بود همّت مردانه تویی تو (۳)

ادیب الممالک فراهانی (امیر)، تجلی آن وجود مقدّس را جهانی می داند و او را همان

۱-۲۲۷. خوشه های طلایی، ص ۱۵۹.

۲-۲۲۸. همان، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳-۲۲۹. همان، ص ۱۹۰.

مصلحی می شناسد که دجال ها را از میان برخواهد داشت و آتشکده ها را خاموش خواهد کرد و به اعتبار پیروان حضرت عیسی پایان خواهد داد:

چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو

از بس کرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته

چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس

خوبانش زین ره هر نفس سر در کفِ پا ریخته

خورشید شمع در گهش، کیوان غلام در گهش

جان های شیرین در رهش، طوعاً و کرها ریخته

با معجز عیسی لبش، با نوش احمد مشربش

با دست قدرت قالبش، حق تعالی ریخته

بر کاخ قصرش ای فتی نصر من الله آیتی

در جام فتحش شربتی، انا فتحنای ریخته

دجال ها را برگشد، با صد مدلت شان کُشد

هم نار گبران خامشد، (۱) هم آب (۲) ترسا (۳) ریخته

ای مهدی صاحب زمان! کز عکس تیغت آسمان

رنگ شفق را جاودان، بر خاک خضرا ریخته

بنما رخ چون ماه را، مرآت وجه الله را

و آن غمزه جانکاه را، کز چشم شهلا ریخته (۴)

شادروان صادق سرمد، جهان را نگران غیبت مهدی موعود علیه السلام می بیند؛ اگر چه بر این باور نیز هست که اگر «چشم جهان بین» باشد، «طلعت» او را می توان در همین زمانه غیبت به تماشا نشست:

گرچه از اهل جهان، روی نهان ساخته ای

۱- ۲۳۰. خاموش کند.

۲- ۲۳۱. آبروی.

۳- ۲۳۲. به پیرو حضرت عیسی گویند.

۴- ۲۳۳. خوشه های طلایی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

دیدن طلعت تو، چشم جهان بین خواهد

که جهانی به سوی خود نگران ساخته ای

حجّت بالغه عقلی و در روی زمین

پیرو حکم خود اعصار و زمان ساخته ای (۱)

دکتر قاسم رسا بر این باور است که اگر روزی آن گمشده جهانی، لب خود را به سخن بگشاید، حضرت عیسی برای بوسیدن آن لب های روانپرور، از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و نظر امت خود را به جانب او معطوف خواهد داشت:

به صورت شبه پیغمبر، به صولت تالی حیدر به سیرت حجّت داور، ولیّ والی والا

به ختم انبیا ماند، چو خواند خطبه در منبر

به شاه اولیا ماند، چو تازد بر صف اعدا

لب لعل روان بخشش، چو آید در سخن روزی

پی بوسیدنش آید فرود از آسمان عیسی

جهان پیر چون یعقوب شد سرگشته و حیران

که شد آن یوسف ثانی به چاه غیب ناپیدا

تویی فرمانده مطلق، امام و حجّت بر حق

تویی بر شیعیان سرور، تویی بر بندگان مولا (۲)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) انبیای الهی را در انتظار قیام جهانی آن حضرت می بیند و جهانیان را چشم انتظار مقدم او:

مشرق شمس ابد، مطلع انوار ازل

صاحب العصر، ابو الوقت، (۳) امام زمن است

ای رخت قبله توحید و درت کوی امید

تا به کی کعبه دل ها همه بیّت الوثن (۴) است؟

۱- ۲۳۴. همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- ۲۳۵. همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳- ۲۳۶. پدر زمان.

۴- ۲۳۷. بتخانه.

پرده از سرّ انا الله برانداز دمی

تا بدانند که شایسته این ما و من است؟

دل به دریا زده از شوق جمالت الیاس خضر از عشق تو سرگشته رَبع و دِمَن (۱) است

ای ز روی تو عیان جنت ارباب جنان

بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است

ای شه ملکِ قَدَم! یک قدم از مَکَمَن غیب

وی مسیحا ز تو همدم! دم باز آمدن است

ای که در ظلّ لوای تو کند گَرَدون جای

نوبت رایت اسلام برافراشتن است (۲)

همو، آن وجود نازنین را، حکمران قلمرو توحید می خواند که فرمانش در عوالم کون و مکان جاری است:

امروز، در قلمرو توحید سگّه زن

غیر از تو ای شهنشہ والا تبار! نیست

در نشأه تجرّد و اقلیم کن فکان

جز عنصر لطیف تو، فرمان گذار نیست

با یگّه تاز عزم تو، زانو دو تا کند

این توسن سپهر، که هیچش قرار نیست

جز نام دلربای تو از شرق تا به غرب

زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست

غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد!

هیچ آرزو، درین دل امیدوار نیست (۳)

استاد محمود شاهرخی (جذبہ) عوالم هستی را در کنف عنایت آن حضرت می بیند و بیقراری پیروان مذاهب را در انتظار ظهور آن امام همام به تصویر می کشد:

کیست این مظهر آیات؟ که گیتی را

قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد

مالک ملک بقاء، سرّ ازل مهدی است

که جهان، فیض از آن رشک قمر گیرد

حجّت بالغه و هادی مطلق، اوست

که ازو کون و مکان، نظم دگر گیرد

ص: ۱۲۱

۱- ۲۳۸. کوه و بیابان.

۲- ۲۳۹. خوشه های طلایی، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳- ۲۴۰. همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد

جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد

ای ولی الله اعظم! که نشان تو

اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد

آفتابی تو و ما دلشدگان ذره

چه شود مهر گر از ذره، خبر گیرد؟ (۱)

محمد (وارسته) کاشانی بر این باور است که امام موعود علیه السلام به هنگام ظهور، بر پیکر نهال های پژمرده، جان می دهد و به برگ های خزان دیده، سرسبزی بهار را ارزانی می دارد، و همانند موسی، از قبطیان دمار برآرد و همانند مسیح بر تن مردگان روان بخشد، و نگهبان بهشت، با اشتیاق فراوان کلید جنان را در اختیار او می گذارد:

خرم کند هزار نهال فسرده را

سرسبزی بهار به برگ خزان دهد

روشن کند به نور هدایت، چراغ جان

تاب و توان به پیکر هر ناتوان دهد

موسی صفت، دمار برآرد ز قبطیان

عیسی صفت، به مرده صد ساله جان دهد

رضوان به شوق و ذوق فراوان به دست او

زرین کلید قصر رفیع جنان دهد

قارون ز خاک، سرزند از شادی و سرور

گنج نهان خویش به او ارغان دهد (۲)

طرب اصفهانی، آثار ظهور آن مصلح جهانی را به تصویر می کشد:

این شه، اثر خدا بود در دهر

آن ذات، بلی چنین اثر دارد

جبریل امین، ز خاک در گاهش

قوت دل و قوت بصر دارد

بر خویش، چو جوشن غزا^(۳) پوشد

بر دست، چو رایت ظفر دارد

آن هندی حیدری،^(۴) به کف گیرد

آن جوشن داودی، به بردارد

گریان به سرِ قدر، قضا سازد

مویان به سرِ قضا، قدر دارد

لوٹ و ثن^(۵) از زمانه سازد پاک

نام صنم از میانه بردارد

آثار پیمبران مُرسل را

از روی منیر، جلوه گر دارد

ص: ۱۲۲

۱- ۲۴۱. همان، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۲- ۲۴۲. همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۳- ۲۴۳. جنگ.

۴- ۲۴۴. کنایه از ذوالفقار است.

۵- ۲۴۵. ناپاکی و آلودگی بت.

بر خشک و تر جهان اگر بینی

در قبضه حکم، خشک و تر دارد

چون حلقه به زیر حیظه فرمان

از خاور، تا به باختر دارد

نادان بود آن که با وجود او

چشم کرم از کسِ دگر دارد(۱)

همو، در قصیده مهدوی دیگری، حضرت عیسی را، سپهدار امام زمان علیه السلام و حضرت موسی را، ثناگر او می داند، و با بیان این دو مطلب، بُعد جهانی رسالت آن حضرت را خاطر نشان می سازد:

شاهی که انبیا را، او هست میر و سالار

شاهی که اولیا را، او هست شاه و سرور

شاهی که در سپاهش، عیسی بود سپهدار

شاهی که بر جنابش، موسی بود ثناگر

نبود عجب اگر خصم، بگریزد از نهیبش

آری چسان ستیزد روباه با غضنفر؟

از بیم، پیکر کوه لرزان شود چو سیماب(۲)

زیر دو ران چو آرد یکران(۳) کوه پیکر

روزی که پرده گیرد از روی عالم آرا

از روی عالم آرا، عالم کند منور(۴)

(ابن حسام) خوشفی، شاعر نامدار آیینی، از آن وجود نازنین می خواهد که بر «مسند داوودی» تکیه زند و کسانی را که در تحریف زبور دخیل بوده اند مورد بازخواست قرار دهد و بی صلاحی قوم صالح را برنتابد و به این پریشان احوالی ها پایان بخشد:

جهان، خلاص نگردد ز دست ظلمت شام

اگر نه صبح جمال تو بخشد او را، نور

شب است و در گله، گرگ و سحاب طوفان وار

شبان وادی ایمن! بیا ز جانب طور بیا به مسند داوودی ای خلیفه ارض!

پرس تا به چه تغییر می دهند زبور؟

تفقدی بکن ای آصف سلیمان قدر!

که غایب است چرا هدهد از میان طیور؟

ص: ۱۲۳

۱- ۲۴۶. خوشه های طلایی، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲- ۲۴۷. جیوه.

۳- ۲۴۸. اسب.

۴- ۲۴۹. خوشه های طلایی، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

صبا بگویی به صالح، (۱) که بی صلاحی قوم

بدان رسید که از ناقه می برند جُذور (۲)

چو زهره گر بنمایی جبین، جبین سایند

بر آستانه تو، آفتاب و ماه از دور

جبین «ابن حسام» است و خاک در گاهت

که او به مدح و ثنای تو بنده ای است شکور (۳)

شمس الفصحاء (محیط) قمی، جهانی را چشم به راه حجت موعود علیه السلام می بیند و از آن «پناه کون و مکان» می خواهد که با جلوه ای، غبار شرک را از رخساره آینه هستی پاک سازد:

سَمیّ ختم رسل، خاتم الائمه که هست

نهان ز دیده و بر حضرتش عیان هر راز

سلیل خسرو دین، عسکری، شه کونین

ولی حق، شه دشمن گداز دوست نواز

قسمت دوم

امام منتظر خلق، حجت موعود که هست چشم جهانی به رهگذارش باز

پناه کون و مکان، صاحب الزمان، مهدی ولی قائم بالسیف، شهسوار حجاز خجسته نامش، ز آن بر زبان نمی آرم

که روزگار، رقیب است و آسمان، غماز (۴)

به اوج جاهش جبریل عقل می نرسد

به بال شوق کند تا ابد اگر پرواز

شها! حقیقت وحدت تویی و دور از تو

شده حقیقت وحدت بدل به شرک و مجاز

در آ ز پرده و از یک تجلی رخسار

غبار شرک ز مرآت ماسوا پرداز(۵)

میرزا نصر الله صبوری، آدمی را به «انسان شدن» فرا می خواند و از او می خواهد که از تحصیل علمی که ریشه در حقّ و حقیقت ندارد بپرهیزد و ذره خورشیدِ ماه طلعتی باشد که دست بندگان خدا به دامن اوست و جهان هستی فرمانبردار وی:

ص: ۱۲۴

۱- ۲۵۰. یکی از اسامی امام زمان علیه السلام، ابا صالح است و ابن حسام با صنعت ایهام به این نام هم اشاره کرده است.

۲- ۲۵۱. جمع جذر، بن، پایه، ریشه.

۳- ۲۵۲. خوشه های طلایی، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۴- ۲۵۳. سخن چین، فتنه گر.

۵- ۲۵۴. خوشه های طلایی، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

نگویمت که مشو کافر و مسلمان باش

به هر شریعت و کیشی که هستی، انسان باش

به هر طریقه که در عالم است، سیری کن

چو کافر از همه گشتی، بیا مسلمان باش

گرت هوا است که خورشید ذره تو شود

به رقص، ذره خورشید ماه شعبان باش

شه ولایت ما کان و ما یکون، که خداهش

به عدل گفت: شه ما یکون و ما کان باش

جهان و چرخ چو خواهی برند فرمانت

تو هم چو چرخ و جهان بر درش به فرمان باش

به دامن تو بود دست بندگان خدای

تو خواه دست خدا باش و خواه دامان باش

پناه قرآن، هر حجّتی به هر عصری است

کنون که حجّت عصری، پناه قرآن باش (۱)

شادروان محمّد علی (فتی تبریزی که از شعرای قوی مایه و بلند پایه روزگار ما بود، در شعر آیینی دستی به تمام داشت. این شاعر توانا و با اخلاص در قصیده مهدوی خود، جهان را چشم به راه آن امام همام می نگرد و در غیاب او، شیرازه جهان هستی را گسسته می بیند:

نه همین چشم به راه تو، مسلمانند

عالمی را نگران کرده ای از غیبت خویش

بی رخت بسته به روی همه، درهای امید

بگشا بر رخ احباب، در از رحمت خویش

جز تو، ما را نبود ملجایی ای حجت حق!

باد سوگند تو را، بر شرف و عصمت خویش

ص: ۱۲۵

۱- ۲۵۵. همان، ص ۳۳۰ - ۳۳۳.

«دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت»

بگشا مشکل ما را به یدِ همت خویش

تویی آن گوهر یکدانه دریای وجود

که خداوند جهان خواند تو را حجت خویش (۱)

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف آتشکده آذر و از بانیان نهضت بازگشت در عرصه شعر فارسی، در مورد آن مصلح جهانی از «اجماع اُمم» سخن می راند و نظر پیروان ادیان آسمانی را در مورد آن گم‌شده جهانی به تصویر می کشد:

شه دین مهدی هادی، که باد او را به هر وادی

ولی (۲) در عسرت و شادی، عدو در محنت و ماتم

زند رضوان (۳) چو نمرود اندر آتش، خرقه رنگین

کند مالک (۴) خلیل آسا، گل آگین جامه مظلم

به اجماع اُمم، روزی که در آخر زمان گردد

زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم

نشیند بر سریر سروری، شاه فلک جاهی

که از عدلش جهان گردد چو روی نوحطان، خرم

ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خوانندش

زبان عالمی گردان به نام او مگر ابکم

یهودش داند از نسل یهودا، ماشیع نامش

مجوسش زاده زردشت و، ترسا زاده مریم مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی زایش

همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم

من و چون من، کسی کز مسلمین مهر علی دارد

۱- ۲۵۶. همان، ۳۳۴ تا ۳۳۶.

۲- ۲۵۷. دوست حضرتش.

۳- ۲۵۸. نام فرشته دربان بهشت.

۴- ۲۵۹. نام فرشته دربان جهنم.

ولی دارد دو روزی مصلحت را رخ نهان تا خود

جهان از دود ظلم و آه مظلومان شود مُظَلَّم (۱)

سمند فتح تا تازد، جهان از ظلم پردازد

ز بطحا رایت افرازد، ظفر بر رایتش پرچم (۲)

سروش اصفهانی، صحنه ظهور امام زمان علیه السلام را به تصویر می کشد و با ذکر این مطلب که به هنگام ظهور، حضرت مسیح و بندگان خاص خداوند به کمک او خواهند شتافت، جهانی بودن قیام آن حضرت را در ذهن آدمی تداعی می کند:

مهدی مظفّر، امام عصر امیدُأمم، شاه انس و جان

بر روی زمین، حجّت خدای

در کون و مکان، امر او روان

بر مسند شرع و سریر حکم

هم بار خدا، هم خدایگان

تا بوده جهان، هیچ گه نبود

از حجّت یزدان تهی جهان

ممکن نشود خیمه بی ستون

ایمن نبود، گله بی شبان

کشتی بودش ناخدا به کار

تا آن که رساندش بر کران

بی راهبر، ما را گذاشتن

دور است ز دادار مهربان

روزی که به پیروزی و ظفر

رایات فرازد به فرقدان

انگشتری مصطفی به دست

شمشیر علی، بسته بر میان

آید ز پی یاریش فرود

آن روز مسیحا ز آسمان

خاصان خدایش ز شرق و غرب

تازند به خدمت، یکان یکان (۳)

ملک الشعراء (بهار) خراسانی، آن ذخیره خداوندی را جلوه تام و تمام انبیای الهی می شناسد که روزی از پرده غیبت برون خواهد آمد و فرمان او در گستره کره خاکی مطاع خواهد بود:

ص: ۱۲۷

۱- ۲۶۰. تاریخ.

۲- ۲۶۱. خوشه های طلایی، ص ۳۴۴ تا ۳۴۶.

۳- ۲۶۲. همان، ص ۳۶۱ تا ۳۶۳.

کیست معشوق من؟ آن شاهد بزم ازلی

مظهر جلوه حق، سرّ خفی، نور جلی

سروِ بستان نبی، شمع شبستان علی مَحرم اندر حرمِ قربِ شه لم یزلی

هادی مهدی، دارای جهان، حجت عصر آن که بر رایت او خواند خدا آیت نصر

تا جهان بوده است، این نور جهان آرا بود

بود از آن روز که نی آدم و نی حوا بود

او سلیمان بُد و، او عیسی و، او موسی ج

M نوح و یونس را، او همره در دریا بود

آسمان بود و زمین بود و بشر بود و ملک

نور او، گه به زمین بود عیان گه به فلک

گر نهان است، یکی روز عیان خواهد شد

آشکار از رخش آن راز نهان خواهد شد

در همه گیتی، فرمانش روان خواهد شد

آن چه خواهیم بحمدِ الله، آن خواهد شد

تا رسد دست من آن روز بدان دامن پاک

نهم امروز بدین در، سر طاعت بر خاک (۱)

حکیم (صفا) اصفهانی، در به تصویر کشیدن عظمت وجودی آن مصلح کل و تبیین جهانی بودن قیام او، از شیوه بیانی فخری

سود جسته است:

عیسی پیاده ای است به ظلّ لوای تو

تو، پادشاه امری و عیسی گدای تو

من با زبان عیسی گویم ثنای تو

ای مهدی وجود که جان ها فدای تو!

دجال شرک، خانه گرفته است جای تو

توحید کن که خانه پردازد این عوان

مشکات سرّ اوست، ولی نعمت مسیح از دولت گدای درش، دولت مسیح در کیش اوست پیش اُمم، دعوت مسیح از خوان
اوست ریزه خواری حضرت مسیح روحی که جلوه کرد در او صورت مسیح آمد برون ز خلوت و شد عیسی زمان

خورشید آسمان ولایت کجا و ظل؟

خیر البشر کجا و بشر؟ دل کجا و گل؟

ص: ۱۲۸

روح الله، آیتی است ز انسان معتدل

عیسی لطیفه ای است از آن لطف متصل

ای فتنه مشاهده! دلبر کجا و دل؟

مهدی کجا و عیسی جانان کجا و جان؟

ای جامع لطیف! که در هر دلیت جاست

در دل نشسته ای تو و دل، خانه خداست

یک کشور و دو سلطان؟ در عهده خطاست

حق را دویی نگنجد، این مسلک «صفا»ست

توحید، سرّ خاص سلاطین اولیاست

یک پادشاست بر همه عالم، خدایگان(۱)

ابن حسام خوسفی، ضمن اشاره به اوضاع شرک آلود زمانه خود، در تبیین این مطلب اساسی می کوشد که با ظهور حضرت قائم علیه السلام تمامی آفریدگان جهان هستی، فرمانبر او خواهند بود:

شگفت نیست مسیح ار چراغ بنشانند

ز باد فتنه دجالِ ظالم مغرور

چگونه دامن شرع نبی نخارد خار؟

هزار بولهب اندر کمین نشسته ز دور

ظهور مهدی قائم، که چون سلیماننش مسخرند به رغبت، وحوش و جنّ و طیور

فؤاد کرمانی از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که با قیام جهانی خود آن چنان رستخیزی برپا سازد که مردم زمانه همانند روز قیامت، جزای کردار خود را ببینند:

ای آشکار پنهان! برقع ز رخ بر افکن

تا جلوه ات بینم پنهان و آشکارا

بی جلوه ات ندارد ارض و سما فروغی

ای آفتاب تابان هم ارض و هم سما را

باز آ که از قیامت (۲)، برپا شود قیامت

تا نیک و بد ببینند در فعل خود، جزا را

باز آ که بی وجودت عالم سکون ندارد

هجر تو در تزلزل، افکند ماسوا را (۳)

میرزا جهانگیر خان محبّی (ضیایی) یکی از برکات ظهور مهدی موعود علیه السلام را، از میان رفتن اختلافات موجود در بین مذاهب می داند:

ص: ۱۲۹

۱- ۲۶۴. همان، ص ۴۷۰ تا ۴۷۲.

۲- ۲۶۵. قیام تو.

۳- ۲۶۶. خوشه های طلایی، ص ۲۷ و ۲۸.

براندازد ز بیخ و بن، به عالم (۱)

عَلَّامَه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اورنگ پادشاهی عالم را شایسته آن وجود نازنین می داند:

ای هدهد صبا گوی، «طاووس» (۲) کبریا را

باز آ که کرده تاریک، زاغ و زغن فضا را

ای مصطفی شمایل! وی مرتضی فضایل!

وی احسنُ الدلائل، یاسین و طا و ها را

ای منشی حقایق! وی کاشف دقائق

فرمانده خلائق، ربُّ العلی علا را

ای کعبه حقیقت! وی قبله طریقت!

رکن یمان ایمان، عینُ الصفا صفا را

ای رویت آیه نور! وی نور وادی طور!

سرّ حجاب مستور، از رویت آشکارا

ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی

اورنگ پادشاهی، شایان بود شما را

انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست

کی زبید اسم اعظم، دیو و دَدِ دغا را؟

از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است

دین مبین زبون است، در پنجه نصارا

ای هر دل از تو خرم! پشت و پناه عالم!

بنگر دچار صد غم، یک مشت بینو را

ای رحمت الهی! دریاب «مفتقر» را

شاهها به یک نگاهی، بنواز این گدا را (۳)

همو در قصیده مهدوی دیگری، آن وجود نازنین را «کفیل دین و آیین» و «حافظ شرع مبین» معرفی می کند که «حجّت حق» در جهان است، و آن حضرت را با تعبیراتی همانند: «قطب اقطاب طریقت» و «مدار معرفت» و «حامل سرّ حقیقت» مورد خطاب قرار می دهد و از آن «خداوند حرم» می پرسد که تا کی «حرم» باید در دست «نامحرمان» باشد.

شاه اقلیم ولایت، مالک کون و مکان

خسرو مُلکِ هدایت، صاحبِ عصر و زمان

قطب اقطاب طریقت یا مدار معرفت

حامل سرّ حقیقت یا محلّ ایتمان

ص: ۱۳۰

۱- ۲۶۷. کلیات ضیایی، شرکت نسبی اقبال و شرکا، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶، ص ۱۹۲.

۲- ۲۶۸. در روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام در دست است، امام عصر علیه السلام را، طاووس بهشتیان ۱ وس بهشتیان، ۵ نامیده اند.

۳- ۲۶۹. خوشه های طلایی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

ای کفیل دین و آیین! حافظ شرع مبین!

کس ندارد جز تو میثاق (۱) الهی را ضمان (۲)

حجّت حق بر جهان و بهجت کون و مکان

گلشن دین از تو خرّم، روح ایمان شادمان

ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب!

تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟!

باز شد بیّت الصّمَد (۳) بیّت الصّنم، (۴) یا لّالأسف (۵)!

کاسیر اصنام (۶) کو؟ شاهها تویی دست همان

خانه های قدس حق را پای پیلان محو کرد

خاندان نجد (۷) را، ایزد کند بی خانمان!

خسروا! صبر و تحمّل پیشه کردن تا به کی؟

تیشه بی اندیشه زن بر ریشه این ظالمان (۸)

۲ - ۱ - ۴) به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولیّ عصر علیه السلام

قسمت اول

انسان کاملی که دارای ولایت تکوینی است، قدرت تصرف در عوالم کون و مکان را دارد و سررشته جهان هستی به دست اوست؛ چرا که خلیفه خدا در روی زمین است و در حقیقت مزایای وجودی خود را از انبیا و اولیای الهی به ارث برده است.

طرب اصفهانی در قصیده رسای مهدوی خود به همین مهم اشاره می کند:

خضر و مسیح و صالح و ایوب و ائیسع نوح و کلیم و یوسف و یعقوب و ارمیا ذوالکفل و لوط و یوشع و ادريس پاکدین

داوود و هود و یونس و لقمان پارسا

- ۱- ۲۷۰. عهد و پیمان.
- ۲- ۲۷۱. ضمانت.
- ۳- ۲۷۲. خانه خدا، مراد کعبه است.
- ۴- ۲۷۳. بتخانه.
- ۵- ۲۷۴. جای افسوس است.
- ۶- ۲۷۵. کنایه از آل سعود است.
- ۷- ۲۷۶. کنایه از آل سعود است.
- ۸- ۲۷۷. خوشه های طلایی، ۲۶۶ و ۲۶۷.

بالجمله تا به خاتم از آدم صفی او را تمام، مدحگر و منقبت سرا(۱)

محیط قمی، در تبیین ولایت تکوینی حضرت ولی عصر علیه السلام، نمونه هایی را بازگو می کند:

کهف امان، پناه جهان، صاحب الزمان شاهی که سوده نه فلکش، جبهه بر تراب

مهدی، ولی قائم و موعود و منتظر آخر امام و یازدهم نجل بوتراب عنوان آفرینش و، فهرست کن فکان

کز دفتر وجود بود فرد انتخاب

با پایه عنایت او، پاید آسمان

در سایه حمایت وی، تابد آفتاب

بی امر او، نریزد یک برگ از درخت

بی فیض او، نبارد یک قطره از سحاب

حصر محامدش، نتوان کرد از آن که هست

نطق الکن و محامد، بی حد و بی حساب

درمانده ام، اغثنی یا صاحب الزمان!

یا خاتم الأئمه و یا تالی الكتاب(۲)!

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی، ولایت تکوینی امام عصر علیه السلام را از منظر دیگری به تصویر می کشد:

صاحب عصر و زمان، آن که سپهرش گوید:

با ولای تو، مرا نیست تولای دگر

موسی ار بانگ «أنا الله» ز نخلی بشنید

تبد از نخل چنین نغمه، بد از جای دگر

زین سخن هم، نه خدا گویمش اما گویم

که بود متصل این بحر به دریای دگر

بلکه شد فاش در امروز که عیسی هم داشت

فیض روح القدس را، ز مسیحای دگر

ص: ۱۳۲

۱- ۲۷۸. همان، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۲- ۲۷۹. همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

پدر و مادری، این گونه نیارد فرزند

اگر آیند هزار آدم و حوای دگر

ای مهین حجت حق! منتظران را به خدا

نیست هیچ از تو، به غیر از تو تمنای دگر(۱)

ملک الشعراء (بهار) خراسانی، در مخمس مهدوی خود، عظمت وجودی امام عصر علیه السلام را، روایت می کند:

مژده که روی خدا، ز پرده بر آمد

آیت داور به خلق، جلوه گر آمد

بی خبران را ز فیض کل خبر آمد

مظهر کل در لباس جزء، در آمد

معنی واجب گرفت، صورت امکان شعشعه گسترده، جلوه صمدانی

گشت عیان سر صادرات نهانی

طاق طلب را قویم گشت، مبانی

شاهد غیبی رسید و داد نشانی

از لمعات جمال قادر سبحان از فلک کون تافت اختر تجرید

نفس احد سر زد از هیولی توحید

«لم یلد» امروز یافت کسوت تولید

آن که بدو زنده گشت هر سه موالید

و آن که بدو زنده گشت چار خشیجان(۲) عقل نخستین، بزرگ صادر اول

کالبد مستنیر و، جان مُمَثَّل

راه هدی را یکی فروخته(۳) مشعل

هادی و مهدی، سَمیّ احمد مُرسل حَجّت غایب، ولیّ ایزد منّان قاعده برداز کارگاه الهی

راز جهان را دلش، خبیر کماهی

جاهش برتر ز حدّ لا یتناهی

فکر به کُنّه جلال و قدرش واهی

عقل، به قرب کمال و جاهش حیران

ص: ۱۳۳

۱- ۲۸۰. همان، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲- ۲۸۱. مخفّف آخشیجان، جمع آخشیج: عنصر، چهار آخشیج: چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۳- ۲۸۲. مخفّف افروخته.

پرده نشین حریم لم یزلی، اوست

شاهد غیبی و، دلبر ازلی اوست

مرشد و مولا و پیشوا و ولی، اوست

باری، سرّ خفی و نور جلی اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان غیر تو ای کنز مخفی احدیت

کیست که پیدا کند کُنوز هویت؟

از تو عیان است جلوه صمدیت

هیچ تو را با خدای نیست دویت

ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان ذاتش، آینه خدای نما شد

گرچه خدا نیست، کی جدا ز خدا شد؟

درگه او، زیب بخش عرش علا شد

هر که به درگاه او ز روی صفا شد

ز اهل صفا شد بسان خواجه دوران(۱)

اسکندر خان (بهجت) قاجار، عالم امکان را طفیل آن وجود نازنین می داند و قهر آن حضرت را «مالک دوزخ» و لطف او را «رضوان بهشت» معرفی می کند و بر این باور است که با ورد زبان ساختن نام مبارک آن امام همام می توان همانند ابراهیم، آتش را بر خود گلستان کرد و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که با ظهور خود، ظلم و ظلمت را از گستره عالم بیرون راند:

من چو نام حجت یزدان برم باید که تو

سجده بر نام نکوی حجت یزدان کنی

حجت قائم، که از بوسیدن خاک درش

فخر بر مهر و سپهر و ناز بر کیوان کنی

با شهاب کلک، دیوان را همی رانی ز خویش

چون مدیحش را رقم بر دفتر و دیوان کنی

جرعه ای از چشمه مهر و ولایش نوش کن

تا چو خضر پی خجسته، عمر جاویدان کنی

ز آتش نیران مترس و، نامش آور بر زبان

تا هویدا آب کوثر ز آتش نیران کنی

ص: ۱۳۴

۱- ۲۸۳. خوشه های طلایی، ص ۴۴۵ - ۴۴۹.

با ولای او، چو ابراهیم بن آزر به خویش

آتش سوزنده را، گل سازی و ریحان کنی

شهریارا! عالم امکان طفیل ذات توست

هر چه اندر عالم امکان بخواهی، آن کنی

از نظر پنهان بود جان و، تو جان عالمی

زین سبب مر خویشتن را از نظر پنهان کنی

بهر باطل کردن سحر و طلسم جادوان

در کف موسی، عصا را صورت تُعبان(۱) کنی

بر اعادی(۲) در سعیر و، بر موالی در بهشت

قهر و لطف خویشتن را «مالک» و «رضوان» کنی

تیره شد روی جهان از کفر، شاها از حرم

جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی!

از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدای!

تا که رفع ظلم و، دفع ظلمت از کیهان کنی(۳)

سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم متأله و شاعر پر آوازه سده سیزدهم هجری (متولّد ۱۲۶۵ ق) در قصیده ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده است برای به تصویر کشیدن امتیازات وجودی آن حضرت از اصطلاحات فلسفی سود جسته است:

تاج کاووس از فروغ و، بال طاووس از نگار

گشت کلک و دفترم از فرّ سلطان زمن

آن سلیمان به حق کز کلک او، رخشان نگین

تا به رستاخیز نتواند ربودن اهرمن

نفسِ کَلّی دارد از املاى او، جزوی به کف

زین سبب ارواح علوی را کند تلقینِ فن

ص: ۱۳۵

۱- ۲۸۴. اژدها.

۲- ۲۸۵. دشمنان.

۳- ۲۸۶. تذکره مدینه الادب، محمّد علی مصاحبی {عبرت} نایینی، ج ۱، ص ۴۵۲.

پای چون این تیره توده بفشرد، اندر درنگ

گر ازو فرمان نو یابد بر این چرخ کهن

از روان جنبد فلک، وز حکم او جنبد روان

خود بجنبد دست اوّل تا بجنبد پروزن (۱)

گویا می بشنود گوشم خروش آسمان

که: به حکم او همی کردم بدین اشتاب (۲)، من

از نهییش، لرزه افتد مر زمین را گاه گاه

باز از فرمان او گیرد سکون از بوْمَهَن (۳)

اوست آب زندگي و، ما همه زنده بدو

کو روان این جهان است، این جهان او را بدن

طبع، زو دستور گیرد تا جنین را در رجم

صورتِ فحلی (۴) دهد یا زینت تشکیل زن

بی جواز او نگردد قطره اندر بحر، دُر

بی مثال او نگردد سنگ در کان، بهرمن (۵)

گر شمیمش بگذرد بر تلّ خاکستر، بری

عنبرِ سارا از آنجا کیل کیل و منّ و من

آن که رنج پیس را و کور مادرزاد را

نیز هم آن مرده را کش سود هم تن هم کفن (۶)

زنده کردی از دمیدن وز بسودن خوب و خوش

از خداوند زمان (۷) آموخت این افسون (۸) و فن

-
- ۱- ۲۸۷. مخفّف پرویزن: بادزن.
 - ۲- ۲۸۸. شتاب.
 - ۳- ۲۸۹. زمین لرزه، زلزله.
 - ۴- ۲۹۰. مردی.
 - ۵- ۲۹۱. مخفّف بَهْرمان: نوعی یاقوت سرخ.
 - ۶- ۲۹۲. اشاره دارد به معجزات حضرت عیسی علیه السلام که بیماران مبتلا به خوره را سلامت و کوران مادرزاد را بینا و مردگان را زنده می کرد.
 - ۷- ۲۹۳. اشاره به وجود مقدّس امام زمان علیه السلام دارد.
 - ۸- ۲۹۴. جادو و افسون در معجزات اولیای خدا راه ندارد، و باید این کلمه را در اینجا مجازاً به معنی شگرد گرفت.

خواه جزوی یا که کلی، یکسره اشراق اوست

ز آن که نور هور هم بر سهل (۱) تابد هم خزن (۲)

آن شجر کاندرا مبارک سایه او مصطفی بیعت از فرمان یزدان می ستد زان انجمن

آن شجر را بیخ ایدون، (۳) آن مبارک شرع اوست

که بود شاخش فرایض، برگ و بار او سَنَن

زیر این فرخ شجر بیعت به دست غیب کن

«يَوْمَنونُ بِالْغَيْبِ» برخوان چون اویس اندر قرن آن چنان کاین دوز مخصوص است او را، مر مرا

:جان و تن مخصوص او دان هم به سر و هم عَلم (۴)

(امیر اصلان) دنبلی از شعرای نامی دوره قاجار، در قصیده میلادیّه خود، صفات خدایی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام را، این گونه به تصویر کشیده است:

آن آیت جامعی کز آن آیت

بشمرد توان صفات یزدان را

وان آینه کاندرو توان دیدن

مِنْ حَيْثُ هُوَ جَمالِ جانان را

ای از تو نظام، هفت آبا را!

وی از تو قوام، چار ارکان را!

نه واجبی و نه ممکنی، اما

کی آیی در شمار امکان را؟

جَدُّ تو، دو چیز: ناطق و صامت

بگذاشت میان خلق، برهان را

اول: عترت بود و دومش: قرآن کز کف نهند، این دو میزان را

تو حجت ناطقی و، قرآن هم

باید ز تو فهم کرد، قرآن را

ای با تو قرار عالم امکان!

کی بی تو بود قرار، کیهان را؟

تا زهد ابوذر است در افواه

مشهور چنان، که صدق: سلمان را

ص: ۱۳۷

۱- ۲۹۵. زمین هموار، و نیز نام مکانی است.

۲- ۲۹۶. زمین ناهموار و درشت، و نیز نام محلی است.

۳- ۲۹۷. اکنون.

۴- ۲۹۸. تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نایینی {عبرت}، ج ۱، ص ۷۴.

این خوان کرم، همواره گسترده

زان بهره بود امیر اصلان را(۱)

همو در قصیده میلادیّه دیگری، جلوه های جلالی و جمالی آن آینه تمام نمای خداوندی را، روایت می کند:

مهدی امّت، سمیّ احمد مُرْسَل حَجّت داور، ولیّ دادگر آمد

قسمت دوم

آن که به عون ولای حضرتش آسان

کشتی نوح نبی ز آب، در آمد

وادی ایمن، کلیم را به شب تار

نور جمالش پدید از شجر آمد

نور رخ او به کوه طور بتابید

رفت ز خود، مرو را چو در نظر آمد

عصمت او شد پناه یوسف صدیق

تا ز پسِ هفتُ پرده، بی خطر آمد

حدّ بشر نیست، مدح گفتن آن را

کز شرف و قدر، فخر بوالبشر آمد

ذره کجا، ز آفتاب وصف نماید؟

قطره چسان از بحار(۲) مدحگر آمد(۳)

محمد (بقای) سپاهانی ملقب به «اشرف الکُتاب» در قصیده مهدوی خود که به مناسبت میلاد آن حضرت سروده است، عظمت وجودی امام عصر را به رشته سخن کشیده است:

صاحب عصر و زمان، خسرو اقلیم وجود

که یکی دهکده هفت اقلیم، از کشور اوست

دل او، نقطه امرست و همه امر قضا

خطی از مرکز او، گردش از پَرگر(۴) اوست

نقطه انجم و، افراد فلک در میزان

نقطه ای از قلم و، فردی از دفتر اوست(۵) همو در قصیده میلادیه دیگری، ابعاد دیگری از مزایای وجودی آن امام همام را به تصویر کشیده و از قدرت لایزالی آخرین حجت الهی سخن به میان آورده است:

قائم آل محمّد، آن که با انصاف او

خوی زُفتی(۶) از نهاد آسمان آید برون

مقدم فرخ پیش را، از برای تهنیت

ماهی از دریا و مرغ از آشیان آید برون

ص: ۱۳۸

۱- ۲۹۹. همان، ص ۲۱۷.

۲- ۳۰۰. جمع بحر، دریاها.

۳- ۳۰۱. همان، ص ۲۱۸.

۴- ۳۰۲. مخفف پرگار.

۵- ۳۰۳. همان، ص ۴۱۵.

۶- ۳۰۴. بخیلی و ترشروی.

بندگئی در گه آن روح و جسم قدس را
کز حجاب از بهر تنظیم جهان آید برون:
روح های قدسی، از عرشِ وُدود آید فرود
جسم های نامی از این خاکدان آید برون
پرتو مهرش، به موجودات چون تابش کند
ذره ای را، آفتابی از میان آید برون
تا بمالد تن به خاک راه او، هر بامداد
آسمان از کِشوتِ گوهرِ نشان آید برون
اشتیاق جبهه ساییِ قدومش را، همی
از افق هر صبحِ مهرِ زر فشان آید برون
برکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب
همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون
گر وزد باد نهیبش در چمن، از بید بُن
جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون(۱)

بقای سپاهانی در قصیده میلادیه غیر مردّف خود، جلوه های جلالی و جمالی حضرت ولیّ عصر علیه السلام را به تصویر کشیده است:

قائمِ دائم که فرعِ هستی او کرد
خلق همه ممکنات، خالقِ سبحان
طلعت او، نور و چشمِ عرصه ایجاد
هستی او، جان و جسمِ عالم امکان

چشم بود سودمند، از شرف نور
جسم بود ارجمند، در کَنَفِ جان
خَرَم ازو، قلب عارفان خداجوی
سرخوش ازو، جمع عاشقان پریشان
مُصحف تأیید را، جبینش تفسیر
نامه ایجاد را، وجودش عنوان
جز به مرادش، قَدَر ندارد قدرت
جز به رضایش، قضا ندارد فرمان
عدل و امان بسته با ظهورش میثاق
فتح و ظفر بسته با حُسامش (۲) پیمان
ابر توان گفت دست او را اگر ابر
بارد خورشید، جای قطره باران

ص: ۱۳۹

۱- ۳۰۵. همان، ص ۴۱۶.

۲- ۳۰۶. شمشیرش.

بر سر خوان عطاش، بوده و باشند

خلق ازل تا ابد، سراسر مهمان

امن و سلامت، به روزگار شهودش

هر دو بر آرند سر ز چاک گریبان

زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب

زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان

خیمه اجلال او، بر از بر گردون

قبة خرگاه او، بر از بر کیوان(۱)

همو در قصیده میلادی غیر مردّف دیگری نیز، از آثار وجودی آن حضرت سخن می گوید:

امام عصر، خداوند نصر کز در نصر

خداایگان زمین است و، شهریار زمن(۲)

مسیح بود به تلقین او که بر لب راند

پی اقامت حجّت به گاهواره، سخن

اگر مسیح، به تقریر: اِنّی عبداللّه

پس از ولادت، روزی سه برگشود دهن

شهادتین به لب راند آن شه والا

گه ولادت، نابرده نوز(۳) لب به لبین

خلیل نیز چو پیوست مهر او در دل

بر او شد آتش سوزنده، ارغوان و سمن

دو وصف، تیغ ورا شامل است در دو مقام

برای دشمن، تیغ است، و بهر دوست، مَجن (۴)

به جای دوست بود چون فرشته رحمت

برای خصم بود، جانگزای اهریمن (۵)

اسکندر خان (بهجت) قاجار در ستایش خاتم الاوصیا، ابعاد دیگری از امتیازات وجودی آن حضرت را در قصیده مناقبی خود انعکاس داده است:

ص: ۱۴۰

۱- ۳۰۷. همان، ص ۴۱۷.

۲- ۳۰۸. مخفف زمان.

۳- ۳۰۹. مخفف هنوز.

۴- ۳۱۰. سپر.

۵- ۳۱۱. همان، ص ۴۱۷.

از نور او اگر بشود ذرّه ای پدید
ظلمت دگر نبینی هرگز به روزگار
فرمان برند او را، همواره ماه و خور(۱)
این یک، به روز روشن و، آن یک به شام تار
بی امر او نباشد، سیّاره را مسیر
بی حکم او نباشد، افلاک را مدار
جز او به ملک امکان، کس نیست پادشاه
جز او به شهر هستی، کس نیست شهریار
از چاکریش باشد میکال سرفراز
از بند گیش دارد جبریل افتخار
از لطف او ز گلشن جنت دمد سمن
وز قهر او ز ساحت دوزخ جهد شرار
گر خشم او به باغ نعیم(۲) آورد گذر
ور مهر او به صحن جحیم(۳) آورد گذار
اندر جحیم، گردد آتش بدل به گل
واندر جنان، شود گل سوری بدل به نار
ای کاینات گشته طفیل وجود تو
ای ز آفرینش، آمده مقصود کردگار
خورشید و ماه و زهره و کیوان و مشتری
نور و ضیا ز روی تو کردند مستعار

بهر موالی تو و اعدات آفرید

گلزار خلد و نار جحیم، آفریدگار(۴)

بهجت قاجار در قصیده شیوا و دل انگیز دیگری، گوشه ای از خصایل وجودی و

ص: ۱۴۱

۱- ۳۱۲. خورشید.

۲- ۳۱۳. کنایه از بهشت.

۳- ۳۱۴. جهنم.

۴- ۳۱۵. همان، ص ۴۴۹.

صفات کمالی آن ذخیره خداوندی را هنرمندانه توصیف می کند:

قائم که بود قائم ازو دین محمد مهدی که بود هادی امت به خبر بر

نام خود و القاب خود و کُتبت خود را

داده است بدو خاتم پاکیزه گهر بر

حاکم به قضا و به قدر، او بود آری

لله حکمش شده جاری به قضا و به قدر بر

بالنده شود گلبن دین از مدد او

چونان که به نوروز همی شاخ شجر بر

مهری است خدا را به وجودش که بود بیش

از مهر پیمبر به شُبیر و شَبَر بر

هرگز نشود مهر تو زایل ز دل ما

ما راست به دل مهر تو چون نقش حجر بر

مدّاح قدیمی بودت «بهجت خاقان»

هم بر به نیاکانت بود مرثیه گر بر

در دل بنشانده است ز مهر تو نهالی

امید چنان است که آید به ثمر بر

همو در قصیده مناقبی دیگری به ردیف «سنگ» قدرت طبع خود را در معرض بروز و ظهور قرار می دهد و به ذکر کرامات وجودی و فضایل انسانی امام عصر علیه السلام می پردازد:

مهدی، شهنشه دو جهان، صاحب الزّمان کز حکم او شده است چنین استوار، سنگ

خواند مناقب وی و، ورزد ولای او

در شاخسار، بلبل و در کوهسار، سنگ

از امر و نهی اوست که بر چرخ و بر زمین

دارد مسیر، کوب و دارد قرار، سنگ

ص: ۱۴۲

بر سنگ اگر به چشم عنایت نظر کند
گردد نکوتر از گهر آبدار، سنگ
از بهر این که بر سرِ اعدای او زنند
در گیتی آفریده همی کردگار، سنگ
یک تن در آن تبار که ورزد خلاف او
بارد فلک ز حادثه بر آن تبار، سنگ
تا باد آرَدش به درِ تو، بدین امید
خواهد ز کردگار که گردد غبار، سنگ
در کام و دست منکر فضل تو می شود
آب حیات، زهر و دُرِ شاهوار سنگ
لعنت همی فرستد و، نفرین همی کند
پیوسته دشمنان تو را بر مزار، سنگ
دارد همیشه تا به جهان پیش آدمی
سیم سپید، قیمت و زرّ عیار، سنگ
بادا به پیش خلق، عدوی تو خوار و زار
چونان که پیش لعل بود خوار و زار، سنگ (۱)

بهجت قاجار، در قصیده غیر مردّف ولی مُردّف مهدوی خود، جنبه های دیگری از امتیازات وجودی و قدرت الهی امام زمان
علیه السلام را روایت می کند:

چو «بهجت» در میان باغ می خواند همی بلبل

مدیح مهدی هادی، ستوده حجّت یزدان

امام حاضر و غایب، که خاک در گه او را
بروبد از شرف حورای مشکین طره با مژگان
شهنشاه دو گیتی، نور بخش هفت سیاره
که قائم از وجود او بود نه چرخ و چار ارکان

ص: ۱۴۳

۱-۳۱۶. همان، ص ۴۵۱.

خداوند جهان، فرمانروای عالم امکان

که می باشد مر او را روز و شب، دو بنده فرمان

قسیم جنت و نیران(۱) بود او، زان که در دستش

سپرده ایزد بیچون کلید جنت و نیران

بود آیین بدو تازه، چو گلبن در مه اُردی(۲)

بود ایمان بدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان

خورد روزی ز خوان نعمت او، مؤمن و کافر

برد تابش ز نور طلعت او، زهره و کیوان

معینش باش تا باشد معینت ایزد دادار

مطیعش باش تا باشد مطیع امر تو کیهان

اگر تیر حوادث را نمی خواهی هدف گردی

بساز از حبّ او مغفر(۳)، بیوش از مهر او خفتان(۴)

به سان چشمه حیوان، ولای اوست جان پرور

ازین سرچشمه جامی نوش، تا مانی تو جاویدان

نکو تر گردد از خلد برین بر عاصیان، دوزخ

گر او یک ره بدان جا بنگرد از دیده احسان

شهنشاهها! تو بودی انبیا را ناصر و یاور

همه دشوار آنان گشت از تأیید تو آسان

تو موسی را رسانیدی ز رود نیل بر ساحل

تو یوسف را نشانیدی فراز تخت از زندان

مدیحت هر که امروز آورد بر لب، یقین دارم

که در فردای محشر ایزدش بخشد همه عصیان(۵)

ص: ۱۴۴

۱- ۳۱۷. دوزخ.

۲- ۳۱۸. ماه اردیبهشت.

۳- ۳۱۹. زره.

۴- ۳۲۰. جوشن، تن پوش جنگی.

۵- ۳۲۱. همان، ص ۴۵۲.

همو در قصیده مناقبی دیگری با مورد خطاب قرار دادن امام عصر علیه السلام گوشه ای از فضایل بی شمار آن حضرت را بر می شمارد:

ستوده مهدی هادی، که کردگارش گفت:

بَقِيَّةُ اللَّهِ بر اهل روزگار، تویی

مناقبش چو نگارم، فرشته ام گوید:

تَبَارَكَ اللَّهُ! كِش (۱) منقبت نگار تویی

خدایگانا! ای آن که همچو باز خدای

هم از دو دیده نهان و، هم آشکار تویی

بود وجود تو چون روح و، کاینات چو تن

نهان بدین سبب از دیده، روح وار تویی

ز آفرینش کونین و انجم و افلاک

غرض تو بودی و، مقصود آفریدگار تویی

قوام شرع رسول خدا بود از تو

هم از رسول در آفاق، یادگار تویی

بود ز فرّ وجود تو تازه و شاداب

از آن که گلشن اسلام را بهار تویی (۲)

و در مدیحت آن حضرت نیز، قصیده مردّفی دارد که از فضایل مهدوی سرشار است:

حجّت قائم که از شمشیر او

دین یزدان استوار آید همی

مظهر حق، آن که دست فیاضش

رازق هر رزق خوار آید همی

شاه دین پرور که جبریل امین بر در او بنده وار آید همی

قسمت سوم

خلد پیش بوستان خلق او

رمگین و شرمسار آید همی

رحمت حق هر زمان از آسمان

بر وجود او نثار آید همی

خواستار آن بود فیض خدا

که مر او را خواستار آید همی

شهریارا! ای که از رخسار تو

فرّ یزدان آشکار آید همی

هر که را مدح تو باشد بر زبان

روز محشر، رستگار آید همی (۳)

میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی در قصیده مناقبی خود از جلوات نورانی آن آئینه تمام نمای خداوندی سخن می گوید و او را

عَلَّتِ الْعُلَلُ جِهَانَ هَسْتِي مَعْرِفِي مِي كَنْد:

خیال روی او مرا چو هست، نیست خوشترا

به دل خیال دیگر، چو در دل است جای او

ص: ۱۴۵

۱- ۳۲۲. که او را.

۲- ۳۲۳. همان، ص ۴۵۳.

۳- ۳۲۴. همان، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

امام حیّ راستین، فلک مکان، ملک مکین

سمیّ ختم مرسلین که جان و دل فدای او

ظهور جلوه ازل، شعاع نور لم یزل

تمام علّه العلل، که کبریا ردای او

خدای را چو مظهر، وجود اوست مصدرا

به هر دو کون داورا، به عرش استوای او

به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او

خفای او ظهور او، ظهور او خفای او

به حکم منْهَی قضا، چو او رضا کما از تّضی

رضا نه جز رضای او، قضا نه جز قضای او

چو ذات را صفات او، ظهور نور ذات او

به ماسوا حیث او، بقا نه جز بقای او

شها! «بهایبی» از تو بس، امیدوار و چون جرس

زند به مدحت نفس، قبول کن ثنای او

تو نور باهر حقی، تو دست قادر حقی

تو عین ناظر حقی، که رای توست رای او(۱)

سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی خوش ردیف خود، جلوه های جمالی و جلالی امام عصر علیه السلام را به توصیف نشسته است:

رخساره گر عیان کنی ای ماه من شوند

از شرم عارض تو نهان، ماه و آفتاب

هرگز قرین تو نشود در جهان پدید
گر سال ها کنند قران، ماه و آفتاب
عکس رخ تو را پیِ سرمشق دلبری
بر یکدگر دهند نشان، ماه و آفتاب
«پروانه» را نگر که به شعرش دو نقطه اند
در مدحت امام زمان، ماه و آفتاب
شاهی که مدح گویند او را به روز و شب
دو قرص نوگشاده زبان ماه و آفتاب
ص: ۱۴۶

حکم ار به عکسِ گردش ایشان کند همی

در دم کنند عطف عنان، ماه و آفتاب

بهر نثار مَقدمت ای صاحب زمان!

می پرورند معدن و کان، ماه و آفتاب

ای آفتاب شرع نبی! تا کنی طلوع

هستند روز و شب نگران، ماه و آفتاب

بر خوان نعمت تو که گسترده کردگار

نَطعی است آسمان و زمان، ماه و آفتاب

بر خاک آستان تو تا جبهه سوده اند

گردیده اند نور فشان، ماه و آفتاب

ای آسمان قدر و شرافت! که جسته اند

در زیر سایه تو مکان، ماه و آفتاب

از بهر رزم خصم تو، از قوس و کهکشانشان

گیرند خود کمند و کمان، ماه و آفتاب

پیوسته بسته اند کمر همچو چاکران

از بهر خدمتت به میان، ماه و آفتاب

یار تو و عدوی تو باشند شاد و خوار

تابند تا به روز و شبان، ماه و آفتاب(۱)

همو در قصیده مناقبی دیگری، مواردی دیگر از مکارم وجودی آن حضرت را بر می شمارد:

سخن سرایم در مدحت امام زمان به روی خویش گشایم در سعادت و گنج

امام قائم، سبط نبی، ولیّ خدای

که هست تابع فرمانش این سرای سپنج

ز فیض عامش، گرند بهره جنّ و بشر

ز قهر و لطفش، یابند خلق شادی و رنج

همیشه تا نبود نار را طراوت سیب

هماره تا نبود تاک را صفای ترنج:

رخ محبّ تو بی تاب باده چون گلنار

تن عدوی تو از زخم نیزه چون اسفنج (۲)

سلطان محمود (پروانه) در قصیده مناقبی دیگری، اوضاع نابسامان خراسان را به محضر امام زمان علیه السلام گزارش می دهد و از به خون کشیدن تربت رضوی توسط دشمنان، شکایت می کند، و رفع این پریشان احوالی را از پیشگاه آن حضرت تقاضا دارد و با این همه، از ذکر خصایل آن حضرت غافل نمی ماند:

به سوی سامره میکن سفر ای پیک سحر!

با لب خشک و دل تفته و با دیده تر

عرضه کن حال خراسان را در حضرت شاه

حجّه الله را آگاه کن از حال پدر

ص: ۱۴۷

۱- ۳۲۶. همان، ص ۵۳۷.

۲- ۳۲۷. همان، ص ۵۳۸.

گرچه جبریل کز اسرار جهان است آگاه

حضرت اوست به صد مرتبه ز او آگاه تر

غرض از عرضه تو نیست به غیر از تکرار

عرض چون گشت مکرر، کند البته اثر

به پدر چون که جفا و ستم و جور رسد

کینه از خصم پدر تو زد، البته پسر

ویژه این گونه پسر، کش رهی (۱) است اصل قضا

ویژه این گونه پسر، کش رهی است امر قدر

ناظم کون و مکان، حاکم ارض است و سما

حجت بالغه یزدان بر جن و بشر

مه و خورشید به میلش نشوند از سفری

بس خطر هاست مر ایشان را در طی سفر

مُظلم و تاری باشند چو دو جرم کثیف

گر نگیرند ضیا از در او، شمس و قمر

ای که بر عالم هستی، تویی امروز امیر

وین امارت بسزا یافتی از جد و پدر

نطفه اندر رجم مام، نگیرد منزل

گر نگویی تو به زهدان که مر این را پرور

پس به امر تو در آنجا بنگارد صورت

خامه قدرت، گویی تو: پسر یا دختر

سعد و نحسش نشود بی مدد رای تو فاش

هر که را خواهی مؤمن، نشود او کافر

چون تو در خالق، فانی شده ای بی کم و کاست

او همه تو شده و، تو همه او پا تا سر

ص: ۱۴۸

۱-۳۲۸. بنده و چاکر.

هر چه او خواهد، تو خواسته ای بی کم و بیش

هر چه تو گویی، او گفته بی زیر و زبر

نیست باکی اگرم خصم شوند اهل جهان

من سخن بهر خدا گویم بی خوف و خطر

حجّت بالغه یزدان! ای صاحب عصر!

بی شک از حالت مایی تو نکو مستحضر

خود قصیده سی ام است این، که به مدحت گفتم

بو(۱) که در مدح تو بگزارم سی سال دگر

در غیاب تو سخن گفتم سی سال ای کاش

در حضور تو ثنا گویم سی سال آخر(۲)

همو در قصیده مناقب دیگرى ضمن تشبیبى زیبا و شاعرانه، به تبیین گوشه‌هایی از ابعاد وجودی و فضایل امام عصر علیه السلام می پردازد و در پایان آرزو می کند که به فرمان آن مصلح جهانی، شعر مناقبى خود را در حضور حضرتش بخواند:

امام قائم، ختم الائمه، صاحب عصر که یوسف از مدد او ز چه رسید به جاه

جز او نباشد در روزگار، صاحب امر جز او نباشد اندر زمانه، شاهنشاه

ز حادثات، پناهی اگر همی جوئی

جز آستانش نیابی ز حادثات پناه

ایا مطیع تو گشته زمانه، بی منت

و یا سجود تو کرده سپهر، بی اکراه

در آن زمان که تو بر تخت داد بنشینى

به پیش تخت تو، شاهان همی نهند جباه(۳)

چو شیر رایتت افراشته شود به فلک

ازو هراسد شیر سپهر، چون روباه

دگر شهان را فخر ار به مسند و گاه (۴) است

همی بود به وجود تو فخر مسند و گاه

امید هست که خوانی مرا و فرمایی:

بخوان قصیده مدح مرا، تو بر درگاه

اجازه یابد از حضرتت چو «پروانه»

بر آسمانش ساید ز افتخار کلاه

نخست مدحی کآرد به حضرتت، این است:

أَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۵)

ص: ۱۴۹

۱- ۳۲۹. امید است.

۲- ۳۳۰. همان، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

۳- ۳۳۱. جمع جبهه، پیشانی ها.

۴- ۳۳۲. تخت سلطنت.

۵- ۳۳۳. همان، ص ۵۴۳.

و در قصیده ای دیگر، آن حضرت را اختیاردار عوالم هستی معرفی می کند و با بهره گرفتن از آرایه های شعری، با مکارم اخلاقی و نیروی لایزالی حضرت صاحب الامر علیه السلام شعر خود را می آراید:

ای ولیّ الله قائم! ای امین کردگار!

کآتش سوزان توانی لاله و ریحان کنی

صاحب الامر، ولیّ کردگاری، وز شرف

زیبیت فخرار به کلّ عالم امکان کنی

هم قضا و هم قدر باشند در حکمت، از آن

حکم رانی بر قضا و بر قدر فرمان کنی

گر نه یزدانی، چو یزدان در زمین و در زمان

از چه رو باشد که هرچ (۱) آن را بخواهی آن کنی؟

زهره را از مشتری گردد سعادت بیشتر

گر به یاری از سپهرش شمسه ایوان کنی

دوش این اشعار دلکش نزد جانان خواندمی

گفت: شاید برنگاری و، نگار (۲) جان کنی

زان که بس خوشتر بود از شعر آن شاعر که گفت:

ای شکسته زلف یار! از بس که تو دستان (۳) کنی

گفتمش: برهان این تصدیق می خواهم از آنک

می بنپسندم که تو تصدیق بی برهان کنی

گفت: زین برهان چه خوشتر؟ کو همی «محمود» را

مدح کرد و، تو ثنای صاحب دوران کنی (۴)

میرزا جواد (تجلی) از شعرای پرآوازه آیینی در سده چهاردهم هجری است. ترجیع بند مهدوی و قصاید مناقبی او در ستایش چهارده معصوم علیهم السلام خصوصاً حضرت

ص: ۱۵۰

۱- ۳۳۴. مخفف هر چه.

۲- ۳۳۵. نقش و زینت.

۳- ۳۳۶. فتنه و آشوبگری.

۴- ۳۳۷. همان، ص ۵۴۴.

صدیقه طاهره و امام مهدی علیهما السلام زبانزد صاحب‌الان شعر شناس است.

ابیاتی از دو قصیده مهدوی او را که در توصیف جلوه های جمالی و جلالی حضرت صاحب الامر علیه السلام است زینت این اوراق می کنیم:

قسمت چهارم

محیط جود و سخا، در درج عزّ و شرف

امام هر دو سرا، آفتاب برج جلال

شهی که عالم امکان ازو گرفته قرار

شهی که صورت هستی ازو گرفته کمال

ثواب اوست ثواب و، عقاب اوست عقاب

حرام اوست حرام و، حلال اوست حلال

ز روی حیرت و عبرت، شهنشها! روزی

نمودم از خرد خُرده بین خویش سؤال:

به رنگ زر، رخ خورشید از چه در همه وقت؟

به رنگ سیم، رخ ماه از چه در همه حال؟

جواب داد که: این هر دو بزر اعظم

بُندند هر دو به یک رنگ در فروغ و جمال

بدید چهره او، آفتاب و شد زرّین

ندید ماه و به رویش نشست گرد ملال

خدا، اگر چه ندارد همال لیکن او

خدای را، ز قدم تا به فرق هست همال

سپهر، تب کند ار نام ناوکش شنود
وز آفتاب، لبش صبحدم زند تبخال
بدید نعل سمند تو بَدُر و خود را کاست
که تا دو هفته دیگر شود به شکل هلال
ز مهر و ماه، فلک را بود دو اسطرلاب
یکی به روز نهد یک به شام، چون رمال

ص: ۱۵۱

خیال خواست برد پی به ذات حضرت او

نخست گام بگردید لنگ، پای خیال

به مطبخ فلکش، هست آفتاب، آتش

که مُنکسف چو شود، می شود سیه چو زُکال(۱)

اگر چه او پسر بوالبشر بود، لیکن

سرشته است پدر را به دست خود صلصال(۲)

چگونه مدح تو با یک زبان توانم کرد؟

که در مدیح تو سوسن به ده زبان شده لال(۳)

یگانه مهدی موعود منتظر شاهی

که هست منتظران را، ز دوریش شیون

ولئی بار خدا، صاحب الزمان که بود

هزار ساله جوان زیر این سپهر کهن

به راستی، وصی شرع احمد مختار به دوستی، ولئی خاص قادر ذوالمن

به روز جنگ برد دست گر به تیغ دو سر

به گاه رزم، به جولان چو آورد توسن:

ازو سهام(۴) و، ز مردان نامور سینه

ازو حُسام(۵) و، ز گردان جنگجو گردن

بزرگوار! ای رازق وحوش و طیور!

خدایگانا! ای خالق زمین و زمن!

قضا، تو راست به میدان چو تیر در ترکش

۱- ۳۳۸. یعنی زغال.

۲- ۳۳۹. صلصال: گِل.

۳- ۳۴۰. همان، ص ۵۵۱ و ۵۵۲.

۴- ۳۴۱. جمع سهم، تیرها.

۵- ۳۴۲. شمشیر.

۶- ۳۴۳. چوگان.

به پیش جاهت برجیس، پایه ایوان

به نزد علمت ادریس، کودک کودن

بدون حبّ تو، افعال - گرچه با معنی -

به غیر مهر تو اعمال - گرچه مستحسن -

بود چنان: که بمالند خشت بر دریا!

بود چنان: که بسایند آب در هاون!

وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروع

جمال خوب تو شمع است و کاینات، لگن

اگر چه جمله اشیا اگر زبان گردند

به گاه مدح تو هستند جملگی، الکن (۱)

مرا که نام، علم شد کنون به «حسنانی»

بود ز یمن مدیح تو، ای امام زَمَن

اگر بخوانم خود را نکوتر از «حسان»

عجب مدار، که دارم دلیل مستحسن

از آن که چامه نغز و چکامه های متین

مر او، حضور نبی گفت و در غیاب تو، من (۲)

میرزا حیدر علی (ثریّا) ملقب به «مجد الادباء» در غزل مهدوی خود از بیان عظمت وجودی آن ذخیره خداوندی باز نمانده است:

امام منتظر و صاحب زمان، مهدی ولیّ خصم گداز و، خدیو دوست نواز

یگانه نَجَل حسن، حجت دوازدهم

که او حقیقت کون است و کاینات مجاز

ز اوصیا، همه با ذات اقدسش آثار

ز انبیا، همه در دست قدرتش اعجاز

هلال ابروی محراب وضع خود بنمای

که عیسی از فلک چارم آیدت به نماز

تو آفتاب وجودی، بتاب بر گل و خار

مدار سایه رأفت ز آفرینش، باز(۳)

ص: ۱۵۳

۱- ۳۴۴. لال.

۲- ۳۴۵. همان، ص ۵۵۵ و ۵۵۶.

۳- ۳۴۶. همان، ص ۵۸۵.

ابوالحسن (جلوه) اصفهانی (متوفای ۱۳۱۴ ق) از حکمای بنام و شاعران پر آوازه سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است. وی قصیده بسیار رسا و شیوایی در صفت زمستان دارد که به مناقب و فضایل امام عصر علیه السلام زیور دیگری به خود گرفته است:

مهدی هادی، پناه اهل زمان، آنک

یافته از وی نظام، عالم امکان

هرچه سخنور فصیح باشد و دانا

در گه و صفش، کلیل (۱) باشد و نادان

هرچه کند امر، مر قضا و قدر را

قدرتشان نیست بر تخلف و عصیان

قهر الهی است، گاه خشم و غضب لیک

رحمت حق است، گاه رأفت و احسان

بنده او، تاج گیرد از سر قیصر خادم او، افسر و سریر ز خاقان نام تو اش گر نبود نقش نگین، کی

دیو چنین می شدی مطیع سلیمان؟

هر که بیوید ره ولای تو، هرگز

در دو جهان هیچ می نبیند خذلان

و آن که بتابد سر از اطاعت امرت

در دو جهان می نیابد الا خسران

باد عدویت قرین محنت و اندوه!

باد محبت همیشه خرم و خندان! (۲)

جلوه اصفهانی در دو قصیده دیگر که در مدح حجت قائم علیه السلام سروده، موارد دیگری از مواهب وجودی و شگفتی های قدرتی آن حضرت را به تصویر کشیده است:

امام غایب، آن حجّت خدای به خلق
که هست پیش ضمیرش نهانِ دهر، عیان
اگر نباشد فرمان ز حضرتش، هرگز
قدم برون نهد هیچ بچه از زهدان
زمانه، زاید خیر و سعادت و اصلاح
به دور او، که بود روزگار امن و امان
به گاه خشم بود صرف قهر ایزدبار (۳)
به گاه لطف بود محض رحمت یزدان
کجا تو انم اوصاف ذات او کردن؟
که عقل در صفت ذات او بود حیران
اگر شنیدی، هرگز عجب مدار این را
که هر چه قصد کند او، خدا دهد فرمان
که او خلاف رضای خدا نیندیشد
نه خود به ظاهر و باطن، نه آشکار و نهان
نه واجبش بتوان گفتن و نه ممکن از آنک
بدین دو راه ندارد گذر یقین و گمان (۴)

ص: ۱۵۴

۱- ۳۴۷. سست و درمانده.

۲- ۳۴۸. همان، ص ۶۱۱.

۳- ۳۴۹. باز خدای.

۴- ۳۵۰. همان، ص ۶۱۲.

حجّت قائم که در شریان شخص این جهان

فیض او جاری بود مانند خون اندر بدن

هر کجا لطفش زند رایت، بود دار السُّرور

هر کجا قهرش شود قائم، بود بیتُ الحزن

ای خوش آن روزی که می گردد ز فیضِ عدل او

این جهان پیرِ برنا، تازه این چرخ کهن

مظهر حقّ است و بی مَنّت عطا بخشد به خلق

بی «ازاء و مَن» (۱) بود آری عطای ذو المنن

فیض او همچون لبن، این خلق همچون کودکان

کودکان، ناچار می بایست نوشندی لبن (۲)

سید محمّد (جدّای قمی) (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده مناقب غیر مردّف ولی مُردّف خود، گوشه ای از امتیازات وجودی حضرت ولیّ عصر علیه السلام را توضیح می دهد:

حجّت قائم، امام عصر کاندرا حکم اوست

چار ارکان، شش جهت، مانند هفت و هشت باب

پله ای از آسمان رفعت وی، هفت چرخ

پرده ای از بارگاه شوکت وی، نه حجاب

صورت آدم گرفت آن دم که نقّاش وجود

بوالبشر را ریخت رشحی ز آب مهرش در تراب

آسمان، گر خیمه خدّام درگاهش نبود

از چه دارد از سهیل و کهکشان، میخ و طناب؟

آهوی کویس به خشم ار چشم بگشاید به چرخ

تا ابد شیر فلک منفک (۳) نگرده ز اضطراب

ص: ۱۵۵

۱- ۳۵۱. بدون منت و چشمداشت.

۲- ۳۵۲. همان، ص ۶۱۲ و ۶۱۳.

۳- ۳۵۳. جدا.

تنگ، پیش وسعت صدرش فضای لا مکان

تنگ بر بالای قدرش، پرنیان نه حجاب

حزم تو، حزمی است کآن حزم از شتاب آرد درنگ

عزم تو، عزمی است کآن عزم از درنگ آرد شتاب

ای قدر قدری که با سرپنجه تقدیر تو

می توان تیهو کند هر لحظه صید صد عقاب

تا صف محشر نخواهد رفت نامت از میان

آری آری کو کتابی ناسخ ام الكتاب؟

چامه «جدا» است این؟ یا از فراز نه فلک

می کند روح القدس توصیف آن قدسی جناب؟

تا بهاران را بود چون شرع احمد، آب و رنگ

باد در گاه تو را همچون بهاران رنگ و آب! (۱)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به خاطر معرفت ولایی که نسبت به مقام شامخ حضرت بقیه الله علیه السلام دارد، در اشعار مهدوی خود پایه سخن را چنان محکم نهاده است که درک آن برای عموم امکان پذیر نیست و فقط خواص می توانند از آن بهره مند گردند؛ زیرا سرشار از اصطلاحات عرفانی و حکمی است:

آن که نسخه ذاتش، دفتر کمالات است

مصحف کمالاتش، محکمت آیات است

اولین مقاماتش، منتهی النهایات است

طور نور و میقاتش، پرتوی از آن ذات است

جلوه دل آرایش، جان گرفت و جانان داد

مبدأ حقیقت را، اوست اولین مشتق

خطّه طریقت را، اوست هادی مطلق

مسند شریعت را، اوست حجّت بر حق

کشور طبیعت را، اوست صاحب سنّجق (۲)

بندگان او را حق، حشمت سلیمان داد

ای ز ماه تا ماهی، بندگان فرمانت

مسند شهنشاهی، لایق غلامانت

ص: ۱۵۶

۱- ۳۵۴. همان، ص ۶۱۶ و ۶۱۷.

۲- ۳۵۵. پرچم برافراشته.

بزمِ «لی معَ اللّٰهی» خلوتی است شایانت

جلوه ای بکن گاهی تا شویم قربانت

جان ز کف توان دادن، لیک یار نتوان داد(۱)

عرش بلقیس نه شایسته فرش ره توست

آصف اندر صف اطفال دبستان شما

نبود ملک سلیمان همه با آن عظمت

موری اندر نظر همت سلمان شما

جلوه ای دید کلیم الله از آن نور جمال

نغمه ای بود «أنا الله» ز بیابان شما

طایر سدره نشین را نرسد مرغ خیال

به حریم حرم شامخ الارکان شما

قاب قوسین که آخر قدم معرفت است

اولین مرحله رفرف(۲) جولان شما

فیض روح القدس از مجلس انس تو و بس

نفسه صور، صفیری است ز دربان شما

قسمت پنجم

گرچه خود، قاسم الارزاق بود میکائیل نیست در رتبه مگر ریزه خورِ خوان شما

هر چه در دفتر ملک ست و کتاب ملکوت

قلم صنع رقم کرده به عنوان شما

چیست تورات ز فرقان شما؟ رمزی و بس

یک اشارت بود انجیل ز قرآن شما

هست هر سوره به تحقیق ز قرآن حکیم

آیه مُحکمه ای در صفتِ شأنِ شما

ص: ۱۵۷

۱- ۳۵۶. دیوان کمپانی، با مقدمه و پاورقی عباس فقیهی، انتشارات حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

۲- ۳۵۷. مَرکب مخصوص رسول گرامی اسلام.

مسند مصر حقیقت ز تو تا چند تهی؟

ای دو صد یوسف صدیق به قربان شما

«مفتقر» را نه عجب گر بنمایی تحسین

منم امروز درین مرحله حسان شما (۱)

علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب در قصیده ای که به مناسبت میلاد حضرت قائم علیه السلام سروده، درباره آثار ولایت مهدوی و تجلیات روحانی آن ذخیره خداوندی، داد سخن داده است:

شاهنشهی که ماشطه (۲) فیضش

آراست روی شاهد ایمان را

شاهی که پاسبانی درگاهش

هست افتخار، قیصر و خاقان را

در بارگاه حق، نشود مقبول

بی حُبّ او عبادت، سلمان را

جانِ عبادت است تولّایش

کی خاصیت بود تنِ بی جان را؟

دست وی، آب و خاک به هم آمیخت

بنمود خلق، عالم امکان را

پاداش و کیفر ولی (۳) و خصمت

باشد به دست «مالک» (۴) و «رضوان» (۵) را

این یک، سرای خلد بیاراید

وان یک، فرزند آتش نیران (۶) را

- ۱- ۳۵۸. همان، ص ۲۵۸ - ۲۶۰.
- ۲- ۳۵۹. مشاطه، آرایشگر.
- ۳- ۳۶۰. ولی: دوست و پذیرنده ولایت حضرتش.
- ۴- ۳۶۱. فرشته نگهبان دوزخ.
- ۵- ۳۶۲. فرشته نگهبان بهشت.
- ۶- ۳۶۳. تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۶۴۶ و ۶۴۷.

جز خلقت تو، عَلتِ دیگر نیست

اندر نخست، خلقت انسان را

گه بر فروخت پنجه موسی را

بنمود خیره، دیده هامان را

گه بر خلیل، بَرَد(۱) و سلامت کرد

از باد لطف، آتش سوزان را

دیری بَوَد کنون که به امر حق

پنهان نمود چهره تابان را

باید صبور بود به هجرانش

روز از پی است این شب هجران را

حکمت، در قصیده مهدوی دیگری نیز، از کرامات وجودی آن امام منتظر علیه السلام سخن رانده است:

امام به حق، حَجَّتِ عصر، مهدی نگهبان دینِ رسول مسدّد مهین شهریاری که دربان او را

ز رفعت بود پای بر فرقِ فَرَقَد

بَوَد نظم عالم ز یمن وجودش

نگهبان دین خدا از آب و جد

ز عزمش، بساط زمین شد منظم

ز حَزْمش، اساس جهان شد مُمَهَّد

به سطوت چو یزدان به صولت چو حیدر

به حشمت نشان دارد از جدّ امجد

رهین عطایش، چه پیر و چه بُرنا

طفیل وجودش، چه ایض، چه اسود

تویی آن که ادريس در مدرس تو

چو طفلی که خواند همی درس ابجد

تو را حدّ من نیست گفتن ستایش

که یزدانت بخشوده نام محمد(۲)

ابوالحسن میرزا (حیرت) ملقب به شیخ الرئیس در قصیده ای که به هنگام اقامت در سامرا برای امام زمان علیه السلام سروده، موارد دیگری از عظمت وجودی آن حضرت را یادآور شده است:

ص: ۱۵۹

۱- ۳۶۴. سرد.

۲- ۳۶۵. همان، ص ۶۴۷ و ۶۴۸.

هنوز در نظر خلق، خُرد می آمد

که پیر عقل، برش کودک سَبَق خوان(۱) شد

امام عصر، ولیّ خدا، کفیل هُدی

که ظلّ هستی بر خلقت دو کیهان شد

وجود پاکش کاندر کمال بی همتاست

یگانه بازخدا را، دلیل و برهان شد

خضر به خاک درش چون که سود روی نیاز

به رهنمونی او، سوی آب حیوان شد

چو اسم پاکش در خاتم سلیمان بود

گرفت اهرمنی خاتم و، سلیمان شد

من و رسیدن گُنه مدیح او، هیهات!

که در مناقب او عقل مات و حیران شد(۲)

(حشمت) شیرازی علی رغم این که اُمّی بوده و الف را از با نمی شناخته،(۳) در تهنیت میلاد حضرت حجّه بن الحسن العسکری علیه السلام به مطالبی اشاره می کند که از مردم دانشور و فرهیخته انتظار می رود:

حجّت قائم، امام حاضر و غایب

آن که دلش آگه است سرّ و علن را

مظهر یزدان، که بی اراده و امرش

جان ننماید قبول، جامه تن را

آن شه مطلق، که بی اشاره و حکمش

روح نگوید وداع، ملک بدن را

ریزدم از کام، دُرُّ لؤلؤ شہوار

چون بگشایم به مدحت تو دهن را

نیست عجب داورا! اگر به مدیحت

«حشمت» بی مایه داده داد سخن را

مدح تو گویا کند چو صابر(۴) و عمیق(۵)

طفلِ رضیع(۶) نشسته لب ز لبین را

ای ولی حق! تو را به حق محمد حفظ کن از باد فتنه، خاک وطن را(۷)

میرزا علی رضا (حکیم) ساوجی در میلادیّه امام زمان علیه السلام به مواردی اشاره می کند که مرور آنها برای شیفتگان جمال و جلال مهوی مغتنم است:

عید سعید ولادت شه دین است

روزِ چنین، به ز صد شهور و سنین(۸) است

ص: ۱۶۰

۱- ۳۶۶. ابجد خوان.

۲- ۳۶۷. همان، ص ۷۰۵.

۳- ۳۶۸. همان، ص ۷۴۱.

۴- ۳۶۹. صابر ترمذی.

۵- ۳۷۰. عمیق بخارایی.

۶- ۳۷۱. شیرخواره.

۷- ۳۷۲. همان، ص ۷۴۲.

۸- ۳۷۳. شهور: ماه ها؛ سنین: سال ها.

زُهره به بیٔ الشَّرَافه صدرنشین است

گاهِ غیابِ شک و، ظهورِ یقین است

نیمه شعبان و، روز رحمت یزدان آن که به تأیید ایزد است، مؤید

حجّت پروردگار و، زاده احمد فضل و کمالش، نه حصر دارد و نه حد

حضرت مهدی، خدایگان مُمَجَّد

ثانیِ عقلِ نخست و، تالیِ قرآن ذات وی، آئینه هویت مطلق

دُردکشِ جامِ عشقِ مصطبه حق

رابطه حکم او، فضای معلّق

خرگه جاهش، و رای چرخ مطبّق

پایه قدرش، فراز ذروه کیوان ای سبب کاینات و علّت هستی!

هستی تو، مایه خدای پرستی

کاخِ سما، از تو روی کرده به پستی

مظهر اسماء حق تویی به درستی

وارث علم پیمبری، چو نیاکان فیض نخست و، جمال عقل نخستین

مرکز شرع مبین و، قائمه دین

زاده طاهایی و، سُلَله یاسین مَهَبَط(۱) وحی خدا و، ختم وصّیین

اصل کرم، کوه حلم، معنی ایمان آن که نهییش، جبال را بدراند

تیغ کجش، پشت کفر را بخماند

ص: ۱۶۱

حکمتش ار مقتضی شود، بتواند

ماهی و مه را به یکدیگر برساند

تازه ببخشد عظام بالیه(۱) را، جان روشنی مهر و مه، ز نور تو بینم

صورتِ هر هست، در حضور تو بینم

سلطنت حقه، در ظهور تو بینم

بس «آرنی» گو، روان به طور تو بینم

از همه مشتاق تر، «حکیم» ثناخوان(۲).

میرزا حسن خان (حضور) سلماسی (متوفای ۱۳۳۰ ق) در قصیده رسای خود، گوشه هایی از جلوه های رحمانی امام عصر علیه السلام را بر می شمارد:

خدای را بنگر در جمال حضرت او

که مر خدا را، در خور بود چو او مرآت

ازو بخواه نجات و، ازو بجوی مدد

که اوست غازی هیجا(۳) و قاضی حاجات

کسی ندید به قدر و شرف چو او، یزدان

بکرد خود را از آن روز به شخص او، اثبات

ازوست روزی حیوان و قسمت انسان

ازو قوام جماد است و هم قیام نبات

هر آن که بندد در خدمتش کمر چون نای

عجب مکن ثمرش به شود اگر ز نبات

مهین اماما! بنما «حضوریت» دلشاد

به حَقِّ شافعِ يَوْمِ النُّشُورِ وَالْعَرَصَاتِ

خدای داند کز بنده خدمتی ناید (۴)

جز این که مدح سرایمت به ز آب حیات (۵)

همو در قصیده های مناقبی دیگری، به صفات خدایی آن موعود جهانی اشاره می کند که برای پرهیز از اطاله دامنه کلام، به نقل ابیات برگزیده ای از آنها بسنده می کنیم:

حجّت خدای، قائم عصر، آن کو

در چشم عقل، حاضر و مشهود است

جز از عطای او، نتوان جستن

ما را هر آن چه مقصد و مقصود است

ص: ۱۶۲

۱- ۳۷۵. استخوان های پوسیده.

۲- ۳۷۶. همان، ص ۷۴۸.

۳- ۳۷۷. جنگجوی میدان رزم.

۴- ۳۷۸. مخفف نیاید.

۵- ۳۷۹. همان، ص ۷۵۵.

زَرّ و، دُرّ و معادن بحر و بر

با جود او، دَرَاهِم معدود است

شیطان، ز سجده سر نکشیدی باز

دانستی ار جناب تو مسجود است

جز از ره ولایت و مهر تو

راه خدای جویی، مسدود است (۱)

دارای جهان، حَجّت قائم، که وجودش

ایجاد همه خلق جهان راست سبب بر

آن گوهر فرزانه که آرند بدو فخر

آبا به نَسَب اندر و، آبا به حَسَب بر

هرچ (۲) آن حَسَبش خوانم، هست از حَسَب افزون

هرچ آن لقبش هست، فراتر ز لقب بر

ایمن ز شهاب سَخَطش، (۳) خصم نماند

گر کوه شود چرخ و بر آید به شَعَب بر

بر در گه عالیش نگویم که سپهر است

دانند ادیبان که بود ترک ادب بر

خصم تو برم (۴) قابل سَب (۵) نیست، که او هست

چونان عدم و، نیست عدم قابل سَب بر

تا کار خطیبان به جهان خواندن خطبه است

نام تو بود مصدر و آذین خُطَب بر (۶)

- ۱- ۳۸۰. همان، ص ۷۵۷.
- ۲- ۳۸۱. هر چه.
- ۳- ۳۸۲. خشمش.
- ۴- ۳۸۳. نزد من.
- ۵- ۳۸۴. نفرین و لعنت.
- ۶- ۳۸۵. همان، ص ۷۵۸.

ختم الائمه، قائم، مهدی بن حسن آن حجت خدای و، خداوند روزگار

آن کس که آفریده حق است و، خلق را

شاید (۱) بگویم این که بود آفریدگار

ای یادگار احمد مرسل! که پیش توست

تیغ علی و مصحف احمد به یادگار

حاشا به جز تو، کس بتواند که در جهان

این را شود مبین (۲) و، آن را برد به کار

نه مهر و اختران را بی رای تو، مسیر

نه چرخ نیلگون را بی امر تو مدار

ای گوشوار عرش! که بی جاه و قدر تو

عرش عظیم را نبود قدر گوشوار (۳)

گرد حصار دهر، یکی باره (۴) برکشید

أمنت، که نیست حادثه راه در آن حصار

ایمن زید ز دست قضا و قدر، اگر

آید جهان به ظلّ لوایت به زینهار (۵)

با قدر رفعت تو، بود قدر چرخ پست

با رای روشن تو بود روی مهر، تار

ای شاه مصطفی حسب و مرتضی نسب!

وی کیش و رسم هر دو، ز شخص تو استوار

دانی که سال هاست که از جان و دل بود

۱- ۳۸۶. شایسته است.

۲- ۳۸۷. بیان کننده، آشکار کننده.

۳- ۳۸۸. گوشواره.

۴- ۳۸۹. دیوار.

۵- ۳۹۰. امان.

شاید نظر کنی ز ره مرحمت بر او

ای جود و مردمی و سخاوت، تو را شعار (۱)

ای به سخا و سخن، محمّد و حیدر!

نشر علومت فزون ز جعفر و باقر ز اوّل افلاک تسعه خواند منجم

دید چو قدر تو، گفت: هذا عاشر!

از پی تقدیم حضرت تو نهاده

هر که به هر جا نهان نموده ذخایر

روی نما، تا به گاه ردّ و قبولت

کافر، مُسلم شوند، مُسلم، کافر (۲)

امام قائم، مهدیّ بن حسن که نمود

چو خاک و آب به فرمائش کرد گار، آتش

یگانه حجّت روی زمین، امام زمان که همچو آب بر او هست خاکسار، آتش

در آن حصار که گیرد معاند تو سپاه

برون جهّد ز تر و خشک آن حصار، آتش

سفینه، گرنه به امرش فکند نوح در آب

ز بادبانش سر برزدی شرار، آتش

تو کار، زار کنی بر معاندان یکسر

زنی ز تیغ دو سر چون به کارزار، آتش

چو باد پای (۳) تو انگیزد از مصاف، غبار

۱- ۳۹۱. همان، ص ۷۵۸.

۲- ۳۹۲. همان، ص ۷۵۹.

۳- ۳۹۳. مرکب بادپای.

چنان بسوزی دجال فتنه را تو به قهر

که خود نسوزد آن گونه هیچ خار، آتش (۱)

ایا یگانه چو ایزد، خدای عزّوجلّ

به قدرت و به حیات و به داد و علم و عمل

قوام دین، به تو قائم بود که فرموده است:

تویی محمّد آخر، محمّد اوّل

تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم

اگر چه نیست چنین، جز خدای عزّوجلّ

خدای، خویش ولی خواند و از تو گشت پدید

ظهور سرّ ولایت، مفصل و مجمل

گر اولیا و رسل راست، حدّ فضل و کمال

تو در خوری که بدانیمت افضل و اکمل

بدیل نیست خداوند را، ولیک تو را

به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدّل

ایا به رزم و سخا، شخص حیدر کزار ایا به علم و علا، جفت احمد مرسل زمین نبود و ستاره نبود و چرخ نبود

که بودی آگه ز ایجادشان به علم ازل

به جز تو نیست به گیتی خلیفه فی الارض

مصدق تو، رسول است و آیت مُنزل تو آفتاب وجودی و ظلّ پرتو توست

که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل

تو گر نبودی، شرع نبی نداشت ثمر

که بی ولایت تو، بندگی بود مُهمَل (۱)

ستوده حجت قائم، محمّد بن حسن که پیشوای جهان است، مقتدای انام (۲)

ایا رسیده به جایی، که آستانه توست

به رتبه، سدره جبریل و قبله اسلام تو را ز ایزد، بی واسطه پیام رسد

اگر به جدّ تو، جبریل می رساند پیام

شنیده ام که در ارحام کس نداند چیست

به غیر علم خداوند، ایزد علام

ولیک دانم این را که بی مشیت او

محال صرف بود عقد نطفه در ارحام

به هیچ رو نبرد ره به پایه قدرت

اگر بپرّد تا حشر، طایر اوهام

فلک به طاعت تو، کرده پشت خم به سجود

ملک به خدمت تو، کرده راست قد به قیام

ز سر بخواهد افتد به پای نعلینت

اگر چه عیسی بر آسمان گزیده مقام

تو آن کسی که خدا را هر آن چه مملکت است

نهاده در کف داد تو آش، زمام مهام (۳)

تو آن کسی که چو حیدر همی به تیغ دو سر (۴)

توانی از هم بگسست رشته ایام (۵)

۱- ۳۹۵. بیهوده.

۲- ۳۹۶. مردم.

۳- ۳۹۷. کارهای سخت.

۴- ۳۹۸. کنایه از ذوالفقار است.

۵- ۳۹۹. همان، ص ۷۶۱.

آن امام حیّ قائم، کز وجود او بود

عرش را قائم قوائم، دهر را امن و امان

حضرت خیر الوصیین، کو به استحقاق و عدل

نام و کُنیت بستده (۱) از خاتم پیغمبران صاحب الامر، آن که بیرون است از وهم و خیال

بحر جودش را کنار و، قد و جاهش را کران

دست جبریل امینش، قاصر است از آستین

پای عقل دوربینش، کوتاه است از آستان

آز راه، اندر زمان کس باز نشناسد وجود

تا بود جود تو ارزاق خلاق را، ضَمان (۲)

دستگیر نوح و موسی گر نمی شد لطف او

تا ابد آن ناخدا می ماند و این دیگر، شبان

مردمان گویند: بر لوح آن چه بنگارد قلم

جبرئیل آرد برت، تا آگهی یابی از آن

من همی گویم: قلم در قبضه فرمان توست

آن چه گویی برنگارد، برنگارد هم چنان

شهر تو گویند: جابلقا و جابلسا بود

کاندر آن جای مکان است ای خداوند جهان!

حاش لله گر چنین باشد، که در فرمان توست

هر کجا باشد زمان و، هر کجا باشد مکان

من یقین کردم که خاک در گهت، آب بقاست

لیک عقل خرده بین گفت: این چه ظنّ است و گمان

ص: ۱۶۸

۱- ۴۰۰. گرفته.

۲- ۴۰۱. ضامن.

گر کسان را می دهد آب بقا، حال حیات

خاک در گاهش همی بخشد حیات جاودان(۱)

همان کس که در طور چون دید نورش

نبی گشت موسی و رست از شبانی

همان کس که نه نوح ماند و نه کشتی

نمی کرد اگر لطف او، بادبانی

همان کس که تا خاک راهش ببوسد

بود منتظر عیسی آسمانی

همان کس که بسپرده بر شخصش ایزد

همه خرج دخل جهان را، امانی

امام زمان، حجّه اللّه قائم که نبود چو یزدان کسش مثل و ثانی

امام همامی که باشد ره او

صراطی که خوانی به سبُع المثنائی(۲)

عدو ذوالفقارش چو بیند درخشان

دهد تن به آسیب برق یمانی

تو آن مظهر ایزد بی مثالی

که اندر جهان و فزون از جهانی(۳)

مهدی عصر، حجّت قائم، که در گاهش

بس فخرها به گنبد خضرا کند همی

تیغش، اگر شراره به بحر اندر افکند

۱- ۴۰۲. همان، ص ۷۶۱.

۲- ۴۰۳. سوره حمد.

۳- ۴۰۴. همان، ص ۷۶۳.

روی جهان به دیده دشمن کند سیاه

وز خون به تنش، جامه حمرا کند همی

سازد زمین سپهر و عدو را، بنات نعش

چون کارزار با صف اعدا کند همی

ای صاحب الزّمان! ولی حق! که کردگار

قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی

هلو، به درگه تو اگر آسمان زند

عفوش نما، که خواهش بی جا کند همی

ای حجّت خدا! نشود چون «حضوریت»

هر کس که چند شعری، انشا کند همی (۱)

نه پدیدار و نه پنهان، نه نهان نه آشکار

بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان

خویشتن پنهان و، امرش آشکارا و پدید

گویی اندر جسم گیتی، دارد او حکم روان

نیست عرش و، عرش ایزد پایدار از ذات اوست

نیست خلد و، خزّمی بخشد به خلد جاودان

گفتمش: خورشید خوانم، گفتم خورشیدم به قهر

کو چو من باشد هزاران گویش اندر صَوْلجان (۲)

گر نباشد او، نباشد چرخ و انجم را مدار

گر نباشد او، نباشد در جهان امن و امان

در زمین باشد مکانش، لیکن از قدر و شرف

نه چو او کس در زمین باشد، نه اندر آسمان

ص: ۱۷۰

۱- ۴۰۵. همان، ص ۷۶۳.

۲- ۴۰۶. چوگان.

رحمت حق، از زمین بر آسمان بارد همی
زان که باشد این زمان، اندر زمین او را مکان
راستی، کس را نماند او مگر بر کردگار
زان که در گیتی بود شخصش نهان، امرش عیان
او نه موسی هست و، سازد امرش از چوب، ازدها
او نه عیسی هست و، مهرش مرده را بخشد روان
نی خطا گفتم که عیسی از سپهر چارمین
بر زمین آید، که باشد حضرتش را پاسبان
احمد مختار نبود، حیدر کزّار نیست
لیکنش چون بنگری نیکو، هم این است و هم آن
زان که داند علم پیغمبر چو پیغمبر ز بر
زان که بندد تیغ حیدر همچو حیدر بر میان
ای «حضوری»! این لُغز نبود که می دانند خلق
نیست با این مرتبت جز مهدی آخر زمان
حجّه الله، قائم آل محمّد، کز شرف
نام و کتیت بستده از خاتم پیغمبران
حضرت ختم الوصیین آن که می ناید به و هم
بحر جودش را کنار و، ملک جاهش را کران
تلخ چون زهر مذاب است آب خضرش در مذاق
هر که از خاک درش جوید بقای جاودان

تا بقا باشد مرا، از جان تو را گویم ثنا

ای امام راستین و مقتدای راستان![\(۱\)](#)

ص: ۱۷۱

۱-۴۰۷. همان، ص ۷۶۵.

میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی {متوفای ۱۳۳۴ ق} اشعار مهدوی بسیاری دارد خصوصاً ترجیع بندهای مهدوی که در جای خود از آن یاد خواهیم کرد.

حاجب شیرازی به خاطر سلوک در راه ولایت علوی، در توصیف جلوه های جمالی و جلالی حضرت صاحب الامر علیه السلام از مدد باطنی برخوردار شده است:

امام قائمِ دائم، محمّد بن حسن که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین

آیا امام هدی مظهر ظهور خدا!

که هست مادح ذاتت، خدای حیّ مبین

پس از ولادتت، آباء و اُمّهات تمام

بمانده اند به ظاهر سِتْرُون (۱) و عِنین (۲)

هر آن که منکر فضل تو شد، بر او لعنت

کسی که مُبَغِض شخص تو شد، بر او نفرین

گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان

قضا دگر نه کمان گیرد و، قدر نه کمین

تو آن کسی که هر آن کس به مدح تو پرداخت

قسمت هفتم

کند خدای به طبع بلند او، تحسین

تویی که زیور توقیع (۳) تو بود، طاها تویی که زینت منشور تو بود، یاسین شمیم خُلق تو را، صبحدم نسیم شمال

به جان خرید، که عنبر بر است و مشک آگین

ز خاتمی (۴) بُد اگر حشمت سلیمانی

تو بی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین

۱-۴۰۸. و ۲- عقیم و نازا.

۲-۴۰۹.

۳-۴۱۰. فرمان.

۴-۴۱۱. انگشتر و نگین.

هر آن که خواست تو را، وقف او بود جنت

و گر نخواست تو را، حق او بود سجین (۱)

سلطان سریر احدیت، شه دائم

سردفتر دیوان خرد، حجت قائم محکم ز وجود او، دین راست قوائم

ایزد به ظهور او، بنهاده علائم

شیر فلک از هیبت او، هارب و هائم (۲) ای از همه کس اعلم و، ای از همه افضل!

انگشت تو شد فاتح درهای مقفل

ای کار همه بی مدد فیض تو مهمل

بگشای ره حق، که جهانند معطل

بزبند در دکه هر ملحد ابر شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم آن گوهر دریای شهامت، شه دائم

آن مظهر یزدان، ولی کامل عالم

عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم

امرش، همه جا متقن و حکمش همه محکم ای آن که به ترویج تو با تیغ دو پیکر (۳)

شاه دو سرا، بدر دُجی (۴) حیدر صفدر بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر (۵)

از کفر کشد کیفر، بی منت لشکر

چونان که به روباه بود حمله ضیغم (۶)

ص: ۱۷۳

۱- ۴۱۲. همان، ص ۷۷۶.

۲- ۴۱۳. سرگشته.

۳- ۴۱۴. کنایه از ذوالفقار است.

۴- ۴۱۵. ماه تاریکی ها، روشنی بخش تاریکی ها.

۵-۴۱۶. شیر.

۶-۴۱۷. همان، ص ۷۷۷.

(سمایی) سپاهانی از شعرای مطرح دوره قاجار، قصیده شیوایی به اقتضای مسعود سعد سلمان و در مناقب امام عصر علیه السلام سروده که دارای جنبه های مختلفی است. ما ابیات برگزیده ای از آن را که صفات جمالی و جلالی آن حضرت را به تصویر کشیده است، برای نقل در این اوراق برگزیده ایم:

ولّی عصر، مهین قادری که گر خواهد

کشد به پستی چرخ و، نهد بر آتش و آب

بزرگ شاه! آنی که پیش حشمت تو

دو بنده اند فقیر و محقر، آتش و آب

خدای خواست مهین گوهری پدید آرد

که تربیت دهد از عکس گوهر، آتش و آب

نخست، گوهر ذات تو را سرشت و سپس

ز آب و رنگ وی آمد مخمر، آتش و آب

تو را به بوته اخلاص، چون زر پاک است

به زر پاک نیاید مظفر، آتش و آب

همیشه خواهد خدمت به درگه تو کند

از آن شده است به گیتی مُعَمَّر، (۱) آتش و آب

بدان عمارت خاکی که جایگاه تو نیست

نخست باد برد حمله، آخر آتش و آب

زمین عرفان، کآینه تجلی توست

مراد آن کلیم و سکندر آتش و آب (۲)

میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی در تهنیت عید مولود حضرت ولی عصر علیه السلام قصیده ای دارد که با تشبیهی زیبا شروع می شود و پس از توصیف فضایل اخلاقی و کرامات وجودی آن حضرت، با دعا پایان می یابد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را

مرور می کنیم:

ص: ۱۷۴

۱- ۴۱۸. سالخورده و کهنسال.

۲- ۴۱۹. همان، ج ۳، ص ۶۷.

خجسته عید سعید شریف حجّت حق

امام قائم، غوث زمین، غیاث زمان

شهی که در فلک منزلت ز مطلع جاه

نگشته چون رخ رخشان او، مهی تابان

شهی که دست قضا، بارگاه اجلالش

زند فراتر ازین کارگاه کون و مکان

میان واجب و ممکن که فرق بسیار است

ز فَرِّ مَقْدَمِش این ارتباط یافت بدان!

زمین ز مَقْدَم او شد به سان عرش و سرود

زمانه این که: عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى الرَّحْمَان

ز حُدِّ کون، فراتر بسی پرید و نداد

ز آستان جلالش همای و هم، نشان

در اوج سدره اجلال او، ز سستی پر

شکسته شهپر جبریل تیز بال، کمان

اگر ز بام جلالش، فرو فتد سنگی

پس از سه قرنِ دگر بشکند سرِ کیوان

هر آن مثال که رایش دهد، قضا و قدر

به طوع، سر بگذارند بر خط فرمان

برای قطره نیسانِ جود او، دریا

تمام خویش صدف وار کرده است، دهان

ز درس هیأت او، خواند صفحه ای ادريس ز خوان حکمت او، خورد لقمه ای لقمان نظير او نتوان یافت، گرچه دیده عقل

شود دویین و، یکی را همی دهد دو نشان!

شها! ملکا! ای که تیغ خونریزت

میان باطل و حقّ است قاطع البرهان

ص: ۱۷۵

خوش آن زمان که در آبی ز پشت پرده غیب

تهی کنی زَمَن از کفر و، پر کنی ز ایمان(۱)

همو، در قصیده مهدوی دیگری، پرده ای از شؤون ولایتی صاحب الامر علیه السلام را به تصویر کشیده است:

سرّ پنهانی که در آینه امکان گشود

پرده از رخسار و، وجهُ الله اعظم شد عیان

حجّت قائم، ولیّ کل، که کرد از لامکان

با اساس واجبی در کشور امکان، مکان

آن خداوند قدر قدری، که باشد از علو

آستانش آسمان و، آسمانش پاسبان

آن که کمتر بنده در گاه جاهش، از شرف

می گذارد پای عزّت را به فرقِ فرقان

آن که در بحر جلالش، چون فتد کشتی و هم

تا قیامت گر رود، نتوان رسیدن بر کران

شاهباز همتش را در فراخی حوصله

این دو کونش، کمتر از یک ارزن است اندر دهان

نیست در میدان هستی، عرض و طول قابلی

خنگ(۲) جاهش تا به کام دل کند جولان در آن

یوسف مصر وجود آمد، از آن رو روشن است

بر جمال بیمثالش، چشم یعقوب جهان

ساخت چون میزان قهر و لطف او را کردگار

کفّه ای آمد جحیم و، کفّه دیگر جنان

خوانی(۳) از جود وی آمد چرخ چارم، واندر او

قرصه نانی است خور(۴)، عیسی بود سالار خوان(۵)

ص: ۱۷۶

۱- ۴۲۰. همان، ص ۱۵۱ تا ۱۵۳.

۲- ۴۲۱. اسب راهوار.

۳- ۴۲۲. سفره.

۴- ۴۲۳. مخفّف خورشید.

۵- ۴۲۴. خوان سالار.

خاک پایش، گویا در چشمه آب بقاست

ز آن که هر کس ز او خورد، یابد حیات جاودان

ذات پاکت را مثل، در عالم کون و فساد

قصه ویرانه است و، صحبت گنج روان(۱)

میرزا نصر الله (صبوری) سپاهانی (متوفای ۱۳۵۰ ق) از شعرای مطرح آیینی در سده چهاردهم هجری است. آثار منظوم او از ساختار محکم لفظی و غنای محتوایی برخوردار است. در اشعار مهدوی وی، به جلوه های جمالی و جلالی و قدرت لایزالی امام عصر علیه السلام عنایت خاصی مبذول شده است. برای نمونه ابیاتی را برای مرور برگزیده ایم:

خوشا کسی که به صبح قیامت، از دل و جان

همی به دوستی صاحب الزمان خیزد

شهنشهی، که اگر بنده ای به در گه او

ز روی صدق نشیند، خدایگان خیزد

شهی، که در شب میلاد او فرشته حسن

ز عرش، از پی آرایش جنان خیزد

فزون ز حد مکان است، از آن چو ذات خدای

به لامکان بنشیند، ز لامکان خیزد

اگر تهی شود از فیض او جهان یک دم

چو صورتی است که از قالبش، روان خیزد

جهان ز جای نجنبند، مگر به یاری او

که تن، ز جای به یارایی روان خیزد

امید خلق جهانش چو آستین گیرد

مراد هر دو جهانش ز آستان خیزد

نه هر که سگه «یا صاحب الزمان» زد و داد

ز سگه اش، شرف صاحب الزمان خیزد

شرف، به دست دهنده است نی به سگه سیم

فضیلتِ قلمِ کاتب از بنان خیزد

به هیچ، حلّ معمای سرّ حق نشود

اگر نه ذات شریفی به ترجمان خیزد (۲)

گرچه شیرین سخنانند در آفاق بسی

سخن هر یک از آن دگری، شیرین تر

در جهان لیک به شیرین سخنی، شهره نشد

به جز آن کس که کند نعت شه جنّ و بشر

ص: ۱۷۷

۱- ۴۲۵. همان، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲- ۴۲۶. همان، ص ۱۶۰.

صاحبُ الامر، که در هر شب قدر از امرش

آفرینش را، اندازه کند کارِ قدر

قیمتِ مَشْتی از خاکِ درش، هشت بهشت

صورتِ خشتی از بارگهش، نه منظر

عقل در دایره معرفتش، ره نبرد

نکند شبِ پره پیرا من خورشید گذر

شوق دیدارش، در طور دل روشنِ دوست

دم به دم تازه کند قصه موسی و شجر

بر کند بیخ نفاق از دل آفاق به تیغ

چون دو انگشت یدالله که در از خیر تازه تر گردد و خرّم تر و خوشتر صد بار

دین به عهد او، از عهد خوش پیغمبر من و آنان که ستایشگر او همچو منند

صله مدح، بهشت است به روز محشر (۱)

به کاخ عسکری، شمعی برافروخت

که روشن گشت ازو اجرامِ مُظَلَم (۲)

فروزان شمعِ رویِ حَجّه الله

که دین از احتجاجش گشت محکم

امام حنیّ قائم، صاحب الامر که ز امر اوست، ارواح مکرم

گر آدم را نبودی گوهر او

نبودی آدمیت را مسلم

به طوفان، گر نکردی ناخدایی

به کشتی، نوح کی جان بردی از یم؟ (۳)

هم او بودی به ابراهیم، همراه

هم او بودی به اسماعیل، همدم

که گلشن شد به ابراهیم، آتش

که پیدا بهر اسماعیل، زمزم اگر نه نام او نقش نگین داشت

جهان کی بود زیر خاتم جم؟

اگر داوود را نگذاشتی او

زبانِ لحنِ روح انگیز در فَم (۴)

نیاوردی به اشیا وجد و حالت

به آهنگ زبور، از زیر و از بم

جزای دوستان اوست، جنت

سزای دشمنان او، جهنم

آلا ای آفتاب سایه ماوا!

آلا ای آسمان ارض مقدم!

هر آن معجز که بودی انبیا را

تو را تنهاست، ز آدم تا به خاتم به خلوتگاه اسرار الهی

نباشد هیچ کس غیر از تو محرم (۵)

ص: ۱۷۸

۱- ۴۲۷. همان، ص ۱۶۳.

۲- ۴۲۸. تاریخ و ظلمانی.

۳- ۴۲۹. دریا.

۴- ۴۳۰. دهان.

۵- ۴۳۱. همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

جلال الدین (عنقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) دارای یک ترجیع بند مهدوی است در دوازده بند و هر بند آن در چهارده بیت به استثنای بند آخر که پانزده بیت است و احتمال یک بیت الحاقی در آن وجود دارد؛ چرا که اعداد {۱۲} و {۱۴} برای هر مسلمان شیعی یادآور وجود مقدس امام زمان علیه السلام می باشد و (عنقا) مسلماً به این نکته عنایت داشته است.

ایات معدودی از ترجیع بند مهدوی عنقا را با بیت ترجیع:

آفتاب وجود، پیدا شد

جمله ذرات، آشکارا شد

که عظمت وجودی آن ذخیره خداوندی و ولایت کلّیه آن حضرت را خاطر نشان می سازد، مرور می کنیم:

شاه هستی، امیر کلّ وجود

قطب دوران، خلیفه عادل

نور یزدان، محمد بن حسن باشد اسرار عشق را حامل

عارفان را، ز خوانِ قدسی او

مائده ی عشق می شود نازل (۱)

حجّت حق، محمد بن حسن قطب دوران، خلیفه یزدان

خاتمی کز تجلیّ اوّل

گر نه او بود، می نبود نشان (۲)

ظاهر و باطن جهان روشن

شد به میلاد مهدی بن حسن آفتاب وجود و مصدر جود

صاحب الامر، پیشوای زمن (۳)

معنی دین، حقیقت ایمان

سرّ مکنون، خبیر سرّ و علن

ز امر او بود کآتش نمرود بر خلیل جلیل شد گلشن (۴)

نور یزدان، محمد مهدی حجّت و حکمران مُلکتِ حئی

ساخت روشن تمام عالم را

پرتوروی شعشعانی وی

ص: ۱۷۹

۱- ۴۳۲. همان، ص ۲۸۳.

۲- ۴۳۳. همان، ص ۲۸۴.

۳- ۴۳۴. مخفف زمان.

۴- ۴۳۵. همان، ص ۲۸۵.

می‌گریزد ز جیش عدلش، ظلم

چون ز باد بهار، لشکر دی (۱)

همو در دیگر قصاید مناقبی خود نیز، از این امر مهم غفلت نورزیده است:

همایون بنده حق، ربّ عالم

وصیّ خاتم آل اطایب

ولیّ الله مطلق، دست یزدان

صفی الله بر حق، عین (۲) واجب

ولیّ الاولیا، کیهان خداوند

وصیّ الاوصیا، سلطان غایب به قیومی داور، اوست قائم که فرقان است و میزان و محاسب

شه واللیل گیسو، والضحی رو

مه انجم حشم، خورشید حاجب (۳)

حجّت بازخدا، پادشه ملک وجود

کز ازل تا به ابد کاشف اسرار بود

مهدی بن حسن، آن باعث ایجاد جهان

که به قلبش همه اسرار، نمودار بود

بنده حق و خداوند همه مخلوق است

در همه کار و در اطوار چو دادار بود

تابع امر وی این نه فلک مینا رنگ

زیر فرمان وی این ثابت و سیار بود

پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست

۱- ۴۳۶. همان، ص ۲۸۶.

۲- ۴۳۷. چشم.

۳- ۴۳۸. همان، ص ۲۹۱.

هست آینه رخسارِ خداوند، بلی
چهره شاهد ما، آینه کردار بود
هر که او را نگرد، دیده خدا را به یقین
ای خوش آن کو نظرش قابل دیدار بود
بدر این پرده پندار و بین حق را فاش
که حجابِ نظرتُ پرده پندار بود
در همه دور و به هر طور، عیان یک نور است
جز یکی نیست، اگر آینه بسیار بود
این همان نور کزو، آدم خاکی جان یافت
تا به خاتم همه زین نور، پدیدار بود(۱)
مهدی و هادی خلق، مظهر احمد بود
خاتم انوار عقل، شاهد یکتای عشق
خواجه ثانی عشر، کوکب دُری ذات
حضرت مولی البشر، گوهر دریای عشق
ناظم این نُه طبق، زبده آن ماسبق
اوست به غیب و شهود، مملکت آرای عشق
إِذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنُ، در گه(۲) میلاد او
می رسد از ماسوا، بر دل از آوای عشق
عیسی جانبخش را، از دم او زندگی است
مرده دلان را کند، زنده به احیای عشق

موسی سینای جان، محو سنا برق اوست

پرتوی از دست اوست، آن ید بیضای شق

ص: ۱۸۱

۱- ۴۳۹. همان، ص ۲۹۲.

۲- ۴۴۰. به هنگام.

دوره افلاک راست بهر چنین روز و شب

در تک و پوی و نشاط، هی هی و هیهای عشق(۱)

خواجه ثانی عشر، ولی پروردگار

پادشه ذوالعطا، تاجور ذوالمنن

خلاصه کاف و نون، نتیجه «کُنْتُ کَنْز»

عارف غیب و شهود، واقف سر و علن

به گوش جانم رسید، به شام میلاد او

ز ماسوای خدا: اِذْهَبْ عَنَّا الْخَزَنَ

به کتیت و نام و خوی، به سان ختم رسل به صولت و علم و حلم، چو حضرت بوالحسن مهر و مه آسمان، برند ازو روشنی

که اوست شمع وجود، هر چه به جز او، لکن(۲)

به سان «عنقا» همی، سراسر اجزای کون

تو را سپاس آورند، جمله به هر انجمن

تمامت اولیا، به لطف امیدوار

تمامت انبیا، به حُبّ تو مُمتحن(۳)

فارس بروجردی از شعرای دوره قاجار در قصیده مناقبی خود، ابتدا با عنوان کردن مسائل عرفانی و فراخواندن آدمی به سیر و سلوک الی الله برای نیل به مقام و منزلتی که شایسته اوست، فضای شعر خود را منور و عطرآگین می سازد، و با بهره گیری بهنگام از این شرایط مناسب، به شمردن فضایل و مکارم اخلاقی حضرت ولی عصر می پردازد و از عظمت وجودی آن حضرت سخن به میان می آورد که به تبیین ابعاد ولایت مهدوی کمک

ص: ۱۸۲

۱- ۴۴۱. همان، ص ۲۹۵.

۲- ۴۴۲. شمعدان.

۳- ۴۴۳. همان، ص ۲۹۸.

می کند:

رموز این علوم امروز گردد کشف از آن شاهمی

که رایش روشنی بخشد، رخ مهر درخشان را

ولّی اللّٰه اعظم، صاحبِ ناموس پیغمبر امام قائم، آن شیرازه مر دیوانِ اکوان(۱) را

کلوخی گر ز بام قصر جاه او فرو افتد

پس از چندین هزاران قرن سایدُ فرق کیوان را

اگر نه تربیت کردی به زهدان نطفه را لطفش

نگشتی منعقد یک نطفه هرگز هیچ زهدان را

پی تألیف اضداد ار نگشتی حکم او جاری

کجا ترکیب صورت می گرفتی آخشیجان(۲) را

اگر ذاتش نبودی واسطه، لطف الهی را

و گر دستش نگشتی ماشطه، رخسار کیهان را

گسستی ارتباط «کاف» و «نون» از عالم تکوین

عدم بر تخته امکان کشیدی خطّ بطلان را(۴)

شیخ علی (منزوی) از شعرای دوره قاجار است. در آغاز، «محبوب» تخلّص می کرده و بعد آن را به «منزوی» که نام فامیل او بوده، تغییر داده است. این شاعر آیینی که در کسوت روحانیت به سر می برده، اشعار مناقبی بسیاری در ستایش آل الله دارد. ما ابیاتی از یک قصیده مهدوی او را که بیشتر رنگ و بوی غزل دارد تا قصیده و با موضوع این بخش مرتبط است جهت ثبت در این اوراق برگزیده ایم:

قائد راه هدی نور خدا، مهدی قائم این مهین بنده خدا را که کند کار خدایی

ص: ۱۸۳

۲-۴۴۵. جمع آخشیج، چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۳-۴۴۶. زن آرایشگر، آرایشگر.

۴-۴۴۷. همان، ص ۳۵۷.

آن که جز شست قدر قدرت او کس نتواند

کند از کار فرو بسته ما عقده گشایی

در برش، فوج ملک بر سر پا از پی خدمت

بر درش، خیل شهان حلقه زن از بهر گدایی

حور، فردا به جنان جبهه به پای تو بساید

گر تو امروز دلا! بر قدمش جبهه بسایی

نبرد تا به ابد ره به در از ظلمت حیرت

هر که را نور ولایش نکند راهنمایی

ای مه برج ولایت! که ز نور رخ روشن

به مه و مهر درخشنده، تو رخشنده بهایی

خواجه کون و مکان، مالک ملک و ملکوتی

سرور جن و بشر، پادشه ارض و سمایی

کعبه حق طلبان، قبله ارباب نیازی

مشر اهل وفا، مروه اصحاب صفایی

چشم امید خلائق، چه به دنیا چه به عقبی

به تو باشد، که پناه همه اندر دو سرایی

من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو

کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی (۱)

امام خمینی رحمه الله در مخمس رسای مهدوی خود، جلوه های بدیع ولایت مهدوی را عارفانه به تصویر کشیده اند:

مصدر هر هشت گردون، مبدأ هر هفت اختر

خالق هر شش جهت، نور دل هر پنج مصدر

ص: ۱۸۴

۱- ۴۴۸. همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۷.

والی هر چار عنصر، حکمران هر سه دفتر

پادشاه هر دو عالم، حجت یکتای داور

آن که جودش، شهره نه آسمان بل (۱) لامکان شد

مصطفی سیرت علی فر فاطمه عصمت حسن خو

هم حسین قدرت علی زهد و محمد علم و مه رو

شاه جعفر فیض و کاظم علم و هفتم قبله گیسو

هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو

مهدی قائم که در وی جمع، اوصافی چنان شد

پادشاه عسکری طلعت نقی حشمت تقی فر

بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر علم باقر زهد سجّاد و حسینی تاج و افسر

مجتبی حکم و رضیه عصمت و دولت چو حیدر مصطفی اوصاف، مجلای خداوند جهان شد

جلوه ذاتش به قدرت، تالی فیض مقدّس

فیض بیحدش به بخشش، ثانی مجلای اقدس

نورش از «کن» کرد برپا هشت گردون مُقرنس

نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف وی اُخرس (۲)

لنگ پای عقل در وصف وی اندر گل، نهان شد

دست تقدیرش به نیرو، جلوه عقل مجرّد

آینه انوار داور، مظهر اوصاف احمد

حکم فرمانش مُحکم، امر گفتارش مسدّد

در خصایل، ثانی اثین ابوالقاسم محمد آن که از یزدان ولی، بر جمله پیر و جوان شد

۱- ۴۴۹. بلکہ.

۲- ۴۵۰. لال و گنگ.

روزگارش گرچه از پیشینیان بودی مؤخر

لیک از آدم بود فرمائش تا عیسی مقرر

از فراز توده غبرا تا گردون اخضر

وز طراز قبه ناسوت تا لاهوت یکسر

بنده فرمانبرش گردید و عبد آستان شد

تا ولایت بر ولی عصر می باشد مقرر

تا نبوت را محمد، تا خلافت را است حیدر تا که شعر من بود از شهد چون قند مکرر

پوست زندان، رگ سنان و مژه پیکان، موئی نشتر

باد آن کس را که خصم جاه تو، از انس و جان شد! (۱)

۴-۱-۳ تبیین رسالت های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام

تبیین رسالت های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام

یکی از موضوعات مهمی که در شعر مهدوی مطرح بوده و هست، بازتاب رسالت های جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام پس از ظهور و در زمانه استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این کره خاکی است.

این رسالت ها که ابعاد جهانی دارد، عبارت است از:

الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی.

ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن.

ج) برقراری نظام قسط و عدل واقعی در گستره جهان.

د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزش های دینی.

ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اصیل اسلامی.

ز) رسوایی متمهیدیان و داعیه داران دروغین مهدویت و تبیین زشتی و پلشتی دجالان.

برای تجزیه و تحلیل بیشتر این رسالت های جهانی، ناگزیریم که هر یک ر به صورت جداگانه و با ارائه شاهد مثال هایی از اشعار مهدوی شاعران پارسی زبان عنوان کنیم.

ص: ۱۸۶

۱- ۴۵۱. همان، ص ۴۴۱ - ۴۴۴.

الف) مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی

در آینه شعر مهدوی، صحنه های زیبا و دلنشینی از دوران پس از ظهور امام منتقم علیه السلام فراروی شیفتگان منتظر قرار می گیرد که هر گوشه ای از آن، شکوه و هیمنه خاص خود را دارد. رویارویی با ظلم جهانی و برانداختن ریشه ستم و ستم ورزی، از صحنه های گیرا و تماشایی این مقطع تاریخی است.

محمد آزادگان (واصل) به ظلم ستیزان عالم بشارت می دهد که عمر شب انتظار به پایان خود نزدیک شده و نشانه های ظهور آن مصلح جهانی از در و دیوار عالم آشکار است:

بگو ظلمت ستیزان را که عمر شب به سر آمد

جهان را از ظهور منتظر، آثار پیدا شد

در و دیوار این عالم، نشان از ظلم و کین دارد

ظهورش را علایم از در و دیوار پیدا شد(۱)

مولانا اهلی شیرازی، زمانه را برای ظهور امام منتقم علیه السلام مساعد می بیند و آمدن او را به مظلومان عالم بشارت می دهد:

مژده باد ای اهل دل! کاینک ظهور مهدی است

ظلمت عالم ز حد شد، وقت نور مهدی است

در چنین ظلمی که عالم سر به سر ظلمت گرفت

آن که آتش در زند، تیغ غیور مهدی است

داد مظلومان ز جور ظالمان گره نداد

ماجرای ما و ایشان در ظهور مهدی است(۲)

ص: ۱۸۷

۱- ۴۵۲. خوشه های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی {پروانه}، چاپ دوم، ص ۶۶ و ۶۷.

۲- ۴۵۳. کلیات اشعار اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربّانی، انتشارات سنایی، تهران، سال ۱۳۴۴، ص ۵۲۳.

(بهجت) قاجار از آن نور خداوندی می خواهد که با ظهور خود، بساط ظلم و ظلمت را از گستره عالم خاکی برچیند:

از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدا!

تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی (۱)

مسلماً، ستمی که در حقّ سالار شهیدان و شهدای کربلا رفته است، همیشه خاطر آن ذخیره خداوندی را به خود مشغول می دارد و برای انتقام از عاملان این فاجعه بی سابقه، لحظه شماری می کند. (حکیم) ساوجی در مخمس مهدوی خود به همین مهم اشاره کرده است:

ای ولیّ شهید دشت بلایی

منتقم دشمنان خدایی کی شود از غیب، چهر خود بنمایی؟

عقده ز دل های دوستان بگشایی

خانه سفیانیان، نمایی ویران (۲)

میرزا (یحیی) مدرّس اصفهانی در قصیده مهدوی خود، گزارشی از اوصاع نابسامان و ستم آلوده زمانه خود را به محضر آن حضرت عرضه می دارد و از او می خواهد که به این پریشانی ها پایان بخشد:

چو آفتاب جهانتاب، رو متاب از ما

که روز روشن ما گشته شام تار، امروز

شدند حکمروا فرقه ای که جمله ز ظلم

بر یزید پلیدند شرمسار، امروز (۳)

اهلی شیرازی در قصیده عاشورایی خود، در انتظار خونخواهی حسین بن علی علیه السلام بی قراری می کند و از این که در زمانه او گروهی از یزیدیان زمان به کیفر اعمال ستم آمیز خود رسیده اند، اظهار خشنودی می نماید:

بگشای پنجه یا اسد الله! که بر حسین روباه چرخ، حمله بسیار کرده است

اینک ظهور مهدی آخر زمان رسید

زاین، رایت یزید نگونسار کرده است

۱- ۴۵۴. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- ۴۵۵. همان، ج ۲، ص ۷۴۸ و ۷۴۹.

۳- ۴۵۶. دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷ ق، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بعد از هر هزار سال به شمشیر انتقام

حق، لشکر یزید گرفتار کرده است

شکر خدا که شاه به خونخواهی حسین دل‌ها ز بار غصّه، سبکبار کرده است (۱)

حزین لاهیجی در قصیده مهدوی خود، آن وجود مقدّس را به داوری فرا می‌خواند و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می‌کند که ستمگران را به کیفر اعمال ننگین خود برساند:

ای مهر جان فروز! برآ از نقاب ابر

عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش

طرح عمارتی به جهان خراب ریز

دست زمانه از ستم بی حساب کش

هنگام داوری است، کنون زال دهر را

گیسو کشان به محکمه احتساب کش

خالی نما قلمرو ایجاد از ستم

خطّ مسلّمی به جهان خراب کش (۲)

ادیب کرمانی در یکی از قصاید مناقبی خود، از آن امام منتقم علیه السلام می‌خواهد که شاخه عصیان را بشکند و خانه کفر و بیداد را ویران سازد:

خیز و برون آی ای امام زمانه!

برکن و بشکن نهال شاخه عصیان

داد گرا! بازگو به شحنه عدلت

خانه بیداد و کفر سازد ویران (۳)

میرزا محمّد «محیط» قمی ملقّب به «شمس الفصحاء» از محضر آن حضرت، برکندن ریشه نهال ظلم و زوال دولت سفیانیان را درخواست می‌کند:

زعدل و قسط، گیتی را بیارای

نهال ظلم و جور از بیخ برکن

زوال دولت سفیانیان را

به نام باقی خود، سگه برزن(۴)

میرتقی (عندلیب) کاشانی که گاهی به اقتضای کلام «بلبل» نیز تخلص می کرده، دارای اشعار مناقبی رسا و آثار منظوم عاشورایی شیوایی است. او در یکی از قصاید مناقب خود می گوید:

ص: ۱۸۹

۱- ۴۵۷. کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.

۲- ۴۵۸. دیوان حزین لاهیجی، ص ۶۲۹.

۳- ۴۵۹. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۴- ۴۶۰. دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات «ما»، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۲، ص ۴.

این ظلمتی که روی زمین را فرا گرفت

زایل نمی شود، بدمد گر صد آفتاب

الّا به یمن مَقدم دارای دین و داد

خورشید آسمان و زمین، پور بو تراب و سپس با بهره گیری بهنگام از صنعت «التفات»، آرزوی قلبی خود را با آن حضرت در میان می گذارد:

نوروز، آن دمی که کشی تیغ انتقام

بر ظالمان دین کنی از خشم و کین عتاب

از برق ذوالفقار بسوزی بنای کفر

جان عدو ز رنج بماند در التهاب(۱)

م.ع.م (پروانه) ضمن به تصویر کشیدن اوضاع پریشان این روزگار، از امام موعود علیه السلام می خواهد که بر مسند عدل خدایی تکیه زند و در مورد ستمگران داوری کند:

شاهباز دین ز هر سو می خورد تیری، خدا را

طایر بشکسته بال دین حق را شهپری کن

قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق!

تکیه زن بر مسند عدل الهی، داوری کن

تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟

تا کند اندر مدار عدل گردش، محوری کن

تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن

پای بر زن بر رکاب و حمله های حیدری کن(۲)

واعظ قزوینی، غزل پرداز پر آوازه سبک اصفهانی در سده یازدهم هجری، جای امام منتقم علیه السلام را در عرصه یکه تازی ظلم، خالی می بیند و بر این باور است که جز با ظهور آن حضرت، گرد بدعت از رخساره دین پاک نخواهد شد:

کی شود یارب! که آری پای دولت در رکاب

چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین

ص: ۱۹۰

۱- ۴۶۱. دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳، ص ۱۲ تا ۱۴.

۲- ۴۶۲. خوشه های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

یکه تاز ظلم، میدان جهان را بسته است

هست خالی جای ای لشکر شکن! در روی زین

دست، در ایام ما هر چند دست بدعت است

شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین (۱)

دکتر ناظر زاده کرمانی، در آرزوی روزی است که «چشم فرعونیان» بر «ید و بیضای مهدوی» خیره شود و آن منتقم الهی، انتقام مستضعفان جهان را از ستمگران بگیرد:

باش که فرعونیان مست ستم ناگهان

خیره شود چشمشان از ید و بیضای تو

سوخت ضعیف از ستم، پای بنه در میان

تا بکشد انتقام، دست توانای تو

بدمنشان را کنون تصفیه ای درخور است

وین نکند جز به حق، طبع مصفای تو

ظلم جفا گستران چون به نهایت رسید

بیخ ستم بر کند عدل هویدای تو (۲)

سلطان محمود متخلص به (پروانه) و (متوفای ۱۳۴۹ ق) بعد ستم ستیزی قیام جهانی آن مصلح کل را خاطر نشان ساخته است:

گفتم: پیاده مانده ام از جور روزگار

گفتا: بزنی به دامن آن شهسوار دست

گفتم که: داد دل بستانم ز جور چرخ

گفتا: اگر دهد بر آن شاه، بار دست

گفتم که: دست جور فلک بسته می شود

گفتا: چو بر گشاید آن شهریار دست (۳)

سمایی سپاهانی، صحنه کفر ستیزی انقلاب جهانی امام موعود علیه السلام را یادآور می شود:

چو قهر راند بر عادیان دین مبین

مجال راندن ندهد به صرصر، آتش و آب

شگفت نیست که خسبند در کریوه امن

به عهد عدلش، مانا (۴) دو خواهر، آتش و آب

ص: ۱۹۱

۱- ۴۶۳. همان، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۲- ۴۶۴. همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۳- ۴۶۵. همان، ص ۵۳۷.

۴- ۴۶۶. مانند و شبیه.

زچپ و راست بجنید سپاه بیحد و مر

طلایه سپه بیحد و مر، آتش و آب

به چرخ افتد تیغ و ستاره گردد محو

به قطب پزد خشت و به محور، آتش و آب

به گاه حکم تو ای از تو خاک و باد به فر!

به وقت امر تو ای بی تو بی فر آتش و آب

چرا به دامن خورشید، گرد نشیند؟

بر او اگر نفشانی مکرر، آتش و آب (۱)

محمد آزادگان (واصل) به منتظران ظهور آن حضرت بشارت می دهد که دست انتقام الهی از آستین او به در آمده و داد
مظلومان را از ستمگران خواهد گرفت:

خلق ستم رسیده مظلوم را بگو

اینک ز راه، منتقم دادگر رسید (۲)

محمود شریف صادقی (وفا) جهان را از ستم بیدادگران لبریز می بیند و از آن حضرت می خواهد که با ظهور خود، ستمگران
را خلع سلاح کند و شجر مبارک عدل را به بار بنشانند:

ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد

باز آ که ز دست متعلدی، سپر افتد

پر مظلومه شد دهر، بیا تا شجر عدل

در سایه جان پرور تو، بارور افتد (۳)

م.ع.م (پروانه) شرق تا غرب عالم را در چنگال ستم اسیر می بیند و گردش فلک را در مدار ظلم مشاهده می کند و از آن امام
منتقم علیه السلام می خواهد که بر مسند «عدل الهی» تکیه زند و ستمگران را به کیفر کردار پلشت خویش برساند:

۱- ۴۶۷. همان، ج ۳، ص ۶۷.

۲- ۴۶۸. خوشه های طلایی، ص ۱۲۶.

۳- ۴۶۹. همان، ص ۱۴۲.

قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق!

تکیه زن بر مسند الهی، داوری کن

تا به کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟

تا کند اندر مدار عدل گردش محوری کن

تیغ برکش از نیام و قصد جان دشمنان کن

پای زن بر رکاب و حمله های حیدری کن (۱)

صغیر اصفهانی، زمانه را در اثر بیداد، ویرانه می بیند و در انتظار قدم «عدل جهان آرای است» که جهان را از بند ستم آزاد سازد:

دست بیداد، جهان ساخته ویران باید

پا گذارد به میان، عدل جهان آرای (۲)

شهاب تشکری آرانی، صحنه هایی از رویارویی امام عصر علیه السلام با ایادی بیداد و سران ستمگر در عرصه جهانی را به تصویر کشیده است:

پیِ دفاع ستمدیدگان، کمر بندد

سرِ سران ستمکاره، سر به سر شکند

به کینه جویی ویرانی بنای صلاح

ز کاخ مفسده، دیوار و بام و در شکند

بیا که گردن اهریمنان عالم جور

به تیغ قاطعت ای میر دادگر! شکند

شهاب ثاقب خود را به شام تیره فرست

که جادوی ستم دیو، ازین شرر شکند (۳)

(ب) رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آن

یکی از موضوعاتی که در شعر مهدوی بازتاب گسترده‌ای داشته است، رویارویی تمام عیار قائم آل محمدعلیه السلام با کفر جهانی و ایادی آن می باشد.

اغلب شاعران آیینی پارسی گو با به تصویر کشیدن چهره زشت کفر و الحاد، از آن مصلح جهانی برای پایان دادن به این وضع نابهنجار تقاضای ظهور دارند تا گرد شرک و

ص: ۱۹۳

۱- ۴۷۰. همان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- ۴۷۱. همان، ص ۲۰۰.

۳- ۴۷۲. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

بت پرستی از چهره هستی شسته شود و طلعت نورانی ایمان آشکار شود.

طرب اصفهانی، زمانه پس از ظهور را روایت می کند که یکی از آثار آن برجیده شدن بساط ادیان محرف است - که دستاویز کفر مداران جهانی است - و رواج «سگه احمدی» از آثار این قیام جهانی:

در آن دم که تیغ دو دم (۱) بر کف آرد

تهی سازد از جان گردان، قوالب

زند بر درم، سگه شرع احمد نماند بجا نه مجوس و نه راهب

زبس ریزد از تیغ، بر خاک هامون

شود پشته بر پشته، مرکوب و راکب

گریزند ازو، شیر مردان هیجا (۲)

چنان کز بر شیر، خیل تعالب (۳)

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی، تماشایی بودن صحنه پیکار آن امام منتقم علیه السلام را با ایادی کفر و ظلم روایت می کند:

چون کشد تیغ، پی رزم به هنگام ظهور

دارد آن عرصه و آن جنگ، تماشای دگر

می کند فاش، خداوند علیّی اعلی

دست و تیغ علی عالی اعلای دگر (۴)

ملاّ فتح الله (وفایی) شوشتری، روزی را به تصویر می کشد که در اثر ظهور آن حضرت، کفر و نفاق به ایمان بدل شود به گونه ای که اگر در «نی» بدمند، صدای «اذان» از آن برخیزد:

نفاق و کفر به ایمان بدل شود، که اگر

به نی دمنند بر آید از آن صدای اذان (۵)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از «خداوند حرم» می پرسد که تا به کی باید «حرم» در دست نامحرمان باشد و «خانه خدا» به «بتخانه» بدل شود و خانه های «قدس» پامال «پیلان نجدی» گردد:

- ۱- ۴۷۳. کنایه از ذوالفقار است.
- ۲- ۴۷۴. کارزار.
- ۳- ۴۷۵. روباهان، ر ک: خوشه های طلایی؛ به انتخاب محمدعلی مجاهدی {پروانه}، چاپ دوم، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۴- ۴۷۶. همان، ص ۳۱۹.
- ۵- ۴۷۷. همان، ص ۳۷۵.

ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب!

تا به کی باشد حرم در دست این نامحرمان؟

باز شد بیت الصّمَد، بیت الصنم یا للأسف!

کاسر اصنام (۱) کو؟ شاهها تویی دست همان

خانه های قدس حقّ را، پای پیلان محو کرد

خاندان نجد را، ایزد کند بی خانمان!

خانه هایی را که برتر بود از سبع شداد

خانه هایی را که بودی رشک جنّات ثمان (۲)

خسروا! صبر و تحمّل پیشه کردن تا به کی؟!

تیشه بی اندیشه زن بر ریشه این ظالمان! (۳)

واعظ قزوینی در اثر استیلائی کفر بر گستره جهان، پشت محراب را بر دیوار غم می بیند و از منبر چون اُستن حنّانه، صدای ناله می شنود وصف های نماز را همانند صف مژگان چشم کور، درهم و نامنظم می بیند و وعظ و اندرز را در دل غفلت پیشگان بی اثر می یابد؛ که همه ناشی از دوری از وجود نازنین آن ذخیره خداوندی است:

دست در ایام ما هرچند دست بدعت است

شرع هم دارد ز تو دستی، ولی در آستین

پشت محراب، از فراق مانده بر دیوار غم

چوب منبر، بی تو چون حنّانه دارد صد حنین (۴)

چون صف مژگان چشم کور می آید به چشم

بی تو صف های نماز، ای پیشوای شرع و دین!

بی تو حرف وعظ در دل های غفلت پیشگان

گشته همچون آتش افسرده، خاکستر نشین (۵)

دکتر ناظر زاده کرمانی با ذکر این مطلب که «صنعت مغرب»، رونق «بازار دین» را شکسته است، امام قائم علیه السلام را «بت شکن آخر» می نامد که روزی به این نابسامانی ها پایان خواهد داد:

ص: ۱۹۵

۱- ۴۷۸. شکننده بتها.

۲- ۴۷۹. هشت بهشت.

۳- ۴۸۰. همان، ص ۳۷۸.

۴- ۴۸۱. ناله و زاری.

۵- ۴۸۲. همان، ص ۳۸۵.

صنعت مغرب شکست رونق بازار دین

باز شکستش دهد، رونق کالای تو

تیره بماند جهان، نور نتابد زشرق

تا ندهد روشنی، روی دل آرای تو

این همه نو دولتان، غرّه به جاه و جلال

کاش کند جلوه ای، غرّه غرای تو

از بشر بت پرست، جدّ تو بت ها شکست

بت شکنِ آخر است، همّت والای تو

گوش بشر پر شده است از خبر این و آن

باز چه آید به گوش؟ کی رسد آوای تو؟ (۱)

طالب آملی، از آن وجود نازنین می پرسد: تا کی باید شام ظلمانی کفر، عرض وجود کند و صبح تابناک دین نتواند جلوه گری نماید؟ و از پیشگاه آن حضرت تقاضا می کند که به قدرت بازوی خدایی، به حکومت نیرنگ و کفر پایان بخشد:

تا چند شام کفر کند عرض تیرگی؟

و زبیم، صبح دین نکند پیرهن دری؟

وقت است کز نشیمن اقبال مستدام

چون خور(۲)، برون خرامی با تیغ حیدری

و آن گه به سعی بازوی اسلام برکشی

زین روبهان کفر، لباس غضنفری

یک چند گرد معجرشان، مغفری به فرق

بنمای معجزی که کند باز معجری

بشکن شکسته زورقشان را به موج قهر

و آن گاه، ده به دجله خونشان شناوری

جمعی کز آن میانه به اسلام مایلند

فرمایشان به جاّده شرع، رهبری (۳)

حکیم مهدی الهی قمشه ای نیز، نظیر همین خواهش را از محضر آن حضرت دارد:

حال ما مسلمانان، درهم است و بی سامان

درد ما شود درمان، از لبت به آسانی

از عطای مسکینان، ملک حُسن و احسانت

کم نگردد ای مُنعم! چون عطای رحمانی

راه سخت و منزل دور، شام تار و مه، بی نور

پای خسته، دل رنجور، رهبر! تو خود دانی

ص: ۱۹۶

۱- ۴۸۳. همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۲- ۴۸۴. خورشید.

۳- ۴۸۵. همان، ص ۳۹۷.

کار دل شده مشکل، دوز کشتی از ساحل

روز گاز نامقبل، داد ازین پریشانی!

خاطر «الهی» را، از رخت چو ماه افروز

کز غمت شب هجران، درهم است و ظلمانی(۱)

مُلک و ملکوت را تویی رهبر

بر غیب و شهود هم تو سلطانی

بر کشور شرع مصطفی بنگر

ای خسرو تاجدار ایمانی!

این خانه شرع را عمارت کن

از لطف، که می کشد به ویرانی

باز آی و بگیر کشور دین را

زین گمشدگان تیه نادانی

باز آ که جهان رهانی از ظلمت

از شعشه رخت به آسانی

ای مهر سپهر علم و دین! باز آی

عالم شده شام تار ظلمانی!(۲)

(ذاکر) جوهری، گزارشی از نابسامانی اوضاع زمانه کفر آلوده را به محضر آن حضرت ارایه می دهد و از آن منتقم الهی درخواست می کند که جهان را از وجود ناپاکان بپردازد:

تا تو زما روی نهان کرده ای

خون به دل پیر و جوان کرده ای

خیز و بین ای شه دنیا و دین!
کفر، گرفته همه روی زمین
عالم ما، عالم دیگر شده
آینه دهر، مکدر شده
شرع نبی، یکسره بر باد رفت
دین ز کف بنده و آزاد رفت
خانه ایمان، همه ویران بین
گیر و مسلمان همه یکسان بین
خیز و بکش، تیغ دو سر از نیام
ای شه منصور! پی انتقام
خیز و جهان پاک ز ناپاک کن
روی زمین پاک ز خاشاک کن
ما که نداریم به غیر از تو کس
ای شه خوبان! تو به فریاد رس (۳)

ص: ۱۹۷

۱- ۴۸۶. همان، ص ۴۰۰.

۲- ۴۸۷. همان، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۳- ۴۸۸. همان، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.

شادروان غلامرضا (قدسی) مشهدی از غزلبردانان پر آوازه معاصر در سبک اصفهانی، در مربع ترکیب مهدوی خود از بی سر و سامانی پیروان قرآن در زمانه غیبت به پیشگاه امام عصر علیه السلام شکوه می برد و ظهور آن حضرت را آرزو می کند:

ما همه عاشقِ دلداده و جانانه تویی

رهبر مردم آزاده و فرزانه تویی

صدف دین خدا را، دُرِ یکدانه تویی

قدمی رنجه نما، صاحب این خانه تویی

خانه صبرِ زهجران تو گردیده خراب

از ره لطف و کرم منتظران را دریاب

خاطر آشفته چنین، پیرو قرآن میسند

بی پناه، این همه افراد مسلمان میسند

بیش از این ذلت این جمع پریشان میسند

دوست را، دستخوش فتنه دوران میسند

تا به کی نزد کسان، بیکس و یاور باشیم

چند از دوری روی تو در آذر باشیم

سوی ما کن نظری از پی دلداری ما

که کند غیر تو از مهر و وفا، یاری ما؟

تا تو از لطف نیایی به هواداری ما

که دهد خاتمه آخر به گرفتاری ما؟

ما همه منتظر مقدم فرخنده تو

تا بینیم مگر چهره تابنده تو

دلِ افسرده ما را زغم آکنده بین
مسلمین را به همه جای پراکنده بین
آشنا را بر بیگانه سرافکنده بین
از غم بی هنری، یکسره شرمنده بین
چه بگویم که تو خود، آگهی از راز نهران
باری آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟
بی تو ما در کف بیگانه گرفتار شدیم
خون جگر، از ستم دشمن مکار شدیم
تو سری خور ز هوسرانی اشراش شدیم
در بر خلق جهان، خوارتر از خار شدیم
اجنبی پای چو در کشور اسلام نهاد
هستی ملت ما را ز جفا داد به باد(۱)

ص: ۱۹۸

حضورى سلماسى، روزگار پس از ظهور امام منتقم عليه السلام و تيره بختى دشمنان اسلام را روايت مى كند:

آن بدین گوید: بینش جوشن احمد به بر

وین بدان گوید: بینش تیغ حیدر بر میان

تو درفش جد به سر، و اندر کفت تیغ پدر

وز نهیت کرده گم راه فلک، آه و فغان

هر دیاری کاندرو حکم نبی ناخوانده ماند

هر حصاری را که تیغ مرتضی نگشوده آن

زیر فرمان آوری با حکم و تیغ خویشتن

بر نشینی اندر آن، فرمانروا و کامران

دشمنان را بر گلو آویزی از دار و درخت

تا جهان گردد سراسر، خود به کام دوستان

پیش از یک سو زده صف، صاحبان دین و داد

هم ز دیگر سو، خداوندان شمشیر و سنان [\(۱\)](#)

قسمت دوم

امام همامی که باشد ره او

صراطی که خوانی به سبُع المثنائی [\(۲\)](#)

عدو، ذوالفقارش چو بیند درخشان

دهد تن به آسیب برق یمانی [\(۳\)](#)

مهدی عصر، حجت قائم که در گهش

بس فخرها به گنبد خضرا کند همی

١- ٤٩٠. تذكرة مدينة الادب، ج ٢، ص ٧٦١ و ٧٦٢.

٢- ٤٩١. سورة حمد.

٣- ٤٩٢. همان، ص ٧٦٣.

تیغش اگر شراره به بحر اندر افکند

آتش ز قعر بحر، هویدا کند همی

روی جهان به دیده دشمن کند سیه

وز خون به تنش، جامه حمرا کند همی (۱)

بقای سپاهانی (متوفای ۱۲۶۰ ق) از علمای بنام دوره قاجار و مشهور به اشرف الکُتَّاب، در توصیف رویارویی امام زمان علیه السلام با ایادی کفر می گوید:

بر کشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب

همچو تیغ از کام هر مشرک، زبان آید برون

گر وزد باد نهییش در چمن از بید بُن

جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون (۲)

اسکندر خان (بهجت) قاجار، گلزار دین را به وجود نازنین امام عصر علیه السلام پویا و شکوفا می بیند و حیات ایمان را از دم جانبخش او می داند و کاخ ظلم و شرک را به دست توانای آن حضرت، ویران می نگرد:

بُود آیین بدو تازه، چو گلبن در مه اُردی (۳)

بود ایمان بدو زنده، چو خضر از چشمه حیوان

عقاب سهم (۴) او، بشکسته زاغ شرک را شهیر

سپاه عدل او، کرده است کاخ ظلم را ویران (۵)

سلطان محمود (پروانه) (متوفای ۱۳۴۹ ق) در قصیده ای مرَدَّف به ردیف «دست» و به شیوه سؤال و جواب، بُعد کفر ستیزی قیام جهانی امام موعود علیه السلام را یادآور می شود:

گفتم: ز چهر دین که زداید غبار کفر؟

گفتا که او، برد چو سوی ذوالفقار دست

۱- ۴۹۳. همان، ص ۷۶۳.

۲- ۴۹۴. همان، ص ۴۰۴ و ۴۱۶.

۳- ۴۹۵. اردیبهشت.

۴- ۴۹۶. تیر.

۵- ۴۹۷. همان، ص ۴۵۲.

گفتم: که کار زار کند بر مخالفان؟

گفتا که او چو گشاید بر کارزار، دست (۱)

حضورى سلماسى، به منتظران ظهور حضرت مهدى عليه السلام بشارت مى دهد که آن ولّى خدا، ديارى از دشمنان دين و آيين را باقى نخواهد گذارد و جهان را به چشم آنان تيره و تار خواهد کرد:

مهدى عصر، حجت قائم که در گهش

بس فخرها به گنبد خضرا کند همى

تيغش اگر شراره به بحر اندر افکند

آتش ز قعر بحر، هويدا کند همى

روى جهان به دیده دشمن کند سیه

وز خون به تنش، جامه حمرا کند همى

سازد زمين سپهر و عدو را، بنات نعش

چون کارزار با صف اعدا کند همى (۲)

حاجب شيرازى بر اين باور است که در قيام جهانى حضرت مهدى عليه السلام، حضرت امير مؤمنان على عليه السلام به يارى او خواهد شتافت و با ذوالفقار خود، دشمنان دين را به كيفر خواهد رساند:

اى آن که به ترويج تو با تيغ دو پيکر (۳)

شاه دو سرا، بدر دُجى حيدر صفدر بر خصم کند حمله، به کردار غضنفر (۴)

از کفر کشد كيفر، بى منت لشکر

چونان که به روباه بود حمله ضيغم (۵)

محمّد على خان (خرد) کرمانى (متوفای ۱۳۰۰ ق) در قصيده بلند مهدوى خود، از پيشگاه امام منتقم عليه السلام درخواست مى کند که پا در رکاب نهد و کار را در عرصه کارزار بر دشمنان دين زار سازد.

امروز در زمانه، شهنشاه!

نبود خدیو غیر تو، کیهان را

در کفّه ولای تو سنجیدند

هرجا ز حقّ و باطل، میزان را

ص: ۲۰۱

۱- ۴۹۸. همان، ص ۵۳۷.

۲- ۴۹۹. همان، ص ۷۶۳.

۳- ۵۰۰. کنایه از ذوالفقار است.

۴- ۵۰۱. شیر.

۵- ۵۰۲. همان، ص ۷۷۷.

تیغ کج تو، در همه آفاق

آورده است رایت ایمان را

تا بفکنی تو، تخم عدالت را

تا بر کنی تو، ریشه طغیان را

آور نگون تو رایت فرعونی

درهم شکن تو لشکر هامان(۱) را

ای شیر حق! دمی زپی هیجا(۲)

در زیر ران بیاور یکران(۳) را

آور به کارزار، یکی جولان

تا کار، زار گردد عدوان را

خصمت، ز بیم خشم تو در هیجا

بس بر جگر فشارد دندان را

گر سر طلب کند زعدو، تیغ

تسلیم وی ز بیم کند جان را(۴)

م.ع.م (پروانه) بی قراری خود را از به درازا کشیدن ایام غیبت آن ذخیره خداوندی، نشان می دهد و از آن موعود جهانی علیه السلام می خواهد که با قیام الهی خود، به اوضاع نابسامان مسلمانان و سلطه کفر جهانی پایان دهد:

تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شمارم؟

چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن

شاهباز دین، ز هر سو می خورد تیری خدا را

طایر بشکسته بال دین حق را، شهری کن

موج بحر کفر، پهلوی می زند بر ساحل دین
نوح شو، طوفان به پا کن، فُلك دین را لنگری کن
تا نداده حق پرستی، جای خود بر بت پرستی
بت شکن شو چون خلیل و، دفع خوی آزی کن
کفر را، از ریشه بر کن، ظلم را از بن بر افکن
برق شو، از دشمنان خرمن بسوزان، تُندری کن (۵)

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع زمانه را برای ظهور امام منتظر علیه السلام مناسب می بیند و از این که «کعبه دل ها» را «بتخانه» می بیند، دل نگران

ص: ۲۰۲

-
- ۱- ۵۰۳. نام وزیر فرعون.
 - ۲- ۵۰۴. کارزار، جنگ.
 - ۳- ۵۰۵. مرکب تیز رفتار.
 - ۴- ۵۰۶. همان، ص ۸۱۹-۸۲۲.
 - ۵- ۵۰۷. خوشه های طلایی، به انتخاب محمد علی مجاهدی، چاپ دوم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

است، و بر این باور است که زمان بر افراشتن پرچم اسلام و انتقام مولی الکونین ابا عبدالله الحسین علیه السلام فرا رسیده است:

ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید

تا به کی کعبه دل ها همه بیٔ الوثن است؟ (۱)

کعبه در گه تو، قبله ارواح و عقول

خاک پاک ره تو، سجده گه مرد و زن است

ای که در ظلّ لوای تو کند گردون جای

نوبت رایت اسلام بر افراشتن است

ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم!

گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن (۲) است (۳)

عبّاس (حدّاد) کاشانی، «فتح و ظفر» را ره آورد «شمشیر مهدوی» می شناسد که سرانجام، ریشه دشمنان دین را خواهد زد و بساط کفر را خواهد برچید:

این همان است که گر تیغ کشد روز نبرد

از سر تیغ کجش، فتح و ظفر می ریزد

ز تبرّای عدوی تو، تبر را دیدم

ریشه خصم بد اندیش تو، بر می ریزد (۴)

همو آمادگی خود و امت اسلامی را - در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام - برای قلع و قمع دشمنان کافر کیش اعلام می دارد؛ چرا که امام خویش را می شناسد و می داند که باید کدام پرچم را در اهتزاز در آورد:

از برای قلع و قمع دشمنان کفر کیش

از دم شمشیر بزّان، تیزتر گردیده ایم

ما امام خویش را حدّاد! می دانیم کیست

در نظر بازی، عجب صاحب نظر گردیده ایم (۵)

دکتر قاسم رسا، یورش سپاه مهدوی را با فرار سپاه کفر همراه می بیند و قیام مهدی موعود علیه السلام را با از پا نشستن فتنه و غوغا همزمان:

ص: ۲۰۳

۱- ۵۰۸. بتخانه.

۲- ۵۰۹. کنایه از وجود مقدس امام الشُّهداء حضرت حسین بن علی علیهما السلام است.

۳- ۵۱۰. همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۴- ۵۱۱. همان، ص ۱۳۵.

۵- ۵۱۲. همان، ص ۱۷۵.

تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد

تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا(۱)

طرب اصفهانی، گوشه ای از صحنه رویارویی آن حضرت را با کفر جهانی به تصویر کشیده است:

روزی که بر کف آرد آن تیغ حیدری

جبریل بر فرازد بر فرق او لوا

چون شیر خشمناک در آید به دشت کین

از کشته پشته سازد، در عرصه غزا

گریان قضا ببینی، در ماتم قدر

مویان قدر بیابی، بر کشته قضا(۲)

همو در قصیده مناقبی دیگری، از این که همه مردم به سمت گمراهی گرویده اند و بیگانگان بر گستره جهان حکومت می رانند، شکوه دارد و ظهور آن حضرت را تقاضا می کند تا بساط ادیان محرف را برچیند:

همه خلق گمراه و، او هست هادی

همه خصم مغلوب و، او هست غالب

چو مرفوع، اعلام توحید سازد(۳)

کند جمله مخفوض، دین نواصب(۴)

در آن دم که تیغ دو دم بر کف آرد

تهی سازد از جان گردان، قوالب

شها! خلق رفتند از دست یکسر

برون آی ای مظهر لطف واجب!

اجانب گرفتند ملک جهان را

بیر از میان، این رسوم اجانب

کند منقبت جبرئیل امینت

«طرب» کیست کت (۵) دم زند از مناقب؟ (۶)

میرزای نوغانی خراسانی این امید را دارد که شمشیر انتقام حضرت مهدی علیه السلام که از نیام دادخواهی بیرون خواهد آمد، هم قامت دین را راست و استوار سازد و هم قامت عاشقان جمال مهدوی را که در زیر بار هجر خمیده است:

ای دست خدا! دست بر آور که ز دشمن

بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم

ص: ۲۰۴

۱- ۵۱۳. همان، ص ۲۰۷.

۲- ۵۱۴. همان، ص ۲۱۰.

۳- ۵۱۵. پرچم های توحید را برافرازد.

۴- ۵۱۶. آیین ناصبی ها و مذهب دشمنان آل الله را از رونق بیندازد.

۵- ۵۱۷. مخفف که تو را.

۶- ۵۱۸. همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۵.

شمشیر کجّت راست کند قامت دین را

هم قامت ما را، که ز هجر تو خمیدیم (۱)

دکتر قاسم رسا، حمایت آن وجود مقدّس را از دین حقّ خواستار می شود؛ چرا که پایمال فتنه و شر گردیده است و می داند که اگر آن حضرت بر سپاه خویش فرمان راند، لشکر کفر خواهد گریخت و اگر قیام کند، فتنه از پای خواهد نشست:

بیا ای خسرو خوبان! حمایت کن تو از قرآن

که شد پامال دین حق، ز شرّ و فتنه اعدا

تو گر لشکر برانگیزی، سپاه کفر بگریزد

تو گر از جای برخیزی، نشیند فتنه و غوغا

بیا ای کشتی رحمت! که دنیا گشته طوفانی

چو کشتیان تویی ما را، رهان از جنبش دریا (۲)

شهاب تشکری آرانی، ضمن اشاره به یکه تازی آن امام منتقم علیه السلام در عرصه جهانی برای براندازی اساس فتنه و کینه و کفر، پرده هایی از شرارت کفر جهانی را باز گو می کند:

روا مدار اماما! که سنگ دشمن دین

دل چو آینه دوست، بیشتر شکند

روا مدار اماما! که قوم مستکبر

حریم حکم خدا را، به زور و زر شکند

روا مدار اماما! که امت صهیون

زمیزبان عرب، دست و پا و سر شکند (۳)

ج) برقراری نظام عدل و قسط واقعی در گستره جهان

قسمت اول

بدون شک، از مهمترین ره آوردهای قیام جهانی امام موعود علیه السلام استقرار نظام عدل و قسط اسلامی در گستره کره

خاکی است. حکومت کوتاه و زودگذر امیرمؤمنان علی علیه السلام نمودی از حکومت عدل مهدوی بود که ارائه شد؛ ولی مردم ناسپاس و حق ناشناس آن زمان خصوصاً کوفیان شامی مشرب، عدل علوی را تحمّل نکردند و ستم بنی امیه را به

ص: ۲۰۵

۱- ۵۱۹. همان، ص ۱۷۳.

۲- ۵۲۰. همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳- ۵۲۱. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

جان پذیرا شدند.

شاید در پیشینه شعر مهدوی، شعری به جامعیت شعر میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی که در سنه ۱۳۳۴ ق بدرود حیات گفته است، در مورد نظام مهدوی مبتنی بر عدل و قسط اسلامی وجود نداشته باشد. ابیاتی از این قصیده مهدوی را مرور می کنیم:

کیست که پیغام منْ به اهل ایران برد؟

بلکه ز ایران زمین، به خلق کیهان برد؟

غیر صبا نیست کس، که مژده عدل و صلح

تحفه به ایران دهد، هدیه به توران برد

آن که ز مصر کمال، بوی قمیص (۱) وصال

ز یوسف بی مثال، به پیر کنعان برد

مژده صلح و صلاح، وعده فوز و فلاح

ز آذرآبادگان تا به خراسان برد

هم گذرد از عراق، به یزد و کرمان رسد

بوی بهی از جهان سوی سپاهان برد

گاه به مازندران وزد به هر خشک و تر

پس گل فضل و کمال به خاک گیلان برد

برای کسب شرف وزد به اهواز و فارس به زلف خوبان تند، مشک فراوان برد

گه به اروپا رود، گاه به اسپانیا در همه شهر و دیار، مژده احسان برد

ز سر حد آسیا به ینگه دنیا (۲) رود

به خاک افریقیه (۳) کار به سامان برد

به روس تازد سمند، به روم گیرد عنان

۱- ۵۲۲. پیراهن.

۲- ۵۲۳. ینگه دنیا، قاره آمریکا.

۳- ۵۲۴. افریقا.

پیک صبا را ز مهر غبار بنشان زچهر

گوی که تا حرف حق، به اهل ایمان برد

نهد به پاریس رو، کند ز لندن گذر

گلِ سعادت شمیم، در دو گلستان برد

از لب دریای هند تا به خط مصر و چین به درد درماندگان، ز لطف درمان برد

هم به هواخواه جنگ، فرقه بی نام و ننگ

گوید کاین خنک لنگ، کیست زمینان برد؟

آلت نارینه را، کیست در آب افکند؟

سلاح جبریّه را، کیست به جبران برد؟

تحفه خاک اروپ (۱) چیست؟ تفنگ است و توپ

هلا که این تحفه را، باز به آنان برد

از سر صلح و صلاح، و ز ره خیر و فلاح

مژده نزع (۲) سلاح، به خلق دوران برد

عدل جهاندار شد، ظلم نگونسار شد

ازین بشارت زمین، کلاه کیوان برد

سیلی از صلح کل، رستم دستان خورد

گردن در قید عدل، سام نریمان برد

صبا چو از این سفر، خوش به سلامت رسد

دامن دامن عبیر، خدمت شعبان برد

«انجمن قدس» را، خدمت شایان کند

۱- ۵۲۵. اروپا.

۲- ۵۲۶. کندن چیزی از جایی و در این جا مجازاً مراد خلع سلاح جهانی است.

«انجمن مهدوی» (۱) است که خاک درگاه او

باد صبا سر مه وار، بهر سلیمان برد

نیمه شعبان بود، جهل به زندان بود

خضر از این بزم راه، به آب حیوان برد

به خاک خاقانی (۲) ار، برد نسیم سحر

به سر نهد بنده وار، به شاه سروان برد

کمال دین (۳) را سزد کز پی کسب کمال

به اصفهان بوی جان، ز خاک تهران برد

شعر مگو، جان بگو، جوهر ایمان بگو

که بیٔ بیتش، ملک به عرش رحمان برد

مدحتِ مهدی شتی که راویان ورا

تحفه یکی سر دهد، هدیه یکی جان برد

سید والا تبار، حجت پروردگار

که حاصل از طبع او، قلزم و عمان برد

قائم قیوم فرد، که فضله خوان او

عیسی مریم خورد، موسی عمران برد

مالک ملک ملوک، کز ره سیر و سلوک

رنگ ظنون و شکوک، ز لوح ایقان برد

ای گهر بحر جود! خسرو غیب و شهود!

که آسمانت سجود، به قصر و ایوان برد

معنی شهد و رطب، ز شعر «حاجب» طلب

که لذت از شعر من، طبع سخندان برد(۴)

ص: ۲۰۸

۱- ۵۲۷. نام انجمن حاجب شیرازی است که با دوستان شاعر خود در آن گرد می آمدند.

۲- ۵۲۸. حاجب شیرازی این قصیده را به اقتضای خاقانی شروانی سروده است و کمال الدین اصفهانی نیز در همین وزن و ردیف و قافیه، اخوانیه ای با خاقانی دارد.

۳- ۵۲۹. همو.

۴- ۵۳۰. تذکره مدینه الادب، ج ۲، ص ۷۷۴.

حکیم ساوجی، آرزوی روزی را می کند که قائم آل محمد علیه السلام شمشیر عدالت بر کف، پرچم فتح و ظفر را بر بام آسمان به اهتزاز در آورد و بساط عدالت را در گستره زمین بگستراند و کره خاکی را از ظلمت ضلالت رهایی بخشد و انتقام خون شهدای کربلا را از دشمنان دین بگیرد:

خوش بود آن دم که تیغ عدل کشانی

رایت (۱) النَّصْرُ لِي (۲)، به ماه رسانی

خَنَگْ (۳) سبک بر عدوی دین بجهانی

حمله ور آیی، صفوف کفر درانی

تیغ کجت، حجتی است قاطع برهان

بر به زمین گستری بساط عدالت

پاک کنی نطع خاک (۴) را ز ضلالت

پاکدلان را تهی کنی ز ملالت

افسر پیغمبری به سر ز جلالت

در به یمینت، عصای موسی عمران ای که ولی شهید دشت بلایی

منتقم دشمنان خون خدایی

کی شود از غیب، چهر خود بنمایی

عقده زدل های دوستان بگشایی

خانه سفیانیان نمایی ویران (۵)

حضور سلماسی در قصیده مهدوی خود، پس از خزائیه ای زیبا و شاعرانه، به برقراری عدالت در گستره گیتی و برچیدن بساط نادانی به دست توانای مهدی موعود علیه السلام اشاره می کند:

پر از عدل سازد همه روی گیتی

به حکم ولایت، به صاحبقرانی

ز گنج اندر آرد دو مار و، زندشان

به نار، از سر قهر و ز قهرمانی

همی پاک سازد مقام اعالی

ز خُبث (۶) جهالت، ز رجس (۷) ادانی

الا تا هماره در ایام پیری

به دل بگذرد آرزوی جوانی

به گاه ظهور و به هنگام غیبت

أبا (۸) فَرَّ یزدان کنی زندگانی (۹)

ص: ۲۰۹

۱- ۵۳۱. پرچم

۲- ۵۳۲. پیروزی با من است.

۳- ۵۳۳. اسب رهوار، مرکب.

۴- ۵۳۴. کنایه از گستره دنیا.

۵- ۵۳۵. همان، ص ۷۴۸ و ۷۴۹.

۶- ۵۳۶. پلیدی.

۷- ۵۳۷. آلودگی.

۸- ۵۳۸. با.

۹- ۵۳۹. همان، ص ۷۶۳.

همو در قصیده مناقیبی دیگر به این مطلب اشاره می کند که میزان عدل الهی به دست توانای حضرت ولی عصر علیه السلام برپا خواهد شد:

ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار

قسطاس عدل را، ز تو برپا کند همی

پهلوی به درگه تو اگر آسمان زند

عفوش نما، که خواهش بیجا کند کسی (۱)

میرزا نصر الله (صبوری) اصفهانی از این که به نام «عدل»، جهان رو به ویرانی نهاده و ستمگران بی محابا بر اریکه قدرت تکیه زده اند، شکوه می کند و از آن حضرت می خواهد که آنان را به کیفر برساند:

به دامن تو بود دست بندگان خدای

تو خواه دست خدا باش و خواه دامان باش

به نام عدل، جهان شد ز ظلم و جور خراب

به اسم ظلم، تو معمار عدل و احسان باش

به ذوالفقار بزن دست و پای کن به رکاب

نهنگ لُجه دریای خون قربان باش

پناه قرآن، هر حجّتی به عصری هست

کنون که حجّت عصری، پناه قرآن باش (۲)

ملاّ فتح الله (وفایی) شوشتری آرزوی روزی را می کند که با ظهور آن حضرت، ظلم و تعدّی از عرصه کره خاکی رخت بربندد و با استقرار عدالت، گرگ از گله نگاهبانی کند:

خوش آن زمان که درآید برون ز مَکمن غیب

شود جهان همه از یمن مقدّمش چو جنان

ز جور و ظلم و تعدّی، جهان شود ایمن

به عهد عدلش گردد زمانه، امن و امان

که آشیانه کبوتر کند به چنگل (۳) باز!

به گلّه، گرگ شود پاسبان به جای شبان (۴)

میرزا داراب بیگ «جویا» تبریزی در توصیف زمانه عدل مهدوی به این امر بسنده

ص: ۲۱۰

۱- ۵۴۰. همان، ج ۲، ص ۷۶۳.

۲- ۵۴۱. خوشه های طلایی، ص ۳۳۲ و ۳۳۴.

۳- ۵۴۲. چنگال.

۴- ۵۴۳. همان، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

می کند که بعید نیست تیری که در ترکش کبک دری قرار دارد، از جنس پر شهباز باشد؛ همان مرغ تیز بالی که به خون کبک دری تشنه است:

مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست

چون شه مردان به ذات او مسلم سروری

آن که گر سازند در ایام عدل او بجاست

از پر شهباز، ترکش (۱) کبک دری (۲)

طالب آملی نیز در به تصویر کشیدن حکومت عدل مهدوی از شیوه بیانی جویای تبریزی سود جسته است:

فتوای او که نسخه عیسای ملت است

جان ها دمیده در تن شرع پیمبری

تا فرش عدل او شده زینت گر زمین

برچیده دست ظلم، بساط ستمگری

عاجز چنان قوی شده اکنون که روبهان

گسترده اند فرش ز نطع غضنفری (۳)

جا کرده در جِبَلت شاهین ز عدل او

و هَمی که بود لازم طبع کبوتری (۴)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) از آن آفتاب عالمتاب آسمان امامت و ولایت، تقاضای بردمیدن از افق معدلت دارد و جز ساحل عنایت آن بزرگوار مأمنی نمی جوید:

ای قبله عقول! که اهل قبول را

جز کعبه تو، ملتزم و مستجار نیست

امروز در قلمرو توحید سگه زن

غیر از تو ای شهشه والاتبار نیست

با یگه تاز عزم تو زانو دو تا کند
این توسن سپهر که هیچش قرار نیست
ای صبح روشن! از افق معدلت در آی
ما را زیاده طاقت این شام تار نیست
ما را ز قلزم فتن آخر الزمان
جز ساحل عنایت و لطف، کنار نیست
غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد!
هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست (۵)

قسمت دوم

میرزا علی اکبر (شیدا) شیرازی ملقب به مسرور علی، صحنه ای از کارزار حضرت

ص: ۲۱۱

-
- ۱- ۵۴۴. تیردان.
 - ۲- ۵۴۵. همان، ص ۳۹۱.
 - ۳- ۵۴۶. سفره ای چرمین از جنس پوست شیر.
 - ۴- ۵۴۷. همان، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
 - ۵- ۵۴۸. همان، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

مهدی علیه السلام و آثار هیبت مهدوی را به هنگام ظهور به تصویر می کشد و بر این باور است که در زمانه حکومت عدل مهدوی، کبوتر در زیر بال هما با آسایش خاطر آشیان خواهد گرفت:

شرار تیغ تو تابد اگر به جانب بحر

صدف به جای دُر از خوف پرورد مرجان

ز خاک معرکه در روز رزمِ سرمه مرگ

قضا به چشم عدویت کشد، به میل سنان

شها! مها! ملکا! ای که تیغ خونریزت

میان باطل و حقّ است قاطع البرهان

ز پاس شحنه عدلت کبوتری گیرد

به زیر بال هما با فراغ بال، مکان(۱)

جلال الدّین ابوالفضل (عنقا) طالقانی (متوفای ۱۳۳۳ ق) در هفتمین بند از ترجیع دوازده بندی مهدوی خو، حکومت عدل امام قائم علیه السلام را برهم زننده بساط ستم در عرصه جهانی معرفی می کند:

ای شه عشق و شاهد چالاک!

ای منزّه ز حیّز ادراک

از تو، تأثیر ثابت و سیار

و ز تو، برپا عناصر و افلاک

هست در حکم تو، قضا و قدر

هست در امرت از سمک به سماک

عدل تو، بیخ ظلم خواهد کند

پاک روید ازین چمن، خاشاک

هرکه پیچد سر از طریق هدا

عرضه تیغ تو شود، بی باک (۲)

فارس بر جرودی در زمانه حکومت عدل مهدوی، «سندان» را از آسیب «پتک» در امان می بیند:

زند گر شحنه عدلش به عالم بانگ آسایش

کجا پتک آورد زهره که کوبد فرق سندان را؟ (۳)

شادروان صادق سرمد، لحظه لحظه روزگاران ظهور را مرور می کند و در هر کجا که

ص: ۲۱۲

۱- ۵۴۹. تذکره مدینه الادب، ج ۳، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲- ۵۵۰. همان، ص ۲۶۳ و ۲۸۱.

۳- ۵۵۱. همان، ص ۳۵۷.

کوکبه عدل مهدوی، پرچم افراشته، از عرصه مظلومه، مهد امان ساخته است و بر این باور است که پیروان راستین امام موعود علیه السلام نه تنها زیر بار ظلم نمی روند؛ که داد مظلومان را از ستمگران می گیرند:

هر کجا کوکبه عدل تو پرچم افراشت

عرصه مظلومه را مهد امان ساخته ای

هر که شد پیرو تو، پیروی از ظلم نکرد

که ز بیداد گرش، دادستان ساخته ای

صاحب امری و از حکم تو بیرون نبود

آن چه در دایره کون و مکان ساخته ای

تو به خود قائم و، قائم به تو عالم، که جهان

قائم از عدل، کران تا به کران ساخته ای

حجت بالغه عقلی و در روی زمین

پیرو حکم خود، اعصار و زمان ساخته ای (۱)

طرب اصفهانی، صحنه ای از حکومت عدل مهدوی را به تصویر می کشد که آهوان بیابان از پستان شیر درنده، شیر می نوشند:

از عدل و داد پر کند آن گونه روی خاک

کز شیر شرز، شیر خورند آهوان غذا

بی حکم او نبارد از آسمان، مطر (۲)

بی امر او نروید از خاکدان، گیا (۳)

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر)، اوضاع نابسامان زمانه خود را که ناشی از سلطه اجانب و کفر جهانی بر گستره خاکی است، به محضر امام زمان علیه السلام گزارش می دهد و مسند دادخواهی و سریر حکومت جهانی را زینده او می داند:

ای معدلت پناهی! هنگام دادخواهی

اورنگ پادشاهی، شایان بود شما را

انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست

کی زبید اسم اعظم، دیو و دد دغا را؟

از سیل فتنه کفر، اسلام تیره گون است

دین مبین زبون است در پنجه نصارا

ای هر دل از تو خرم! پشت و پناه عالم!

بنگر دچار صد غم یک مشت بینوا را(۴)

خاتمی نوری، وجود نازنین آن مظهر عدل خداوندی را، ذات عدالت می شناسد و

ص: ۲۱۳

۱- ۵۵۲. خوشه های طلایی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- ۵۵۳. باران.

۳- ۵۵۴. همان، ص ۲۱۰.

۴- ۵۵۵. همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

برپایی میزان عدل را زینده او می داند و از وی می خواهد که با دادخواهی خود، ایران و گستره جهان را از زلال عدل سیراب سازد:

ای مالک ملوک جهان! برخیز

خواهد چنین جهان چو تو سلطان را

عجل علی ظهورک یا مهدی!

تا انس و جان برد ز تو فرمان را

میزان عدل بر تو بود قام

شاهین تویی دو کفه میزان را

با عدل و داد خویش بیارایی

دنیا، به ویژه کشور ایران را (۱)

شمس الفصحاء (محیط) قمی، زمانی را برای حکومت عدل مهدوی مناسب می داند که گستره خاک از بیداد ستمگران، آبتن انقلاب باشد و با ظهور آن حضرت، بساط فرعونیان برچیده شود:

مهدی، ولی قائم و موعود و منتظر آخر امام و یازدهم نجل بوتراب عنوان آفرینش و فهرست کن فکان

کز دفتر وجود بود فرد انتخاب

با پایه عنایت او پاید آسمان

در سایه حمایت وی تابد آفتاب

گیرد ز عدل و دادش آرام، روزگار

از ظلم و جور گیرد هرگاه انقلاب

درمانده ام، اغثنی یا صاحب الزمان!

یا خاتم الائمه و یا تالی الکتاب! (۲)

(د) تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی

یکی از رسالت های جهانی قیام حضرت مهدی علیه السلام، حاکمیت اسلام بر جهان و احیای ارزش های دینی است، و تحقق این امر مهم جز به قیام آن مصلح جهانی امکان پذیر نیست.

بقای سپاهانی در قصیده ای که به مناسبت میلاد امام عصر علیه السلام سروده، به این مهم پرداخته و ابیاتی از آن را به وصف حکومت جهانی آن حضرت اختصاص داده است:

مهدی هادی که گشت از گل رویش

عرصه عالم، پر از شقایق نُعمان

مصحف تأیید را، جبینش تفسیر

نامه ایجاد را، وجودش عنوان

ص: ۲۱۴

۱- ۵۵۶. همان، ص ۲۲۷.

۲- ۵۵۷. همان، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

جز به مرادش، قدر ندارد قدرت
جز به رضایش، قضا ندارد فرمان
عدل و امان، بسته با ظهورش میثاق
فتح و ظفر بسته با حُسامش (۱)، پیمان
امن و سلامت، به روزگار شهودش
هر دو بر آرند سر ز چاک گریبان
شرک و شقاوت، ز دورباش (۲) ظهورش
هر دو بیوشند رخ، به پرده خذلان
از پسِ روزی، که بر گرفته شب جهل
روی زمین را همه به قیر و به قطران
تابد خورشید وار از افق غیب
زنگ ضلالت بشوید از رخ کیهان
زیر لوایش، بسیط مشرق و مغرب
زیر سپاهش، بساط کوه و بیابان
خیمه اجلال او، براز بر گردون
قبه خرگاه او، براز بر کیوان
گیتی گردد ز فرط امن و سلامت
خرّم و آراسته، چو روضه رضوان
چون بر نور سهیل، کرمک شبتاب
کفر پذیرد فنا ز قوّت ایمان (۳)

بقای سپاهانی (متوفای ۱۲۶۰ ق) مشهور به اشرف الکتاب از علمای شاعر دوره قاجار، بر این باور است که در قیام جهانی امام موعود علیه السلام و پس از به اهتزاز در آمدن پرچم بشارت انگیز «جاء الحق»، هر چه کثری و ناراستی است از نهاد آدمی بیرون خواهد رفت و به جای آن راستی و درستی خواهد نشست، و بدیهی است که اساس کفر بر پایه ناراستی نهاده شده و بنیان متین دین بر اساس راستی و درستی استوار است:

چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست

راستی از کثری و سود از زیان آید برون (۴)

حاجب شیرازی، بر صبغه اسلامی نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام پای می فشارد و جهانگیر بودن حکومت مهدوی را بشارت می دهد:

امام قائمِ دائم، محمد بن حسن که هست ذاتش با ذات لایزال، قرین

ص: ۲۱۵

۱- ۵۵۸. شمشیرش.

۲- ۵۵۹. نیزه دو شاخه دارای چوبی مرصع که در قدیم پیشاپیش شاهان می برده اند تا مردم بدانند که پادشاه می آید و خود را به کنار کشند.

۳- ۵۶۰. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۴۱۷.

۴- ۵۶۱. همان، ص ۴۱۶.

ایا امام هدی مظهر ظهور خدا!

که هست مادح ذات خدای حیّ مبین

پس از ولادتت، آباء و اُمّهات تمام

بمانده اند به ظاهر سَتْرَوْن (۱) و عَنین (۲)

گر از کمین بدر آیی، به کف گرفته کمان

قضا دگر نه کمان گیرد و قَدَر نه کمین

تویی که زیور توقیع تو بود، طاها تویی که زینت منشور تو بود، یاسین ز خاتمی بُد اگر حشمت سلیمانی

تویی نگینی و، عالم تو راست زیر نگین (۳)

حاجب شیرازی در مسمّط مهدوی خود، جهان هستی را فرمانبر امام موعود علیه السلام معرفی می کند و آن وجود مقدّس را حاکم علی الاطلاق عوالم کون و مکان می شناسد که فرمانش در جای جای گستره گیتی نافذ است:

شاهنشاه اقلیم بقا، مهدی قائم آن گوهر دریای شهامت، شه دائم

آن مظهر یزدان، ولی کامل عالم

عالم، همه محکوم و وجودش همه حاکم

امرش همه جا مُتَقَن و حکمش همه محکم (۴)

میرزا غلامحسین خان (ادیب) کرمانی، جهان شمولی حکومت مهدوی و حاکمیت نظام اسلامی بر جهان را این چنین توضیح می دهد:

ولیّ حضرت یزدان، امام جنّ و بشر

امین و محرم اسرار قادر ذوالمن

ازو کساد شود کفر و شرک را، بازار

ازو رواج بیابد متاع فرض و سنن

دوام یابد کی با شرار تیغش، کفر؟

که پیش برق، دوامی نیاورد خرمن
ز تندبادی، ریزان شود شجر را برگ
به یک شهاب(۵) گریزد هزار اهریمن
مطیع گشته به فرمان او، سپهر برین
نهاده سر به خط حکم او، جهان کهن
به بند عدلش مر ظلم را بُوَد، سر و دست
به زیر امرش، مر خلق را بُوَد گردن
به او، نماند اندر جهان نشان از کفر
نه نام از شَمَن(۶) اندر زمانه و نه وِثَن(۷)

همو در قصیده مهدوی دیگری، ابعاد دیگری از عظمت وجودی امام عصر علیه السلام و

ص: ۲۱۶

-
- ۱- ۵۶۲. نازا، عقیم.
 - ۲- ۵۶۳. مردی که مردی نداشته باشد، بی عقب.
 - ۳- ۵۶۴. همان، ج ۲، ص ۷۷۶.
 - ۴- ۵۶۵. همان، ج ۲، ص ۷۷۷.
 - ۵- ۵۶۶. سنگ آسمانی که به طرف زمین پرتاب می شود.
 - ۶- ۵۶۷. بت پرست.
 - ۷- ۵۶۸. همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

حکومت جهانی او را به تصویر می کشد:

قائم آل رسول، مهدی موعود صاحب امر زمانه، داور کیهان

دین مبین را قویم (۱) سازد بنیاد

شرع متین را سدید (۲) سازد بنیان

مشعل اسلام را، چکاند روغن

تا شود از پرتوش زمانه، فروزان

هر چه نویسی، قدرت (۳) چاکر توفیق

هر چه بگویی، فضات (۴) تابع فرمان

هذیان دانند شرع را و فسانه

آنان کافسانه گشته اند به هذیان

موسی وقتی و در توبی اثر افتد

خُذعت افسونگران و حیلت هامان (۵)

شاهها! از برق تیغ صاعقه کردار

خرمن کفر و درخت شرک بسوزان

دشمن دین را، ز گندُنایی شمشیر

کن دو رخ از خون به سان لاله نُعمان

ز آب گوارای عدل و تخم مروّت

ملک جهان را بساز روضه رضوان (۶)

ادیب کرمانی در قصیده مهدوی دیگری در وزن و قافیه قصیده پیشین، اوضاع جهان را پس از ظهور امام زمان علیه السلام روایت می کند:

حضرت صاحبِ زمان، محمدِ هادی مهدی موعود و، دین حق را تبیان

امرش همچون قضای مُبرّم و نافذ

حکمش همچون قدر به کار شتابان

ملت و دین، زو قوام یابد و رونق

کافری و کفر، ژاژ(۷) گردد و هذیان

تیغ شرربار او، ز خون آعادی(۸) را

ملک جهان را کند مثال گلستان(۹)

ادیب الممالک (امیری) فراهانی، ضمن تهنیت میلاد امام موعود علیه السلام، دورنمایی از زمانه حکومت عدل مهدوی را مجسم می کند:

بشارت باد سلطان غری(۱۰) را

که جیش عشرت آمد عسکری را

ز نرجس، زاد «حیّ العالم» امروز

سمن پرورد، ریحان طری(۱۱) را

ص: ۲۱۷

۱- ۵۶۹. راست و درست، استوار.

۲- ۵۷۰. محکم.

۳- ۵۷۱. تو را قدر.

۴- ۵۷۲. تو را قضا.

۵- ۵۷۳. نام وزیر فرعون.

۶- ۵۷۴. همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۷- ۵۷۵. یاوه و هرزه.

۸- ۵۷۶. دشمنان.

۹- ۵۷۷. همان، ص ۱۰۲.

۱۰-۵۷۸. سلطان نجف، کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام.

۱۱-۵۷۹. ریحان شاداب و آبدار و تر و تازه.

مهی طالع شد از گردون رفعت

که سازد خیره مهر و مشتری را

نماید نقد قلب شرع را صاف

زند بر سکه زر جعفری را

چراغ آل ابراهیم از رخ

زند آذر بتان آزری را

ز خاشاک حوادث پاک سازد

زالال چشمه پیغمبری را

بر آرد دیده زندیق و ملحد

بسوزاند جهود [\(۱\)](#) خیری را [\(۲\)](#)

محمّد تقی (براتی) آن مصلح جهانی را احیاگر احکام الهی می داند و بر این باور است که در حکومت عدل مهدوی، فنا و زوال راه ندارد:

مژده! که میلاد منجی بشر آمد

فُلک [\(۳\)](#) هدی را دلیل و راهبر آمد

مژده! که آمد خدیو عالم امکان

حجّت بر حق، امام منتظر آمد

مژده! که خورشید تابناک ولایت

بر فلک عدل و داد، دادگر آمد

مایه اعزاز رهروان شریعت

مُحیی احکام و فخر بوالبشر آمد

ملک عدالت دگر فنا نپذیرد

دولت مسعود و معدلت اثر آمد (۴)

جعفر رسول زاده (آشفته)، از مهدی موعود علیه السلام به عنوان اجراکننده حدود الهی و برکننده ریشه ظلم یاد می کند که عوالم هستی برای ظهور او خود را آماده می کنند:

طراز قامت او را، فلک کشد تکبیر

چو او قیام کند، چرخ در قعود آید

همان که برکند از خاک، ریشه بیداد

همان که بگسلد از ظلم، تار و پود آید

امام عصر به اجرای حکم شرع مبین

ولی امر، به برپایی حدود آید (۵)

محمد آزادگان (واصل) بر این باور است که نخل برومند دین از خون پاک عاشقان جمال مهدوی به ثمر نشسته است:

از خون پاک پیکر عشاق راه دوست

نخل بلند پایه دین را، ثمر رسید (۶)

ص: ۲۱۸

۱- ۵۸۰. یهود.

۲- ۵۸۱. همان، ص ۱۲۷.

۳- ۵۸۲. کشتی.

۴- ۵۸۳. خوشه های طلایی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۵- ۵۸۴. همان، ص ۱۳۰.

۶- ۵۸۵. همان، ص ۱۲۶.

همو در غزل مهدوی دیگری، صحنه ای از ظهور حضرت مهدی علیه السلام را مجسم می کند که همزمان با گلبانگ تکبیر آن حضرت از خانه کعبه، قدسیان عرش خدا غزل نور سر می دهند و شهیدان راه حق به شوق نماز اوست که سجاده های سرخ خود را در حبیبی از نور می گسترانند:

اللَّهُ اکبرت شود از کعبه چون بلند

خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور

شوق نماز توست که می گسترده شهید

سجاده های سرخ، درون حباب نور(۱)

صغیر اصفهانی، «قواعد اسلام» را از وجود امام عصر علیه السلام مستحکم می بیند و «رونق احکام دینی» را از او می داند:

ازو قواعد اسلام راست استحکام

ازو مسایل و احکام را بود رونق

او تمامی پیروان ادیان آسمانی و آزادگان عالم را چشم به راه آن مصلح جهانی می بیند تا با ظهور خود به این همه اختلاف پایان دهد:

شد او به پرده غیبت نهان و منتظرند

به مقدمش، همه خلق ها فرق به فرق

برای آن که نماید نثار مقدم او

زمانه، هستی خود را نهاده روی طبق

صغیر! دانی در بحر، زورقی باید

به بحر معرفت امروز او بود زورق(۲)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) به صفت کفرستیزی و احیاگری فرایض و سنن الهی اشاره می کند:

حجّت قاطعه و، قامع(۳) الحاد(۴) و ضلال(۵)

رحمت واسعه و، کاشف(۶) کزب و محن است

-
- ۱- ۵۸۶. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
 - ۲- ۵۸۷. همان، ص ۱۶۴.
 - ۳- ۵۸۸. کوبنده.
 - ۴- ۵۸۹. کفر.
 - ۵- ۵۹۰. گمراهی.
 - ۶- ۵۹۱. از میان بردارنده.
 - ۷- ۵۹۲. محوکننده.
 - ۸- ۵۹۳. انحراف از راه مستقیم، کجروی.
 - ۹- ۵۹۴. لغزش.
 - ۱۰- ۵۹۵. احیاگر، زنده کننده.

مشرق شمس ابد، مطلع انوار ازل

صاحبُ العصر، ابو الوقت، امام زمن است

مظهر قائم بالقسط، حجاب ازلی

معلین (۱) سرّ خفی، مظهر (۲) ما قد بطن (۳) است

جامع الشمل، پس از تفرقه اهل وفاق

باسط العدل، پس از آن که زمین پر فتن است (۴)

ه) برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی

در پیشینه شعر مهدوی، می توان ابیات گوناگونی را یافت که به نحوی به برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی و ارزش های دینی در زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام اشاره دارد:

بیا که سکه به نام تو می زند گردون

بیا که نام تو نقش نگین خورشید است

دمی که جلوه کنی ای جمال نورانی!

به روی تو! که دم واپسین خورشید است

فروغ آن ید بیضا جهان منور کرد

که دست توست که در آستین خورشید است (۵)

دور جهان به سلطنتش قائم

تا کی کند قیام مجدد را؟ (۶)

ص: ۲۲۰

۱- ۵۹۶. آشکارکننده.

۲- ۵۹۷. ظاهرکننده.

۳- ۵۹۸. آنچه در نهان است.

۴- ۵۹۹. همان، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۵- ۶۰۰. م.ع.م {پروانه}.

۶- ۶۰۱. صفی علی اصفهانی.

امروز در قلمرو توحید سگه زن

غیر از تو ای شهشه والا تبار نیست (۱)

قائم آل محمد، شه اقلیم وجود

هان به فرماندهی عالم امکان آمد (۲)

آن سان رواج گیرد دین خداپرستی

کاندر جهان نماند بر جا بتی و بتگر (۳)

ای مالک ملوک جهان! برخیز

خواهد چنین جهان چو تو سلطان را (۴)

نوبهار دین حق را، فارغ از بیم خزان

گلشن توحید را، سرسبز و بار آور کند (۵)

در آرز پرده و از یک تجلی رخسار

غبار شرک ز مرآت ماسوا پرداز (۶)

رایت دین مصطفی برفرازی

ز حد ترک تا مداین و مدین (۷)

ص: ۲۲۱

۱- ۶۰۲. شیخ محمد حسین غروی اصفهانی {مفتقر}.

۲- ۶۰۳. دکتر قاسم رسا.

۳- ۶۰۴. طرب اصفهانی.

۴- ۶۰۵. خاتمی نوری.

۵- ۶۰۶. میرزا حبیب خراسانی.

۶- ۶۰۷. میرزا محمد «محیط» قمی.

۷- ۶۰۸. بهار خراسانی.

روزگاری که به فرمان حق، آن کشتیان

فُلک دین را برهاند ز خطر، نزدیک است

می رسد مصلح کل، خیز و به اصلاح بکوش

خیر را آمدن و رفتن شر، نزدیک است

دشمن از تیره دلی آمدن مهدی را

گر خطر خواند بگو وقت خطر نزدیک است

بانگ تهدید بر آید بر اقوام یهود: رجعت صاحب شمشیر دوسر، (۱) نزدیک است (۲)

ای که اکناف جهان، سفره عام تو بود

رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود

مصلح کل تویی و، صلح به نام تو بود

رجعت آل علی، بعد قیام تو بود (۳)

این تویی، آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی، از تو جهانگیر شود (۴)

جلوه بی حجاب کن، ز عدل انقلاب کن

که باشد انقلاب تو آخر انقلاب ها (۵)

بیا و سکه دولت بزن، که حق با توست

که سکه های مجازی ز اعتبار افتد (۶)

ص: ۲۲۲

۱- ۶۰۹. کنایه از امیرمؤمنان علی علیه السلام دارد.

۲- ۶۱۰. سید رضا مؤید.

۳-۶۱۱. همان.

۴-۶۱۲. سيد رضا مؤيد.

۵-۶۱۳. سيد رضا مؤيد.

۶-۶۱۴. سيد رضا مؤيد.

با قیام مقدّسش، یزدان

نور خود را تمام خواهد کرد

تا قیامت ز یمن نهضت او

دولت حق، دوام خواهد کرد

حکم، جاری به سیره داود از حلال و حرام خواهد کرد

خود به نشر حقایق اسلام آن چنان اهتمام خواهد کرد

که جهان ز کفر سوزان را

همچو دارالسلام (۱) خواهد کرد (۲)

ناخدای امین فلک وجود

ملک دین را، خدایگان آمد

مصلح کل، امام جنّ و بشر

بانی صلح جاودان، آمد (۳)

پای مهدی چو در رکاب کند

عالمی را در انقلاب کند

پرچم عدل را برافرازد

کاخ های ستم، خراب کند

پایگاه عدالت خود را

مسجد کوفه، انتخاب کند

از همه زشتی و پلشتی ها

پاک، این صفحه تراب کند

صلحِ خوابیده را کند بیدار

جنگِ بیدار را، به خواب کند (۴)

روز مستضعفانِ دنیا شد

خصمِ مستکبران، عیان آمد

با هجوم سپاهِ کفرِ ستیز

دشمنِ دین به الأمان آمد

گو به دجالیان که: بگریزند

لشکرِ صاحبِ الزّمان آمد (۵)

چون انتظارِ مصلحِ کل می برد جهان

باز آ که نیست مصلحِ دیگر، سوی تو

ص: ۲۲۳

۱- ۶۱۵. یکی از نام های بهشت.

۲- ۶۱۶. سید رضا مؤید.

۳- ۶۱۷. سید رضا مؤید.

۴- ۶۱۸. سید رضا مؤید.

۵- ۶۱۹. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.

یکرنگی و برابری و عدل و اتحاد

حاصل نمی شود مگر اندر لوای تو(۱)

ث فراز کعبه و بیت المقدس، ای همه قدس!

در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توست(۲)

روزی که قیام مهدی آغاز شود

ساز دگری به نغمه دمساز شود

روزی است که از بهشت خوشبختی ها

بر روی بشر پنجره ای باز شود(۳)

ای منتقم! بیا که به غیر از تو دیگری

خونخواه خون پاک حسین شهید نیست(۴)

پسر خون خدا، چهره عیان می سازد

از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد

می کند محکمه عدل خدا را برپا

کاخ بیداد و ستم، زیر و زبر خواهد کرد(۵)

بهر خونخواهی خون پدر خود بشتاب

طلب خون پدر بهر پسر شیرین است(۶)

ص: ۲۲۴

۱- ۶۲۰. سید رضا مؤید.

۲- ۶۲۱. سید رضا مؤید.

۳- ۶۲۲. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.

۴- ۶۲۳. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.

۵-۶۲۴. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.

۶-۶۲۵. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.

آمد که ز بُن برکند ارکان ستم را
وز غم برهاند عرب و ترک و عجم را
نابود کند رسم شَمَن، اسم صنم را
در سایه توحید برد جمله اُمم را
بر قاعده راقیه احمد مختار آمد که ز نو تازه کند دین نبی را
برپای کند محکمه حق طلبی را
منسوخ کند داعیه بولهبی را
تا زنده کند رسم رسول عربی را
آمد چو علی میر عرب حیدر کزار باز آی که در پیکر اسلام روان نیست
از قدس امان رفته و در کعبه امان نیست
از قرطبه تا بصره ز اسلام نشان نیست
باز آی که غیر از تو امیدی به جهان نیست
آن آب ز جو رفته به جوی آر دگر بار باز آی که لبنان و فلسطین شده بر باد
افغان به فغان آمده در پنجه الحاد
از فتنه صهیونی وز سلطه بیداد
نه مصر به جا مانده نه عمان و نه بغداد نه زنگ به پا مانده نه خوارزم نه فرخار(۱)
خبر دهید به قایلین شیطان کیش
که بر قبیله هایبل غمگسار آمد
خبر دهید به فرعونیان که کودک نیل ز موج حادثه بگذشت و در کنار آمد

به سامری، خبر از رجعت کلیم دهید

که میر سامره با عزم و اقتدار آمد

خبر دهید به بوجهل زادگانِ زمان

که شبه احمد مختار آشکار آمد

خبر دهید به سفیانیان که قائم حق

به پاسداری اسلام استوار آمد

خبر دهید به مستضعفانِ کوخ نشین

که خصم کاخ نشینان نابکار آمد

زمانه را خبر از خیری دگر آرید

که پور حیدر بر بسته ذوالفقار آمد

به تیره تیره دجالیان وعید دهید

که آنک آنک مهدی دین شعار آمد

ز هر کرانه، نشان ظهور حق پیداست

بگو به اهل بصر: بصره در حصار آمد

بر آن نشان که به قذف دیار و هدم بقاع

خبر به اخنف، از میر هشت و چار آمد (۱)

«وَالصُّح» بؤد ایما، از نور جهانگیرت

«وَالعصر» بؤد رمزی، از خوبی دورانت

ایزد به سرت بنهاد، تاج «وَنُریدُ أَنْ»

هم «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ» است اندر شرف و شانت

ای مهدی دین پرور! ای شاه ملک لشکر!

حق پرچم «جاء الحق»، زد بر سر ایوانت (۲)

ص: ۲۲۶

۱- ۶۲۷. استاد حمید سبزواری.

۲- ۶۲۸. حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان {ناصح} قمشه ای.

در شب یلدای عالم چون تویی صبح امید

رخ نما تا «فَالِقُ الْأَصْبَاحِ» را معنا کنی

کی شود تا ذوالفقار عدل را گیری به دست؟

خصم را از پا در اندازی و هم رسوا کنی

ای «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ آيْدِيهِمْ»! گشا بازوی قهر

تا به دشمن روز روشن ليله ظلما(۱) کنی

عالمی را فتنه دجال و گمراهان گرفت

از تو باید دفع این دجال پر غوغا کنی

چهره عالم سیه شد وضع گیتی شد تباه

روی بنما تا جهانی را خوش و زیبا کنی(۲)

وجود را قرار ده، کویر را بهار ده

به نخل خشک بار ده، بر آر گل ز خارها(۳)

دیو سیاه ظلم را، به دوزخ فنا بران

خیمه سبز عدل را، به جنت بقا بزن

نقشه کفر و ظلم را، نقش به موج آب کن

سکه به نام نامی، قادر کبریا بزن

شرک گرفته شهر را، کفر گرفته دهر را

بیا و تیغ قهر را، به فرق هر دو تا بزن

مصلح کل! بیا بیا، جان رُسل! بیا بیا

بیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بزن

جا به کنار کعبه کن تا که کنند قبله ات

روی به دوستان کن و نغمه آشنا بزن

ص: ۲۲۷

۱- ۶۲۹. شب ظلمانی.

۲- ۶۳۰. حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان {ناصح} قمشه ای.

۳- ۶۳۱. غلامرضا سازگار {میشم}.

پرچم انتقام را، بر سر دوش حمل کن

رایت انقلاب را، به قله فضا بزن

به مؤمنین اعلان: «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ» نما

به مشرکین فریاد: «تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ» بزن (۱)

کافر و مؤمن و غیر و خودی و دشمن و دوست

هیچ کس نیست که در کوی تو راهش ندهند

تو نوازش کنی آن را که نگاهش نکنند

تو دهی راه کسی را که پناهش ندهند

روزی که ز چهره پرده بردارد

آن آینه محمدی آیین

آن روز، تمام تلخکامی ها

در کام جهانیان شود شیرین

دشمن، افتد به پنجه قهرش

چو گنجشکی به چنگل (۲) شاهین

از تندر خشم او فرو ریزد

بر سینه خصم، آذر برزین (۳)

(و) رسوایی متمدیان و داعیه داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان

صرف نظر از برخی سلسله های صوفیه که به «مهدویت نوعی» قائلند و قطب سلسله خود را «مهدی زمان» معرفی می کنند، از میان چهره های مذهبی و سیاسی نیز تنی چند ادعای مهدویت داشته و خود را «مهدی آخر الزمان» دانسته اند. و فرقه سیاسی «بهائیت» ادعا می کند که «امام زمان» ظهور کرده است، و اینک بشر در مدینه فاضله ای زندگی می کند که بشارت آن را داده اند!! البته منظور آنان از امامی که ظهور کرده «باب» است که در زندان توبه نامه نوشت تا از مجازات مرگ رهایی یابد؛ ولی به دستور ناصرالدین شاه به

- ۱- ۶۳۲. غلامرضا سازگار {میشم}.
- ۲- ۶۳۳. چنگال.
- ۳- ۶۳۴. غلامرضا سازگار {میشم}.

چوبه اعدام سپرده شد. تنها معجزه ای که پیروان او برایش مسلّم دانسته اند سیاه کردن ده ها صفحه در روز بود و او بیش از یک صد صفحه در روز مُهمل به هم می بافت.

این متمه‌دیان - که عدم توفیق آنان در برپایی حکومت جهانی، بهترین دلیل بطلان دعوی آنها است - گروهی از افراد ساده لوح و بی اطلاع را از پیکره امت اسلامی جدا کرده و به دنبال خود کشانیده اند. اینان عبارتند از:

عبیدیان، حاکم بأمر الله، محمد بن تومرت، تهامی، عبّاس الرّیفی، الرّجل الجبلی، ملاّ عرشی کاشانی، میرزاده بلخی، شیخ عبدالقدیر بخارایی، محمد جونیوری هندی، مغربی، شیخ مغربی، شیخ زاده کردستانی، عبدالله العجمی، بنگالی، سنگالی، شیخ سعید یمانی، سودانی، صومال، علی محمد شیرازی و بالاخره قادیانی.

علامه اقبال لاهوری، فیلسوف آزاده شبه قاره هند، در قسمتی از جاویدنامه خود، گفتگوی یکی از همین متمه‌دیان را (درویش سودانی) باکشنر پس از مرگ و انتقال به عالم برزخ توضیح می دهد که هنوز به فکر انتقام است و بر ادعای باطل خود پای می فشارد:

برق، بی تابانه رخشید اندر آب

موج ها بالید و غلطید اندر آب

بوی خوش از گلشن جّت رسید

روح آن درویش مصر، آمد پدید

در صدف، از سوز او گوهر گداخت

سنگ اندر سینه کشنر، گداخت

گفت: ای کشنر! اگر داری نظر

انتقام خاک درویشی نگر

آسمان، خاک تو را گوری نداد

مرقدی، جز در می شوری نداد

باز حرف اندر گلوی او شکست

از لبش، آه جگر تابی گسست

گفت: ای روح عرب! بیدار شو

چون نیاکان، خالق اعصار شو

ای فواد! ای فیصل! ای ابن سعود!

تا به کی بر خویش پیچیدن چو دود؟

زنده کن در سینه آن سوزی که رفت

در جهان، باز آور آن روزی که رفت

ای جهان مؤمنان مشک فام!

از تو می آید مرا، بوی دوام

زندگانی تا کجا بی ذوق سیر؟

تا کجا تقدیر تو در دست غیر؟

بر مقام خود نیایی تا به کی؟

استخوانم در یمی نالد چو نی

از بلا ترسی، حدیث مصطفی است:

مرد را، روز بلا روز صفا است(۱)

باید به این شاعر آزاد اندیش پاکستانی گفت که بیداری و دشمن ستیزی و کفر سوزی ربطی به ادعای مهدویت ندارد، و هیچ یک از پیروان راستین مهدی موعود علیه السلام با خودسازی و غیر سوزی مخالفتی ندارند، و از غفلت و بیدردی در پرهیزند و با همین بیداری تدریجی امت اسلامی است که زمینه ظهور آن حضرت فراهم می شود.

برخی از علمای اهل سنت همانند مسیحیان، حضرت عیسی را مهدی آخر زمان می شناسند که به هنگام ظهور، از آسمان چهارم به زمی خواهد آمد و جهان را مدینه فاضله خواهد کرد. برخی از شعرای فارسی زبان نیز که از مذهب اهل سنت پیروی می کرده اند، همین دیدگاه را در شعر خود نمایانده اند.

پیروان حضرت موسی، زردشت و بودا نیز، آنان را مصلح جهانی می شناسد و در انتظار ظهورشان نشسته اند.

در پیشینه شعر مهدوی - به استثنای موارد معدود - از حضرت عیسی، موسی و خضر علیهم السلام به عنوان یاوران حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است که به هنگام قیام جهانی آن حضرت، به یاری او خواهند شتافت. یکی از علل جهانگیر شدن آوازه قیام آن حضرت و استقرار حکومت جهانی او، همین امر است؛ چرا که پیروان آنان به هنگام مشاهده حمایت بیدریغ پیامبران الهی از آن ذخیره خداوندی، با حضرتش بیعت خواهند کرد و در شمار پیروان راستین او در می آیند همان گونه که در بس... از روایات به این امر اشاره شده است، و سرانجام دین مبین اسلام به عنوان تنها دین توحیدی در گستره جهان حضور خواهد داشت.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام و خروج دجال از دیرباز در شعر فارسی، بازتاب گسترده ای داشته است و به گونه ای که خواهیم دید به عنوان یک امر حتمی مورد استناد شاعران فارسی زبان قرار گرفته است، و متأسفانه هر از گاه برای بزرگ نشان دادن مقام ممدوحان خود، علیرغم اعتقاد راسخی که به آن امام همام داشته اند آنان را با حضرت مهدی علیه السلام و

ص: ۲۳۰

مخالفان آنان را با دجال مقایسه کرده اند! و از این امر می توان بدین واقعیت تاریخی پی برد که «مسأله مهدویت» و «ظهور حضرت مهدی» از دیرباز در شعر فارسی مطرح بوده است و به رغم کسانی که این مسأله را از ساخته های یکی دو سده اخیر می دانند، ظهور مهدی موعود به عنوان آخرین جانشین پیامبر گرامی اسلام و خروج دجال در آستانه قیام جهانی آن حضرت، امری حتمی تلقی می شده است. هرچند در پیشینه شعر مهدوی به تفصیل به بررسی این مهم پرداخته ایم، ولی ناگزیریم به مناسبت مقام سخن و ارتباطی که با موضوع این بخش از این تحقیق دارد، به صورت گذرا به حضور دجال در شعر مهدوی شعرای پارسی گو اشاره کوتاهی داشته باشیم:

سیاست تو به گیتی، علامت مهدی است

کجا سیاست تو، نیست فتنه دجال(۱)

تو آدمی و همه دشمنان تو، ابلیس تو مهدی و همه حاسدان تو، دجال(۲)

همی به دیده بدیدم چو روز رستاخیز زپیش رایت مهدی و فتنه دجال(۳)

مشهور شد از رایت او، آیت مهدی منسوخ شد از هیبت او، فتنه دجال(۴)

فروید آمده ز آسمان همچو عیسی به انصاف، دجال با خر گرفته(۵)

ص: ۲۳۱

۱- ۶۳۶. عنصری بلخی در ستایش سلطان محمود غزنوی.

۲- ۶۳۷. انوری ابیوردی در مدح کمال الدین ابی سعد مسعود.

۳- ۶۳۸. قطران تبریزی به مناسبت زلزله تبریز.

۴- ۶۳۹. ابوالفرج رونی در مدح سیف الدوله محمود.

۵- ۶۴۰. سید حسن غزنوی ملقب به اشرف در منظومه فتحنامه.

ای مانده پراکنده در آمال جهان!

عیش است زبون، گرفته دجال جهان

عمرت به کران رسید و فرزند نماند

از بهر که جمع می کنی مال جهان؟! (۱)

چون فتنه آخر الزمان برخیزد

دجال، ز چاه اصفهان برخیزد

داد و ستد ما زمین برخیزد

پس کوری دهریان، جهان برخیزد (۲)

ای دریغا مهدیی! کامروز از هر گوشه ای

یک جهان دجال عالم سوز، سر بر کرده اند (۳)

گر مخالف خواهی ای مهدی! درآ از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال! یک ره سر بر آر (۴)

گر منازع خواهی ای مهدی! فرود آی از حصار

ور متابع خواهی ای دجال گمراه! سر بر آر (۵)

پس در آخر زمان، که صرف زمان

حامی کفر و، خصم ایمان گشت

ص: ۲۳۲

۱- ۶۴۱. نظام الدین محمود قمر اصفهانی.

۲- ۶۴۲. نظام الدین محمود قمر اصفهانی.

۳- ۶۴۳. حکیم سنایی غزنوی.

۴- ۶۴۴. همو.

دُمِ دَجَال، شمع مهدی شد

سَدُّ یَاجُوج، حبس انسان گشت (۱)

به تأیید مهدی خصلی، که تیغش

روانسوز دَجَال، طغیان نماید (۲)

خنجر او چو حربه مهدی است

که به دَجَال اعور اندازد (۳)

در قبه، مهد مهدی، در قبله، عهد عیسی در فرضه، روض جنت، در روضه، حوض کوثر (۴)

مهدی است شاه و، عید سلاطین ز فتح او

خصم از غلامی، آمده دَجَالِ اَعْوَرش (۵)

مهدی دَجَالِ کُش، آدمِ شیطان شکن

موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم (۶)

مهدی که بیند آتش شمشیر شاه، گوید:

دَجَال را به توده ی خاکستری ندارم (۷)

ص: ۲۳۳

۱- ۶۴۶. از: انوری ابیوردی در ستایش ممدوح خود.

۲- ۶۴۷. خاقانی شروانی، در ستایش ممدوحان خویش.

۳- ۶۴۸. همو.

۴- ۶۴۹. همو.

۵- ۶۵۰. همو.

۶- ۶۵۱. همو.

۷- ۶۵۲. همو.

ذات او مهدی است، از مهد فلک زیر آمده

ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته (۱)

ایام، بد عهدی کند امروز ناگه، دی کند

کار هدی مهدی کند، دجال طغیان پرورد

شاه جهان، مهدی ظفر یعنی: شبان دادگر

ایام دجال دگر، گرگ ستم ران، پرورد (۲)

شیطان شکند آدم، دجال کشد مهدی چون آدم و مهدی باد، انصار تو عالم را! (۳)

ز آن که شیطان سوز و دجال افکن است

آدم مهدی مکان، می خواندش (۴)

عدلش ار مهدی نشان برخاستی

ظلم دجال از جهان برخاستی (۵)

خسرو مهدی نیت، آصف غوغای عدل

بر در دجال ظلم، آمد و در در شکست (۶)

ص: ۲۳۴

۱- ۶۵۳. همو.

۲- ۶۵۴. همو.

۳- ۶۵۵. همو.

۴- ۶۵۶. همو.

۵- ۶۵۷. همو.

۶- ۶۵۸. همو.

دَجَالیان به فتنه و غوغا بر آمدند

مهدِ جلال مهدیِ دشمنِ فکنِ بیار(۱)

تا بشکند صعوبتِ دَجالِ بیِ مجال

عیسی ز دیر دایرِ علوی از آن رسید(۲)

اگر به کین تو دَجالیان بر آغالند

چه باک شیرِ ژیان را ز بانگِ کلبِ عقور؟(۳)

کنی دَجال را تا غرق نیل تیغ چون قبطی

به افنای تو روزی چند زال چرخ شد مُلهم(۴)

کسی که مهدی آخر زمان بود یارش

کجا غمی بود او را ز فتنه دَجال؟(۵)

کجاست صوفیِ دَجالِ چشمِ ملحدِ شکل؟

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید(۶)

همه دَجالُ فعل و، مهدی شکل

همه ایمانُ نمای و، کفرِ شعار(۷)

ص: ۲۳۵

۱- ۶۵۹. ابن حسام خوسفی در ستایش امام زمان علیه السلام.

۲- ۶۶۰. همو.

۳- ۶۶۱. همو.

۴- ۶۶۲. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در مدح ولی عصر علیه السلام.

۵- ۶۶۳. عالی شیرازی.

۶- ۶۶۴. حافظ شیرازی.

۷- ۶۶۵. راز شیرازی.

احمد (حشمت) شیرازی اوضاع نابسامان زمانه خود را به پیشگاه امام عصر علیه السلام عرضه می دارد، و حضور دجالان را در عرصه زندگی بر نمی تابد:

شهنشها! ملکا! در لباس بزه و میش

در آمدند به تدلیس و زرق، گرگ و پلنگ

نشسته هر طرف از فرط حرص، دجالی بساط مکر بگسترده با دو صد نیرنگ

چو خر، ز جهل به گل مانده پای تا زانو

به خون خلق فرو برده دست تا آرنج (۱)

به گرد هریک، قومی ددان بد گوهر

چو گرد جیفه، کلاب (۲) از شره زدند کرنج (۳)

ظهور کن ملکا! بر عدو بده کیفر

که همچو قافیه، گردیده عرصه بر ما تنگ

بود ز دامن وصف تو، دست عقل، قصیر

بود به راه ثنای تو، پای دانش لنگ

زبان «احمد» و مدح تو؟ ای شگفت که هست

ز عشق تا به صبوری، هزارها فرسنگ (۴)

میرزا حیدر علی (ثریا) ملقب به مجد الادباء (متوفای ۱۳۱۸ ق) در غزل مهدوی خود از مردم «دجال وضع» و «سفیانی خوی» به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام شکایت می کند:

شها! ز مردم دجال وضع سفیان خوی

به بز و بحر شد ابواب ظلم و جور، فراز (۵)

۱- ۶۶۶. آرنج.

۲- ۶۶۷. جمع کلب، سگان.

۳- ۶۶۸. جرگه و میدان و در این جا حلقه.

۴- ۶۶۹. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۲۲۶.

۵- ۶۷۰. باز، گشوده.

در آ ز پرده که عشاق تو بپردازند

مخالفتان ز عراق و منافقان ز حجاز بر آر دست و، به سر پنجه یداللّهی

ریاض دین ز خس و خار کفر و کین، پرداز(۱)

م.ع.م (پروانه) در قصیده مهدوی خود، از تعریض به داعیه داران «کشف و شهود» و مدعیان مهدویت باز نمانده است:

فریب جلوه سالوسیان مخور، کاین قوم

امیدشان به خدا نه، به سیم و زر بسته است

به رغم داعیه داران غیب و کشف و شهود

خُمی که مخزن سرّ خدا است، سر بسته است(۲)

ص: ۲۳۷

۱- ۶۷۱. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۵۸۵.

۲- ۶۷۲. خوشه های طلایی، ص ۲۵۶.

انواع شعر مهدوی در زبان فارسی

برای شعر مهدوی می توان انواع بسیاری برشمرد و اقسام متفاوتی از آن ارائه کرد؛ ولی در یک نگرش کلی به شعر مهدوی در زبان فارسی، می توان آن را در دو مقوله «محتوایی و موضوعی» و «شکلی و ساختاری» مورد بررسی قرار داد.

در مقوله «محتوایی و موضوعی» شعر مهدوی، به جنبه های «معنوی» و «درونی» و در مقوله «ساختاری و شکلی» به صور «ظاهری» و «بیرونی» آن توجه می شود. بدیهی است که هر کدام از این دو مقوله، دارای ابعاد متفاوتی است که در این بخش به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱-۵) از نظر محتوایی و درونی

از نظر محتوایی و درونی

شعر مهدوی از نظر معنوی و محتوایی، اقسام متفاوتی دارد و با این که از نظر موضوعی کاملاً متمایز از یکدیگرند، ولی در نهایت به یک نقطه مشترک معنوی می رسند و در مسائل مربوط به امام زمان علیه السلام با هم مرتبط می شوند، همانند حلقه های یک زنجیر که علی رغم استقلال وجودی هر حلقه، نمی توان ارتباط تنگاتنگ آنها را با هم نادیده گرفت. در شعر مهدوی، موضوعاتی همانند: فضائل و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام، غیبت، انتظار، ظهور، انقلاب فراگیر و جهانی آن ذخیره خداوندی و بالاخره توسل به پیشگاه آن حضرت مطرح است. بر این اساس می توان عناوین موضوعی شعر مهدوی را در زبان فارسی انتخاب کرد و مورد بررسی قرار داد:

قسمت اول

در این نوع از شعر مهدوی، به جمال صوری و معنوی و شکوه و جلال ذاتی و کرامات وجودی حضرت ولی عصر علیه السلام پرداخته می شود و از زوایای مختلف مورد عنایت شعرای آیینی قرار می گیرد، و سرشار از حالات عاطفی و هر از گاه بیدلانه است.

ثابت محمودی (سهیل) با این رهگذر همیشه مسافر کوچه های غربت و آشنایی، سخن می گوید و عظمت وجودی و حضور همیشگی او را در طبیعت روایت می کند:

من تو را خوب ای رهگذر! می شناسم

من تو را خوب ای خوبتر! می شناسم

تو، عمیق و بلندی تو، دریا و کوهی

این دو را خوب با یک نظر، می شناسم

تو، طنین صدای طربناک آبی

من تو را با دلی شعله ور می شناسم

تو رهایی، نوید سحرگاه عیدی

من تو را ای نسیم سحر! می شناسم

آن درختی که در آسمان شاخه دارد

من تو را با همه برگ و بر می شناسم

من تو را ای نگاهت در آفاق جاری!

من تو را خوب ای منتظر! می شناسم

در مجال غزل، از تو گفتن ننگجد

من تو را ورنه زین بیشتر می شناسم(۱)

م.ع.م (پروانه) جلوه های جمالی و جلالی آن گم شده جهانی را به تصویر کشیده است:

روی تو را ز چشمه نور آفریده اند

لعل تو از شراب طهور آفریده اند

خورشید هم به روشنی طلعت تو نیست

آینه تو را ز بلور آفریده اند

پنهان مکن جمال خود از عاشقان خویش

خورشید را برای ظهور آفریده اند

منعم مکن ز مهر خود ای مه! که ذره را

مفتون مهر و عاشق نور آفریده اند

خیل ملک ز خاک در آستان تو

مشتی گرفته، پیکر حور آفریده اند

عیسی وظیفه خوار لب روحبخش توست

کز یک دم تو، نفخه صور آفریده اند

از پرتو جمال تو در کوه و بز و بحر

سینای عشق و نخله طور آفریده اند

آلوده ایم و بیم به دل ره نمی دهیم

از بس تو را رحیم و غفور آفریده اند

ص: ۲۴۲

سرمایه سُروِر دل ما ز درد توست
درد تو را برای سُروِر آفریده اند
عشّاق را به کوی وصال تو ره نبود
این راه دور را به مرور آفریده اند
«پروانه» را در آتش هجران خود مسوز
کو را برای درک حضور آفریده اند(۱)

فرید اصفهانی، جلوه های دیگری از جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام را به تماشا نشسته است:

بتی که راز جمالش هنوز سربسته است
به غارت دلِ سوداییان، کمر بسته است
عبیر مهر، به یلدای طرّه پیچیده است
میان لطفْ به طول کرشمه بر بسته است
بر آن بهشت مجسّم، دلی که ره برده است
در مشاهده بر منظر دگر، بسته است
زهی تموّج نوری که بی غبار صدف
در امتداد زمان نطفه گهر بسته است
بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب
میان به سلسله اشک تا سحر بسته است
به پای بوسِ خیالت، نگاه منتظران
ز برگِ برگِ شقایق، پل نظر بسته است
به یازده خُم می گرچه دست ما نرسید

بده پیاله که یک خم هنوز سربسته است (۲)

شادروان غلامرضا قدسی در اولین بند از مریخ ترکیب مهدوی خود، به توصیف جمال مهدوی پرداخته است:

ای که در حُسن، کسی همسر و همتای تو نیست

جلوه ماه فلک، چون رخ زیبای تو نیست

سروِ افراخته چون قامت رعناى تو نیست

کیست آن کو به جهانُ واله و شیدای تو نیست

گرچه پنهان ز نظر، روی نکوی تو بود

چشم ارباب بصیرت، همه سوی تو بود (۳)

ص: ۲۴۳

۱- ۶۷۴. همان، ص ۴۴ و ۴۵.

۲- ۶۷۵. همان، ص ۶۴ و ۶۵.

۳- ۶۷۶. همان، ص ۹۸.

محمود شریف صادقی (وفا) طلّیعه غزل مهدوی خود را با وصف آن محبوب جهانی آراسته است:

از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد

ماه از نظر مردم صاحب‌نظر افتد

گر پیش رخت گل بزند لاف نکویی

از شاخه به یک جنبش باد سحر افتد(۱)

فؤاد کرمانی از آن وجود نازنین می‌خواهد که خورشید طلعت خود را در ابر سیاه زلف نپوشاند تا روز و روزگار شاعر همانند شب، تیره و تار نگردد:

خورشید رخ می‌پوشان در ابر زلف یارا!

چون شب سیه مگردان، روز سپید ما را

ما را ز تاب زلفت، افتاده عقده بر دل

بر زلفِ خُم به خم زن، دست گره گشا را

بی جلوه ات ندارد، ارض و سما فروغی

ای آفتاب تابان! هم ارض و هم سما را

ای آشکار پنهان! بُرقع ز رخ بر افکن

تا جلوه ات بینم، پنهان و آشکارا(۲)

صائم کاشانی از نگاه لطف آمیز دوست، بهاری زیبا و تماشایی آفریده است:

فروغ دیده تو، آیت شکوفایی است

نگاه لطف تو ای گل، بهار زیبایی است

مگر به خواب گل از گلشنم نصیب آید

خیال وصل، چه شور آفرین و رؤیایی است

تو از تبار کدامین ستاره سحری؟

که چهر مهر مثالت چنین تماشایی است

بیا بیا! که طلوعت، غروب نومیدی است

بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است

فروغ صبح امیدی، حصار شب بشکن

سپیده تو، به ظلمت سرای تنهایی است

بهار عشق نگر در سروده «صائم»

که واژه واژه آن، گلخروش شیدایی است (۳)

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر (طرب) اصفهانی در قصیده مهدوی خود بیشتر بر کرامات وجودی آن وجود مقدس پای فشرده
واز جلوه های جمالی آن کانون تجلی نیزباز نمانده است:

ص: ۲۴۴

۱- ۶۷۷. همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲- ۶۷۸. همان، ص ۱۲۰.

۳- ۶۷۹. همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

پرورده حسن، ثمر دوحه حسین نوباوه علی، گل گلزار مصطفی پیرایه بخش گوهر اسرار لم یزل

شیرازه بند دفتر ارزاق ماسوا

سلطان عصر، آن که به قصر جلال او

شاهان تاجدار، فقیرند و بینوا

عرش برین به حضرت او گشته مُلتجی

روح الامین به درگه او برده التجا

تاری ز تاب مویش، «واللیل» را دلیل

تابی ز عکس رویش، «والشمس» را گُوا

شاید (۱) برای غالیه زلف حور عین

خاکی که آورد ز سر کوی او، صبا

بر کوه اگر بخوانی مدح و ثنای او

آید صدا ز کوه که روحی لک الفدا!

در چنبر اطاعت او، کلّ ممکنات

در قبضه مشیّت او، جمله ماسوا

خورشید مُنکسِف شود و ماه مُنخِیف

چون پرده برگشاید از آن چهر دلربا

بی حکم او نبارد از آسمان، مَطَر (۲)

بی امر او نروید از خاکدان، گیا

از امر او بتابد در آسمان، نجوم

از حکم او بگردد گرد زمین، سما

از روی او پدید است، انوار کردگار

وز رای او عیان است، آثار انبیا

تا دید خال هاشمی او به زیر موی

خون شد ازین قضیّه، دل آهوی ختانی واجب الوجود، ولی ذات پاک او

چون واجب الوجود مبراست از خطا

از عرش تا به کرسی، وز لوح تا قلم

از ماه تا به ماهی، از خاک تا هوا

از نور تا به ظلمت، از دیو تا پری

از ذره تا به خورشید، از بدر تا سُها:

بر خوان نعمتش، همه را چشم انتظار

بر فضل و رحمتش، همه را روی التجا(۳)

م.ع.م (پروانه) از یک اشراق روحانی صحبت می کند که پرتو ستاره ای اشک او را از جلوه، انداخته است:

شبی که روی تو می کرد جلوه، جلوه نداشت

سرشک من، که عروس ستارگان بوده است

به هر کجا که روم، صحبت از پریشانی است

مگر حکایت زلف تو در میان بوده است؟!

دو چشم منتظر من به کوچه کوچه شوق

مدام در طلب صاحب الزمان بوده است(۴)

ص: ۲۴۵

۲- ۶۸۱. باران.

۳- ۶۸۲. خوشه های طلایی، ص ۲۰۸ تا ۲۱۱.

۴- ۶۸۳. همان، ص ۸۱.

محمد موحدیان (امید) با طرح چند سؤال به تجلیات آن جمال روحانی می اندیشد:

عالمی را چشم امید است بر باغ بهشت

آن که دل دارد هوایش، جلوه مینوی کیست؟

زلف شب، می گردد عطر آگین ز شبنم دم به دم

این همه عنبرفشانی، از شکنج موی کیست؟

مقدم مهدی است گلباران و با خون، لاله گون

ورنه این سان عالم آرا، طلعت نیکوی کیست؟ (۱)

عبّاس (حدّاد) کاشانی، وصف زیبا و شاعرانه ای از آن جمال جمیل دارد:

از دهان نمکین تو شکر می ریزد؟

یا دُر است، آن هم از آن دُر ج گهر می ریزد؟

نُقل نُقلت چه حدیثی است که هر کس که شنید

به دهان گهر افشان تو زر می ریزد

زاغ کلکت به دهان، شهد بلاغت دارد؟

یا که طوطی است ز منقار شکر می ریزد؟

گر بدین کوکبه آن کوکب رخشان آید

جلوه اش آبروی شمس و قمر می ریزد

گفتمش: کیست بدین موهبت آید؟ گفتا

مهدی است این که ازو حشمت و فر می ریزد

به تماشای گلستان اگر آید این سرو

دسته گل به سرش دست قدر می ریزد (۲)

شهاب تشکری آرانی، ابیات آغازین غزل مهدوی خود را به توصیف جمال صوری آن حضرت آراسته است:

ص: ۲۴۶

۱- ۶۸۴. همان، ص ۹۱.

۲- ۶۸۵. همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

چو تاب طرّه به سیمایِ چون قمر شکند
سپاه ملک شب از جبهه سحر شکند
چو دُر ج لعل به گفتار نغز بگشاید
به نزد صیرفیان، قیمت گهر شکند
لب از شکر شکنی، طوطیان فرو بندند
چو نوشخند لبش، رونق شکر شکند
تو شاخه گل شادابی و هزاران را
به خار خار غمت، خار در جگر شکند
قیامتی است قریب ار به من نگاه کنی
که رشک روی تو آینه قمر شکند
خیال خود بفرست ای قرین بستر ناز!
اگر چه خواب مرا در دو چشم تر شکند! (۱)

استاد محمود شاهرخی (جذبه) در قصیده مهدوی خود از وصف آن جمال جمیل روحانی برای طروات بخشیدن به کلام خود
سود جسته است:

ماه من پرده ز رخساره اگر برگیرد
مهر از شرم ره کوه و کمر گیرد
گل اگر بیند آن طلعت زیبا را
رخ ز آرم به خوناب جگر گیرد
اگر آن شمع هدی چهره برافروزد
شب ظلمانی، سیمای سحر گیرد

اگر آن راحت جان زلف برافشانند

همه آفاق، دم نafe تر گیرد

از رخس تابان انوار ازل گردد

وز دَمش گیتی، آیین دگر گیرد

کیمیایی است عجب نفخه انفاسش

که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد

خار ازو خوی گل و لطف سمن یابد

سنگ ازو خاصیت لعل و گهر گیرد

پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد

جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد(۲)

طرب اصفهانی، جلوه های جمالی آن حُسن خدادادی را در عوالم هستی بررسی می کند:

رخشنده آفتابی شد نور گستر امروز

کز پرتو جمالش، خورشید شد منور

گردید تا درخشان، این آفتاب رخشان

بر بام آسمانش، اقبال بر زد اختر

در گلشن نبوت، تا شد شکفته این گل

از طیب مقدم او، آفاق شد معطر

چون مشتری که تابد، بر آسمان سحرگاه

گاه سحر درخشید، آن ماه مهر پرور

۱- ۶۸۶. همان، ص ۲۶۷.

۲- ۶۸۷. همان، ص ۲۷۶ تا ۲۷۸.

روزی که پرده گیرد، از روی عالم آرا

از روی عالم آرا، عالم کند منور

با روی او نگویم، وصف جمال یوسف با کوی او نیارم، نام بهشت و کوثر (۱)

میرزا محمد «محیط» قمی در وصف آن جمال نازنین، شیوه حافظانه را برگزیده است:

حدیث موی تو نتوان به عمر گفتن باز

از آن که عمر بود کوتاه و حدیث دراز

به طاق دلکش آن ابروان محرابی

که دور از تو نباشد مرا حضور نماز (۲)

حکیم صفای اصفهانی بر آن است که خورشید آسمانی، تاب جلوه ابروان هلالی آن آفتاب چرخ امامت و ولایت را ندارد:

آن زلف باز دولت، خورشید زیر بالش

هندوی سایه پرور، در زیر زلف و خالش

کی آفتاب گویم، رویی که بر نتابد

خورشید آسمانی با ابروی هلالش

میم است غنچه او، جان پای بند میمش

دال است طره او، دل دستگیر دالش

دیدی مرا و گفتی: آشفته حالی؟! آری

سودایی غم عشق، آشفته است حالش (۳)

صابر همدانی، با عرض حالی شاعرانه و شوق و شوری بیدلانه، به توصیف آن جمال جمیل می پردازد:

به مشام آیدم امروز از آن طره، شمیم

مگر از ساحت کوی تو گذر کرد نسیم؟

طرّه پر شکنت نیست گر از مشک ختن

پس چرا ساخته مدهوش دلم را به شمیم؟

زیر آن طرّه افکنده، تو را دانه خال

ماند آن نقطه که ساکن شده در حلقه جیم

وصف خُلق حسنت خواست کند در برِ خلق

آن که پیوسته سخن گفت ز جنّات نعیم

من نه آنم که دهم مهره مهر تو ز دست

گرچه کرده جگرم خون، دل از غصّه دو نیم

کرده در چارده آینه تجلّی، رخ حق

آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم(۴)

حکیم مهدی (الهی) قمشه ای، از منظر معرفتی به آن حسن خدادادی می نگرد:

ص: ۲۴۸

۱- ۶۸۸. همان، ص ۳۰۶ تا ۳۰۹.

۲- ۶۸۹. همان، ص ۳۲۰.

۳- ۶۹۰. همان، ص ۳۲۶.

۴- ۶۹۱. همان، ص ۳۴۹ تا ۳۵۱.

ای جمال زیبایت ظلّ حسن یزدانی

گشته آشکار از وی، سرّ غیب پنهانی

ای رخت به نیکویی، ماه در شب عالم

چهره دل آرایت، آفتاب نورانی

بر کمال صنع خویش، حق تَبَارَكَ اللهُ گفت

چون تو را به حُسن آراست، ربّ نوع انسانی

زان جمال قدّوسی، پرده برفکن کز عشق

بر رخت شود حیران، چشم ماه کنعانی ای عجب به پنهانی، می زند ره دل ها

نرگست به شهلائی، زلفت از پریشانی (۱)

میرزا جواد (تجلی) در چند ترجیع بند مهدوی خویش، پرده هایی از جمال صوری و معنوی امام عصر علیه السلام را به تصویر کشیده است:

آن دوست که دارمش چو جان دوست

هر جا نگرم، تجلی اوست

سرو است قدش، ولی خرامان

محراب من آن دو طاق ابروست

عمری است که مایل توام من

از بس که شمایل تو نیکوست

ای گل! تو مزن ز روی او، دم

ترسم که بریزد آبرویت

دیشب که سخن ز موی تو رفت

آشفته شدم به سان مویت

بوی تو، من از صبا شنیدم

او راست مگر گذر به کویت!؟

وز بوی خوش تو زنده ماندم

ای زنده جهان به لطف بویت

ای غیرت آفتاب، رویت

ماهی چو رخت ندیده گردون(۲)

ص: ۲۴۹

۱- ۶۹۲. همان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۲- ۶۹۳. تذکره مدینه الأدب، ج ۱، ص ۵۵۶ و ۵۵۷.

از قصیده مهدوی علی نقی (حکمت) ملقب به مشیر الکتاب، ابیات توصیفی آن را مرور می کنیم:

تا بر گشود لعل دُر افشان را

در خون نشاند لعل بدخشان را

بر باد داد طره پر چین را

برد آب (۱) مشک و غالیه و بان (۲) را

سرو چمن، کشیده به دامن پای

تا جلوه داد سرو خرامان را

لعل لبش، همی ز روان بخشی

برده است آب چشمه حیوان را

گر بنگری به طرف بُنا گوشش

آن زلفکان غالیه افشان را

گویی که سایبانی از سنبل

کرده است آفتاب درخشان را

نی نی، نقاب هشته فرو از مشک

تا پوشد از نظر مه تابان را (۳)

میرزا حیدر علی (حاجب) شیرازی در قصاید و ترجیع بندهای مهدوی خود، بارها تجلیات جمالی آن یوسف آل محمد علیه السلام را به توصیف نشسته و جلوه هایی از آن جمال جمیل را به تصویر کشیده است:

فدای شهد لب نوشخندت باد

هزار لیلی و مجنون و ویسه و رامین اسیر پیچ و خم زلف چون کمندت باد

هزار وامق و عذرا و خسرو و شیرین نگار معنوی! ای شاهد ملایک خوی!

نقاب وَهْمِ برافکن از آن جمال مبین (۴)

نسبت ماه و آفتاب رخت

هر دو تشبیه ناقص است نه تام

به اشارت به هم نمایندت

آفتاب بلند و ماه تمام

ای رخت رشک آفتاب بلند

گردن آسمان، تو را به کمند

از پی دفع چشم بد ز رخت

آسمان مجمر و، نجوم سپند

ای که دارد به تار گیسویت

رشته عمر عاشقان، پیوند

ص: ۲۵۰

۱- ۶۹۴. آبروی.

۲- ۶۹۵. درختی که میوه آن مشکبو است.

۳- ۶۹۶. همان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۴- ۶۹۷. همان، ص ۷۷۳.

زان رو فشاند زلف به عارض، که گفته اند:

گلبرگ، سایه جوید و نیلوفر، آفتاب

حُسن تو بی سپاه، سراسر جهان گرفت

آری! جهان بگیرد بی لشکر، آفتاب

با این بیاض گردن و، با این شعاع چهر

مانا(۱) مهت پدر بود و مادر آفتاب(۲)

شاهی که هست بر درِ او چاکر، آسمان

میری که پاسبان بودش بر در، آسمان

عکسی است آفتاب ز روی مبارکش

و آن عکس راست شیشه پهناور، آسمان

بهر نثار مقدم او هر سحر به خاک

ریزد ز جیب خویش همی گوهر، آسمان

باشند روز و شب به درِ کاخ حضرتش

خورشید و مه، خطیب و ثناگستر، آسمان

گر نقش پای او به زمین بنگرد قمر

افتد به سجده، سر به زمین پا بر آسمان

ای رخت، شرح و بسط آیت نور

نور روی تو را دو عالم، طور

تا تو برقع ز رخ برافکندی

کرد نور خدا به خلق، ظهور

ای به روی تو، عالمی همه مات

لب لعلت حیات، عین حیات

زلف بر رخ فشان، که شد روشن

آب حیوان، نهفته در ظلمات

بهر یک جرعه آب رحمت تو

خاست فریاد العطش ز فرات خواست ظاهر شود به خلق، خدا

ذات پاک تو شد ورا مرآت (۳)

حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان (ناصح) قمشه ای در توصیف جمال مهدوی، ابیات رنگینی دارد:

ای نگار جمله خوبان! قد برافراز از کرم

قسمت سوم

تا خجل هر سرو را، زان قامت رعنا کنی

چون تو را تاج ملاحظت با سپاه حسن هست

فتح ملک جسم و جان را خوش به یک ایما کنی

ص: ۲۵۱

۱- ۶۹۸. گویی، پنداری.

۲- ۶۹۹. همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱.

۳- ۷۰۰. همان، ص ۷۷۸ تا ۷۸۱.

طلعت فرخنده بنما، تا ز قوس ابروان

عارفان را آگه از «قوسینِ او آذنی کنی

اوصاف جمال نازنینان

در صورت و سیرت تو مُدغم

بُرَقَع ز رخِ چو مه برانداز

ای چشم و چراغ اهل عالم!

لعل لبّت از حیاتِ بخشی

برده است سَبَقِ ز پورِ مریم تا چشم بدان رخت نیند

شد غیبت تو، قضای مُبرَم

بنمای تو روی و، زلف مشکین

آن آیت «لیل» و «وَالضُّحَى را

بردار نقاب غیبت از رخ

تا صبح کنی تو شام ما را

ای نور خدا و، صبح پیروز!

باز آ که شبِ سیه شود روز

رویِ چو مه تو، مهر عالم

بنمای جمال عالم افروز(۱)

عبّاس براتی پور در غزلی حسرت آلود، از آن حسن خدادادی یاد می کند: چه زیباست روی تو در خواب دیدن

فروغ نگاه تو در آب دیدن

چه زیباست رخسار خورشیدی تو

پس از پرده داری مهتاب دیدن

چه زیباست در چشمه نورِ چشمت

شکوفایی روشنِ ناب دیدن

چه زیباست تصویر روحانی تو

به یکباره در پیکر قاب دیدن

چه زیباست در خلوت دل نشستن

جمال تو دور از تب و تاب دیدن

چه زیباست در چشم دریایی تو

نگاه خروشان گرداب دیدن

چه زیباست در اقتدای نمازم

تو را در تجلای محراب دیدن

چه زیباست گر پا گذاری به چشمم

نشستن کناری و، سیلاب دیدن(۲)

ص: ۲۵۲

۱- ۷۰۱. دیوان ناصح قمشه ای، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶، ص ۱۹۴ - ۱۹۸.

۲- ۷۰۲. خوشه های طلایی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

ادیب الممالک فراهانی (امیری) از آن سالار خوبان صحبت به میان می آورد که در لبش معجز عیسوی و در مشربش، نوش احمدی است:

چون او نباشد هیچ کس، سالار خوبان است و بس

خوبانش زین ره هر نفس، سر در کف پا ریخته

با معجز عیسی لبش، با نوش احمد مشربش

با دست قدرت قالبش، حقّ تعالی ریخته

چون پرده بردارد ز رخ، گیرد جهان از چار سو

از بس کرشمه ناز او، از روی زیبا ریخته (۱)

(ب) شعر غیبت

شعر غیبت

یکی از موضوعاتی که از دیرباز، نظر بسیاری از شعرای آیینی و شیفتگان «مکتب انتظار» را به خود جلب کرده، مسأله «غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام» است.

همان گونه که می دانیم آن حضرت دارای دو غیبت بوده اند:

۱ - غیبت صغرا که شیعیان مسائل و مشکلات و سوالات خود را به واسطه نُوّاب اربعه: محمّد بن عثمان، عثمان بن سعید، حسین بن روح و شیخ ابوالحسن علی بن محمّد سمّری با آن حضرت در میان می نهادند و پاسخ خود را می گرفتند.

۲ - غیبت کبرا، که از زمان رحلت شیخ ابوالحسن علی بن محمّد سمّری، آخرین نایب خاصّ امام زمان علیه السلام، شروع شده و تا زمانی که مشیّت الهی اقتضا کند، ادامه خواهد داشت. شیعیان آن حضرت در دوره غیبت کبرا، مشکلات دینی خود را از طریق نُوّاب عام - که علمای واجد شرایط مذکور در توقیع امام زمان می باشند - حلّ و فصل خواهند کرد تا زمانه ظهور آن حضرت فرا رسد.

به هر حال، چه در غیبت صغرا و چه در غیبت کبرا امکان دیدار آن حضرت برای عموم شیعیان وجود نداشته، و به جز نُوّاب اربعه و اصحاب و یاران خاص امام زمان علیه السلام دیگران از زیارت و مصاحبت با آن وجود نازنین محروم بوده و خواهند بود مگر در

موارد معدود که این شرافت و فضیلت نصیب برخی از شیعیان با اخلاص آن حضرت نیز می گردد؛ ولی صحت آن نیاز به اثبات دارد و نمی توان به گفته افرادی که مدعی زیارت آن حضرتند اعتماد کرد و باید با احتیاط کامل در این موارد عمل نمود.

در شعر غیبت، مسائل گوناگونی مطرح بوده و هست که مهم ترین آنها، عبارتست از:

۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام.

۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی درباره طول عمر امام زمان علیه السلام.

۳ / ب) کاوشی در پیدایی و ناپیدایی امام زمان علیه السلام.

۴ / ب) حالات شیفتگان آن حضرت در زمانه غیبت.

در این تحقیق، راجع به این چهار مسأله سخن خواهیم گفت و در هر مورد با نمونه هایی از شعر غیبت - که از زیر مجموعه های شعر مهدوی است - در تبیین ابعاد موضوعی آن خواهیم کوشید و از شعرای فارسی زبانی یاد خواهیم کرد که در زمینه موضوعات مربوط به غیبت کبرای حضرت ولی عصر علیه السلام، آثار در خوری دارند.

۱ / ب) فلسفه و آثار غیبت امام زمان علیه السلام

در مورد علت غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام و نیز آثاری که بر آن مترتب است، سخن بسیار رفته و اندیشمندان اسلامی و متفکران شیعی در این باره، داد سخن داده اند.

در این بخش، با نظریات شاعران فارسی زبانی آشنا می شوید که در باب غیبت آن ذخیره خداوندی و چرایی آن وارد شده اند و در قالب شعر به تجزیه و تحلیل این مسأله اساسی پرداخته اند.

سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم و شاعر پر آوازه شیعی در سده سیزدهم هجری، در قصیده ای به مناسبت میلاد امام زمان علیه السلام، این مهم را مورد تجزیه و تحلیل منطقی قرار داده است:

بر من است این کز دل و جان بگروم بر هستیش

نیست بر من تا که گویم: کی نماید (۱) خویشتن؟

ص: ۲۵۴

ور تو گویی کز چه رو همواره باشد مُحْتَجَب؟ (۱)

گویمت ایدون (۲) سزید (۳) از حکم خلاق زمن (۴)

گفت افلاطون: نباشد نوع کلی را فنا

اوست ربُّ النوع کلی، خیز و کمتر زن ذقن! (۵)

رفت موسی سوی خلوتگاه سینا چند روز

مستقیم احوال باش و گرد عَجلی (۶) بر متن

موسی! برگرد سوی مصر از میقات طور کارگاه جادوان را با عصا درهم شکن

تیره خون شو آب نیلا! گزت خواهد قبطی

باز، گر سبطیت نوشد باش صافی چون لبن

سله (۷) پر مار و کژدم گشت گیتی، مصر وار

مارها را سر بکوب و کژدمان را دم بزن

ای حیات دیده اندر جنبش دمگاه شش

از پی جذبِ رواج، وز پی دفعِ عَفَن (۸)

نفخت حق زنده دارد جان هر جنبده را

نفخت حق بادبان است و همه جان ها سفن (۹)

بس حُجج آرند لیکن ناسره نمرودیان

از خلیلِ حق طلب کن حجت باطل شکن

راز دانا را کسی اندازه نتواند گرفت

زین شگفتی خیره ماند فیلسوف رائی زن (۱۰)

- ۱-۷۰۵. در حجاب، در پرده، پنهان.
- ۲-۷۰۶. این چنین، این گونه.
- ۳-۷۰۷. سزاوار بود.
- ۴-۷۰۸. مخفف زمان.
- ۵-۷۰۹. پر حرفی کمتر کن، کمتر چانه بزن و ایراد بتراش.
- ۶-۷۱۰. گوساله.
- ۷-۷۱۱. سبد و زنبیل.
- ۸-۷۱۲. عفونت.
- ۹-۷۱۳. سفینه ها، کشتی ها.
- ۱۰-۷۱۴. تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی {عبرت} نایینی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی، مؤلف تذکره آتشکده آذر، در قصیده بلند و شیوای مهدوی خود بر این مطلب پای می فشارد که وجود هر موجودی در عالم هستی، نشانه لطف حضرت آفریدگار است، و بروز و ظهور او، لطف دیگری است از جانب خالق هستی. بنابر این، در ناپیدایی هر موجودی، مصلحتی نهفته است که در حکمت آفرینش مقدر است و اگر روزی این موجود ناپیدا، مجال ظهور و بروز پیدا کند لطف دیگری را به همراه خواهد داشت؛ همانند خورشید جهان افروز که به هنگام پنهان شدن در پرده ابر سیاه، جهان هستی از پرتو او بی بهره نمی ماند و به هنگام ظهور کامل، شعشعه وجودی او را به تماشا نشیند.

آذر بیگدلی ضمن پاسخ دادن به شبهاتی که در مورد طول عمر و ناپیدایی آن حضرت وجود دارد، می گوید:

دگر این کز نظرها چون بود غایب، چه سود از وی

به عالم؟ آن چه منظور از حیات اوست در عالم

ندانند این که: هر چیزی وجود او بود لطفی

ظهورش نیز، لطفی دیگرست از ایزد اکرم

چو خور(۱) کز روشنی سازد جهان روشن، نمی بینی

که باشد روشنی ده گر بود در ابر پنهان هم؟! (۲)

طرب اصفهانی، غیبت آن حضرت را مانع فیض بخشی او به عوالم هستی نمی داند و به خورشید عالمتاب تمثیل می جوید که به هنگام پنهان شدن در زیر ابر، نیز دست از نور افشانی و فیض رسانی به عالم وجود بر نمی دارد:

چو خورشید تابد به هر ذره نورش

اگر مصلحت راست از دیده غایب (۳)

در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چه فرقی در ظهور و غیبت ائمه اطهار علیهم السلام متصور است؟ آیا دوستان و شیعیان آن ذوات مقدس در حال حضور جمال

ص: ۲۵۶

۱- ۷۱۵. مخفف خورشید.

۲- ۷۱۶. خوشه های طلایی، ص ۳۴۶.

۳- ۷۱۷. همان، ص ۲۴۴.

حقیقی آنان را به شهود می نشستند و در زمان غیبت، از این فیض محروم شده اند یا خیر؟

واقعیت امر این است که مراتب قرب اصحاب حضرات معصومین علیهم السلام با میزان بصیرت و معرفت آنان، رابطه ای مستقیم داشته است و در میان اصحاب بسیار هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام «اصحاب سرّ» آنان از معرفت و شناخت بیشتری نسبت به مقام ولایت و امامت برخوردار بوده اند و در حدّ گنجایی و ظرفیت وجودی خود، از آن وجودهای نورانی مستنیر می شدند و با این همه، هیچ یک از آنان قادر به شناخت کامل این ذوات مقدّس نبوده اند و معرفت آنان نسبی بوده است نه مطلق و از همین روی در آن حدیث نبوی آمده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «یا علی! تو را کسی جز من و خدای، و مرا کسی جز تو و خدای، و خدا را کسی چون من و تو نشناخت».

مشاهده جمال صوری آل الله علیهم السلام توفیق بزرگی بود که نصیب مسلمانان علاقمند تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام می شد؛ ولی هیچ کدام از آنها از برکت این فیض بزرگ به مقام واقعی آنان پی نبردند و مشاهده جمال روحانی این ذوات مقدّس نیز، برای شیعیان ناب و انگشت شمار میسر بوده است. بنابراین، زیارت جمال امام معصوم در هر عصر، نشانه توفیق بیننده است؛ ولی دلیل بر پایه بلند معرفتی او نمی شود. هر شیعه دل سوخته صافی ضمیری می تواند با برقراری ارتباط قلبی با امام خود، به بهره های معنوی فراوانی برسد خصوصاً در زمانه غیبت امام عصر علیه السلام و در برقرار ساختن این ارتباط درونی، هیچ عاملی جز لغزش و گناه نمی تواند حایل شود. بنابراین، در زمانه غیبت نیز درهای خیر و فیض و برکت بر روی شیعیان با اخلاص و خدا ترس گشوده است و عصر غیبت از این جهت فرقی با سایر اعصار ندارد.

استاد جلال الدین همایی (سنا) بر همین دقیقه و فیض رسانی آن حضرت در زمانه غیبت، اشاره دارد:

هر چند ز دیده ها نهانی

روشن کن بزم این جهانی (۱)

ص: ۲۵۷

شادروان سید محمد علی (ریاضی) یزدی، آن پرده نشین زمانه را در همه جا حاضر و ناظر می بیند:

ماه که خود نعل سمنند تو نیست

شمس که خود دود سپند تو نیست

هر دو عیانند و تو خورشیدِ جان

در عقب پرده غیبت، نهان

پرده نشین و، همه جا ناظری

غایبی و، در همه جا حاضری (۱)

میرزا اسماعیل خان از شعرای دوره قاجار از آن امام منتظر علیه السلام به عنوان غایبِ حاضر یاد می کند:

تو غایبی و تو حاضر، تو سامع و ناظر

تو حاکمی و تو آمر، به هر چه باشد و هست (۲)

میرزا محمد (بهایی) گلپایگانی، نور آن وجود مقدس را پیدای ناپیدا و ناپیدای پیدا توصیف می کند:

خدای را چو مظهر، وجود راست مصدرا

به هر دو کون داورا، به عرش استوای او

به هر چه دیده، نور او، به هر کجا، حضور او

خفای او ظهور او، ظهور او خفای او

چو ذات را صفات او، ظهور نور ذات او

به ما سوا حیات او، بقا نه جز بقای او (۳)

شیخ رئیس (حیرت) در قصیده ای که به هنگام اقامت در سُرَّ مَنْ رَای (سامره) در مدیحت حضرت مهدی علیه السلام سروده، در علت غیبت آن آفتاب عالم وجود حرف هایی شنیدنی دارد:

١- ٧١٩. همان، ص ٤٢٩.

٢- ٧٢٠. تذکره مدینه الادب، ج ١، ص ٢٢٢.

٣- ٧٢١. همان، ص ٥٠٣.

مراز حکمت بیچون بسی شگفت آید

که روز اوّل وصل، ابتدای هجران شد!

نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او

چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد

ز چشم مردم پنهان، ولی به معنی فاش

که ما سوا همه یک جسم و شخص وی جان شد

اگر که روح به صورت ز تن بود غایب

درست بین که ز اطراف تن نمایان شد(۱)

میرزا حسین خان (حضور) سلماسی از صفت نهانی و آشکاری ذات حضرت باری، برای تبیین حضور همیشگی امام عصر علیه السلام در عرصه های هستی سود می جوید:

تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم

اگر چه نیست چنین، جز خدای عزوجلّ

بدیل نیست خداوند را و لیک تو را

به قول و فعل توان گفتنش بدیل و بدل(۲)

همو، ضمن ارائه شاهد مثالی دیگر و ارائه گزارش شکوه آمیزی از پریشان حالی شیعیان در زمانه غیبت، ظهور او را تقاضا می کند:

خدا اینگانا! عرضی بود «حضور» را

که در حضور تو اینک دهد به نظم نظام

ز راه فضل اگر بشنوی، عجب نبود

ز پادشه، که دهد گوش بر به عرض غلام

از آن زمان که به پا گشته غیبت کبرا

هزار سال فزون است تا بدین هنگام

ص: ۲۵۹

۱- ۷۲۲. همان، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲- ۷۲۳. همان، ص ۷۶۰.

تو همچو یزدان پنهانی از نظر، گرچه

به چشم خلق پدیدى چو روح در اجسام

یکی ظهور کن و بیش ازین دگر میسند

که دشمنان تو بر دوستان کنند ملام (۱)

دو روز نَصْفَت (۲) و عدل است در میانه خلق

یکی به روز قیامت، یکی به روز قیام

ز آرزوی فرج عرض کردم این، ورنه

تو هستی آگه از آغاز امر تا انجام (۳)

ملک الشعراى صبوری، با بیانی دیگر از مسأله غیبت امام زمان علیه السلام سخن می گوید:

ماه من در پرده جان است و دل آینه دارش

در حجاب ناز پنهان است و بینم آشکارش

غیبتش عین حضور است و حضورش، عین غیبت

بیقرار از هجر او دل، و اندرون دل قرارش (۴)

شادروان صادق سرمد، از منظر دیگری به مسأله غیبت و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام نگاه می کند:

گرچه از اهل جهان روی نهان ساخته ای

روشن از پرتو خود روی جهان ساخته ای

دیدن طلعت تو چشم جهان بین خواهد

که جهانی به سوی خود نگران ساخته ای

ص: ۲۶۰

۲-۷۲۵. به فتح حرف اول و دوم، که بنا به ضرورت شعری باید حرف دوم آن ساکن تلفظ گردد، به معنای انصاف و داد.

۳-۷۲۶. همان، ص ۷۶۱.

۴-۷۲۷. خوشه های طلایی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

آن چه پیداست به چشم تو، نهان است زما

و آن چه پنهان بود از ما، تو عیان ساخته ای (۱)

سروش اصفهانی نیز بر این باور است که علی رغم پنهان شدن آخرین خورشید چرخ ولایت در پس ابر غیبت، انوار وجودی او در حال پرتو افشانی است و سرانجام روزی این آفتاب فروزان از پشت ابر بیرون خواهد آمد:

چون مهر، از پس ابر غیبت است

یک چند پی مصلحت، نهان

لیکن اثرش آفتاب وار

پیدا است به هر جا و هر مکان

پوشیده نماند به زیر ابر

بیرون شود از ابر، ناگهان (۲)

مرحوم علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) چشم مردم دو جهان را به نور جمال مهدوی روشن می بیند و گلشن دین را از طراوت وجودی آن حضرت، خرم وصف می کند و از آن «یک جهان جان» می خواهد که برای اهل جهان، «جان» بماند:

حجت حق بر جهان و، بهجت کون و مکان

گلشن دین از تو خرم، روح ایمان شادمان

مردم چشم دو گیتی، روشن از دیدار توست

همتی ای روشنایی بخش چشم مردمان!

بار بستند ازین دنیای دون جان های پاک

یک جهان جانی، برای یک جهانی جان بمان (۳)

واعظ قزوینی، عالمی را از فیض وجودی آن حضرت معطر می نگرد و از او می خواهد که همانند نور دیده ها، از پرده های چشم قدم به بیرون بگذارد:

خود نهان و پر ز فیضت، عالمی چون بوی مشک

ای فدای خاک پایت، صد هزاران مشک چین

ص: ۲۶۱

۱- ۷۲۸. همان، ص ۱۹۳.

۲- ۷۲۹. همان، ص ۳۶۲.

۳- ۷۳۰. همان، ص ۳۷۸.

همچو نور دیده ها از پرده بیرون نه قدم

ای تو نور دیده های اولین و آخرین (۱)

۲ / ب) اقامه براهین عقلی و نقلی بر وجود امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی

در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام سخن بسیار رفته است. معتقدان به «مهدویّت نوعی» سعی کرده اند از این مسأله، حَقّانیت خود را اثبات کنند و بر این امر پای می فشارند که امکان ندارد عمر آدمی به درازا کشد و صدها و بلکه هزار و چندین سال عمر کند؛ ولی اندیشمندان شیعی با براهین عقلی و نقلی به این شُبّهات پاسخ داده اند و به هنگام لزوم با ارائه شاهد مثال هایی در ابطال نظریات معتقدان به «مهدویّت نوعی» و اثبات امکان ادامه حیات آدمی کوشیده اند.

در شعر مهدوی نیز شاعران پارسی گوی، طول عمر آن وجود نازنین را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با اقامه دلایلی، نظر مخالفان را غیر عقلانی و ناموجه دانسته اند.

سید احمد (ادیب) پیشاوری، حکیم متألّه و شاعر پرآوازه سده سیزدهم هجری، در قصیده مهدوی خود به ایراد مخالفان پاسخ داده است. او ضمن بررسی مسأله غیبت آن حضرت، ایراد مخالفان را عنوان می کند و سپس به ارایه پاسخ می پردازد:

چون تواند آفریدن در بدن کیفیتی

که نگردد سوده (۲) از گشت سپهری، آن بدن؟

زاختیار و قدرتش، یزدان مگر معزول شد؟

که شدی بر کار دیو طبع زین سان مفتتن (۳)

بر طبیعت، کار یزدان را نهادستی اساس

این نخستین انحراف توست از راه، ای شمن (۴)!

آن بؤد سیّار و حادث، این قدیم و ثابت است

ثابت و سیّار اندر فعل نبود مقترن (۵)

ص: ۲۶۲

۱- ۷۳۱. همان، ص ۳۸۵.

۲- ۷۳۲. فرسوده، محو شده.

۳-۷۳۳. فریفته و جادو شده.

۴-۷۳۴. بت پرست.

۵-۷۳۵. نزدیک به هم.

بودنی ها، یک سره در زیر فرمان خداست

بی اراده ی او، همه زندانیانِ «لا» و «لن»

من شُهْب (۱) دارم به چنگ اندرُ برای رجمتان (۲)

چند چند ای دیو بیچگان (۳)! بی محابا تاختن؟

هم نسیج العنکبوتی پرده شد بر عقل تو

ز آن که عقلت بود زار و، زارتر شد ز آبِ دَن (۴)

ای روان مأنوی را تیره جان هاتان، نتاج! (۵)

زین قِبَل (۶) تان سخره می دارد بلیس (۷) مَكْرَتَن

من بیارایم به برهان، اعتقاد پاک خویش

تا بمانی از بیانم همچو خر اندر لژن (۸)

ژاژ بافی های تو در پیش من ماند بدانک (۹)

پیش شمشیر تهمتن، از کدو سازی مجن (۱۰)!

این جهان است آشیانی بسته از هر شش جهت

تو در او چون فَرخ (۱۱) پر نارسته از زاغ و زغن

می ندارد آگهی از دشت و هامون فراخ

تا نیاید فَرخ بیرون، همچو شهباز از وکن (۱۲)

ور بکاود آن بشیم تنگ را فَرخ نزار

هم پدید آیدش راهی از پی بیرون شدن

ور پدید آیدش راهی، بال و پر بایدش نیز

تا در آن روشن فضا پَرَد ز تیره مُسْتَكِن (۱۳)

- ۱- ۷۳۶. جمع شهاب: سنگ های آسمانی.
- ۲- ۷۳۷. سنگسار کردن شما.
- ۳- ۷۳۸. به خاطر ضرورت شعری باید این کلمه را با تخفیف و سکون حرف {چ} تلفظ کرد.
- ۴- ۷۳۹. دن: خم شراب، و آبِ دَن: شرابِ حُم، اشاره است به این که عقل آدمی در اثر شراب، سبک و خوار می شود.
- ۵- ۷۴۰. نتیجه و نژاد.
- ۶- ۷۴۱. از این جهت.
- ۷- ۷۴۲. مخفف ابلیس.
- ۸- ۷۴۳. لجن، گل و لای.
- ۹- ۷۴۴. بدانکه.
- ۱۰- ۷۴۵. سپر
- ۱۱- ۷۴۶. جوجه
- ۱۲- ۷۴۷. آشیانه
- ۱۳- ۷۴۸. نهانگاه تاریک.

این طبیعی بحث‌ها را، کاوش آن فرخ‌دان

روز و شب، کاوان در او چون بیستون را کوهکن ای بسا مردم که در چاه طبیعت باز ماند

چاه، بُد پر دود و، دیده کور و هم کوتاه رسن

این مصائب از چه زاید؟ یکسره از نقص علم

ناقصان را کرد نفرین آن رسول ذوالمنن

از ره نقص است کاین اطوار بینی از طباع

وز ره نقص است واقف، بزَهْمَن (۱) پیش وثن (۲)

الْعَرَضُ چون از ره حس می بیایی ناقصی

یکسره این مرغکان حس را گردن بزن

گر همی گری، بیا بر نقص و جهل خود گری (۳)

ز آن که مانی عاقبت زین جهل و نقص اندر محن

از ره عقل مجرّد اندر آ (۴) در راه دین

ز آن که تا در بند حسی، نسپری جز راه ظن

آنچه در انجام بیند فلسفی ز آغاز کار

انبیا گفتندمان آن رازها، فلیؤمّن

روح کامل را مجالّی (۵) و صور محصور نیست

خود تو بی دولت سواری که فرو نایی ز تن

آفریننده ی طبیعت را مدان مقهور طبع

خالق تن را مدان در قبضه تن مرتهن (۶)

نیست او مقهور تن، بل تن بود مقهور او

-
- ۱- ۷۴۹. پیشوای روحانی آیین برهمایی. بنا به ضرورت شعری باید با سکون حرف دوم و فتحه حرف سوم تلفظشود.
 - ۲- ۷۵۰. بت.
 - ۳- ۷۵۱. گریه کن.
 - ۴- ۷۵۲. مخفف آی، یعنی بیا.
 - ۵- ۷۵۳. جای های جلوه و ظهور، مظاهر و در این جا جلوه ها منظور است.
 - ۶- ۷۵۴. در گرو، گروگان.
 - ۷- ۷۵۵. نیرنگ و بازی.

ای ذخیره ی آفرینش! وی نبیره ی مصطفی!

ای تو خود هم مصطفی هم مجتبی هم بوالحسن

مدح، تحدید(۱) است و در تحدید ناید ذات تو

ز آن که آن سوتر بود از حدّ امکان و وطن

شکر یزدان را که مفلس نیستم، کز مهر تو

چون «ادیب» اندر نهانم هست گنجی مُختزن(۲)

همان گونه که اشاره شد، مسأله ادامه حیات و طول عمر امام زمان علیه السلام که متأسفانه در شعر مهدوی ما باز تاب گسترده ای نداشته، از مهم ترین مسائل زمانه غیبت بوده و هست و دشمنان قسم خورده مذهب شیعه، مسلمانان معتقد به ائمه اثنی عشر علیهم السلام را به خرافی بودن متهم کرده و می کنند و بر آنند تا ضمن نفی امکان ادامه حیات آدمی در قرون متمادی، اساسی ترین اعتقاد شیعی را که اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام - جانشین بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام - است زیر سؤال برده و آن را امری بی پایه و واهی نشان دهند.

در اینکه پیروان ادیان آسمانی و فرقه های مختلف مذهبی به ظهور یک «مصلح جهانی» اعتقاد راسخ دارند، تردیدی نیست؛ ولی هر امتی او را به نامی می شناسند و معتقدند هنگامی که ستم و فساد فراگیر شود و کره خاکی را در آستانه تباهی و نابودی قرار دهد، او ظهور می کند و بساط قسط و عدل را در جای جای این جهان می گستراند.

لطفعلی بیگ (آذر) بیگدلی در قصیده رسای مهدوی خود به همین مسأله اشاره می کند:

به اجماع اُمم روزی که در آخر زمان گردد

زمین چون زلف خوبان تیره و آشفته و درهم

نشیند بر سریر سروری شاهِ فلکِ جاهی

که از عدلش جهان گردد چو روی نو خطان خرم

ولی هر یک به اسم دیگر و رسم دگر خواندش

زبان عالمی گردان به نام او مگر ابکم

۱- ۷۵۶. محدود ساختن.

۲- ۷۵۷. اندوخته شده؛ تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۷۵.

یهودش داند از نسل یهودا، ماشیع نامش

مجوسش زاده زردشت و ترسا زاده مریم مسلمانش شمارد فاطمی یکسر، ولی ز ایشان

همی گویند فوجی کآن گهر باشد نهان در یم

همو برای تبیین منطقی طول عمر امام زمان علیه السلام و امکان ادامه حیات آدمی، از حضرت خضر علیه السلام به عنوان یک نماد مسلم تاریخی و مذهبی سود می جوید که علی رغم عمر بسیاری که تاکنون کرده، هنوز زنده است و به زندگی خود در این دنیا ادامه می دهد:

همانا در حیات او، دو شبهه راه ایشان زد

که هر یک ز آن دو با وسواس صد شیطان بود مُنْضَم

یکی این کآدمی را نیست مقدور آن قدر جنبش

ولی گشت از حیات خضر حل، این شبهه محکم (۱)

ولی عبد الحسین (نصرت) به اقامه یک دلیل بسنده نمی کند و مسأله طول عمر حضرت امام عصر علیه السلام و امکان ادامه حیات آخرین حجّت الهی را از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار می دهد:

۱ - خداوند قادر و دانایی که آفریننده انسان از خاک بی روح و بخشنده و گیرنده جان آدمی است، می تواند به قدرت لایزال خود شرایط امکان حیات را برای آخرین حجّت خود و حتّی هر شخص دیگری فراهم آورد و او را از آسیب های احتمالی دور نگه دارد:

آن که او نایب خدا باشد

دیر اگر پاید او، روا باشد

آن که بخشد حیات و بستاند

حفظ تن را چگونه نتواند؟!

۲ - داستان هایی که از معمرین جهان و انبیای کهنسال در کتب مذهبی و تاریخی آمده است، حاکی از امکان ادامه حیات آدمی در این جهان خاکی است:

داستان مُعَمَّرین (۲) جهان

گر نخواندی، زنامه ها برخوان

بر فزون از هزار سال مگر

نوح با امتی نبرده به سر؟!

ص: ۲۶۶

۱- ۷۵۸. خوشه های طلایی، ص ۳۴۵.

۲- ۷۵۹. سالخوردهگان.

خضر را نیز، زنده ز آب حیات

همه دانند از طریق ثقات(۱)

در سما نیز زندگی مسیح هست اندر کلام حق(۲)، تصریح(۳)

علاوه بر این سه مورد، زندگی اصحاب کهف در غار، آن هم در خواب و بدون آب و غذا به مدّت بیش از سیصد سال می تواند از نشانه های قدرت خداوندی و امکان ادامه حیات آدمی حتّی بدون استفاده از آب و هوا و غذا در همین جهان فانی به حساب آید.

۳ - طول عمر فرشتگان الهی، و شیطان از موارد مورد استناد نصرت خراسانی است:

هر فلک راست راهبر ملک

و آن ملک هست جان هر فلک

پیش از آدم صفی به قرون

زنده ابلیس بوده تا اکنون

همچنین زنده است تا یزدان

به مشیت ازو نگیرد جان

علاوه بر شیطان، می توان از فرشتگان مقرب الهی: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نام برد که پیش از خلفت آدم وجود داشته اند و تا قیامت به حیات خود ادامه خواهند داد.

۴ - طول عمر آدمیان سالمند نیز در بسیاری از کتب تاریخی مسطور است:

بوده ضحاک با شکنج دو مار

در جهان پادشه به سال، هزار

در چه(۴) از زندگانی دجال خاصه(۵) و عامه(۶) راست بسط مقال

۵ - طول عمر سایر جانداران نیز، از نمونه های قدرت خداوندی و مشیت الهی بر حیات طولانی آن ها است:

عمر کرکس، به نقل اهل یقین

سه هزار است و پنج صد ز سنین

هست در عمر بیکرانه مار

در عرب، و ز عجم سخن بسیار

که نمیرد به طبع مار مگر

روزش آرد کسی به زخمه به سر(۷)

ص: ۲۶۷

۱- ۷۶۰. افراد امین و مورد اطمینان.

۲- ۷۶۱. قرآن کریم.

۳- ۷۶۲. به عقیده ما مسلمانان و تصدیق قرآن کریم، حضرت مسیح به صلیب کشیده نشد؛ بلکه به اراده الهی از پای چوبه دار به آسمان چهارم برده شد و اکنون حدود دو هزار سال است که به زندگی خود در آسمان ادامه می دهد.

۴- ۷۶۳. چاه، معروف است که دجال در چاهی در شهر اصفهان زندگی می کند تا ظهور امام عصر علیه السلام فرا رسد.

۵- ۷۶۴. منظور علمای شیعی مذهبند.

۶- ۷۶۵. مراد، علمای سنی مذهبند.

۷- ۷۶۶. یعنی تا به مار گزندگی نرسد و زخم کاری به بدن او وارد نیاید، نخواهد مرد و به حیات خود ادامه می دهد.

نیز در طول زندگی نهنگ

خاصه (۱) و عامه (۲) اند هم آهنگ

و این شاعر فرهیخته در پایان مثنوی خود نتیجه می گیرد:

زندگی، چه دراز و چه کوتاه

هست تقدیر آن به امر اله

چه عجب کز پی حمایت دین

زنده دارد خدای، جای نشین؟ (۳)

حاصل از نص (۴) و گفته اخیار (۵)

و آنچه آورده ام من از اخبار

عقل و نقل آیت قیام ولی است

ولی از نسل پایدار علی است (۶)

حاج میرزا (حیب) خراسانی در اثبات وجود آن «مصلح جهانی» نیازی به اقامه دلیل نمی بیند؛ چرا که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» و وجود نازنین اوست که علت غایی خلقت عالم هستی است:

که بر وجود تو برهان طلب تواند کرد؟!!

که بر وجود جهان سر به سر تویی برهان (۷)

۳ / ب) کاوشی در علت پیدایی ناپیدایی امام زمان علیه السلام

در شعر مهدوی، تعابیر بسیار زیبا و نمونه های عینی بسیار گویایی از شعرای آئینی پارسی زبان در مورد «پیدایی» و «ناپیدایی» وجود نازنین حضرت ولی عصر علیه السلام - مظهر تام و تمام اسمای الهی خصوصاً اسم مبارک «لطیف» - وجود دارد که هر انسان لطیف و باذوقی را بر سر وجد و شور می آورد و چون دیگران به این مطلب بسنده نخواهد کرد که آن ذخیره خداوندی در پرده غیب است و آنچه در عالم غیبت است، دیده نمی شود.

برای به تصویر کشیدن این تعابیر زیبا و نمونه های عینی و گویا، ناگزیریم که با عناوینی چند از آن ها یاد کنیم و شاهد مثال هایی برای هر کدام، از گنجینه شعر مهدوی ارائه نماییم.

-
- ۱- ۷۶۷. مراد مردم دانا و اهل دانشند.
 - ۲- ۷۶۸. کنایه از مردم عامی و بیسوادند.
 - ۳- ۷۶۹. جانشین، معنی این بیت: جای شگفتی نیست که خداوند، آخرین جانشین پیامبر خود را برای حمایت از دین زنده نگاه دارد.
 - ۴- ۷۷۰. کنایه از قرآن است.
 - ۵- ۷۷۱. انسان های خیرخواه و درست کردار.
 - ۶- ۷۷۲. دیوان نصرت، سال ۱۳۴۷، ص ۲۹ و ۳۰.
 - ۷- ۷۷۳. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ چهارم، سال ۶۱، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۱ - پیدای ناپیدا

شاید هیچ یک از تعابیر شعرای فارسی زبان از وجود نورانی حضرت ولی عصر علیه السلام و غیبت آن حجت الهی به اندازه این تعبیر، گویا نباشد:

پیدای ناپیدا!

ای آشکار پنهان! بُرَقع ز رخ بر افکن

تا جلوه ات نبینم پنهان و آشکارا(۱)

بُود خورشید و پنهان است باز از فرط پیدایی

بلی، خورشید نورانی ز پیدایی بُود پنهان(۲)

غیبت او ز نظرها بُود از فرط ظهور

عیب بینایی ما بوده به تصدیق فهیم(۳)

حجاب نور، تو را می کند ز من مستور

کنون که محو توام، بی حجاب با من باش(۴)

تا کی نهان به پرده غیبت، جمال حق؟

تا چند چهر توست نهان در حجاب نور؟(۵)

هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی

گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی(۶)

ص: ۲۶۹

۱- ۷۷۴. فؤاد کرمانی.

۲- ۷۷۵. طرب اصفهانی.

۳- ۷۷۶. صابر همدانی.

۴- ۷۷۷. م.ع.م. {پروانه}.

۵- ۷۷۸. محمّد آزادگان {رواصل}.

پرده نشین و، همه جا ناظری

غایبی و در همه جا حاضری (۱)

به هر چه دیده، نور او، به هر کجا حضور او

خفای او ظهور او، ظهور او خفای او (۲)

نبینیم او را، که خورشید رخشان

نه بتوان نظر کرد با چشم مُرمد (۳)

تو خود عیان و نهانی به چشم عقل و به چشم

اگر چه نیست چنین جز خدای عزوجل (۴)

تو در میان جمعی و من در تفکرم

کاندر کجا بر آیم و پیدا کنم تو را؟ (۵)

ماه در گردون ولی پوشیده انجم از شعاعش

شاه در موکب ولی بگرفته مردم از غبارش!

در ظهور خویش پنهان است جانان همچو حجت کو به هر جا ظاهر است و چشم ها در انتظارش (۶)

گر چه از اهل جهان روی نمان ساخته ای

روشن از پرتو خود روی جهان ساخته ای (۷)

ص: ۲۷۰

۱- ۷۸۰. سید محمد علی ریاضی یزدی.

۲- ۷۸۱. میرزا محمد {بهای} گلپایگانی.

۳- ۷۸۲. علی نقی {حکمت} لواسانی.

۴- ۷۸۳. میرزا حسین خان {حضور} سلماسی.

۵- ۷۸۴. سید رضا مؤید.

۶- ۷۸۵. ملک الشعراء صبوری.

تو چو خورشید پدیددی ولی از فرط ظهور

رخ نهان از نظر پیر و جوان ساخته ای

چو خورشید تابد به هر ذره نورش

اگر مصلحت راست از دیده غایب [\(۱\)](#)

خود نهان و پر ز فیضت عالمی چون بوی مشک

ای فدای خاک پایت صد هزاران مشک [چین \(۲\)](#)

ای جمال زیبایت ظلّ حسن یزدانی

گشته آشکار از وی سرّ غیب پنهانی

ای رخت به نیکویی ماه در شب عالم!

چهره دل آرایت آفتاب نورانی

۲- روح عالم هستی

بود او روح و گردون تن، که روح و تن فدای او!

بود او جان و عالم جسم، جان قربان آن جانان [\(۳\)](#)

آن کو طفیل بودش او، بود عالم است

چون کالبد، که بودش او باشد از روان

پیدا بود که هست جهان جسم و شخص او

جان وی است، از آن بود از دیده ها نهان [\(۴\)](#)

ص: ۲۷۱

۱- ۷۸۷. طرب اصفهانی.

۲- ۷۸۸. واعظ قزوینی.

۳- ۷۸۹. طرب اصفهانی.

از نظر پنهان بود جان و تو جان عالمی

زین سبب مر خویشان را از نظر پنهان کنی (۱)

نه غایب ز ما و نه بینیم او را

توان در بدن دید روح مجرد؟! (۲)

تو همچون یزدان پنهانی از نظر، گر چه

به چشم خلق پدید می‌چو روح در اجسام (۳)

حیات نیست جهان را مگر به هستی او

که اوست جان گرامی و این جهان، بدن است (۴)

ز چشم مردم پنهان ولی به معنی فاش

که ماسوا همه یک جسم و شخص وی جان شد

اگر که روح به صورت ز تن بود غایب

درست بین که ز اطراف تن نمایان شد (۵)

بود وجود تو چون روح و کاینات چو تن

نهان بدین سبب از دیده روح وار تویی (۶)

نه پدیدار و نه پنهان، نه نهان نه آشکار

بوالعجب باشد چنین مطلب به نزد نکته دان

خویشان، پنهان و امرش آشکارا و پدید

گویی اندر جسم گیتی دارد او حکم روان

ص: ۲۷۲

٢- ٧٩٢. على نقى {حكمة} لواسانى.

٣- ٧٩٣. حضورى سلماسى.

٤- ٧٩٤. ملك الشعراء صبورى.

٥- ٧٩٥. شيخ الرئيس حيرت.

٦- ٧٩٦. بهجت قاجار.

راستی کس را نماند او، مگر بر کردگار

ز آن که در گیتی بود شخصش نهان امرش عیان(۱)

۳- تعبیرهای دیگر

تعبیرهای دیگر

تعبیر و توجیحات دیگری در رابطه با پیدایی و ناپیدایی آن حضرت در زمانه غیبت در شعر مهدوی مطرح است که چند نمونه از آن ها را نقل می کنیم:

ندانم ز بس هست قدرش فزون

که در پرده غیب گنجیده چون؟! (۲)

چو خور کز روشنی سازد جهان روشن، نمی بینی

که باشد روشنی ده گز بود در ابر پنهان هم (۳)

هم نهان و هم پیدا، در مثل چو خورشیدی

گر چه از نظر چندی است زیر ابر پنهانی (۴)

گرفت خصم سر راه تنگ بر من و گفت

بگو به پرده غیبت چرا نهفته جمال؟

بگفتمش چو خدا شد ز چشم خلق نهان

که ننگرند رخس چون تو مردم جهال! (۵)

نداشت دیده مردم چو تاب دیدن او

چو آفتابی در زیر ابر پنهان شد (۶)

ص: ۲۷۳

۱- ۷۹۷. میرزا حسین خان {حضور} سلماسی.

۲- ۷۹۸. واعظ قزوینی.

۳- ۷۹۹. آذر بیگدلی.

۴- ۸۰۰. حکیم الهی قمشه ای.

۵- ۸۰۱. میرزا جواد تجلی.

۶- ۸۰۲. شیخ رئیس قاجار {حیرت}.

شاهدی مستور و عالم باخته دل در هوایش

آتشی در طور و موسی سوخته جان در شرارش (۱)

امروز ایر در میخانه تویی تو

فریاد رس این دل دیوانه تویی تو

آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب

از روزن این خانه به کاشانه تویی تو

ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

بسیار بگوئیم و چه بسیار بگفتیم:

کس نیست به غیر از تو درین خانه تویی تو (۲)

اگر ز چشم جهان گشته ای نهان چه عجب؟

چرا که هست جهان چشم و، تو در او انسان (۳)

آینه تجلی، معشوق عقل کلی

سرمایه تسلی، عشاق بینوا را

ای رویت آیه نور، وی نور وادی طور

سرّ حجاب مستور از رویت آشکارا (۴)

ص: ۲۷۴

۲-۸۰۴. و ۳- میرزا «حبیب» خراسانی.

۳-۸۰۵. علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی {مفتقر}.

۴-۸۰۶. علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی {مفتقر}.

غیاب اوست به عالم همیشه عین ظهور

چنان که نور به چشم است و جان ما به تن است

ای رخت شرح و بسط آیت نور

نور روی تو را دو عالم طور (۱)

خواست ظاهر شود به خلق، خدا

ذات پاک تو شد ورا مرآت (۲)

کرده در چارده آینه تجلی، رخ حق

آخرین آینه داری تو بر عقل سلیم (۳)

روی او جو «فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

کوی او پو، «فَتَلُكْ نِعَمَ الدَّارِ» (۴)

تا چشم بدان رخت نبیند

شد غیبت تو، قضای مُبرم (۵)

وجودش چراغی به فانوس دان

جهانی ازو روشن و خود نهان (۶)

پرتو، افلاک از آن وجه حسن یابد

جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد

ص: ۲۷۵

۱- ۸۰۷. و ۲- میرزا حیدر علی {حاجب} شیرازی.

۲- ۸۰۸. صابر همدانی.

۳- ۸۰۹. صابر همدانی.

۴- ۸۱۰. سید محمد علی میر فخرایی {فخر}.

۵- ۸۱۱. ناصح قمشه ای.

۶- ۸۱۲. واعظ قزوینی.

آفتابی تو و ما دلشدگان ذره

چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟ (۱)

تا بوده جهان، هیچ گه نبود

از حجت یزدان تهی جهان

ممکن نشود خیمه بی ستون

ایمن نبود گله بی شبان

کشتی بودش ناخدا به کار

تا آن که رساندش بر کران (۲)

پرده نشین حریم لم یزلی اوست

شاهد غیبی و دلبر ازلی، اوست

مرشد و مولا و پیشوا و ولی، اوست

باری، سرّ خفی و نور جلی، اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان (۳)

آن آیت جامعی کزان آیت

بشمرد توان صفات یزدان را

وان آینه کاندرو توان دیدن

مِنْ حَيْثُ هُوَ جَمالِ جانان را (۴)

طلعت او نور و چشم عرصه ایجاد

هستی او جان و جسم عالم امکان

- ۱-۸۱۳. محمود شاهرخی {جذبہ}.
- ۲-۸۱۴. سروش اصفهانی.
- ۳-۸۱۵. ملک الشعراء بهار خراسانی.
- ۴-۸۱۶. امیر {اصلان} دنبلی.

چشم بود سودمند از شرف نور

جسم بود ارجمند در کف جان (۱)

تو آفتاب وجودی و ظلّ پرتو توست

که گشته مهر درخشان و چرخ را، مشعل (۲)

آفتاب وجود، پیدا شد

جمله ذرات، آشکارا شد (۳)

ساخت روشن تمام عالم را

پرتو روی شعشعانی وی (۴)

پردگی باشد و بی پرده همه کار ازوست

واندرین پرده بسی نکته اسرار بود

هست آینه رخسار خداوند، بلی

چهره شاهد ما، آینه کردار بود (۵)

من نگویم تو کجایی چو دگر مردم، از آن رو

کز تو خالی نبود جایی و تو در همه جایی (۶)

خدایگانا! ای آن که همچو باز خدای

هم از دو دیده نهان و هم آشکار تویی (۷)

ص: ۲۷۷

۱- ۸۱۷. بقای سپاهانی.

۲- ۸۱۸. حضوری سلماسی.

۳- ۸۱۹. و ۴ و ۵ - عنقای طالقانی.

۴- ۸۲۰. شیخ علی {منزوی}.

۵- ۸۲۱. شیخ علی {منزوی}.

۶- ۸۲۲. شیخ علی {منزوی}.

۷- ۸۲۳. بهجت قاجار.

وجود پاک تو اصل است و ممکنات، فروع

جمال خوب تو شمع است و کاینات، لگن (۱)

جلوه ای دید کلیم الله از آن نور جمال

نغمه ای بود «أنا الله» ز بیابان شما (۲)

خدای را بنگر در جمال حضرت او

که مر خدا را در خور بود چو او مرآت (۳)

۴ / ب) حالات شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمانه غیبت

قسمت اول

محمد علی (فتی تبریزی در غیبت آن ذخیره خداوندی، جان منتظران ظهور حضرتش را بر لب آمده می بیند:

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش

به در از پرده غیب آی و نما طلعت خویش

آمد از غیبت تو جان به لب منتظران

همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش (۴)

(ابن حسام) خوشفای از پیک صبا می خواهد که بوی پیراهن یوسف آل محمد علیه السلام را به مشتاقان دیدارش برساند و

رمزی از اسرار آن گشاینده راز را با آنان در میان نهد:

چشم فراق و دیده یعقوب شد سپید

ز آن غایب از نظر، خبر پیرهن بیار

حق را به دست ظلم، به باطل نهفته اند

رمزی ز سر کاشف سر و علن بیار

و هنگامی که عالم را از اثر ظلمت، به سیاهی شب می بیند، از آن خورشید فروزان چرخ امامت و ولایت می پرسد که این

تیرگی عالمگیر تا به کی ادامه خواهد داشت؟ و تا چند در ظهور خود درنگ روا می دارد:

- ۱- ۸۲۴. میرزا جواد تجلی.
- ۲- ۸۲۵. علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی {مفتقر}.
- ۳- ۸۲۶. حضوری سلماسی.
- ۴- ۸۲۷. خوشه های طلایی، چاپ دوم، ص ۳۳۴.

عالم از ظلمت، سواد شب گرفت

آخر ای خورشید تابان! تا به کی؟! (۱)

اهلی شیرازی، صحنه ای را به تصویر کشیده است که مرکب ظهور، آماده و منتظران در انتظار ظهور، لحظه شمارند ولی حضرت بقیه الله در «صبر وقت» به سر می برد و کار عقل در ذات صبور مهدوی به حیرت کشیده است:

مرکب اندر زین و خلق استاده، او در صبر وقت

عقل، حیران مانده در ذات صبور مهدی است (۲)

واعظ قزوینی از این که غایبانه به محضر آن حضرت عرض حال کند به تنگ آمده، و می خواهد که روبرو و بی پرده با آن حضرت به سخن بنشیند.

غایبانه، عرض حال خویشان تا کی کنم!؟

رو به رو خواهم که گویم حال دل را بعد ازین

همو، خورشید و ماه را دو چشم جهان می بیند که به راه ظهور دوخته شده است، و از این که آن وجود نازنین با آن عظمت وجودی در پرده غیب گنجیده است اظهار حیرت می کند:

نه خورشید و ماه است بر آسمان

بود در ره او دو چشم جهان

ندانم ز بس هست قدرش فزون

که در پرده غیب گنجیده چون!؟

حزین لاهیجی علی رغم غیبت آن کانون تجلی، او را در آینه دل مشاهده می کند و از همین روی ضمن استفاده بهنگام از «صنعت التفات» روی سخن را از «غیاب» به «خطاب» می کشاند و از آن حضرت تقاضا می کند که در «مدینه اسلام» حضور «بتخانه» را بر نتابد و «لات ها» و «هبل ها»ی آدمی صورت ولی اهریمن سیرت را از دار کیفر بیاویزد:

ص: ۲۷۹

۱- ۸۲۸. دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- ۸۲۹. کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربّانی، انتشارات سنایی، ص ۵۲۳.

دلدار در دل است گر از دیده غایب است

عرض نیاز را به بساط خطاب کث

بتخانه در مدینه اسلام کی روا است؟

لات و هُبَل بر آرو، به دار عقاب کث(۱)

حاج میرزا (حیب) خراسانی از آن سلیمان زمانه می پرسد که تا کی رخساره نهران می دارد در حالی که دیر گاهی است که «خاتم سلیمانی» به دست «اهریمن» افتاده است:

ای سلیمان جهان! چند کنی چهره نهران!؟

روزگاری است که خاتم به کف اهرمن است

(فؤاد) کرمانی از آن «آشکار پنهان» می خواهد که پرده از رخ بر افکند تا جلوه اش را پنهان و آشکار به تماشا بنشیند:

ای آشکار پنهان! بُرَق ز رخ بر افکن

تا جلوه ات بینم پنهان و آشکارا

ای پرده دار عالم! در پرده چند مانی؟

آخر ز پرده بنگر یاران آشنا را

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) انگشتری «سلیمان» را درخور «اهرمن» نمی بیند و می پرسد: اسم اعظم کی شایسته دیو و دَدِ شیطان صفت است؟

انگشتر سلیمان، شایان اهرمن نیست

کی زبید اسم اعظم دیو و دَدِ دغا را؟(۲)

و تا کی و چند باید «خاتم سلیمانی» در اختیار «اهریمن» باشد: ای سلیمان زمان! پادشه عرش مکان!

خاتم مُلک تو تا کی به کف اهرمن است؟(۳)

مرحوم ملا محسن «فیض» کاشانی ضمن این که مصراعی از لسان الغیب حافظ شیرازی را به وام می گیرد، از پیک «صبا» می خواهد که این پیام را به «خاتم آل طاها» برساند که: دل های شیفتگانش از دوری او سوخته، و هموست که می تواند

قراریخس خاطر پریشان آنان باشد:

ص: ۲۸۰

۱- ۸۳۰. خوشه های طلایی، ص ۳۳۸.

۲- ۸۳۱. همان، ص ۲۱۵.

۳- ۸۳۲. همان، ص ۲۵۲.

صبا! به لطف بگو ختم آل طاها را

که: فرقت تو، به زاری بسوخت دل ها را

قرار خاطر ما هم تو می توانی شد

«که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را»(۱)

محمد علی (فتی تبریزی به محضر آن حضرت، از بیقراری دوستان و ناصبوری آنان در ایام فراق سخن می گوید:

در فراق رفت از کف، طاقت و تاب و توان

دوستان بیقرار و، ناشکیبای تو را(۲)

محمد موحدیان (امید) با تمام وجود، ظهور آن حضرت را خواستار است و ضمن شکوه کردن که از سپید شدن موی عاشقان به خاطر دامنه دار شدن شام ظلمانی فراق و ندیدن روز خوش در ایام غیبت کبری این آرزو را دارد که اگر در این دو روزه عمر برای او فرصت وصال پیش نیاید، آن حضرت را به هنگام دادن جان بر سر بالین خود ببیند:

ز طول شام سیاه فراق ای همه حسن!

به سان روی تو شد موی ما سپید، بیا

ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان! زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا

دو روز عمر، اگر فرصت وصال نداد

به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا(۳)

م.ع.م (پروانه) در غیبت آن محبوب عالم هستی، صدف چشم خود را از گوهر اشک سرشار می بیند و ناله دل افروختگان و سینه سوختگان مهدوی را بی تأثیر نمی داند:

هست تا گوهر دین در صدف غیب نهان

صدف چشم تر ما به گهر نزدیک است

گفتم: از هجر رخت جان به لب آمد، گفتا:

ناله سوخته جانان به اثر نزدیک است(۴)

امینی کاشانی، حالت شیفتگان جمال مهدوی را در حسرت دیدار، این گونه توصیف می کند:

ص: ۲۸۱

۱- ۸۳۳. همان، ص ۲۵.

۲- ۸۳۴. همان، ص ۳۸.

۳- ۸۳۵. همان، ص ۴۴ و ۴۵.

۴- ۸۳۶. همان، ص ۵۵.

در حسرت دیدار تو ای شمع شب افروز!

چشمم به در و، خون دل از دیده روان است

مجنون اگرش بود هوای رخ لیلی مجنون تو در وادی حیرت، نگران است

بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن

شور تو به سر دارد و در آه و فغان است (۱)

محمد آزادگان (واصل) با حسرتی زاید الوصف از شبِ بی سپیده تنهایی روایت می کند و حرف های دیگری که شنیدنی است:

کاشکی، آه شب اثر می داشت

شب تنهایی ام سحر می داشت

سوختم ز انفعال بی ثمری

این شجر، کاش برگ و بر می داشت

جان ز هجران به لب رسید ای کاش

یار از چهره پرده بر می داشت

نقد جانی که بود، آوردیم

به یکی جلوه کاش بر می داشت

کاش بر این بضاعت مُزجات

یوسف مصر جان نظر می داشت

بوی گل خیزد از گلش، که به دل

مهر موعود منتظر می داشت (۲)

محمد جواد غفور زاده (شفق) بر این باور است که عاشقان جمال مهدوی در اثر فراق بیقرارند و میل هم صحبتی با مردم زمانه را ندارند و بهار زندگانی را بی دوست، خزانی بیش نمی بینند:

کسی که بی تو سرِ صحبت جهانش نیست

چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست

به سوز هجر تو سوگند ای امید بشر!

دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست

اسیر عشق تو این غم کجا برد که دلش

محیط غم بود و، طاقت بیانش نیست

بهار زندگی ام در خزان نشست، بیا

(بهار نیست به باغی که باغبانش نیست) (۳)

نعمت الله شمسى پور (فاکر) گلشن جان را بی وجود بهارِ سرسبزِ امامت و ولایت، خرم و شاداب نمی بیند و به هر سینه و قامتی که می نگرد، آن را در اثر فراق، آتش آلود و خمیده می یابد:

ص: ۲۸۲

۱- ۸۳۷. همان، ص ۶۴.

۲- ۸۳۸. همان، ص ۷۸ و ۷۹.

۳- ۸۳۹. همان، ص ۸۲ و ۸۳.

بیا که گلشن جان بی تو سبز و خرم نیست

تو آگهی که دلی از فراق، بی غم نیست

اسیر بند غمت، از دو کون آزاد است

گدای کوی تو را، حاجتِ دو عالم نیست

کدام سینه ز هجر تو نیست آتشبار؟

کدام قامت موزون که از غمت خم نیست؟

به شهر آینه ها، یوسف ملاح و حسن!

بیا ببین که اسیر کمند تو، کم نیست (۱)

م.ع.م (پروانه) در غیاب آن گمشده جهانی، شور و حال بیدلانه ای دارد که پرده هایی از آن را مرور می کنیم:

بیا که نقش تو در منظر دلم باقی است

صدای پای تو در خاطر دلم باقی است

کجا خیال تو از یاد من تواند رفت؟

که نقش روی تو در منظر دلم باقی است

اگر که خرمن ما را به باد خواهی داد

کمی هنوز، ز خاکستر دلم باقی است

به کام خویش تو را دیده ام شبی در خواب

هنوز عطر تو در بستر دلم باقی است

اگر چه شمع فرو مرد و سوخت «پروانه» ولی سرشک غم و اخگر دلم باقی است (۲)

همو، بر این باور است که در برابر پرتو اشک شوق او، برای ستاره مجال جلوه گری باقی نمی ماند، و از امام موعود علیه السلام می خواهد پیش از آن که اجل از کمین گاه خود بیرون آید، او را دریابد و در آخرین دم می توان دریافت که از عمر بی امان او، نفسی بیشتر باقی نمانده است و تنها مایه امیدواری او این است که در دل همیشه عاشق او، جز عشق جمال مهدوی

نخواهد ماند:

چنین که اشک من از شوق روی او جاری است

ستاره ای به فلک، جلوه گر نمی ماند

چراغ اختر شبگرد اشک، روشن باد!

که شمع هستی ما تا سحر، نمی ماند

اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است

بیا که حلقه چشمم به در، نمی ماند

بیا درین دم آخر بیا که همچو حباب

ز عمر من نفسی بیشتر، نمی ماند

ص: ۲۸۳

۱- ۸۴۰. همان، ص ۸۴ و ۸۵.

۲- ۸۴۱. همان، ص ۸۶ و ۸۷.

خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او

به غیر عشق رخ منتظر، نمی ماند (۱)

نصیر، از این امر بیمناک است که شب هجران به پایان خود نرسد و روز وصال یار نصیب او نشود؛ هر چند می داند که درد عشق درمان پذیر نیست و دیدار یوسف زمانه صبر بسیار می طلبد:

ترسم آخر که شب هجر به پایان نرسد

روز وصال به من بی سر و سامان نرسد

هر چه از آتش دل، سوزم و فریاد کنم

کس به داد من غمدیده نالان نرسد

دوش گفتم غم دل را به طیبی، گفتا:

درد عشق است، یقین دان که به درمان نرسد

دل دیوانه ما، گشته چه خوش جای گزین

شانه ای کاش بر آن زلف پریشان نرسد

گو به یعقوب، تو را صبر فراوان باید

یوسف گمشده ات زود به کنعان نرسد (۲)

قسمت دوم

جعفر رسول زاده (آشفته) از هجر مهدی موعود علیه السلام می نالد و از دوری او شکوه ها دارد و فقط دل به این خوش کرده است که یار از او بپرسد با این همه درد و داغ و پریشانی چه می کند!

جان را مپرس با غم هجران چه می کند؟

با تیغ تیز، پیکر عریان چه می کند!

ما را که دید بر سر کویش، به خنده گفت:

بیمار ره نبرده به درمان، چه می کند؟

ای صد بهار از تو شکوفا، بیا بیا!

باد خزان بین به گلستان چه می کند

پرسیده ای که دوست ز دشمن چه می کشد؟

هیچ آگهی فراق تو با جان چه می کند؟

ای منتظر! بیا و نظر کن که داغ هجر

با لاله های سوخته دامان چه می کند

در حسرت تو، در به دری شد نصیب خضر و نه به سیر کوه و بیابان چه می کند؟

«آشفته»، خاک راه تو باشد بیا مپرس

این مور، زیر پای سلیمان چه می کند؟! (۳)

ص: ۲۸۴

۱- ۸۴۲. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- ۸۴۳. همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳- ۸۴۴. همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

سید مهدی حسینی، دل خود را در اثر فراق دوست در اضطراب می بیند و هر شبی که بی او می گذرانند، از صبر و تاب فاصله می گیرد:

دلم ز هجر تو در اضطراب می افتد

به سان زلف تو در پیچ و تاب می افتد

شب‌ی که بی توام، ای ماه محفل افروزم!

دلم ز هجر تو، از صبر و تاب می افتد(۱)

محمود شریف صادقی (وفا) این آمادگی را دارد که اگر دیدار حضرت دوست به بهای از دست دادن جان میسر باشد، با شوق از سر جان برخیزد، و می داند که وصال آن یگانه بدون خون جگر امکان پذیر نیست:

گر دیدن روی تو به مرگ است میسر

با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد

گر قوتِ دل منتظران، خون جگر شد

غم نیست، چو وصل تو به خون جگر افتد(۲)

استاد مشفق کاشانی، مردمک دیده یاران را نگران دیدار یار می بیند و صاحب‌نظران را چشم به راه او می نگرد و از آن محبوب جهانی می خواهد که از سراپرده غیبت برای چشم انتظاران ظهور خود خبری بفرستد؛ چرا که آنان که خبر یافته اند، اظهار بی خبری می کنند:

مردم دیده به هر سو نگراند هنوز

چشم در راه تو صاحب‌نظراند هنوز

لاله ها، شعله کش از سینه داغند به دشت

در غمت، همدم آتش جگراند هنوز

از سراپرده غیبت، خبری باز فرست

که خبر یافتگان، بیخبراند هنوز

رهروان، در سفر بادیه حیران توآند

با تو آن عهد که بستند، بر آند هنوز

ذره ها در طلب طلعت رویت با مهر

همعنان تاخته چون نوسفرانند هنوز

طاقت از دست شد ای مردمک دیده! دمی

پرده بگشای که مردم نگرانند هنوز(۳)

محمد خسرو نژاد (خسرو) بیقراری ها و شیفتگی های خود را در فراق جمال دوست،

ص: ۲۸۵

۱- ۱۴۵. همان، ص ۱۴۰.

۲- ۱۴۶. همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- ۱۴۷. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

به تصویر می کشد:

ای آن که بود منزل و مأوی تو چشمم

باز آ که نباشد به جز از جای تو چشمم

در راه تو با دیده حسرت نگرانم

دارد همه دم شوق تماشای تو چشمم

ای یوسف زهرا که سپیدست چو یعقوب از حسرت دیدار دل آرای تو چشمم

گر قابل دیدار جمال تو نباشد

ای کاش که افتد به کف پای تو چشمم

تا چند دهی وعده دیدار به فردا؟

شد تار در اندیشه فردای تو چشمم

باز آ و قدم نه به سر دیده که شاید

روشن شود از پر تو سیمای تو چشمم (۱)

م.ع.م (پروانه) گفتگوی بیدلانه ای در رابطه با جاذبه های عشق مهدوی دارد که برای گرفتاران کمند هجران، خاطره انگیز است:

ز سوز عشق تو چون گرم التهاب شوم

چو شمع، شعله کشم آن قدر که آب شوم

تو ای سلاله خورشید، ذره پرور باش

مباد آن که چو زلفت به پیچ و تاب شوم

به شوق چشمه وصل تو آمدم میسند

که در کویر غمت، خسته از سراب شوم

من و غلامی درگاه مهدی موعود که با شنیدن نامش در انقلاب شوم

در آن حریم که نامحرم است مهر منیر

کیم که ذره ناچیز آن جناب شوم

به گرد شعله چو «پروانه» سوختم ای دوست!

بدین امید که از عاشقان حساب شوم (۲)

میرزای نوغانی خراسانی با حسرت بسیار از محرومیت دیدار یار سخن می گوید و در

ص: ۲۸۶

۱- ۸۴۸. همان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- ۸۴۹. همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

آرزوی آن زلال جاری روحانی، چیزی که نصیبش شد، خون جگر بوده است:

بس سعی نمودیم که بینیم رخ دوست

جان ها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم

ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر

آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم

چندان که به یاد تو شب و روز نشستیم

از شام فراق تو سحر گه ندیدیم

شاه! ز فقیران درت روی مگردان

بر در گهت افتاده به صد گونه امیدیم (۱)

عبّاس (حدّاد) کاشانی، میزان اشتیاق قلبی خود را در جستجوی امام منتظر علیه السلام به تصویر کشیده است:

ما که از دیوانه هم دیوانه تر گردیده ایم

بس که دنبال امام منتظر گردیده ایم

در بیابان ها پی گمگشته خود سال ها

با چراغ ماه هر شب تا سحر گردیده ایم (۲)

شهید حسین (شاهد) آستانه پرست، تنها نگرانی خود را، به پایان رسیدن عمر در زمانه هجران دوست می داند و می ترسد که

آرزوی دیدار او را با خود به گور برد:

عمرم تمام گشت ز هجران روی تو

ترسم تنها! به خاک برم آرزوی تو

خورشید چهره ات چو نهان شد ز چشم خلق

شد روزشان سیاه ازین غم چو موی تو

تا کی ز هجر روی تو سوزیم همچو شمع؟

شبها به یاد روی تو و گفتگوی تو (۳)

م.ع.م (پروانه) از محبوب گمشده خویش انتظارها دارد و از او می خواهد که از دیار ظلمت ها به تماشای دروازه های نورش دعوت کند و با یک ظهور، تاریکی شام تیره هجران را از میان بردارد:

مرا ز وادی ظلمت به شهر نور ببر

بیا و موسی خود را به کوه طور ببر

درین دیار نشانی ز روشنایی نیست

مرا به دیدن دروازه های نور ببر

دلَم ز تاب عطش چون کویر می سوزد

مرا به چشمه روشن تر از بلور ببر

چو ذره چشم به راه طلوع خورشید است

دل مرا به نگاهی، ز راه دور ببر

ص: ۲۸۷

۱- ۸۵۰. همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- ۸۵۱. همان، ص ۱۷۴.

۳- ۸۵۲. همان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

به شکر آن که ز لعل تو شهد می بارد

بیا ز چشمه چشم من آب شور ببر

دلم اسیر شب و، جان قرین تاریکی است

بیا و این همه ظلمت به یک ظهور ببر

به پاس محنت عشق و، غم شبان فراق

بیا و غم ز دل، از لذت حضور ببر

مرا به بزم خراباتیان که می نوشند

می طهور به ذکر هو الغفور، ببر

زبان حال دل خستگان عشق این است

که سینه سینه بیاور غم و، سرور ببر

به گریه گفتمش: از وصل کامیابم کن

به خنده گفت که: این آرزو به گور ببر(۱)

همو، در غزل مهدوی دیگری از اشکباری های خود در فراق آن ماه آسمان آرا خبر می دهد:

تا به کی در پرده مانی ماه من! روشنگری کن

تا کنی هر دلبری را عاشق خود، دلبری کن

تا به کی از دوری ماه رخت کوکب شمارم؟

چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن

ای همه جان ها به لب از هجر رویت، چهره بگشا

وی همه آثار هستی از تو مشتق، مصدری کن(۲)

فصیح الزمان (رضوانی) شیرازی به پیشگاه آن یگانه عالم هستی، عرض حال عاشقانه ای دارد:

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
به کسی جمال خود را، ننموده ای و بینم
همه جا به هر زبانی، بود از تو گفتگویی
به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که مویم
شده ام ز ناله نالی، شده ام ز مویه مویی
شود این که از ترحم، دمی ای سحاب رحمت
من خشک لب هم آخر، ز تو تر کنم گلویی؟
بشکست اگر دل من، به فدای چشم مست
سر خم می سلامت، شکنند اگر سبویی
همه موسم تفرج، به چمن روند و صحرا
تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی
نظری به سوی «رضوانی» دردمند مسکین
که به جز درت امیدش نبود به هیچ سویی (۳)

ص: ۲۸۸

۱- ۸۵۳. سیری در ملکوت، ص ۲۲۴ - ۲۲۶.

۲- ۸۵۴. خوشه های طلایی، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۳- ۸۵۵. همان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

دکتر قاسم رسا از آن کانون تجلیات رحمانی می خواهد که با قدم نهادن در کلبه احزان او، شب او را روشن و لب خاموش او را گویا سازد:

ز حد بگذشت مهجوری، ز مشتاقان مکن دوری

رخ ماه ای نکو منظر! میوش از عاشق شیدا

شبی در کلبه احزان قدم بگذار تا گردد

شب تاریک ما روشن، لب خاموش ما گویا(۱)

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) پریشان روزگاری و آشفته خاطری شیفتگان جمال مهدوی را در غیاب او گزارش می کند:

آمد بهار و بی گل رویت بهار نیست

باد صبا مباد چو پیغام یار نیست

بی سرو قد یار چه حاجت به جویبار؟

ما را سرشک دیده کم از جویبار نیست

بزمی که نیست شاهد من شمع انجمن

گر گلشن بهشت بود، سازگار نیست

غیر از حدیث عشق تو ای لیلی قدم!

مجنون حسن روی تو را کار و بار نیست(۲)

ملا فتح الله (وفایی) شوشتری از ناصبوری دل خود و شوق دیدار یار خبر می دهد و به این باور رسیده است که برای رهایی از دریای طوفانی فراق حضرت دوست، به عمر نوح نیاز است ولا غیر:

شها! به جان تو سوگند، شوق دیدارت

ز ناشکیب دلم، برده صبر و تاب و توان

نه روز هجر سر آید، نه عمر می ماند

رسیده عمر به پایان و هجر، بی پایان!

به قدر صبر توأم عمر نوح می باید

که تا خلاص توان شد مگر ازین طوفان(۳)

قسمت سوم

شادروان استاد جلال الدین همایی (سنا) از یک عمر اشتیاق دیدار و سوختن در آتش فراق و چشم انتظاری پرده بر می دارد:

عمری است که ما در اشتیاق

سوزیم در آتش فراق

ص: ۲۸۹

۱- ۸۵۶. همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- ۸۵۷. همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۲.

۳- ۸۵۸. همان، ص ۳۷۵.

ای چشمه زندگی! خدا را

مگذار در آب، تشنه ما را

ما عاشق زار ببقراریم

در راه تو چشم انتظاریم (۱)

غلامرضا (قدسی) مشهدی، فرازهایی از مریع ترکیب مهدوی خود را به روایت پرشور شیفتگی عاشقان جمال مهدوی در زمانه غیبت اختصاص داده است:

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟!

همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟!

طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟!

روئی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی؟!

چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد

سخن از لعل تو ای دوست! شنیدن دارد

دل بؤد شیفته طره مویت ای دوست!

چشم ما هست شب و روز به سویت ای دوست!

جان به لب آمده از دوری رویت ای دوست!

کس نیاورد خبر از سر کویت ای دوست!

ره نبردیم به کوی تو و خون شد دل ما

رفت بر باد فنا از غم تو حاصل ما

خاطر ما ز فراق تو پریشان تا چند؟!

دوستان از غم تو بی سر و سامان تا چند؟!

خانه دل بود از هجر تو ویران تا چند؟!

در پس پرده غیبت شده پنهان تا چند؟!

ص: ۲۹۰

۱- ۸۵۹. همان، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.

پرده ای ماه فروزنده! ز رخسار فکن
تا جهان را کنی از ماه جمالت روشن
روی زیبای تو ای دوست ندیدیم آخر
گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخر
نغمه روح فزایت نشنیدیم آخر
چون هلال از غمت ای ماه! خمیدیم آخر
روز ما تیره تر از شب بود از دوری تو
زده آتش به دل ما غم مستوری تو(۱)

غلامرضا سازگار (میثم) نیز در مریع ترکیب مهدوی خود، پرده های دیگری از این دل بیقراری ها را روایت می کند:

ای رخت مهر دلفروز همه!
وی ز شفقت شده دلسوز همه!
حسن تو عاشقی آموز همه
بی تو چون شام سیه روز همه
ما از آن شمع جهان افروزیم
که ز هجران رخت می سوزیم
ما که لب تشنه دیدار توایم
همه نادیده خریدار توایم
نه خریدار، گرفتار توایم
نه گرفتار، که بیمار توایم
ای خوش آن روز که رخ بنمایی

دل و جان همه را بزیایی

چشم ما حلقه صفت شام و سحر

هست در فکر تو پیوسته به در

همچو یعقوب ز هجران پسر

این نوشتیم به خوناب جگر

کای فروزنده تر از ماه! بیا

یوسف فاطمه! از چاه در آ(۲)

ج) شعر انتظار

قسمت اول

شعر انتظار از مهم ترین زیرمجموعه های شعر مهدوی در زبان فارسی است. شور و

ص: ۲۹۱

۱- ۸۶۰. همان، ص ۴۷۲ - ۴۷۴.

۲- ۸۶۱. همان، ص ۵۱۱ و ۵۱۲.

حالی که در شعر انتظار موج می زند، روایتگر انقلاب درونی شعرای شیعی است که ظهور مهدی موعود را لحظه شماری می کنند و هر کدام از منظری به این مسأله می نگرند و شوق درونی خود را به تصویر می کشند.

در ردیف کاربردی «بیا»، انتظار و اشتیاقی وجود دارد که مشکل شاعران آیینی را در تبیین ابعاد انتظار، آسان می سازد.

ستاره باز به دامان شب دوید، بیا

سرشک شوق ز چشمان شب چکید بیا

فروغ نقره ای مه به گرد خیمه شب

کشید هاله ای از پر تو امید، بیا

نیامدی که شفق دامنی پر از خون داشت

کنون که دست فلک جیب شب درید، بیا

ستاره، چشم به راه تو ماند تا دم صبح

سحر دمید و شد از دیده ناپدید، بیا

عروس چرخ، حریر فروغ خود برچید

افق دوباره بساط سپیده چید، بیا

بیا که قافله شب ازین دیار گذشت

سپیده سر زد و مهر از افق دمید، بیا

نیامدی که دل من حدیث شب می گفت

کنون که قصه به پایان خود رسید، بیا

بیا که گوش دل من به کوچه کوچه معشوق

صدای پای تو را بارها شنید، بیا

بیا که سیر غزالان دشت خاطره ها

هزار شور غزل در من آفرید، بیا

بیا بیا، که دلِ بیقرار «پروانه»

به شوق روی تو از دیده سرکشید، بیا(۱)

بیا که دیده به راه تو شد سپید، بیا

به زیر بار غمت پشت ما خمید، بیا

ز فرط درد جدایی و رنج تنهایی

دل رمیده دمی را نیارمید، بیا

برای دیدنت ای آفتاب چرخ کمال!

به اشتیاق، دل از دیده سرکشید بیا

در امتداد ره انتظار، منتظرا!

زخون منتظران لاله ها دمید، بیا

همای روح شهیدان حق ز مسلخ عشق

به عشق دیدن روی تو پر کشید، بیا

ز بعد غیبت کبرایت ای امام زمان!

زمانه روز خوشی را به خود ندید، بیا

کنون که پنجه قدرت نمای حق ز ازل

به قامت تو قبای فرج برید، بیا

دو روز عمر اگر فرصت وصال نداد

به گاه دادن جان بر سر «امید» بیا(۲)

١- ١٦٢. م.ع.م. {پروانه}.

٢- ١٦٣. محمد موحّدیان {امید}.

شکفت غنچه و بنشست گل به بار، بیا

دمید لاله و سوری ز هر کنار، بیا

بهار آمد و نشکفت باغ خاطر ما

تو ای روان سحر! روح نوبهار! بیا

مگر چه مایه بود صبر، عاشقان تو را؟

ز حد گذشت دگر رنج انتظار، بیا

ز هر کرانه، شقایق دمیده از دل خاک

پی تسلی دل های داغدار، بیا

ز عاشقان بلاکش، نظر دریغ مدار

فروغ دیده نرگس! به لاله زار بیا

زمنجیق فلک، سنگ فتنه می بارد

مباد آن که فرو ریزد این حصار، بیا

طلایه دار تو آند این مبشران ظهور

به پاس خاطر این قوم حقگزار بیا

درین کویر که سوزان بود روان سراب

تو ای سحاب کرم، ابر فیض بار! بیا

ز دست برد مرا شور عشق و «جذبه» شوق

قرار خاطر محزون بیقرار! [بیا\(۱\)](#)

ای گوهر ولای تو در جوهرم، بیا

تا پر نشست تیر غمت در پرم، بیا

آتش گرفتم از تب عشق تو، سوختم

ای کرده سوز هجر تو خاکسترم، بیا

من رو به آستان تو آورده ام زشوق

من انتظار وصل تو را می برم، بیا

یک عمر میزبان غمت بوده ام، تو هم

یک شب به میهمانی چشم ترم بیا (۲)

استاد مشفق کاشانی «سایه دیوار انتظار» را از «تابش خورشید محشر» سوزنده تر توصیف می کند و بی قراری های خود را در انتظار طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت و ولایت به تصویر می کشد:

باز آ که دل هنوز به یاد تو دلبر است

جان از دریچه نظرم، چشم بر در است

باز آ دگر که سایه دیوار انتظار

سوزنده تر ز تابش خورشید محشر است

باز آ، که باز مردم چشمم ز درد هجر

در موج خیز اشک چو کشتی شناور است

باز آ که از فراق تو ای غایب از نظر!

دامن ز خون دیده چو دریای گوهر است

ای صبح مهر بخش دل! از مشرق امید

بنمای رخ که طالع من از شب سیه تر است

ص: ۲۹۳

زد نقش مهر روی تو بر دل چنان که اشک

آینه دار چهره ات ای ماه منظر است

ای رفته از برابر یاران «مشفقت»

رویت به هر چه می نگرم، در برابر است (۱)

عباس براتی پور، چشم خود را از «انتظار»، لبریز و سینه شعله ور خود را از اثر آن، «عطش خیز» توصیف می کند:

بیا که دیده ام از انتظار، لبریز است

کویر سینه تفتیده ام، عطش خیز است (۲)

امینی کاشانی، درد انتظار دوست را در هر دلی مشاهده می کند: در حسرت دیدار تو ای شمع شب افروز

چشمم به در و خون دل از دیده روان است

مجنون اگرش بود هوای رخ لیلی مجنون تو در وادی حیرت نگران است

بلبل که کند زمزمه عشق به گلشن

شور تو به سر دارد و در آه و فغان است

بر چهره هر خسته دلی، داغ تو پیدا است

جز داغ «امینی» که به دل سرّ نپنهان است (۳)

صائم کاشانی، طلوع آن آفتاب پنهان را در «غروب ناامیدی» و حضور او را «بهشت زیبایی» توصیف می کند:

تو از تبار کدامین ستاره سحری؟

که چهره مهزّ مثال چنین تماشایی است

بیا بیا! که طلوعت، غروب نومیدی است

بیا بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است

فروغ صبح امیدی، حصار شب بشکن

سپیده تو، به ظلمت سرای تنهایی است

بهار عشق نگر در سروده «صائم»

که واژه واژه آن، گُل خروش شیدایی است (۴)

ص: ۲۹۴

۱- ۱۶۶. خوشه های طلایی، ص ۵۳.

۲- ۱۶۷. همان، ص ۶۲.

۳- ۱۶۸. همان، ص ۶۴.

۴- ۱۶۹. همان، ص ۶۵.

استاد مشفق کاشانی، از التهاب درونی و دل بیقراری های خود در انتظار امام منتظر علیه السلام حکایت می کند:

به انتظار تو دل بر سر نگاه نشست
که رخ نهفتی و جان بر سپند آه نشست
تو چون سپیده نتابیده از دریچه بخت
به دامن سحر، آینه پگاه نشست
در آ در آ! که مرا درد انتظار تو کشت
به انتظار، که این کشته بی گناه نشست
به کام منتظران ای فروغ جاویدان!
طلوع نام تو در جام صبحگاه نشست
به آرزوی جمالت، جهان به خلوت راز
گزید خانه و بر روزن نگاه نشست (۱)

م.ع.م (پروانه) التهاب درونی و حالات بیدلانه خود را در انتظار مهدی موعود علیه السلام روایت می کند:

همیشه آتش دل، شعله ور نمی ماند
لهیب عشق، چنین پر شرر نمی ماند
چنین که اشک من از شوق روی او جاری است
ستاره ای به فلک جلوه گر نمی ماند
چراغ اختر شبگرد اشک، روشن باد!
که شمع هستی ما تا سحر نمی ماند
اجل، همیشه مرا در کمین جان بوده است
بیا که حلقه چشمم به در، نمی ماند

بیا درین دم آخر بیا که همچو حباب

ز عمر من نفسی بیشتر، نمی ماند

خوشم که در دل من - این همیشه عاشق او -

به غیر عشق رخ منتظر، نمی ماند (۲)

ص: ۲۹۵

۱- ۸۷۰. همان، ص ۶۶ و ۶۷.

۲- ۸۷۱. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

مفتون امینی، چشم براهان ظهور امام موعود علیه السلام را دلداری می دهد که دوران هجر رو به پایان است و از گردی که در افق پیداست می توان فهمید که «سواری» در راه است:

ای دل! بشارت می دهم، خوش روزگاری می رسد

یا درد و غم طی می شود، یا شهریاری می رسد

گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان

این کشتی طوفان زده، هم بر کناری می رسد

اندیشه از سرما مکن، سر می شود دوران دی

شب را سحر باشد زیبی، آخر بهاری می رسد

ای منتظر! غمگین مشو، قدری تحمل بیشتر

گردی به پا شد در افق، گویی سواری می رسد

یار همایون منظرم، آخر در آید از درم

امید خوش می پرورم، زین نخل باری می رسد(۱)

ناصر فیض نیز همین امید را به چشم انتظاران قدوم مهدی موعود علیه السلام می دهد و بیقراری های خود را نیز به تصویر می کشد:

اشک می بارم و می کارم از آن دست دعا

شاید این شاخه بی برگ، به باری برسد

مگذارید که از دست رود دامن دوست

بگذارید دلم را که به کاری برسد

ای دل منتظر و خسته! کنارم بنشین

منتظر باش که از راه سواری برسد(۲)

م.ع.م (پروانه) ضمن بازگو کردن نیاز درونی خود به عنایت کریمانه امام عصر علیه السلام، استجابت دعای فرج را بشارت می دهد:

به کوره راه شب ای ماهتاب! با من باش

درین مسیر پر از اضطراب، با من باش

ص: ۲۹۶

۱- ۱۷۲. همان، ص ۱۰۲.

۲- ۱۷۳. همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

کنون که عزم سفر دارم از دیار غروب
تو ای فروغ شب ماهتاب! با من باش
چو ذره در تب خورشید عشق می سوزم
بیا و در سفر آفتاب با من باش
چو ماه، نهضت نوارنیم به تاریکی است
ظفر شکوه! درین انقلاب با من باش
ز دامن فلک امشب ستاره باید چید
سپهر عشق! درین انتخاب با من باش
تو ای زلال تر از چشمه های هستی بخش
درین کویر سراسر سراب، با من باش
تو ای نسیم بهشتی! که عطر گل از توست
مباش این همه پا در رکاب، با من باش
به شام تیره هجر و به صبح روشن وصل
درین دو لحظه پر التهاب، با من باش
ندیدم از سفر عشق، غیر ناکامی
مگر که از تو شوم کامیاب، با من باش
بیا که یک نفس از عمر بی امان باقی است
دمی که محو شوم چون حباب، با من باش
کنون که با نفس واپسین شود چو حباب
بنای شیشه ای من خراب، با من باش

صلای مهدی موعود می رسد از چرخ

که: شد دعای فرج مستجاب، با من باش

نیامدی که چو «پروانه» سوختم ای دوست!

کنون که شمع صفت گشتم آب، با من باش [\(۱\)](#)

ص: ۲۹۷

۱- ۸۷۴. همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

همو در قصیده ای دیگر، شور و التهاب باطنی خود را در انتظار ظهور آن وجود مقدّس به گونه ای دیگر بیان می کند:

همیشه منتظر او، دل - این بلا کش عشق -

امید خویش به مهدیّ منتظر بسته است

دلَم به یاد تو شبها ز حلقه حلقه آه

هزار هاله به پیرائمن قمر بسته است

فلق دمید که پیک سپیده می آید

اگر چه پنجه شب، چشمه سحر بسته است

بگو به قافله صبر: ترک منزل کن

که گفته است که: دروازه ظفر بسته است!؟

همان خدای که ره را ز نیل بگشاید

امید راهروان را به راهبر بسته است (۱)

شهاب تشکری آرانی از «تب انتظار» سخن می گوید که فقط به لطف دیدار جمال جمیل مهدی موعود علیه السلام خواهد شکست:

به هیچ رو مده از دست خویش دامن صبر

که دست صبر، کله گوشه ظفر شکند

دریغ و درد، تب انتظار می کشدم

مگر به دیدن مهدیّ منتظر شکند

امام عصر، ولیّ خدا که از ره حق

بتان کفر و ریا را به یکدگر شکند (۲)

محمد علی (فتی تبریزی از چشم براهی مردم آزاده جهان برای ظهور آن حضرت خبر می دهد:

نه همین چشم به راه تو مسلمانانند

عالمی را نگران کرده ای از غیبت خویش

آمد از غیبت تو، جان به لب منتظران

همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش

بی رخت بسته به روی همه درهای امید

بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش (۳)

میرزا جواد تجلی، در ترجیع مهدوی خود از همین انتظار طاقت فرسا و توان سوز سخن می گوید:

در کوی تو ز انتظار امروز

هر گوشه ز عاشقان هیاهوست

از غصه فکارم آخر ای یار!

با غصه دچارم آخر ای دوست!

ص: ۲۹۸

۱- ۸۷۵. همان، ص ۲۵۶.

۲- ۸۷۶. همان، ص ۲۶۸.

۳- ۸۷۷. همان، ص ۳۳۴.

تا کی به وصال تو «تجلی»

بدهد دل خویشتن تسلی؟ (۱)

مردم همه ز انتظار مُردند

ای مظهر کردگار بیچون!

چشم همه حلقه وار بر در

یک روز بیا ز خانه بیرون (۲)

گر بی تو مرا بهشت آرند

بالله نکنم نگاه در حور

بی روی تو هست روز روشن

در دیده ما چو شام دیجور

مردیم در انتظار و ترسیم

ما آرزویت بریم در گور (۳)

سپیده کاشانی از درد انتظار سخن می گوید، درد انتظاری که به جای «دل» یک «لجه خون» همراه او کرده است:

چه کردی انتظار ای انتظار لاله گون! بامن؟

که این سان همسفر شد جای دل، یک لجه خون با من

چراغ دیده روشن داشتم از بس به ره اینک

به جای دیده همراه است بحر واژگون با من

تو را فریاد کردم در سکون لحظه ها، اما

به پژواک صدا دمساز شد شور جنون با من

شکسته، دل ز سنگ هجر تو ای منتظر! بنگر

روان این قایق بشکسته در دریای خون با من

مبادا بی تو جایت در دلم ای همنشین دل!

تو بنشین تا که بنشانند اغوای فسون با من (۴)

ص: ۲۹۹

۱- ۸۷۸. تذکره مدینه الادب، ج ۱، ص ۵۵۷.

۲- ۸۷۹. همان، ص ۵۵۸.

۳- ۸۸۰. همان، ص ۵۵۸.

۴- ۸۸۱. آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۲۵.

ثابت محمودی (سهیل) از «جمعه موعود»، سخن می گوید که دیری است گوش به زنگ فرا رسیدن آن است:

دست تو باز می کند پنجره های بسته را

هم تو سلام می کنی رهگذران خسته را

دوباره پاک کردم و، به روی رف گذاشتم

آینه قدیمی غبارِ غم نشسته را

پنجره بقرار تو، کوچه در انتظار تو

تا که کند نثار تو، لاله دسته دسته را

شب به سحر رسانده ام، دیده به ره نشانده ام

گوش به زنگ مانده ام، جمعه عهد بسته را

این دل صاف، کم کمک شدست سطحی از ترک

آه! شکسته تر مخواه، آینه شکسته را (۱)

قیصر امین پور، زمانه انتظار را به تصویر می کشد که صبح آن همانند بعد از ظهر جمعه، غمگین و گرفته است و حتی مهربانی بدون آن وجود نازنین و مهر آفرین، حالتی از کینه به خود می گیرد:

صبح بی تو، رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

بی تو می گویند: تعطیل است کار عشقبازی

عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد؟

جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما

خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد

عشق با آزار، خویشاوندیِ دیرینه دارد

ص: ۳۰۰

۱- ۸۸۲. آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۲۹ و ۳۰.

روی آنم نیست تا در آرزو دستی بر آرم
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
در هوای عاشقان پر می کشد با بیقراری
آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید
آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد(۱)

سیمین دخت وحیدی، طلوع آن آخرین خورشید آسمان امامت را لحظه شماری می کند و آرزو دارد که با «سمند سرکش نور» از «بیابان انتظار» فرا رسد:

مهربان مهربان نگاه بیا
ای گل سرخ نوبهار، بیا!
درد هجرت قرار دل را برد
تا دلم را دهی قرار، بیا!
بر سر شامگاه درد آهنگ
دیده ام شد ستاره بار، بیا!
تا نگاهت شکوه مریم صبح
بنماید به شام تار، بیا!
تا نشانی نشای گل ها را
به گلستان روزگار، بیا!
روی بنما که نیست جای درنگ
نور حق مانده در غبار، بیا!

از رخ خوبتر ز خورشیدت

پرده بردار و آشکار بیا!

تا رهانی دلِ جهانی را

از غم و رنج بيشمار، بیا!

زین کن ای مه! سمند سرکش نور

از بیابان انتظار، بیا!

تا که بر مقدم همایونت

جان خود را کنم نثار، بیا! (۲)

د) شعر ظهور

شعر ظهور

مقوله «ظهور» از حوزه وسیعی در قلمرو شعر مهدوی برخوردار است و باز تاب دامنه داری در این نوع از شعر آیینی داشته و دارد.

مقوله «ظهور» دارای دو جنبه «شخصی» و «عمومی» است و در شعر مهدوی به هر

ص: ۳۰۱

۱- ۸۸۳. همان، ص ۳۶ و ۳۷.

۲- ۸۸۴. همان، ص ۶۲ و ۶۳.

دو جنبه ظهور مهدوی، عنایت خاصی مبذول شده است. ما نیز در این تحقیق با ارائه شاهد مثال هایی، به بررسی این دو بُعد «ظهور» خواهیم پرداخت.

۱ / د) ظهور فردی و شخصی

در ظهور فردی و شخصی، سخن از تجلی آشکار و ظهور آنی و زودگذر نور وجودی آفتابِ عالم امکان حضرت ولی عصر علیه السلام در طور جان شیفتگان جمال جمیل اوست.

اگر در شعر دیدار، صحبت از دیدار جسمانی آن ذخیره خداوندی است، در شعر ظهور فردی و شخصی، حکایت از دیدار جمال معنوی و روحانی حضرت ولی عصر علیه السلام و اشراقات نوری آن امام در خلوت خاطر شیفتگان خود است.

گرچه معدودی از سالکان پاکباز طریق «انتظار» نیز به دیدار جمال مهدوی و حتی شرف هم صحبتی با او نایل آمده اند که ماجرای آنان در کتب معتبر علمای شیعی آمده است، اما باید آن را در «شعر دیدار» مورد بررسی قرار داد.

مسئلاً ظهور معنوی و روحانی آن وجود نورانی در طور جان منتظران صفا پیشه و خداجویی دست می دهد که از نظر خود سازی و وارستگی به مرحله ای از صافی و زلالی رسیده باشند که بتوانند اشراقات وجودی آن خورشید عالم آرای وجود را با چشم حقیقت بین در آینه جان خویش دریابند.

در میان شاعران آیینی نیز به دل افروختگان و سینه سوختگانی بر می خوریم که در طیف اشراق آن آخرین تجلی امامت و ولایت قرار گرفته اند و ره آوردهای سفر شهودی خود را به تصویر کشیده اند، یا خود را برای لحظاتی در مقام وارستگی احساس کرده اند که از تجلیات شهودی آن آخرین حجت خداوندی برخوردارند و در حقیقت روایتگر حالات کسانی هستند که برای لحظاتی طور جان خود را به نور جمال مهدوی منور و معطر یافته اند.

به هر روی، این مکاشفات که بر تجربه های سلوکی تکیه دارد، برای دیگران فاقد حجت و اعتبار شرعی است و نمی توان بر اساس مکاشفات باطنی برای دیگران، حکمی صادر کرد و مبنایی برای ارزیابی این و آن قرار داد.

زیباترین و پر شورترین شعری که می توان در زمینه «ظهور فردی و شخصی» از شاعران فارسی زبان ارائه کرد، ابیاتی از غزل مشهور فروغی بسطامی، غزل سرای پر آوازه دوره ناصری، است:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را؟

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را؟

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

بالای خود در آینه چشم من ببین

تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری

تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را

خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم

خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را

طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند

یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را (۱)

م.ع.م (پروانه) جلوه های دیگری از این اشراق باطنی را به تصویر می کشد: نشدی غایب از اندیشه که پیدا کنمت

تو هویداتر از آنی که هویدا کنمت

چشم دل روشنی از مهر رخت می گیرد

گم نکرده است تو را دیده که پیدا کنمت

گرچه یک لحظه جدا از تو نبودم همه عمر

باز از شوق به هر لحظه تمنا کنمت

اشک نگذاشت تماشایی رویت باشم

سببی ساز که بی پرده تماشا کنمت (۲)

و به این هم بسنده نمی کند و راز شهودی خود را با کسانی که مایلند در طیف این جاذبه روحانی قرار گیرند، در میان می گذارد:

ای دل! از تیرگی آینه خویش منال

دامنی اشک بیاور که مصفا کنمت

همچو آینه اگر پاک و مصفا گردی

محو رخساره جانانه سراپا کنمت

ص: ۳۰۳

۱- ۸۸۵. خوشه های طلایی، ص ۳۳ و ۳۴.

۲- ۸۸۶. همان، ص ۸۸.

در ره عشق، مدد از خرد خام مگیر
تا به تدبیر جنون واله و شیدا کنمت
شعله ای از قبس طور جنون گیر و بسوز
تا به صحرای طلب بادیه پیما کنمت
«لن ترانی» شنوی گر «آرنی» گویی باز
پرده افکندم ازین راز که بینا کنمت
در غم مهدی موعود چو «پروانه» بسوز
تا چو او جرعه کش جام تولاً کنمت(۱)

در میان انواع «ظهور شخصی و فردی»، می توان «ظهور و شهود خیالی» را شاعرانه و احساسی تعریف کرد، و یک شاعر آیینی که در تب دیدار جمال مهدوی می سوزد، سعی در تجسم تجلیات روحانی و اشراقات ظهوری امام موعود علیه السلام دارد و تلاش شاعر در عینیت بخشیدن به آنها، هر از گاه به شهودی زودگذر می انجامد که ریشه در وهم و خیال شاعرانه دارد و خود نیز به این واقعیت اعتراف می کند:

گر قسمتم شود که تماشا کنم تورا
ای نور دیده! جان و دل اهدا کنم تو را
این دیده نیست قابل دیدار روی تو
چشمی دگر بده که تماشا کنم تو را
تو در میان جمعی و من در تفکرم
کاندر کجا برآیم و پیدا کنم تو را؟
یا بن الحسن! اگر چه نهانی ز چشم من
در عالم خیال هویدا کنم تو را
همچون «مؤیدم» به تکاپو مگر دمی

ای آفتاب گمشده! پیدا کنم تو را (۲)

آرزوی تجلیات روحانی آن وجود نازنین برای یک شاعر با اخلاص آیینی، امری بدیهی است. عبدالعلی نگارنده در این باره زبان حال شنیدنی ای دارد:

دستم اگر به دامن آن شاه می رسید

پایم به عرش از شرف و جاه می رسید

دیگر مرا نیاز به گفتن نبود اگر

آن کس که هست از دلم آگاه می رسید

ای کاش آن لطیف تر از بوی گل، شبی

آهسته با نسیم سحرگاه می رسید

راه امید بسته، مگر این که باز دوست

چون میهمان سر زده از راه می رسید

می شد ز روشنی، شب تاریک من چو روز

گر بر فراز کلبه ام آن ماه می رسید

بود از شرار عشق و دل ما نمونه ای

آتش اگر به خرمنی از گاه می رسید

ص: ۳۰۴

۱- ۸۸۷. همان، ص ۸۸ و ۸۹.

۲- ۸۸۸. سید رضا مؤید.

آن رهنمای عشق، «نگارنده»! گر نبود

کی عقل ما به سیرِ الی الله می رسید؟ (۱)

۲ / د) ظهور کلی و فراگیر

قسمت اول

مسأله ای که از دیرباز ذهن شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام را به خود مشغول داشته، قیام جهانی و ظهور کلی و فراگیر آن منجی عالم بشریت در گستره این کره خاکی است تا با برچیدن بساط کفر و ستم و نفاق و از میان برداشتن زشتی و پلشتی از عرصه جهانی، قسط و عدل واقعی را به اهل جهان هدیه کند و با استقرار حکومت عدل اسلامی در گستره این جهان خاکی، به اهداف الهی انبیا جامه عمل بپوشاند. با گلگشتی که در گلزار همیشه سرسبز شعر مهدوی در قلمرو زبان فارسی خواهیم داشت، دسته گل هایی را با رایحه دل انگیز ظهور کلی و شمیم قیام جهانی مهدی موعود علیه السلام به شیفتگان جمال مهدوی تقدیم خواهیم کرد.

ناصر فیض با طرح دو سؤال در ابیات آغازین غزل مهدوی خود، ظهور سپیده را نوید می دهد:

صدای بال ملایک ز دور می آید

مسافری مگر از شهر نور می آید؟

دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت

مگر که موسی عمران ز طور می آید؟

شراب ناب تبلور به شهر آوردند

تمام شهر به چشمم بلور می آید

به باغ از غم داغ کدام گل گفتند

که آتش از دل خاک نمور می آید؟

ستاره ای شبی از آسمان فرود آمد

و مژده داد که صبح ظهور می آید

چه قدر شانه غم بار شهر حوصله کرد

به شوق آن که پگاه سُورور می آید؟

مسافری که شتابان به یال حادثه رفت

به بال سرخ شهادت صبور می آید

به زخم های شقایق قسم هنوز از باغ

شمیم سبز بهار حضور می آید

مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است

صدای پای سواری ز دور می آید(۲)

ابن حسام خوسفی بر این باور است که تا زمانه ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، جهان از

ص: ۳۰۵

۱- ۸۸۹. آه عاشقان در انتظار موعود، ص ۸۸.

۲- ۸۹۰. خوشه های طلایی، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

ظلمت رهایی نخواهد یافت:

میان دایره چون نقطه معتکف باشیم

به جور دور بسازیم تا به دور ظهور

ظهور مهدی قائم که چون سلیمان‌ش مسخرند به رغبت، وحوش و جنّ و طیور

چنان که پر بود از جور و ین، جهانِ خراب

به دین و داد کند ضبط، عدل او معمور

تو از حجاب برون آی تا برون آیند

به نصرت تو، شجاعان دین چو روز نشور(۱)

جهانِ خلاص نگردد ز دست ظلمت شام

اگر نه صبح جمال تو بخشد او را نور

مولانا اهلی شیرازی، آن وجود نازنین را گره گشایی می داند که سرانجام، گره از کار زمین و زمان خواهد گشود:

گنجی که نقد هر دو جهان است عاقبت

خواهد به دست مهدی آخر زمان گشود

او آن گره گشاست که چون سرزند ز غیب

خواهد گره ز کار زمین و زمان گشاد

واعظ قزوینی در انتظار زمانه ظهور است تا ناله های او - همانند دستی که از آستین بیرون می آید - از استخوان هایش مجال عرض اندام پیدا کند:

دامن عهد ظهورت کو که تا آید برون

ناله ها از استخوانم همچو دست از آستین

کی شود یارب که آری پای دولت در رکاب

چتر شاهی بر سر از بال و پر روح الامین سرزند یارب ز شرق غیب مهر ذات تو

تا شود بیدار بخت شیعیان دل حزین

حزین لاهیجی از آن موعود جهانی می خواهد که از پرده غیبت بیرون آید؛ چرا که

ص: ۳۰۶

۱- ۸۹۱. روز قیامت.

چشم جهانی به راه ظهور او دوخته شده است:

ای پرده نشین دل و جان! در ره شوقت

این مطلع فرخنده مرا ورد زبان است

تا دیده ز دل، نیم قدم ره به میان است

از پرده برآ! چشم جهانی نگران است

ادیب کرمانی از آن حضرت انتظار ظهور دارد تا نهال عصیان را از ریشه برکند و خانه بیداد و کفر را ویران سازد.

خیز و برون آی ای امام زمانه!

بر کن و بشکن نهال و شاخه عصیان

دادگرا! باز گو به شحنه عدلت

خانه بیداد و کفر سازد ویران

شاهها! از برق تیغ صاعقه کردار

خرمن کفر و درخت شرک بسوزان

دیده ما را ز چهره، ساز منور

خاطر ما را بکن ز مهر، گلستان

غیبت کبری بس است، بخش حیاتی

باش همی در ظهور خویش شتابان

کاش که این پرده حجاب دریدی

تا شدی ایدر(۱) به چشم خلق نمایان

تا دگر این کافران، طلب ننمایند

بهر وجودت ز ما، اقامت برهان

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، شرایط زمانه را برای ظهور آن آخرین منجی بشریت، مناسب می بیند و از آن حضرت می خواهد که با ظهور خود، دردها را درمان کند و بر زخم ها مرهم گذارد:

شها! وقت است کز ایوان گذاری پای در میدان

کنی بر دردها درمان، نهی بر زخم ها مرهم

بهجت قاجار نیز همانند آذر بیگدلی، ضمن تقاضای ظهور از آن حضرت می خواهد که از کعبه، قیام جهانی خود را آغاز کند تا کفر به ایمان بدل شود و از گستره کره خاکی، ظلم و ظلمت رخت بریندد:

تیره شد روی جهان از کفر شاهها! از حرم

جلوه کن تا کفر را تبدیل بر ایمان کنی

ص: ۳۰۷

از حجاب غیب رخ بنمای ای نور خدای!

تا که رفع ظلم و دفع ظلمت از کیهان کنی

محیط قمی در آرزوی لحظه ای است که از جانب حضرت باری، فرمان ظهور صادر گردد و جهان را به نور قسط و عدل
بیاراید و نهال ستم را ریشه کن کند:

خوش آن ساعت که امر آید ز یزدان

بدان شه، کای ولی غایب من!

هویدا شو! که هنگام ظهور است

ز طلعت پرده غیبت بر افکن

ز عدل و قسط، گیتی را بیارای

نهال ظلم و جور از بیخ برکن

برخی دیگر، رؤیای صادقه خود را به ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام تعبیر کرده اند:

دیدم به خواب دوش که در بطحا برپا لوای احمد محمود است

تعبیر جستم و خردم گفتا:

گویی ظهور مهدی موعود است (۱)

شاعر دلسوخته دیگری در مورد زمان ظهور آن حضرت با خوش بینی اظهار نظر می کند:

ای شه آفاق گیر! دور ظهور است

چند نهی ملک دین به دشمن منحوس

عصر ظهور تو گشت بر همه معلوم

روز قیام تو گشت بر همه محسوس (۲)

چون شعرای دیگر نیز در مورد ظهور امام عصر علیه السلام حرف ها و دیدگاه های تقریباً همانندی دارند، بدون هیچ شرح و
تفصیلی به نقل ابیاتی از آنان بسنده می کنیم:

ای ظهور ازل! ای نور ابد! سرّ وجود!

تا کی از هجر تو جان و دل ما مُمتحن است؟

رخ بر افروز که مه‌ری تو و گیتی فلک است

قد برافراز که سروی تو و عالم چمن است (۳)

ص: ۳۰۸

۱- ۸۹۳. حضوری سلماسی.

۲- ۸۹۴. حاج شیرازی.

۳- ۸۹۵. حاج میرزا حبیب خراسانی.

تو ای ولیّ خدا، سرّ کردگار! امروز

بیا و سرّ خدا ساز آشکار امروز

مباش پرده نشین بیش از این، ز پرده درآ

برون ز پرده نما سرّ پرده دار امروز

ولیّ منتظر! قائما! بیا که تو راست

قوام قائمه عرش کردگار امروز

شدند حکمروا فرقه ای که جمله ز ظلم

بر یزید پلیدند شرمسار، امروز(۱)

تا چند زیر پرده ای؟ ای پرده دار دین!

از پرده - کفر را بدری پرده تا - درآ(۲)

درآ ز پرده و از یک تجلی رخسار

غبار شرک ز مرآت ما سوا پرداز(۳)

ای مهر جانفروز! برآ از نقاب ابر

عالم گرفت تیرگی، از رخ نقاب کش

بی پرده، حُسن شاهد شرع آشکار کن

یک ره نقاب از رخ اُمّ الکتاب کش

خالی نما قلمرو ایجاد از ستم

خطّ مسلّمی به جهان خراب کش(۴)

ص: ۳۰۹

۲- ۱۹۷. طرب اصفهانی.

۳- ۱۹۸. محیط قمی.

۴- ۱۹۹. حزین لاهیجی.

بر خویش چو جوشن غذا پوشد

بر دست چو رایت ظفر دارد

آن هندی حیدری (۱) به کف گیرد

آن جوشن داودی به بر دارد

با سیصد و سیزده نفر یاور

یاری ز خدای دادگر دارد

با یاری کردگار کی حاجت

با سیصد و سیزده نفر دارد؟

گریان به سرِ قدر، قضا سازد

مویان به سرِ قضا، قدر دارد (۲)

اندر آن ساعت که اندر کعبه گردی آشکار

لشکرت بگرفته خطُّ استوا تا قیروان (۳)

آن بدین گوید: نبی گشته به گیتی آشکار

وین بدان گوید: علی گردیده در دوران عیان

آن بدین گوید: بینش جوشن احمد به بر

وین بدان گوید: بینش تیغ حیدر بر میان

پیش از یک سو زده صف صاحبان دین و داد

هم ز دیگر سو خداوندانِ شمشیر و سنان (۴)

گیتی به ظهورت شود آراسته و تو

هر لحظه به عدلش کنی آراسته تر بر

- ۱- ۹۰۰. کنایه از ذوالفقار است.
- ۲- ۹۰۱. طرب اصفهانی.
- ۳- ۹۰۲. مغرب؛ به مشرق و مغرب هم اطلاق می شود.
- ۴- ۹۰۳. حضوری سلماسی.

تنها نه همین کفر کنی نفی به گیتی

اثبات خدا را بزنی سگه به زر بر(۱)

چون بگیرد رایت منصور «جاء الحق» به دست

راستی از کژی و، سود از زیان آید برون

برکشد چون آتش تیغش زبانه، ز التهاب

همچو تیغ از کام هر مشرک زبان آید برون!

گر وزد باد نهیبش در چمن از بید بُن

جای شاخ و برگ، شمشیر و سنان آید برون(۲)

ای صاحب الزمان! ولی حق! که کردگار

قسطاس عدل را ز تو برپا کند همی

خواهم که روزگار غیابت - که گشته پیر -

ایزد هم از ظهور تو برنا کند همی(۳)

ای شیر حق! دمی ز پی هیجا(۴)

در زیر ران بیاور یکران(۵) را

آور به کارزار یکی جولان

تا کار، زار گردد عدوان را

گر سر طلب کند ز عدو تیغت

تسلیم وی ز بیم کند جان را(۶)

ص: ۳۱۱

۲-۹۰۵. بقای اصفهانی.

۳-۹۰۶. حضوری سلماسی.

۴-۹۰۷. کارزار.

۵-۹۰۸. اسب رهوار و چالاک.

۶-۹۰۹. خرد کرمانی.

هر آن چه می زخم از دفتر وجود ورق

نوشته است به خط جلی که «جاء الحق» (۱)

قسمت دوم

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی از تو جهانگیر شود (۲)

تا قیامت ز یمن نهضت او

دولت حق، دوام خواهد کرد

با قیام مقدسش یزدان

نور خود را تمام خواهد کرد (۳)

پسر خون خدا (۴) چهره عیان می سازد

از منافق، طلب خون پدر خواهد کرد

می کند محکمه عدل خدا را برپا

کاخ بیداد و ستم زیر و زبر خواهد کرد (۵)

روزی که ز چهره پرده بردارد

آن آینه محمدی آیین

آن روز تمام تلخکامی ها

در کام جهانیان شود شیرین

دشمن افتد به پنجه قهرش

چون گنجشکی به چنگل (۶) شاهین (۷)

- ۱- ۹۱۰. صغیر اصفهانی.
- ۲- ۹۱۱. و ۳- سید رضا مؤید.
- ۳- ۹۱۲. کنایه از امام حسین علیه السلام است.
- ۴- ۹۱۳. کنایه از امام حسین علیه السلام است.
- ۵- ۹۱۴. سید محمد خسرو نژاد {خسرو}.
- ۶- ۹۱۵. چنگال.
- ۷- ۹۱۶. غلامرضا سازگار {میشم}.

مصلح کل! بیا بیا، جان زُسل! بیا بیا
بیا و آب رحمتی، بر آتش بلا بزن
جا به کنار کعبه کنُ تا که کنند قبله ات
روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بزن(۱)
خواهم ز راه لطف و کرم رخصت ظهور
در این زمان به مهدی صاحبِ زمان دهد
تا آن امام غایب و کنز خفیّ(۲) حق
گردد عیان و چهره به عالم نشان دهد
کوبد به بام هفت سما، کوس معدلت
نیروی تازه بر تن پیر و جوان دهد
خرّم کند هزار نهال فسرده را
سرسبزی بهار به برگ خزان دهد
سازد شکار و شیر ژیان را، امین هم
گنجشک را به لانه شاهین مکان دهد
افساد را ز روی زمین ریشه کن کند
اصلاح، بین گله و گرگ و شبان دهد(۳)
دوست پا در رکاب خواهد شد
عشق مالک رقاب خواهد شد
جز بنایی که کوی عشاق است
هر بنایی خراب خواهد شد

۱-۹۱۷. غلامرضا سازگار {میشم}.

۲-۹۱۸. گنج پنهان.

۳-۹۱۹. محمد وارسته کاشانی.

هان بیا ای که دل ز پرتو تو

مظهر آفتاب خواهد شد

سرگذشت شبی که بی تو گذشت

شرح چندین کتاب خواهد شد

دل ما نازک است، رحمی کن

که ز آهی کباب خواهد شد

دل ما تشنگان دیدارت

تا بیایی تو، آب خواهد شد

ای «نگارنده»! از خداهش بخواه

کاین دعا، مستجاب خواهد شد [\(۱\)](#)

از مشهد خون، بانگ اذان می آید

سردار گل از خوان خزان می آید

از دشنه ملحدان پنهان در شب

سیلابه خون ز هر کران می آید

پیری که دلش آینه بینایی است

با جاذبه عشق جوان می آید

یاری که زبان آفرینش داند

از وادی بیحد و گمان می آید

ای منتظران خسته شهر حصار!

آن مرد همیشه قهرمان می آید

از راه مه آلود افق، منجی خاک

با اسب ستاره دمان می آید

ص: ۳۱۴

۱- ۹۲۰. عبد العلی نگارنده.

ای جوهریان! مژده که منظومه گل

با کوس سپیده دم عیان می آید

بر بام فلق منادی بیداری

گوید که: امیر عاشقان می آید

ای شب زدگان خفته! بیدار شوید

خورشید دل از مشرق جان می آید

در گلشن شعله سر به داران شهید

گفتند که: صاحب زمان می آید (۱)

ز کعبه عزم سفر کن، به این دیار بیا

چو عطر غنچه نهران تا کی؟ آشکار بیا

حریم دامن نرجس شد از تو رشک بهار

گل یگانه گلزار روزگار! بیا

تویی، تو نور محمد، تو جلوه ای ز علی تو سیف منتقمی، عدل پایدار! بیا

ز اشک و خون دل این خانه شستشو دادیم

بیا به مشهد عشاق بیقرار، بیا

زمان، گذرگه پژواک نام نامی توست

زمین ز رأی تو گیرد مگر قرار، بیا

میان شعله غم سوخت هجر نامه ما

بیا که گویمت آن رنج بیشمار، بیا

زالال چشمه تویی، روح سبزه، رمز بهار

بیا که با تو شود فصل ها بهار، بیا

ص: ۳۱۵

۱- ۹۲۱. نصر الله مردانی.

برای آن که نشانی تو ای مبشر نور
درخت خشک عدالت به برگ و بار، بیا
برای آمدنت گرچه زود هم دیر است
شتاب کن که بر آری ز شب دمار، بیا
بیا که دشت شقایق، به داغ آذین گشت
تو ای تسلی صحرای سوگوار! بیا
حریق فاجعه گل های عشق می سوزد
فرو نشان به قدوم خود این شرار، بیا
بتاب از پس دندانهای قصر سحر
بزن حجاب به یکسو، سپیده وار بیا
نگاه منتظرانت فسرد و می ترسم
که پژمرد همه گل های انتظار، بیا
زدند خیمه سپاه تو بر صحاری عشق
برای یاری شیران شب شکار، بیا
ز شعله پر پروانه ها چراغان شد
زمین شب زده، ای مهر ماندگار! بیا
فشانده ایم به راهت بسی شکوفه خون
به کربلای غریبان این دیار بیا
تویی تو، وارث خون شهید ای گل نور!
قسم به غربت سنگر، مسیح وار بیا

نشسته دیده درماندگان دهر به راه

همای ساحل دریای انتظار! بیا

به انتظار تو تا کی طلایه دار بهار؟

تو ای قرار به دل های بی قرار، بیا

خوش آن زمان که تو باشی خطیب جمعه ما

خوش آن زمان که تو شویی ز دل غبار بیا

ص: ۳۱۶

چه نارساست کلامم! که ز آن عظیم تری

تو ای عصاره قرآن به کوله بار! بیا

امید آن که بیایی و در قدم قدمت

«سپیده» اشک و گل جان کند نثار، بیا

دلم ز هجر تو ویرانه شد، ز پرده بتاب

چو مه بیخس به ویرانه اعتبار، بیا

قسم به عصمت کوثر، هلا طلیعه صبح!

قسم به سوختگان امیدوار، بیا

قسم به اشک یتیمان، بیا بیا مهدی!

قسم به حسرت دل های داغدار، بیا(۱)

حضورت، طرفه گلزاری است چشم انتظارم را

بیا مپسند از این بیش پاییز درون با من

گواهی می دهد دل: از ورای ابر می تابی

نتابی گر، چه خواهد کرد شام قیرگون با من؟(۲)

غروبِ عمرِ شبِ انتظارِ نزدیک است

طلوعِ مشرقیِ آن سوار، نزدیک است

دلم قرار نمی گیرد از تلاطم عشق

مگو برای چه؟! وقت قرار نزدیک است

اگر که در کف دیوارها، گل و لاله است

عجیب نیست که دیدار یار نزدیک است

بیا که خانهٔ تکانی کنیم دل‌ها را
از انجماد کسالت، بهار نزدیک است

ص: ۳۱۷

۱- ۹۲۲. و ۲- سپیده کاشانی.
۲- ۹۲۳. ثابت محمودی {سهیل}.

بیا چو لاله تنت را به زخم آذین بند

بیا و زود بیا! روزِ بارِ نزدیک است

فریب خویش مده، تشنگیت خواهد کشت

دو گام پیش بنه، چشمه سارِ نزدیک است

در آسمان پگاه آن پرنده را دیدی؟!

اسیر موج نگردي، کنارِ نزدیک است (۱)

به سر آمد شب هجران و، سحرِ نزدیک است

صبر کن! صبر، که هنگامِ ظفرِ نزدیک است

رحمی ای باد خزان! کز اثرِ همت اشک

نو نهالی که نشاندم، به ثمرِ نزدیک است

همه را در رخ یاران نگران می بینم

مگر این قافله را وقت سفرِ نزدیک است؟

وقت آن است که همتِ طلبیم از درِ دوست

که بس از قافله دوریم و خطرِ نزدیک است

گرچه دور است ره کعبه مقصود ولی

آزمودیم که بر اهل نظرِ نزدیک است

نالهِ های جرس قافله پر شور شده است

همسفر! کعبه مقصود مگرِ نزدیک است؟

هست تا گوهر دین در صدفِ غیبِ نهان

صدفِ چشمِ تر ما به گهرِ نزدیک است

گفتم: از هجر رختُ جان به لب آمد، گفتا:

نالہ سوخته جانان به اثر نزدیک است

ص: ۳۱۸

۱- ۹۲۴. ثابت محمودی {سهیل}.

پر و بال من و «پروانه» بسوزید چو شمع

که سر آمد شب هجران و سحر نزدیک است (۱)

ه) شعر توسلی و نیایشی

در این نوع از شعر مهدوی، نیاز و تمنا موج می زند و شاعر آیینی با برقراری یک ارتباط باطنی با آن کانون نور و روشنی، رهایی خود را از چنگ ظلمت های درونی و بیرونی آرزو می کند:

من که دل از غیر تو بگسسته ام

بر کرم و لطف تو دل بسته ام

از خودی خویش نجاتم بده

ظلمتیم، آب حیاتم بده

من به تمنای وصال توام

طالب دیدار جمال توام

شعله جانسوز به آهم بده

در کف خویش پناهم بده

ای رخ تو خوبتر از ماه و مهر

جلوه گر از مهر رخت، نه سپهر

در دل بشکسته دلان جای توست

کحل بصر، خاک کف پای توست

ای به فدای تو سر و جان من!

قبله من! کعبه ایمان من!

رنج دو صد خار بلا دیده ام

در ره عشق تو چها دیده ام

من چه کنم گر که نخوانی مرا؟

یا ز درِ خویش، برانی مرا؟

ذره منم، مهر دل آرا تویی

قطره ناچیزم و، دریا تویی

آمده ام، روی مگردان ز من

چشم من و لطف تو یابن الحسن (۲)

همه عبدیم و تو مولا، بآبی أنت و أمی!

به تو داریم تولا، بآبی أنت و أمی!

تا به کی وصف تو را گفتن و روی تو ندیدن؟!

پرده بردار ز سیمما، بآبی أنت و أمی!

ص: ۳۱۹

۱- ۹۲۵. م.ع.م {پروانه}.

۲- ۹۲۶. رحمت الله صادقی.

قائم آل نبی، مهدی موعود تویی تو

ای جگر گوشه زهرا! بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

بر وجود تو جهان باقی و افسوس که باشد

جای تو دامن صحرا، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

از غم این که بمیریم و نبینیم جمالت

همه نالیم به شبها، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

ای اثر بخش دعا! خود تو دعا کن که سر آید

دگر این غیبت کبری، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

طعنه خصم ز یک سو، غم روی تو ز یک سو

کرده خونین دل ما را، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي!

دیدن روی تو و درک حضورت چو «مؤید»

همه را هست تمنا، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي! (۱)

یارب! فرج امام ما را برسان

آن صاحب انتقام ما را برسان

اندر بر ما گر نرسانی او را

بر حضرت او، سلام ما را برسان (۲)

آلا که راز خدایی، خدا کند که بیایی

تو نور غیب نمایی، خدا کند که بیایی

شب فراق تو جاننا! خدا کند که سر آید

سر آید و تو بیایی، خدا کند که بیایی

دمی که بی تو برآید، خدا کند که نباشد

الا که هستی مایی، خدا کند که بیایی

تو از خداست وجودت، ثبات دهر ز وجودت

رجایی و همه جایی، خدا کند که بیایی

ص: ۳۲۰

۱- ۹۲۷. و ۲- سید رضا مؤید.

۲- ۹۲۸. سید رضا مؤید.

به گفتگوی تو دنیا، به جستجوی تو دل ها

تو روح صلح و صفایی، خدا کند که بیایی

به هر دعا که توانم، تو را همیشه بخوانم

الا که روح دعایی، خدا کند که بیایی

نظام نظم جهانی، امام عصر و زمانی

یگانه راهنمایی، خدا کند که بیایی

فسرده عارض گلها، فتاده عقده به دلها

تو دست عقده گشایی، خدا کند که بیایی

دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته

تو مروه ای تو صفایی، خدا کند که بیایی

تو احترام حریمی، تو افتخار حطیمی

تو یادگار منایی، خدا کند که بیایی

تو مشعری عرفاتی، تو زمزمی تو فراتی تو رمز آب بقایی، خدا کند که بیایی

هنوز جسم شهیدان فتاده است به میدان

تو وارث شهدایی، خدا کند که بیایی

بیا و پرده بر افکن، به ظلم شعله در افکن

که نور عدل خدایی، خدا کند که بیایی

الا که جان جهانی، جهان جان و نهانی

نهان ز دیده مایی، خدا کند که بیایی

به سینه ها تو سُروری، به دیده ها همه نوری

به دردها تو دوایی، خدا کند که بیایی

اسیر بندِ جفا را، دچار رنج و بلا را

به دست توست رهایی، خدا کند که بیایی

ص: ۳۲۱

تو بگذر از سفر خود، بین به پشت سر خود

چه محشری! چه بلایی! خدا کند که بیایی

قسم به عصمت زهرا، بیا ز غیبت کبری

دگر بس است جدایی، خدا کند که بیایی

«مؤید» است و دعایت، اگر قبول خدایت

فتد دعای گدایی، خدا کند که بیایی (۱)

(و) شعر دیدار

در شعر دیدار، سخن از کسانی است که در عالم بیداری به فیض دیدار جمال جمیل مهدوی نایل آمده اند.

علی بن مهزیار اهوازی از دل افروختگانی است که ساعت ها در محضر امام زمان علیه السلام شرف حضور داشته و شرح و توصیف دیدار بیدلانه او با امام عصر علیه السلام در کتب معتبر علمای شیعی از جمله نجم الثاقب به تفصیل آمده است.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و به هنگام بازسازی بارگاه و ضریح علی بن مهزیار در اهواز، از نگارنده این سطور خواسته شد که شعری در مدحت او بسازم تا در کتیبه های ضریح مطهر او نقش شود. پرسیدم که ضریح قبلی او با شعر مناقبی مزین بوده؟ گفتند: از شاعری به نام شکیب - که نام او برای آنان ناشناخته بود - ده بیت شعر در کتیبه های ضریح پیشین علی بن مهزیار حک شده است و چون تصمیم به ساخت ضریح بزرگتری داریم از شما می خواهیم که بیست بیت در مدح این عاشق دلباخته مهدوی بسرایید تا پاسخگوی کتیبه های خالی ضریح جدید باشد.

به آنان گفتم که حقّ تقدم با شکیب است و من اخلاقاً نمی توانم حاضر به حذف شعر و نام او از این ضریح مطهر باشم. تنها کاری که می توانم بکنم این است که ده بیت دیگر به شعر شکیب اضافه کنم تا هم نیاز شعری شما برطرف شود و هم نام شکیب در خاطره ها باقی بماند، و با ارتباط قلبی با آن عاشق جمال جمیل مهدوی بود که توفیق سرودن آن شعر را پیدا کردم.

ص: ۳۲۲

ده بیت اول قصیده ای که ملاحظه می فرمایید از شکیب است و ده بیت دیگر، سروده این جانب است. در سفری که پنج سال پیش برای شعرخوانی به اهواز داشتم و توفیق زیارت مرقد آن عاشق دلباخته مهدوی را پیدا کردم، بر کتیبه های ضریح مطهر او همین شعر را منقوش دیدم:

از پرتو هدایت مهدی، به افتخار

خورشید فضل گشته، علی بن مهزیار شیخ کبیر، کعبه مقصود خاص و عام

فخر کبار، قبله ارباب اقتدار

در گاه فیض، منبع احسان، مقام جود

دربار فضل، کان عطا، عین اعتبار

دریای علم، داور دین، هادی یقین

دانای شرع، با خبر از راز و رمز کار

بحر کمال، ملجأ دین، مرجع رجال

ز اصحاب حال، ناشر احکام کردگار

اهواز را، ضریح منیرش چو آفتاب

روشن کند ز پرتو خود، در شبان تار

هر شب به دور قبه این آستان قدس

کزویان طواف نمایند بشمار

گر قدر این مقام بدانند جنّ و انس

چون کعبه رو نهند بدین در ز هر دیار

از دولت زیارت فرزند عسکری

نازد به خسروان جهان، این بزرگوار

چون فضل او، «شکیب»! نگنجید در بیان

ناچار، این چکامه سرودم به اختصار [\(۱\)](#)

ص: ۳۲۳

۱- ۹۳۰. شکیب.

اما حدیث عشق ننگنجد به اختصار

آن هم حدیث عشق علی بن مهزیار با پای دل، شتافته در جستجوی دوست

روی ادب نهاده، به درگاه قرب یار

چشم شهود، دوخته بر روی اهل بیت شمع وجود، سوخته در بزم هشت و چار

ره یافته به خلوت خاص ولی عصر کرده طواف مهر رخ دوست، ذره وار

در سینه اش به جای دل، آتش نهاده اند

گرم و پر التهاب و توان سوز و پر شرار

دل همچنان به سینه او می طپد هنوز

در اشتیاق رؤیت مهدی است بی قرار

(هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق) (۱)

چون او، ندیده زنده دلی چشم روزگار

تأثیر کیمیا نظر صاحب الزمان کرده مس وجود ورا زر پر عیار

طبع من است خار و مدیحش چو باغ گل

بنگر به خار بن که گل آورده در کنار

«پروانه» را طواف سر کویش آرزوست

زیرا مطاف اهل نظر باشد این مزار (۲)

۲-۵) از نظر شاکله بیرونی و ساختاری

از نظر شاکله بیرونی و ساختاری

شعر مهدوی از نظر ساختاری و شاکله بیرونی نیز، اقسام بسیاری دارد که از نظر «سبک» و

۱- ۹۳۱. وامی از لسان الغیب حافظ شیرازی.

۲- ۹۳۲. خودم.

«وزن» و «قالب» باهم متفاوتند، و می‌تواند عنوان تحقیق جداگانه‌ای در قلمرو شعر مهدوی قرار گیرد. ولی ما ناگزیریم به نگاهی گذرا و ارائه نمونه‌هایی از شعر مهدوی در هر مورد، بسنده کنیم؛ چرا که شرح تفصیلی آن نیاز به فرصت موسعی دارد که افزون از حوصله این مقاله خواهد بود.

الف) «سبک‌های مختلف شعری» در «شعر مهدوی»

شعر مهدوی در زبان فارسی همانند دیگر شعرها، دارای سبک‌های مختلفی است. هر شاعر آیینی با انتخاب سبک مورد علاقه خود، پای در عرصه بیان و خلق آثار منظوم می‌گذارد و به عبارت دیگر، هر شاعری دارای شیوه بیانی ویژه‌ای است و «زبان» و «بیان» خاص به خود را دارد. که طبعاً در شمار یکی از سبک‌های مطرح در شعر فارسی قرار می‌گیرد.

بسیار اتفاق می‌افتد که شاعری در طول حیات ادبی خود، در چندین سبک شعری، طبع آزمایی می‌کند و در نهایت، سبکی را بر می‌گزیند که با «زبان شعری» او سازگارتر است. با این انتخاب است که سرنوشت خود و آثار منظوم خود را رقم می‌زند و راز ماندگاری نام و یاد شعرای بزرگ فارسی زبان را می‌توان در همین «انتخاب درست» و دیگر عواملی که برای اهل شعر و ادب پوشیده نیست، مشاهده کرد.

۱ / الف) سبک عراقی

این سبک شعری از سده ششم هجری به بعد، مجال ظهور در عرصه شعر فارسی پیدا کرد. بسیاری از آثار منظوم فارسی، خصوصاً غزلیاتی که شور و حال خاص به خود را دارند، با استفاده از این سبک شعری آفریده شده‌اند. شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ه.ق) و لسان‌الغیب حافظ شیرازی ۱ (۵) (متوفای ۷۹۱ ه.ق) از نمایندگان پرآوازه سبک عراقی‌اند.

در سبک عراقی، پرهیز از غموض و پیچیدگی و سلاست و روانی و سادگی و رسایی کلام و شیوه بیانی مطرح است.

این غزل معروف حافظ که زیانزد خاص و عام است و از قراین بسیاری که در آن موج می زند پیداست که به یاد امام زمان علیه السلام سروده شده، از نمونه های بارز شعر مهدوی در سبک عراقی است:

مژده ای دل! که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده ام فالی و فریاد رسی می آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس

موسی اینجا به امید قبسی می آید

هیچ کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست

هر کس آنجا به طریق هوسی می آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می آید

جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم

هر حریفی ز پی ملتسمی می آید

دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است

گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید

خبر بلبل این باغ پرسید که من

ناله ای می شنوم کز قفسی می آید

یار دارد سرِ صید دل «حافظ» یاران!

شاهبازی به شکار مگسی می آید

واین غزل شیوای محمود شریف صادقی (وفا) از نمونه های برگزیده شعر مهدوی در سبک عراقی در روزگار ما است:

ص: ۳۲۶

از طلعت زیبای تو گر پرده بر افتد

ماه از نظر مردم صاحب‌نظر افتد

گر پیش رخت گُل بزند لاف نکویی

از شاخه به یک جنبش بادِ سحر افتد

در باده عشق تو ندانم چه اثرهاست؟

کز خویش - هر آن کس که خورد - بیخبر افتد

با گام هوس هر که ره عشق تو پوید

با هر قدمی، مرحله ای دورتر افتد

ای حجت ثانی عشر! ای مهر جهانتاب!

از طلعت زیبای تو کی پرده برافتد؟!

گر دیدن روی تو به مرگ است میسر

با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد

از فخر زخم طعنه بر افلاک چو گردی

از رهگذرت بر من بی پا و سر افتد

ای منجی عالم! ستم و جور شد از حد

باز آ که ز دست متعدی سپر افتد

پر مظلومه شد دهر، بیا تا شجر عدل

در سایه جان پرور تو بارور افتد

گر قوتِ دل منتظران خون جگر شد

غم نیست، که وصل تو به خون جگر افتد

ای منتقم خون شهیدان ره حق!

مپسند که خون های مقدّس، هدر افتد

گویند: دعای سحری راست اثرها

لطفی، که دعاهاى «وفا» کارگر افتد(۱)

۲ / الف) سبک خراسانى

سبک خراسانى - که برخی به اشتباه به عنوان سبک ترکستانی از آن یاد می کنند - قدیمی ترین سبک در میان سبک های مختلف شعری در زبان فارسی است. چون شاعران خطّه خراسان بزرگ در عهد سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی به این سبک روی آوردند، به این نام موسوم شد. اغلب قصیده سرایان بزرگ فارسی زبان در این سبک، طبع آزمایی کرده اند از قبیل: رودکی سمرقندی (متوفای ۳۲۹.ه.ق)، شهید بلخی (متوفای ۳۲۵.ه.ق) عنصری بلخی (متوفای ۴۳۱.ه.ق)، منوچهری دامغانی (متوفای ۴۳۲.ه.ق)، انوری ابیوردی (متوفای ۵۸۵.ه.ق) و حکیم خاقانی شروانی (متوفای ۵۹۵.ه.ق)

ص: ۳۲۷

۱- ۹۳۳. خوشه های طلایی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

در این سبک، غموض معنوی، به کار گرفتن واژه های دشوار و اصطلاحات حکمی، فلسفی، پزشکی و نجومی و شیوه بیانی غالباً خشن و حماسی و اظهار فضل کردن و به مسائل تاریخی و نمادهای اساطیری توجه بلیغ داشتن، امری رایج و مطرح بوده و هست.

برای نمونه ابیاتی از قصیده مهدوی ادیب الممالک فراهانی (امیر) را در سبک خراسانی مرور می کنیم:

در صف بستان، نسیم گشت مهندس

شمع برافروخت از شکوفه مجلس

مهر از آن پس که شد به دلو چو یوسف در شکم حوت جا گرفت چو یونس در حَمَل اکنون ز روی شوق بگسترد

مسند شاهی به صفه مجلس

باغ منزّه شد از نزول حوادث

چون دل فرزانه از هجوم هواجس

گویی امروز نوبتی است که در خاک

زاده شهی، کو به چرخ حافظ و حارس

حضرت مهدی همی بزاد ز هادی حیّ العالم همی دمید ز نرجس حضرت صاحب زمان که بر درگاهش

گردن ناکس همیشه بادا ناکس (۱)

خصم خدا را، خصیم باشد و قاصم

اهل ولا را انیس گردد و مونس

می نهلد در طریق شرع بمانند

این همه مردم مخالف و متشاکس (۲)

برای پی بردن به مقصود شاعر باید به چندین فرهنگ لغت مراجعه کرد تا معانی لغات دشوار آن را دریافت و در نهایت به

مقام علمی وادبی شاعر پی برد!

سبک اصفهانی که در سده اخیر به سبک هندی نیز مشهور شده است، در سده یازدهم توسط شعرای نازک خیال و مضمون یابی همانند صائب تبریزی (متوفای ۱۰۸۷ ه.ق) و کلیم کاشانی (متوفای ۱۰۶۱ ه.ق) و بعدها توسط حزین لاهیجی

ص: ۳۲۸

۱- ۹۳۴. نگونسار.

۲- ۹۳۵. دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۲۹۷ - ۳۰۰.

(متوفای ۱۱۸۱ ه.ق) و عبدالقادر بیدل دهلوی (متوفای ۱۱۳۳ ه.ق) و دیگر شعرای مطرح در این سبک، در عرصه شعر فارسی مطرح شد.

از خصیصه های ذاتی این سبک، عنایتِ بیش از حد به آفرینش مضامین رنگین است که غالباً با عدم توجه کافی به شاکله لفظی و ساختار کلامی همراه بوده است.

در سبک اصفهانی بر خلاف سبک عراقی و سبک خراسانی، رابطه عمودی در میان ابیات برقرار نیست و هر بیتی از نظر معنا و محتوا، استقلال دارد بی آنکه لزوماً با ابیات قبل و بعد از خود مرتبط باشد.

ابیاتی از قصیده مهدوی میرزا داراب بیگ «جویا» تبریزی را در سبک اصفهانی مرور می کنیم:

تنگ عیشم دارد از بس دور چرخ چنبری

چون شمیم غنچه ام در دام بی بال و پری

ناله پرسوز قُمری دم به دم گوید بلند:

آتشی دارم نهان در خرقة خاکستری

در پناه عجز، ایمن مانی از بیداد چرخ

صید را نبودِ حصاری خوبتر از لاغری

تا به کی «جویا»! غزل خواهی سرودن؟ زان که نیست

مطلبی جز منقبت گویی، تو را از شاعری

بِه که باشی مدخِ سنجِ آن که بر خاک درش

جبهه ساید هر سحرگه آفتاب خاوری

مسند آرای امامت، مهدی هادی که هست

چون شه مردان به ذات او مسلم، سروری

آن که گر سازند در ایام عدل او به جاست

از پر شهباز، تیر ترکش کبکِ دری!

می سزد در بحر بی پایان قدرش گر کند

مه حبابی، هاله گردابی، فلک نیلوفری

ص: ۳۲۹

حکم خردی گر نویسد بر بزرگان شوکتش
می کند نه چرخ جا در حلقه انگشتری!
چون نباشد بر سر بازار محشر رو سپید؟
هر که چون مه گشت نور مهر او را مشتری
غیر آبای تو نشناسد کسی قدر تو را
قیمت گوهر که می داند به غیر از گوهری؟
تا شدم در وصف رأی روشنت مدحت نگار
می کند هر نقطه در طومار شعرم، اختری
دیده او باد چون روی غلامانت سفید
باشد آن کس را که از غیر تو چشم یآوری
مدح مانند تویی نبود مجال چون منی
کی تواند داد «جویا» داد مدحت گستری؟
به کزین پس منقبت را ختم سازم بر دعا
تا ملک، آمین سرا باشد به چرخ چنبری:
تا ببخشد فیض آبادی بساط خاک را
نقش نعلین تو یعنی آفتاب خاوری
خاک خواری باد بر سر، دشمن دین تو را
دوستان را بر اعدای تو باشد سروری (۱)

۴ / الف) سبک نیمایی و سپید

این سبک - که به نام پدید آورنده آن، علی اسفندیاری «نیما یوشیج» نامیده شده است - با چشم پوشی از ضوابط شعر سنتی و

روی آوردن به معیارهای شعر اروپایی و با کوتاه و بلند کردن اوزان عروضی در یک اثر منظوم، از نیم قرن پیش در ایران رایج شد و نظر شعرای جوان را به خود جلب کرد؛ ولی علی رغم گذشت بیش از پنجاه سال از عمر

ص: ۳۳۰

۱- ۹۳۶. خوشه های طلایی، ص ۳۸۹ - ۳۹۲.

این سبک ابداعی و سنت شکن، آثار قابل ملاحظه ای در اختیار جامعه ادبی ایران قرار نگرفته و به جز چند اثر معدود که در این مدت، نظر شیفتگان شعر نیمایی را به خود جلب نموده، آثار ماندگار دیگری در پیشینه این سبک شعری به ثبت نرسیده است. «شعر سپید» یا «شعر آزاد» نیز پس از رواج سبک نیمایی در عرصه شعر فارسی حضور یافت که بعدها به «شعر مثنوی» معروف شد. بحث درباره این دو سبک نو ظهور در قلمرو شعر همدوی بر عهده صاحب نظرانی است که در این نوع از شعر مطالعاتی دارند و منتقدند.

به نمونه هایی از این دو نوع شعر توجه کنید:

باغ و باد و تیشه

هر چه می خواهد بگوید، هر که می خواهد

هر چه می خواهد بگوید، تلخ یا شیرین

من تو را می گویم ای باغ بهار آور!

ای نماز آنها را قبله دیرین

من تو را می گویم ای بالیدنت از خاک

باور آنان که بر ماندن برآشفتند

من تو را می گویم ای باغی که مبعوثان

قصه گل کردند را بارها گفتند

در خطر گاهی که طبع زرد هر طوفان

شهووت قتل درختان تو را دارد

یا به میدانی که هر بار خزان فرمای

حرص مرگ سبز درختان تو را دارد

کی می آیی؟!

با نیامدنت،

باران که نبارید،

هیچ...

ابر کی هم از آسمان مان نگذشت!

کی می آیی؟

نمی دانم!

چشم های بهار

بی نگاه تو می لرزد.

نگاه پنجره ها

بی چشمان تو تاریک است. (۱)

(ب) قالب های مختلف شعری در شعر مهدوی

قالب های مختلف شعری در شعر مهدوی

در شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، با قالب های شعری متنوعی رو به رو هستیم که برای هر کدام معیارهایی وجود دارد.

۱ / (ب) رباعی مهدوی

معروف ترین وزن عروضی قالب رباعی در شعر فارسی، وزن «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» است و اوزان دیگری نیز برای این قالب شعری وجود دارد که از متفرعات وزن اصلی است.

قالب رباعی، همان گونه که از نامش پیداست دارای چهار مصراع است که مصراع های اول و دوم و چهارم آن دارای حروف قافیه همانند هستند.

قالب رباعی می تواند دارای حرف یا کلمه «ردیف» هم باشد که در این صورت به آن رباعی مُرَدَّف گویند. برای نمونه، چند رباعی مهدوی را برای ثبت در این اوراق برگزیده ایم:

۱-۹۳۷. سید علی میربازل {منصور}.

برخیز که حجّت خدا می آید

رحمت ز حریم کبریا می آید

از گلشن عسکری گذر کن کامروز

بوی گل نرگس از فضا می آید(۱)

ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم

از بندگی حضرت معبود زدیم

این الفت ما به دوست، امروزی نیست

یک عمر دم از مهدی موعود زدیم(۲)

چون تشنه به آب ناب، دل می بندم

بر خنده ماهتاب، دل می بندم

ای روشنی تمام! تا ظهر ظهور

چون صبح به آفتاب دل می بندم(۳)

ای حجّت حق! مظهر ذات! ادر کنی

ای ذات تو مصدر صفات! ادر کنی

ای نقطه مرکز! ای ولایت واجب!

ای دایره دار ممکنات! ادر کنی(۴)

روزی که جدا کند طلا و مس را

از شوق، غنی کند دل مفلس را

ای کاش که زنده بودم و می دیدم

شمشیر عدالت گل نرگس را(۵)

پژمرده ام ای بهار! کی می آیی؟!

خورشید در انتظار! کی می آیی؟!

از ظلم، شب تیره شده روز بشر

ای وارث ذوالفقار! کی می آیی؟! (۶)

ای آن که تویی چشم و چراغ دل من

یک لحظه بیا به کوچۀ باغ دل من

با عطر نسیم نوبهاران ای گل!

مرهم بگذار روی داغ دل من (۷)

چون باد صبا، غالیۀ پرداز شود

صورتگری بهار، آغاز شود

ص: ۳۳۳

۱- ۹۳۸. دکتر قاسم رسا.

۲- ۹۳۹. م.ع.م {پروانه}.

۳- ۹۴۰. سلمان هراتی.

۴- ۹۴۱. حسین {صغیر} اصفهانی.

۵- ۹۴۲. و ۶- محمد رضا سهرابی نژاد.

۶- ۹۴۳. جواد جهان آرایی.

۷- ۹۴۴. جواد جهان آرایی.

آن روز بهار عاشقان است که چشم

بر طلعت صاحب الزمان باز شود(۱)

ای دلشده ای که یار مهدی باشی

یک عمر در انتظار مهدی باشی

امروز درین جمع مشو غافل از او

شاید که تو در کنار مهدی باشی!(۲)

من چشم به خورشید و به نورش دارم

در طور دلم دل به ظهورش دارم

صد بار اگر بمیرم و خاک شوم

باز آرزوی درک حضورش دارم(۳)

هر چند ره طلب بسی باریک است

و ایام فراقش چو شب تاریک است

خوش باش که از سپیده شام سیاه

پیداست ظهور حضرتش نزدیک است(۴)

این دهر کهن جوانیش آمده است

سرچشمه زندگانش آمده است

نخلی که به کربلا نشانده است حسین مهدی، پی باغبانش آمده است(۵)

ای دوست! غمت به عیش جان می ارزد

هجرت به وصال دیگران می ارزد

در ذکر تو و به یاد تو بودن ما

یک لحظه به عمر جاودان می ارزد(۶)

امروز که آفتاب توحید دمید

در خانه نرجس، گل امید دمید

می خواند حکیمه سوره قدر که دید

در وقت طلوع فجر، خورشید دمید(۷)

امروز قراربخش دل ها مهدی است

ذکر ملکوتیان همه یا مهدی است

آن روز که از کعبه برآید چون ماه

آیات محمد و علی با مهدی است(۸)

ص: ۳۳۴

۱- ۹۴۵. محمد رضا براتی.

۲- ۹۴۶. و ۳ و ۴ - م.ع. م {پروانه}.

۳- ۹۴۷. و ۶ و ۷ و ۸ - سید رضا مؤید.

۴- ۹۴۸. و ۶ و ۷ و ۸ - سید رضا مؤید.

۵- ۹۴۹. و ۶ و ۷ و ۸ - سید رضا مؤید.

۶- ۹۵۰. و ۳ - سید رضا مؤید.

۷- ۹۵۱. و ۳ - سید رضا مؤید.

۸- ۹۵۲. و ۳ - سید رضا مؤید.

آن روز که روزگار مصلح باشد
اصلاح امور، کار مصلح باشد
باید که به اصلاح خود اوّل کوشد
قومی که در انتظار مصلح باشد (۱)
آن روز که مهدی از سفر می آید
هر جا که رود، فتح و ظفر می آید
تا زنده شود خاطره نصرت بدر (۲)
با سیصد و سیزده نفر، می آید (۳)
عمر همه ستاره ها سر آید
پایان غروب زخم گستر، آید
از پنجره رو به گل سرخ شدن
او سر زده چون سپیده از در آید (۴)
یک عمر، قرین سوگواری بودیم
سرگرم به ندبه، آه و زاری بودیم
ای کاش که در سپاه نورت مولا!
سرباز جدید افتخاری بودیم (۵)

۲ / ب) دوبیتی مهدوی

تنها فرقی که قالب دوبیتی با «رباعی» دارد، وزن عروضی آن است و در مورد سایر معیارها، همانند قالب رباعی است.

در قالب دوبیتی، انواع اوزان عروضی کوتاه و بلند می تواند حضور داشته باشد؛ هر چند در پیشینه قالب دوبیتی در شعر فارسی بیشتر به اوزان کوتاه عروضی عنایت شده است مانند دوبیتی های بابا طاهر عریان:

اسیر پنجه دردم بی تو

بهار آمد، ولی زردیم بی تو

اگر چشم انتظار تو نبودیم

درین دنیا چه می کردیم بی تو؟! (۶)

ص: ۳۳۵

۱- ۹۵۳. و ۳ - سید رضا مؤید.

۲- ۹۵۴. غزوه بدر.

۳- ۹۵۵. محمد کامرانی اقدام.

۴- ۹۵۶. محمد کامرانی اقدام.

۵- ۹۵۷. امیر مرزبان.

۶- ۹۵۸. نعمت الله شمس پور {فاکر}.

تو و بی همزبانی تا قیامت

و درد بی نشانی، تا قیامت

دعا کن، زودتر آقا بیاید

که در غربت نمانی تا قیامت (۱)

ز ابر آه من، آینه پر شد

دلم از غربتی دیرینه پر شد

ز بس ماندم درین چشم انتظاری

تمام عمرم از آدینه پر شد! (۲)

مرا از شرمساری ها رها کن

ز دست بیقراری ها رها کن

بیا یک صبح آدینه دلم را

ازین چشم انتظاری ها رها کن (۳)

فضای سینه ام خاموش و سرده

چو پاییزم، نگاهم سرد و زرده

گل از دست رفته! باز برگرد

که بی تو لحظه ها سرشار درده (۴)

زمان با نام تو پیوند خورده است

زمین بی روی تو سرد است، مرده است

بتاب ای آفتاب از مشرق عشق

خدا ما را به دست تو سپرده است (۵)

بیا ای یار! تا دل ها نگیرد

غبار بیکسی، ما را نگیرد

دعایم بوده بر سجاده عشق:

خدا، چشم تو را از ما نگیرد(۴)

ستم، آشوب، نامردی زیاد است

غم و اندوه بیدردی، زیاد است

دل من خوب می داند پس از این

امید این که برگردی زیاد است(۷)

جهان در حسرت آینه مانده است

گرفتار غمی دیرینه مانده است

ص: ۳۳۶

۱- ۹۵۹. و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری.

۲- ۹۶۰. محسن حامدی.

۳- ۹۶۱. محسن حامدی.

۴- ۹۶۲. محسن حامدی.

۵- ۹۶۳. عبدالحسین رحمتی.

۶- ۹۶۴. عبدالحسین رحمتی.

۷- ۹۶۵. سید حبیب نظاری.

شب سردی است بی تو بودنِ ما

بگو تا صبح چند آدینه مانده است؟ (۱)

زمین را از گل و سبزینه پر کن

مرا از شوق یک آینه پر کن

بیا این غربت دیرینه را از

مبارکباد یک آدینه پر کن (۲)

ز ابر آه من، آینه پر شد

دلَم از غربتی دیرینه پر شد

ز بس ماندم درین چشم انتظاری

تمام عمرم از آدینه پر شد (۳)

تو پایان غم و دلشوره هایی

فرا تر از همه اسطوره هایی

به قرآن نام جاوید تو جاری است

تو مضمون تمام سوره هایی (۴)

نمی گویم کجا در ناکجایی

بگو جانا بگو جانا کجایی؟

شب و روز از دل سرگشته پرسم

تو ای پیدای ناپیدا! کجایی؟ (۵)

بیا باران! اسیر خشکسالم

اسیر غصّه و رنج و ملالم

تمام جمعه هایم شنبه شد، آه!

می آیی کی سوار سبزه شالم؟! (۶)

۳ / ب) دویتی پیوسته یا چهارپاره مهدوی

همان گونه که از نام این قالب شعری پیدا است، از ضوابط قالب دویتی پیروی می کند با این تفاوت که مصراع اول آنها، فاقد کلمه قافیه است و به صورت چندین دویتی با وزن عروضی یکسان، ولی با کلمات قافیه و ردیف جداگانه می آید. این بیتها، دارای ارتباط افقی و عمودی و از نظر موضوعی به هم مرتبطند و حکم حلقه های زنجیر را دارند. در

ص: ۳۳۷

۱- ۹۶۶. و ۲ و ۳ - سید حبیب نظاری.

۲- ۹۶۷. علیرضا رحمتی.

۳- ۹۶۸. علیرضا رحمتی.

۴- ۹۶۹. علیرضا رحمتی.

۵- ۹۷۰. و ۶ - حسن اربابی.

۶- ۹۷۱. منصوره فیلی «شیوا».

این دوبیتی ها، غالباً از اوزان متوسط سود می جویند:

احساس می کنم که فضای درون من

از روشنای مهر تو، لبریز گشته است

با یاد سرو قامتت ای نوبهار حسن!

دل با نشاط و جان طرب انگیز گشته است

افسانه گشته ام به غم عشق تا شدم

افسونی نظاره چشم سیاه تو

شادی نصیب گشته ام ای دوست! تا مرا

دل شد نشان ناوک تیر نگاه تو

ای مایه امید دل و جان عاشقان!

هر شب خیال روی تو در دل نشسته است

کشتی آرزوی دل من به بحر عشق

طوفان به کام برده و در گل نشسته است

دست قضا کشیده چه خوش نقش دوست را

با آب و رنگ عشق بر اوراق خاطر

در پرتو حقیقت ایمان، به جان دوست!

راهی دگر به غیر غم عشق، نسپریم

«شیوا»! تو رستگار شدی از فروغ عشق

عشقی که در دل است ز انوار معنوی

چون من هر آن که آبی دریای عشق دید

دل می زند ز شوق به دریای مهدوی

او را مراد معنوی خویش دیده ام

کوته مباد دست من از دامن مراد!

مهدی، امام عصر که در عالم وجود

جز ذات او پناه زمان و مکان مباد! (۱) ص

بی تو حتی بهار پاییز است

ای شکوفاترین شکوفه باغ

مثل یلداست روزها بی تو

شب یلدای بی فروغ و چراغ

بی تو حتی کبوتران حرم

گوشه گیرند با پری خسته

رو سوی آسمان به صد امید

داغ دارند و اشک پیوسته

ص: ۳۳۸

بی تو عالم پر است از افسوس
بی تو دنیا پر از فریب و ریاست
آسمان، رنگ چاه دارد، آه!
کفر از چهره زمین پیداست
روی پیشانی زمان زده اند
مُهر تشویش و اضطراب، افسوس
مردم اینجا عطش زده، اما
هر طرف وسعت سراب، افسوس
کیست جز تو که پاسخی دارد
پرسش انتظار انسان را؟
کیست جز تو که مرهمی دارد
سینه زخم‌دار انسان را؟
نیمه شب، با تو گفتگو کردم
صبح‌ها، از خودم برون رفتم
تا دل جمکران، سفر کردم
هفت وادی پر از جنون رفتم
دوری تو، امیدمان برده است
غیبت، غربتی بر آینه است
گفته بودی که: جمعه می آیی
تو بگو: آن، کدام آدینه است!؟

بی تو اینجا هنوز غم دارد

این دل بی شکیبِ ما، آقا!

بشنو «الغوث و الأمان» از ما

بشنو «أَمَّنْ يُجِيبُ» ما، آقا! (۱)

۴ / ب) غزل مهدوی

قالب غزل، بهترین قالب شعری برای به تصویر کشیدن حالات عاطفی و بیدلانه است. در غزل مهدوی، شور و حال شاعران آیینی نسبت به تجلیات جمالی آن وجود نازنین، مجال بیشتری برای انعکاس می یابد.

قالب غزل از نظر اوزان عروضی با محدودیتِ رو به رو نیست. هر شاعری آزاد است هر وزن عروضی را که برای بیان عواطف درونی خود مناسب تر تشخیص می دهد، در

ص: ۳۳۹

غزل به کار گیرد. تنها محدودیتی که برای قالب غزل وجود دارد علاوه بر موضوعات آن، تعداد ابیات آن است. ابیات یک غزل نباید معمولاً از پنج بیت کمتر و از چهارده بیت بیشتر باشد؛ هر چند در پیشینه غزل فارسی به غزلیاتی بر می‌خوریم که بیش از چهارده بیت دارند:

از آسمان‌ها بچرخان چشمی به این خاک، موعود!

بر خاک سردی که مانده است این گونه غمناک موعود!

بی آفتاب نگاهت، بی تابش گاهگاهت

مانده است تقدیر گل‌ها در چنگ کولاک موعود!

برگیر فانوس‌ها را، دریاب کابوس‌ها را

رویده بر شانه شهر ماران ضحاک، موعود!

در این غروب غم آهنگ، در بازی رنگ و نیرنگ

گویا فقط عشق مانده است چون آینه پاک، موعود!

با زخم زخم شکفته، با دردهای نگفته

در انتظار تو مانده است این قلب صد چاک، موعود!

در کوچه باغان مستی، تا پنجمین فصل هستی

آکنده از باور توست این عقل شکاک، موعود!

این فصل، فصل ظهور است، آینه‌ها غرق نور است

احساس من پر گشوده است تا اوج افلاک، موعود! (۱)

از پشت دیوار قرون یک روز، مردی می‌آید از خدا سرشار

با کوله باری از شقایق پُر، با هیأتی از کربلا سرشار

صدها چو داود نبی مستند از عطر آواز نگاه او

با او، تمام این سکوتستان می‌گردد از شعر خدا سرشار

می آید و فوج کبوترها، از چشم هایش بال می گیرند
خواهد شد آری، آسمان آن روز از وسعت پروازها سرشار

ص: ۳۴۰

۱- ۹۷۴. سید حبیب نظاری.

فردا تمامِ خاکِ میِ بالد، بر وسعت آئینه های سبز

فردا تمامِ خاکِ خواهد شد از «نان و گل»، «نور و صدا» سرشار

ای چشم های انتظار آلود! باید شکیبایتر ازین باشید

وقتی که چشم مست آئینه است از انتظار بُهتِ زاء، سرشار(۱)

کاشکی مردی بیاید حرف های سینه را معنا کند

واژه واژه رمز خط کوفی آئینه را معنا کند

کاش با فانوس چشمش از خطوط مبهم این دستها

غم، غم این مهمان ناخوانده درون سینه را معنا کند

بس که ماندم در حصار انتظاری تلخ، معلوم نشد

خوب من کی خواهد آمد عصر آن آدینه را معنا کند

هیچ، من چیزی نمی بینم درین آئینه حسرت نما

پس بیا تا یک نفر پیدا کنیم آئینه را معنا کند

خواب سبزی دیده ام، انگار می آمد سواری سبز پوش

شعله ور خشمی به دستش، تا تب دیرینه را معنا کند(۲)

ای دل! بشارت می دهم، خوش روزگاری می رسد

یا درد و غم طی می شود، یا شهریاری می رسد

گر کارگردان جهان، باشد خدای مهربان

این کشتی طوفان زده، هم برکناری می رسد

اندیشه از سرما مکن، سر می شود دوران وی

شب را سحر باشد زپی، آخر بهاری می رسد

ای منتظر! غمگین مشو، قدری تحمل بیشتر

گردی به پا شد در افق، گویی سواری می رسد

ص: ۳۴۱

۱- ۹۷۵. نعمت الله شمسى پور {فاکر}.

۲- ۹۷۶. على پور حسن آستانه.

یار همایون منظرم، آخر درآید از درم

امید خوش می پرورم، زین نخل، باری می رسد

کی بوده است و کی شود ملک غزل بی حکمران؟

هر دوره آن را خواجه ای یا شهریاری می رسد

«مفتون!» منال از یار خود، گر با تو گاهی تلخ شد

کز گل بدان لطف و صفا، گه نیش خاری می رسد(۱)

با دعای مردم شب زنده دار چشم ها

سر زند خورشید، روزی از دیار چشم ها

آفتابا! تا به کی در پرده می مانی؟ بس است

شد سیاه از پرده داری، روزگار چشم ها

تا بیایی، کوچه های چشمم آذین بسته است

با چراغ اشک، تنها یادگار چشم ها

فصل تنهایی، غروب من تماشا کردنی است

فرصتی کردی بیا دریا کنار چشم ها

من که می دانم نمی بینم تو را حتی به خواب

گر شوم سر تا به پا آینه دار چشم ها

با تمام ناامیدی سر خوش از این باورم

این که می آیی تو روزی بر مزار چشم ها

دوست دارم در شب پایانی خود بشنوم

انتهای قصه دنباله دار چشم ها

می رسد مردی که در چشمان او جاری است صبح

زیر سمّ اسب او، گرد و غبار چشم‌ها (۲)

ص: ۳۴۲

۱- ۹۷۷. یدالله مفتون امینی.

۲- ۹۷۸. محمد کامرانی اقدام.

قالب مثنوی بیشتر در موضوعات دراز دامان عشقی، سیاسی و تاریخی کاربرد دارد. با وجود این، هستند شاعرانی که از این قالب شعری برای بیان مطالب کوتاه و عواطف زودگذر عشقی سود جسته اند.

مهم ترین خصیصه ذاتی قالب مثنوی، در استقلال قافیه و احیاناً ردیف هر بیت از سایر ابیات است. شاعری که با گستره وسیعی از مفاهیم رو به روست، در این قالب آسان تر می تواند حرکت کند و طایر اندیشه خود را به پرواز در آورد؛ خصوصاً در زمانه ما که به اوزان عروضی کوتاه و معدودی که در پیشینه قالب مثنوی در شعر فارسی وجود دارد بسنده نمی شود. حضور اوزان دامنه دار و مطمئن در قالب مثنوی امروز، حکایت از تطوری دارد که در اندیشه شعرای درد آشنای معاصر در حال شکل گیری است.

خانه خورشید

اشاره

خانه خورشید(۱) باز غم آمد به سراغ دلم

آمد و افروخت چراغ دلم

باز غم آهنگ دلم می کند

بی خبر از آب و گلم می کند

چنگ چو بر چنگ دل من زند

راه من سوخته خرمن زند

دل به غمش، صافی و بیغش شده است

دل تو مگو، پاره آتش شده است!

از شرر درد، برافروخته

شمع شده، آب شده، سوخته

در قفس سینه، قراریش نیست

با من دلسوخته، کاریش نیست

زمزمه ای در دل شب می کند

گمشده خویش طلب می کند

ورد لبش زمزمه دوست دوست

منتظر آمدنش، اوست، اوست

دیده من لحظه شماری کند

تا به رخس آینه داری کند

ص: ۳۴۳

۱- ۹۷۹. این مثنوی، زبان حال بسیجی سوخته جان خط شکنی است که در گرما گرم جنگ تحمیلی، در صفحات جنوب با نگارنده این سطور آشنا شد. در حقیقت این اثر، بازتاب اشراقات روحی و ارتباطات قلبی و روحانی اوست.

دیده پر از اشک و دلم پر ز خون

یک دو قدم مانده فقط تا جنون!

باز، دل من ره سودا گرفت

کار جنون است که بالا گرفت

نبض من آهنگ دگر می زند

این دل شب کیست که در می زند؟!

ای دل غافل! به خدا اوست، نیست؟!

آن که زد آهسته به در، دوست نیست؟!

گر که نه یار است، پس این بوی کیست؟

عطر خوش خرمن گیسوی کیست؟

راه قرار دل من می زند

چنگ به تار دل من می زند

انجمن افروز شب تاری است

با منش این گونه سر یاری است

گاه به این دلشده سر می زند

اوست که آهسته به در می زند

با دل من گرم سخن می شود

همدم تنهایی من می شود

آمده آن مایه امید من

در دل شب سر زده خورشید من!

آن چه نمی داشتم امید، شد
سنگر من خانه خورشید شد
آمد و، در خانه من خانه کرد
زلف پریشان مرا شانه کرد
دست نوازش به سرم می کشید
بیشتر از پیشترم می کشید
در نگهش راز نهان خفته بود
راز نهان دو جهان خفته بود
بام و در از بوی خدا پر شده است
بوی خدا در همه جا پر شده است
من شده ام محو سرا پای او
دیده دل غرق تماشای او
ورد لب من همه یا مهدی است
و آن چه کنم زمزمه یا مهدی است
زمزمه من نه همین ذکر اوست
سنگ به شوق آمده، تکبیر گوست
نام خوشش نقش نگین من است
عشق رخس مذهب و دین من است
سلطنت عشق به نام وی است
خضر نبی پیر غلام وی است

آمده یعقوب به دیدار او

یوسف مصری است خریدار او

خال رخّش، دانه دام آفرین

باد بر این دانه و دام، آفرین!

دل نه همین عاشق رخسار اوست

هرچه بسیجی است گرفتار اوست

در عجبم، نخل برومند دین

نخل برومند و تنومند دین

همچو منی را به کنار آمده است

فصل خزان است و بهار آمده است!

ص: ۳۴۴

گفتمش: آینه تو، اشک من

گفت: تویی آینه ای خط شکن!

کار چو بی ما و منی می کنی

خود شکن! خط شکنی می کنی

چون دل تو، ره به خدا داشته است

ره به حریم دل ما داشته است

ورنه اگر دور شوی از خدا

راه من و تو، شود از هم جدا

خلوت دل، گر که حرم کرده ای

این همه از دولت غم کرده ای

هیچ دلی، بی آلم و غم مباد!

سایه غم از سر ما کم مباد!

همدم غم، هم سخن درد باش

غم، محک مرد بود، مرد باش

در دل محنت زدگان جای اوست

ما، دل بی درد نداریم دوست

جام مرا پر ز می نور کرد

قلب مرا آینه طور کرد

با من دلداده، سخن گفت و رفت

قصه ای از عشق، به من گفت و رفت

رفت و دل خاطره انگیز برد

همره خود جان مرا نیز برد

دیدمش از دور که بر کوه و دشت

همچو نسیم سحری می گذشت (۱)

۶/ ب) قصیده مهدوی

تنها فرقی که قالب قصیده با قالب غزل دارد، در موضوع و تعداد ابیات آن است. از این قالب شعری بیشتر در مدیحه سرایی، به تصویر کشیدن زیبایی های طبیعت، بیان دردها و آلام اجتماعی و توصیف سوژه های تاریخی، سیاسی و فرهنگی استفاده می شود. تعداد ابیات آن از چهارده بیت بیشتر است. قصاید شیوا و سخته ای در پیشینه شعر فارسی وجود دارند که با تشبیبی زیبا و شاعرانه آغاز می شوند و پس از پایان آن، از بیت تخلّص برای ورود در موضوعی که شاعر در نظر دارد، استفاده می شود. در حقیقت شاعر با بیت تخلّص، خود را از تشبیب شعر رهایی می بخشد و در عرصه دیگری پای می گذارد که وجه مشابهت هایی با منظره های تشبیبی او دارد.

ص: ۳۴۵

ماه من پرده ز رخساره چو برگیرد
مهر از شرم، ره کوه و کمر گیرد
گل اگر بیند آن طلعت زیبا را
رخ ز آزرَم به خوناب جگر گیرد
اگر آن شمع هدی چهره برافروزد
شب ظلمانی، سیمای سحر گیرد
اگر آن راحت جان، زلف بر افشاند
همه آفاق، دم نافه تر گیرد
از رخس، تابان انوار ازل گردد
وَز دَمَش، گیتی آیین دگر گیرد
کیمیایی است عجب نفخه انفاسش
که به هر قلب رسد، طینت زر گیرد
خار ازو، خوی گل و لطف سمن یابد
سنگ ازو، خاصیت لعل و گهر گیرد
درد از حکمت او، عین دوا گردد
زهر با رحمت او، طبع شکر گیرد
شیر با آهو، آید به یک آبشخور
صعوه با باز به یک لانه مقرر گیرد
آب با آتش، با مهر در آمیزد
بزه با گرگ، ره سیر و سفر گیرد

هم بر آبرار، درِ خوف و خطر بندد
هم بر اشرار، ره فتنه و شر گیرد
ظلم از سَطُوت او، راه عدم پوید
عدل از دولت او، قدر و خطر گیرد
علم از حُرمت او، عزّ و شرف یابد
شرع از عزّت او، شوکت و فر گیرد
کیست این مَظهر آیات؟ که گیتی را
قاف تا قاف به تأیید نظر گیرد
حادث و ممکن، با امر همایونش
آید از پرده برون، نقش و صوَر گیرد
رخصت از خادم ایوانش، قضا یابد
رتبت از منشی دیوانش، قدر گیرد
مالک ملک بقا، سرّ ازل، مهدی است
که جهان، فیض از آن رشک قمر گیرد
حجّت بالغه و هادی مطلق، اوست
که ازو کون و مکان، نظم دگر گیرد
پرتو، افلاک از آن وجه حَسَن یابد
جلوه، آفاق از آن نور بصر گیرد
ای ولیّ الله اعظم! که نشانِ تو
اهل هر کیش ز ابنای بشر گیرد

آفتابی تو و ما دلشدگان ذره چه شود مهر گر از ذره خبر گیرد؟

ای جهانبان! بنگر ملت ایران را

که به کف، ز آتش سودای تو سر گیرد

تا به جان، حرمت میراث تو دارد پاس

پیش پیکان بلا، سینه سپر گیرد

تا بیماید، راه حرم وصلت

پای از سر کند و، دشت خطر گیرد

گر به هر گام، دو صد مرگ فراز آید

قطع این مرحله، بی بوک و مگر گیرد

ص: ۳۴۶

راه پوید چو دمان سیلی بنیان کن
تا که باروی ستم، زیر و زبر گردد
در بر کفر، به ذلت نسپارد تن
از خلیج (۱) ار همه خون تا به خزر (۲) گیرد
خصم، روباه زبون است و نیارد تاب
تا به پیکار، ره ضیغم نر گیرد
دوستدار تو، به باطل ننهد گردن
گر که دشمن سرش از پیکر، بر گیرد
در دل آتش و خون، ره سپرد چالاک
تا به بر، شاهد گلگون ظفر گیرد (۳)

۷/ ب) ترکیب بند مهدوی

ترکیب بند از قالب های متنوع شعری در زبان فارسی است. آثار ماندگاری در این قالب شعری آفریده شده است که مربع ترکیب وحشی بافقی، مشهورترین آنهاست.

هر ترکیب بندی می تواند بندهای بسیاری داشته باشد و هر بند آن نیز طبعاً دارای ابیاتی است که گاه تعداد ابیات بندها باهم مساوی و گاه متفاوت است.

مربع ترکیب، دارای بندهای مختلفی است. هر بند آن، دارای چهار مصراع هم قافیه و یک بیت رابط با قافیه جداگانه است. هر بند با بیت رابط، همانند یک حلقه، به زنجیره شعر بعدی متصل می شود.

در مسدس و مثنیٰ ترکیب نیز همین قاعده حاکم است؛ یعنی در هر بند از مسدس ترکیب، شش مصراع هم قافیه و در مثنیٰ ترکیب، هشت مصراع هم قافیه وجود دارد که با یک بیت رابط، که از نظر قافیه متفاوت است، به بند دیگر اتصال معنوی پیدا می کند. البته وقتی از ترکیب بند به صورت مطلق صحبت می شود مراد ترکیب بندی است که هر بند آن دارای ده بیت یا بیشتر است که فقط مصراع اول و مصاربع زوج آن باهم هم قافیه اند و لا غیر و بیت رابط که در انواع ترکیب بند از آن سخن گفتیم.

نمونه ای از مربع ترکیب مهدوی

امشب از باد صبا، بوی کسی می شنوم

هر نفس، بوی مسیحا نفسی می شنوم

ص: ۳۴۷

۱- ۹۸۱. خلیج فارس.

۲- ۹۸۲. دریاچه خزر.

۳- ۹۸۳. محمود شاهرخی {جذبہ}.

مژده آمدن دادرسی می شنوم

اندرین بادیه بانگِ جرسی می شنوم

حَمْدُ لِلَّهِ که از آه اثر کرده ما

خبری می رسد از یار سفر کرده ما

شب قدر است شب نیمه شعبان، آری

ریزد امشب به جهان رحمت یزدان، آری

می دمد روح دگر در تن ایمان، آری

می رسد مصلح کل، منجی انسان، آری

لیله نیمه شعبان، سحری خوش دارد

سحر نیمه شعبان، اثری خوش دارد

خلف منتظر عترت طاها آمد

زاده منتقم حضرت زهرا آمد

بندگان! خاک بیوسید که مولا آمد

گو به فرعون زمان، ثانی موسی آمد

آن که رسم ستم از روی زمین بردارد

که به عالم، اثر از جور و جفا نگذارد

غیر از و نیست کسی رهبر و سرور، ما را

لطف او سایه برانداخته بر سر، ما را

رسد از میمنتش رزق مقدر، ما را

آید از مرحمتش رحمت داور، ما را

قلب عالم بَوَد و زنده همه عالم ازوست

چشمه رحمت و گلزار جهان خرم ازوست

این شب تیره به پایان رسد انشاء الله

یوسف از مصر به کنعان رسد انشاء الله

ص: ۳۴۸

دردها را همه درمان رسد انشاء الله
چون که آن حجت یزدان رسد انشاء الله
اندر آن روز که او سر ز یهودان گیرد
شیعه بی سر و سامان، سر و سامان گیرد
یارب! آن منتظر اهل ولا را برسان
یارب! آن منتقم خون خدا را برسان
یارب! آن زنده کن صدق و صفا را برسان
یارب! آن ریشه کن ظلم و جفا را برسان
برسان آن که بود مبتکر صلح جهان
تا ازو، روی زمین پر شود از امن و امان
به خدا بار فراق تو کشیدن سخت است
جرعه ای از می وصلت نپیشیدن سخت است
هر سخن جز سخنی از تو شنیدن سخت است
همه را دیدن و روی تو ندیدن سخت است
ای ز نور تو دل و دیده فروزان ما را
در غم خویش ازین بیش مسوزان ما را
ای نظام دو جهان بسته به تار مویت
انس بگرفته دل ما به سر گیسویت
دیده گر قابل آن نیست که بیند رویت
سوی عالم نظری، ای دل عالم سویت

از همه عالم و آدم به خیال تو خوشیم

در شب هجر به امید وصال تو خوشیم

ای که اکناف جهان، سفره عام تو بود

رشحه فیض ابد، ریزش جام تو بود

ص: ۳۴۹

مصلح کل تویی و صلح به نام تو بود

رجعت آل علی بعد قیام تو بود

این تویی آن که جهانت همه تسخیر شود

دولت آل علی از تو جهانگیر شود(۱)

نمونه ای از ترکیب بند مهدوی

اشاره

بزم جان هاست با صفا امشب

ز آن جمال خدا نما امشب

بر مشام دل خدا جویان

می وزد عطر جانفزا امشب

بر جمال خدا شده روشن

چشم چشم انتظارها امشب

یک جهان نور با خود آورده

چشمه فیض کبریا امشب

شامل هرچه هست و بود و نبود

می شود رحمت خدا امشب

تا که زخم دلت شفا یابد

ای به درد آشنا! بیا امشب

جنّ و انس و فرشتگان با هم

همه دارند این نوا امشب

که: شکوفا شده گل نرجس عالم آرا شده گل نرجس نخل توحید، برگ و بار آورد

در خزان، مژده بهار آورد

چشمه رحمت خدا امشب

فیض پنهان و آشکار آورد

کشتی بحر نور را نرجس ناخدا و طلایه دار آورد

بر تن ناتوان توان بخشید

بر دل خستگان قرار آورد

در سحرگاه نیمه شعبان گل خود را به شاخسار آورد

بر تسلای قلب مظلومان

یاور و یار و غمگسار آورد

پاسدار حریم قرآن را

با قدم های استوار آورد

مژده ای دل! که آمده مهدی شده ایام عید هم عهدی

ص: ۳۵۰

ای جمالت خدا نما، مهدی!

ای لب چشمه بقا مهدی!

شده از یمن مقدمت امشب

دل یاران ز غم رها مهدی!

حرم و زمزم و صفا باشد

از صفای تو با صفا مهدی!

ما به درگاه لطف تو داریم

همگی روی التجا مهدی!

تو کریمی و ما همه سائل

ای همه رحمت و عطا! مهدی!

امشب آورده رو به درگاهت

هر دل درد آشنا مهدی!

منظر چشم ماست خانه تو

تو بنه پا درین سرا مهدی!

من گدایم، گدای رحمت تو

تشنه ام، تشنه محبت تو

کیستم من؟! گدای کوی توأم

مست مست از می سبوی توام

روز و شب تا که هست و می گذرد

در تکاپوی و جستجوی توام

گرچه چشم گرفته گرد گناه

در تمنای وصل روی توام

هرکسی راست آرزوهای

به خدا من در آرزوی توام

کعبه من! همیشه وقت نماز

عوض قبله، رو به سوی توام

گرچه نالایقم ولی ای دوست

آبرومند ز آبروی توام

به سوی توست دیده همگان

که تویی قلبِ عالم امکان(۱)

۸ / ب) ترجیع بند مهدوی

تفاوتی که قالب ترجیع بند با ترکیب بند دارد، در بیت رابط بندهای آن است. بیت رابط در ترجیع بند، بیت مشخصی است که در میانه بندها تکرار می شود و از نظر معنوی آن ها را به هم متصل می سازد در صورتی که بیت رابط هر بند از ترکیب بند با بیت های رابط دیگر از نظر قافیه متفاوت است. در پیشینه شعر مهدوی «ترجیعات»

ص: ۳۵۱

بسیاری وجود دارد که شور و ارادت قلبی سراینندگان آنها را نسبت به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام نشان می دهد. برای آشنایی علاقه مندان به شعر مهدوی، یکی از ترجیعات مهدوی را به عنوان نمونه در اینجا نقل می کنیم و برای پرهیز از دامنه دار شدن سخن، به نقل بندهای برگزیده آن بسنده می نماییم:

نمونه ای از یک ترجیع بند مهدوی

اشاره

آن دوست که دارمش چو جان دوست

هرجا نگرم، تجلی اوست

امروز به عشق، کس چو من نیست

از خویش تهی شده، پر از دوست

سرو است قدش، ولی خرامان

ماه است رخش، ولی سخنگوست

ماهی است که در دل منش، جاست

سروی است که دیده منش جوست

ای کوی تو کعبه محبان!

محراب من آن دو طاق ابروست

حیف است به صید اگر زنی تیر

از بس که تو را لطیف بازوست

عمری است که مایل توام من

از بس که شمایل تو نیکوست

تا آن که تو آش زنی به چوگان

در پات سرم فتاده چون گوست

باریکی آن میان نوشتم
دیدم به سر قلم، مرا پوست!
در کوی تو ز انتظار امروز
هر گوشه ز عاشقان هیاهوست
باز آ که ز دیدنت نگنجم
ای نو گل من! چو غنچه در پوست
از غصه فکارم آخر ای یار!
با غصه دچارم آخر ای دوست!
تا کی به وصال تو، «تجلی»
بدهد دل خویشتن تسلی؟
یک روز گر از درم در آیی
بر رخ، در دولتتم گشایی
چشمم به ره است و گوش بر در
تا کی بود از درم در آیی؟
جان، برخی (۱) تو که به ز جانی
دل، فدیّه تو که دلربایی
در عالم جان، تو شهریاری
در کشور دل، تو پادشایی

ص: ۳۵۲

شاهی کنم ار دهد مرا دست

از خوان عطای تو گدایی

بیگانه نیم، آخر از چیست

با ما نکنی تو آشنایی؟!

امروز دگر مرا یقین شد

فردا گشدم غم جدایی

ما را غم دوست، بینوا کرد

فریاد ز دست بینوایی!

یک روز پیرس حال ما را

بی مهر چنین به ما چرایی؟

بَخْ بَخْ که خدای در وجودت

بنموده چه خوب خود نمایی

مابین تو و خدا نباشد

ای خالق ماسوا، سوایی

مردیم در انتظار، تا چند

گویی که بیایم و نیایی؟!

تا کی به وصال تو «تجلی» بدهد دل خویشتن تسلی؟

با آن که ندیده ایم رویت

مردیم همه در آرزویت

تا در تو خدای را ببینیم

بردار نقاب را ز رویت
روی تو ز خوی توست بهتر
هم به ز رخ تو هست خویت
سرها، همه پر بود ز شورت
دلها همه پر ز های و هویت
با آن که کست خبر ندارد
هستیم همه به جستجویت
ای گل! تو مزن ز روی او دم
ترسم که بریزد آبرویت
دیشب که سخن ز موی تو رفت
آشفته شدم به سان مویت
بوی تو من از صبا شنیدم
او راست مگر گذر به کویت؟
وز بوی خوش تو زنده ماندم
ای زنده جهانیان به بویت
اندر عرب و عجم بیفکند
آشوب، دو چشم فتنه جویت
گر داشت می خبر کجایی
از شوق بیامدم به سویت
ترسم که بمیرم و نبینم

ای راحت جان! رخ نکویت

تا کی به وصال تو «تجلی»

بدهد دل خویشتن تسلی؟!!

ای مایه عمر جاودانی!

ای میوه باغ زندگانی!

ص: ۳۵۳

دل بی تو رهین ناصبوری

تن بی تو قرین ناتوانی

رحمی نکنی چرا به حالم؟

ای دوست! کنون که می توانی

افزون تری از جهان، نگارا!

گنجیده چگونه در جهانی؟!

در چشمی و همچو مردم چشم

از دیده روشنم نهانی

تو پیر نمی شوی که بینم

پیر است جهان و تو جوانی

امروز، تو نایب رسولی

بر خلق، که صاحب الزمانی نی در بر خلق و نزد خلقی

هستی تو نهان، ولی عیانی

امروز، تو راست عید مولود

ما راست نشاط و شادمانی

اندر دل ما، تو را مکان است

گویند اگر چه لا مکانی

ای شاه! نشانت از که جویم؟

کاندر دو جهان تو بی نشانی

مردیم ز غصّه و مپندار

ما راست حیات جاودانی

تا کی به وصال تو «تجلی» (۱)

بدهد دل خویشتن تسلی؟ (۲)

۹ / ب) مسمطات مهدوی

مُسمَط، اسم مفعول از مصدر تسمیط و به معنای به رشته کشیدن مروارید است. چون در این قالب شعری - به تفاوت مورد - سه، چهار تا نه مصراع هر بند از مسمَط، هم قافیه اند و قافیه مصراع پایانی آن با قوافی مصاریع پایانی سایر بندها مشابه است، به آن مسمَط گفته اند و کلمات قافیه را به مروارید همانند کرده اند که با نظم خاصی به رشته سخن کشیده می شوند.

چون مسمطات مهدوی، انواع بسیاری دارد از قبیل: مسمَط مخمّس، مسدّس، مسبّع و...

ص: ۳۵۴

-
- ۱- ۹۸۷. این ترجیع بند دارای هشت بند و هر بند، به استثنای بیت ترجیع، دارای دوازده بیت می باشد که نمایانگر ارادت زاید الوصف سراینده آن به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام است. ما به نقل چهار بند آن بسنده کردیم.
- ۲- ۹۸۸. میرزا جواد تجلی شاعر پر آوازه آیینی در عهد ناصری.

به نقل نمونه ای از نوع مخمّس آن بسنده می کنیم:

مژده که روی خدا ز پرده بر آمد

آیت داور به خلق، جلوه گر آمد

بی خبران را ز فیضِ کل خبر آمد

مظهر کل در لباس جزء در آمد

معنی واجب گرفت صورت امکان شعشه گسترد، جلوه صمدانی

گشت عیان، سرّ صادرات نهانی

طاق طلب را قویم گشته مبانی

شاهد غیبی رسید و داد نشانی

از لمعات جمال قادر سبحان از فلک کون تافت اختر تجرید

نفس احد سر زد از هیولای توحید

«لم یلد» امروز یافت کسوت تولید

آن که بدو زنده گشت هر سه موالید

و آن که بدو تازه گشت چار خشيجان (۱) عقل نخستین، بزرگ صادر اول

کالبد مستنیر و، جان مُمَثَّل (۲)

راه هدی را یکی فروخته (۳) مشعل

هادی و مهدی، سمی احمد مُرسل حجّت غایب، ولیّ ایزد مَنان قاعده پرداز کارگاه الهی

راز جهان را دلش خبیر کماهی

جاهش برتر ز حدّ لایتناهی

فکر به کُنه جلال و قدرش، واهی

عقل به قرب کمال و جاهش، حیران پرده نشین حریم لم یزلی اوست

شاهد غیبی و دلبر ازلی اوست

مرشد و مولا و پیشوا و ولی اوست

باری، سرّ خفی و نور جلی اوست

خواهش پیدا شمار و خواهش پنهان ای قمر تابناکِ برج امامت

وی گهر آبدارِ دُرّج کرامت

ای به قد و قامت تو، شور قیامت

خیز و برافراز یک ره، آن قد و قامت

خیز و برافروز یک ره، آن رخ رخشان غیر تو ای کنزِ مخفی احدیت

کیست که پیدا کند کُنوزِ هویت

ص: ۳۵۵

۱- ۹۸۹. آخشیجان: ضدّ و مخالف، و کنایه از چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش.

۲- ۹۹۰. مجسم شده.

۳- ۹۹۱. افروخته.

از تو عیان است جلوه صمدیت

هیچ تو را با خدای نیست دویت

ذات تو با ذات هوست یکسر و یکسان خیز و عیان کن به خلق، جلوه دادار

خیز که حق خفت و گشت باطل بیدار

گر نکنی پای در رکابِ ظفر بار

منتظرانت زنده ای شه ابرار!

دست به دامان شهریار خراسان (۱)

۱۰ / ب) سرود مهدوی

سرود مهدوی دارای اوزان عروضی و قالب های متنوع شعری است. در پایان هر بند آن، با استفاده از چند افاعیل عروضی همسان، کلماتی آورده می شود که به «گوشواره» مشهورند. این گوشواره ها در پایان هر بند از یک سرود مهدوی، عیناً تکرار می شود و حاضران در مجلس جشن ولادت حضرت مهدی علیه السلام آن را همخوانی می کنند:

پیک صبا دارد به لب، از شوق دیدار این سخن:

بادا مبارک مَقدمت یا سیدی! یابن الحسن! یابن الحسن! (چهار مرتبه)

وا شد گلی در نیمه شب از باغ گل های خدا

کز عطر آن شد جاودان باغ ولایت با صفا

گردیده این گل بهترین گلخانه را رونق فزا

نرگس به لب بانگ طرب دارد به یاس و نسترن

یابن الحسن! (چهار مرتبه)

امشب سروش خوش خیر از آسمان نازل شده

گوید که هم جاء الحق و، هم زَهَقَ الباطل شده

یعنی عیان حسن خدا با جلوه کامل شده

از این مژده عالم گشته غرق صفا، رشک گلشن

یا بن الحسن! (چهار مرتبه)

ص: ۳۵۶

۱- ۹۹۲. ملک الشعراء {بهار} خراسانی.

آمد وصیّ خاتم ختم رسالت در زمین
آن کس که دارد از خدا حکم ولایت در زمین
میراث کوثر، آخرین نسل امامت در زمین
جان زهرا! چشم دنیا بر روی ماهت روشن
یابن الحسن! (چهار مرتبه)

نرجس، عروس فاطمه، شد مادر صاحب زمان در مهد نور، مهدی ظهور آینه حق شد عیان
آورده با خود مژده پیروزی مستضعفان
یعنی: آمد، پور احمد، مهدی امام بت شکن
یابن الحسن! (چهار مرتبه) (۱)

۱۱ / ب) شعر آزاد مهدوی

در دو دهه اخیر، شاهد آفرینش آثار منظومی در «قالب های آزاد» در باب مهدویّت بوده ایم که در پیشینه شعر مهدوی، از این نوع آثار سراغ نداریم. برای نمونه به نقل یک اثر از این دست بسنده می کنیم و در بخش «سبک های مختلف شعر مهدوی» نیز آثاری را در «سبک نیمایی و آزاد» ارائه کرده ایم:

و کوفه همین تهران است

که بار اوّل می آیی

و ذوالفقار را باز می کنی

و ظلم را می بندی

همیشه منتظرت هستم

ای عدل وعده داده شده!

این کوچه

این خیابان

این تاریخ

خطی از انتظار تو را دارد

و خسته است

تو ناظری

تو می دانی

ظهور کن

ظهور کن که منتظرت هستم

ظهور کن که منتظرت هستم (۱)

چون برای پرداختن به اوزان عروضی انواع شعر مهدوی با عنایت به حجم محدود این اثر، مجال کوتاهی داریم، به برشمردن اوزان عروضی مطرح در زبان فارسی بسنده می کنیم و از ارائه شاهد مثال هایی برای هر کدام از اوزان عروضی پرهیز می نماییم.

در شعر فارسی، هشت دایره عروضی است که پنج دایره آن در شعر عرب نیز حضور دارد. واضح این پنج دایره عروضی را خلیل بن احمد می دانند. سه دایره عروضی دیگر را که اختصاص به شعر فارسی دارد، خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده است.

ج) شعر مهدوی و اوزان عروضی

شعر مهدوی و اوزان عروضی

در شعر مهدوی نیز، همانند دیگر انواع شعر فارسی در قالب های سنتی، اوزان عروضی بسیاری حضور دارند. هر شاعر آیینی به هنگام آفرینش یک اثر هنری، از اوزان بلند و کوتاه سود می جوید؛ ولی توفیق شاعران دقیقه یاب و نکته سنج و مقام شناسی چون لسان الغیب حافظ شیرازی که با زبان آهنگین اوزان عروضی و موسیقی کلام آشنا بوده اند، به مراتب بیشتر از سخنورانی است که از برقراری ارتباط در میان آهنگ شعر و روحی که بر کلام آنان حکمفرما است، در می مانند و گاه مفهوم شاد شعر خود را در آهنگی عرضه می کنند که طبع محزون و غم آلوده ای دارد. وجود این تضاد است که به مخاطب، اجازه

برقراری یک ارتباط منطقی را با اثر منظوم آنان نمی دهد و در نتیجه شعر شاعر که عصاره عواطف خیال انگیز اوست، عمری به کوتاهی کالاهای یک بار مصرف را پیدا می کند.

۱ / ج) اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی

اوزان عروضی مشترک در زبان فارسی و عربی

حضور این اوزان عروضی مشترک در شعر فارسی و عربی، پیشینه ای دامنه دار دارد که در پنج دایره نمایش داده می شود و شامل چهارده وزن عروضی است.

۱ / ۱ / ج) (دایره مختلفه)

که دارای سه وزن عروضی است:

الف) بحر مدید، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلن / فاعلاتن / فاعلن).

تقطیع بحر مدید: (- U - - / - U - / - U - - / - U -)

ب) بحر طویل، بر وزن: (فعولن / مفاعیلن / فعولن / مفاعیلن).

تقطیع بحر طویل: (- - - U - - / U - - - / U - - / U)

ج) بحر بسیط، بر وزن: (مستفعلن / فاعلن / مستفعلن / فاعلن).

تقطیع بحر بسیط: (- U - / - U - / - - U - / - U - -)

۲ / ۱ / ج) (دایره مؤتلفه)

که دارای دو وزن عروضی است:

الف) بحر وافر، بر وزن: (مفاعلتن / مفاعلتن / مفاعلتن).

تقطیع بحر وافر: (- U - U U - / U - U U - / U - U U)

ب) بحر کامل، بر وزن: (متفاعلن / متفاعلن / متفاعلن).

تقطیع بحر کامل: (- U U - U - / U U - U - / U U - U)

۳ / ۱ / ج) (دایره مجتلبه)

که دارای سه وزن عروضی است:

الف) بحر هزج، بر وزن: (مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن / مفاعیلن).

تقطیع بحر هزج: (U --- / U --- / U --- / U ---)

ب) بحر رمل، بر وزن: (فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن).

ص: ۳۵۹

تقطیع بحر رمل: (- U - - / - U - - / - U - - / - U - -)

(ج) بحر رجز، بر وزن: (مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن / مستفعلن).

تقطیع بحر رجز: (- U - / - - U - / - - U - / - - U - -)

۴ / ۱ / ج (دایره مشبیه)

که شامل شش وزن عروضی است:

(الف) بحر مُسرح، بر وزن: (مستفعلن / مفعولاتُ / مستفعلن).

تقطیع بحر مُسرح: (- U - / - - - U / - - U - -)

(ب) بحر خفیف، بر وزن: (فاعلاتن / مستفعلن / فاعلاتن).

تقطیع بحر خفیف: (- - U - - / - - U - / - U - -)

(ج) بحر مضارع، بر وزن: (مفاعیلن / فاعلاتن / مفاعیلن).

تقطیع بحر مضارع: (- - - U - - - / - U - - / U)

(د) بحر مقتضب، بر وزن: (مفعولاتُ / مستفعلن / مستفعلن).

تقطیع بحر مقتضب: (- U / - - U - / - - U - - -)

(ه) بحر سریع، بر وزن: (مستفعلن / مستفعلن / مفعولات).

تقطیع بحر سریع: (- - - / - U - / - - U - -)

(و) بحر مجتث، بر وزن: (مستفعلن / فاعلاتن / فاعلاتن).

تقطیع بحر مجتث: (- - U - / - U - - / - U - -)

۵ / ۱ / ج (دایره متفقه)

که دارای یک وزن است:

(الف) بحر متقارب، بر وزن: (فعولن / فعولن / فعولن / فعولن).

تقطیع بحر متقارب: (U -- / U -- / U -- / U --)

۲ / ج) اوزان مخصوص شعر فارسی

اوزان مخصوص شعر فارسی

این سه دایره عروضی را خواجه نصیر در معیار الاشعار خود یاد کرده و آنها را مخصوص شعر فارسی دانسته است و در زبان عربی سابقه ندارد:

ص: ۳۶۰

۱ / ۲ / ج) (دایره مجتلبه زایدہ مزاحفہ) که شامل سه وزن عروضی است:

الف) بحر هزج مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ / مفاعیلُ).

تقطیع بحر هزج مکفوف: (U -- U / U -- U / U -- U / U -- U)

ب) بحر رجز مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن / مفتعلن).

تقطیع بحر رجز مطوی: (- U U - / - U U - / - U U - / - U U -)

ج) بحر رمل مخبون، بر وزن: (فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن / فعلاتن).

تقطیع بحر رمل مخبون: (- U U -- / U U -- / U U -- / U U --)

۲ / ۲ / ج) (دایره مشتبهه مزاحفہ) که شامل هفت وزن زیر است:

الف) بحر سریع مطوی، بر وزن: (مفتعلن / مفتعلن / فاعلات).

تقطیع بحر سریع مطوی: (- U U - / - U U - / - U -)

ب) بحر منسرح مطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلات / مفتعلن).

تقطیع بحر منسرح مطوی: (- U U - / - U - U / - U U -)

ج) بحر مقتضب مطوی، بر وزن: (فاعلات / مفتعلن / مفتعلن).

تقطیع بحر مقتضب مطوی: (- U U - / - U U - / - U - U -)

د) بحر قریب مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / مفاعیلُ / فاعلات).

تقطیع بحر قریب مکفوف: (- U -- U / U -- U / - U)

ه) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / فاعلات / مفاعیل).

تقطیع بحر مضارع مکفوف: (- U -- U / - U - U / U)

و) بحر خفیف مخبون، بر وزن: (فعلاتن / مفاعلن / فعلاتن).

تقطیع بحر خفیف مخبون: (- U U -- / U - U - / U U)

ز) بحر مجتثّ مخبون، بر وزن: (مفاعِلن / فعلاَتن / فعلاَتن).

تقطیع بحر مجتثّ مخبون: (UU / -- / UU - U - U --)

۳ / ۲ / ج) (دایره مشتبه زایده) که شامل پنج وزن است و تماماً مشن هستند:

ص: ۳۶۱

الف) بحر منسرح مَطوی، بر وزن: (مفتعلن / فاعلات / مفتعلن / فاعلات).

تقطیع بحر منسرح مَطوی: (- U - / - U U - / - U - / - U U -)

ب) بحر مضارع مکفوف، بر وزن: (مفاعیلُ / فاعلات / مفاعیلُ / فاعلات).

تقطیع بحر مضارع مکفوف: (- U - / - U - / U - - U / - U - - U)

ج) بحر مقتضب مَطوی، بر وزن: (فاعلاتُ / مفتعلن / فاعلاتُ / مفتعلن).

تقطیع بحر مقتضب مَطوی: (- U - U / - U U - / - U - U / - U U -)

د) بحر مجتثُ مخبون، بر وزن: (مفاعِلن / فعلاَتن / مفاعِلن / فعلاَتن).

تقطیع بحر مجتثُ مخبون: (- U - U - / U U - - / U - U - / U U -)

ه) بحر مهمل، بر وزن: (فاعلاتُ / مفاعیل / فاعلاتُ / مفاعیل).

تقطیع بحر مهمل: (- U - U / U - - / - U - U / U -)

۳-۵) جایگاه اماکن مقدّس و ادعیه مأثور در شعر مهدوی

در شعر مهدوی، اسامی اماکن مقدّسی همانند: مکه، کعبه، سامره، مسجد سهله و مسجد جمکران و عناوین برخی از ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام همچون: دعای ندبه و دعای فرج، حضوری دیرینه دارد. به خاطر ارتباط تنگاتنگی که این اسامی و عناوین مقدّس با موضوع میلاد، ظهور، حضور و توسّل به پیشگاه حضرت ولیّ عصر علیه السلام دارد، از دیرباز نظر بسیاری از شعرای آیینی فارسی زبان را به خود مشغول داشته و در شعر مهدوی معاصر، بازتاب گسترده تری پیدا کرده است.

در میان اماکن مقدّس، کعبه که محلّ قیام جهانی و ظهور حضرت ولیّ عصر علیه السلام می باشد، در شعر مهدوی از منزلت خاصی برخوردار است. گاه نیز از آن موعود جهانی به عنوان «کعبه مقصود» یاد شده است:

شبروان چون رخ صبح، آینه سیما بینند

کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند (۱)

ص: ۳۶۲

به مقدم خلف منتظر، امام همام

مسیح خضرِ قدوم و، خلیلِ کعبه مقام (۱)

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو (۲)

ای رخت قبله توحید و، درت کوی امید

تا به کی کعبه دل ها همه بیتُ الوثن (۳) است؟ (۴)

و ۵ و ۶ و ۹ - علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر). (۵)

غیر از طواف کوی تو ای کعبه مراد!

هیچ آرزو درین دل امیدوار نیست (۶)

ای کعبه حقیقت! وی قبله طریقت!

رکنِ یمانِ ایمان، عین الصفا صفا را (۷)

ای خداوند حرم! ای محرم اسرار غیب!

تا به کی باشد حرم (۸) در دست این نامحرمان؟

خانه های قدسِ حق را پای پیلان محو کرد

خاندان نجد (۹) را ایزد کند بی خانمان! (۱۰)

کعبه حق طلبان، قبله ارباب نیازی

مشعر اهل وفا، مروه اصحاب صفایی (۱۱)

ص: ۳۶۳

۱- ۹۹۶. خواجوی کرمانی.

۲- ۹۹۷. میرزا حبیب خراسانی.

- ۳-۹۹۸. بتخانه.
- ۴-۹۹۹. بتخانه.
- ۵-۱۰۰۰. کعبه.
- ۶-۱۰۰۱. کعبه.
- ۷-۱۰۰۲. کعبه.
- ۸-۱۰۰۳. خاندان آل سعود.
- ۹-۱۰۰۴. صیوری اصفهانی.
- ۱۰-۱۰۰۵. صیوری اصفهانی.
- ۱۱-۱۰۰۶. محمد آزادگان {رواصل}.

اللَّهُ اكبرت شود از كعبه چون بلند

خوانند قدسیان، غزل نغز و ناب نور(۱)

تفراز كعبه و بیت المقدس ای همه قدس!

در آرزوی تو و، اهتزاز پرچم توست(۲)

جا به کنار كعبه کن تا که کنند قبله ات

روی به دوستان کن و، نغمه آشنا بز(۳)

اندر آن ساعت که اندر كعبه گردی آشکار

لشکرت بگرفته خط استوا تا قیروان(۴)

گرچه دور است ره كعبه مقصود ولی

آزمودیم که بر اهل نظر نزدیک است

ناله های جرس قافله پر شور شده است

همسفر! كعبه مقصود مگر نزدیک است؟(۵)

ای به فدای تو سر و جان من!

قبله من! كعبه ایمان من!(۶)

حرم و زمزم و صفا باشد

از صفای تو با صفا، مهدی(۷)

ص: ۳۶۴

۱- ۱۰۰۷. سید رضا مؤید.

۲- ۱۰۰۸. غلامرضا سازگار {میشم}.

۳- ۱۰۰۹. حضوری سلماسی.

۴- ۱۰۱۰. خودم.

٥-١٠١١. رحمت الله صادقي.

٦-١٠١٢. محمد نيمي.

٧-١٠١٣. خودم.

مردی تبر بر دوش از کعبه می آید

مردی که پیموده است یک راه طولانی(۱)

اماکن مقدّس دیگر نیز در شعر مهدوی حضور پر شوری دارند:

ز مکه، نغمه توحیدی تو می آمد

حرم ز عطر تو ای بی نشانه! پر می شد(۲)

در مکه و در یثرب(۳) شاهنشاه ذو موکب

در مشرق و در مغرب، خورشید جهان آرا(۴)

هستی مایل اگر به سرودن

همچو فرزدق سُرای شعر و چو حسان یعنی یک سو بنه ستایش دونان

نعت نبی گوی و مدح آل علی خوان

ویژه چو در سُرّ من رای(۵) برسدی

مدح امام زمانت باید عنوان(۶)

دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته

تو مروه ای تو صفایی خدا کند که بیایی(۷)

ص: ۳۶۵

۱- ۱۰۱۴. خودم.

۲- ۱۰۱۵. نام پیشین مدینه.

۳- ۱۰۱۶. اهلی شیرازی.

۴- ۱۰۱۷. سامره.

۵- ۱۰۱۸. میرزا غلامحسین خان {ادیب} کرمانی.

۶- ۱۰۱۹. سید رضا مؤید.

۷- ۱۰۲۰. سید رضا مؤید.

پایگاه عدالت خود را

مسجد کوفه انتخاب کند(۱)

به سامری خبر از رجعت کلیم دهید

که میر سامره(۲) با عزم و اقتدار آمد

ز هر کرانه نشان ظهور حق پیداست

بگو به اهل بصر، بصره در حصار آمد(۳)

دعاهای رسیده از ائمه اطهار نیز، در شعر مهدوی منزلت خاصی دارند:

میلاذ تو باز، رهگشای فرج است

ما را به امید تو دعای فرج است

در مکه و در مدینه این توسعه چیست؟

جز این که زمینه ای برای فرج است

این آسمان ساده آبی پوش

عمری در انتظار حضورش بود

آری شفق که هر نفسش خون است

ردی از امتداد عبورش بود

ندبه، دعا، زیارت عاشورا قوتی که در خلاصه سورش بود(۴)

ص: ۳۶۶

۱- ۱۰۲۱. کنایه از وجود نازنین امام زمان علیه السلام است.

۲- ۱۰۲۲. حمید سیزواری.

۳- ۱۰۲۳. شیرین خسروی.

۴- ۱۰۲۴. حمیده رضایی.

غروب جمعه دلگیر با دعای سمات دل شکسته من می زند دوباره صدات (۱)

مسجد جمکران و مسجد سهله به خاطر شرافت انتسابی که به حضرت ولی عصر علیه السلام دارند، مورد عنایت شیعیان دلسوخته و شعرای دل افروخته بوده و هستند؛ چرا که مسجد جمکران به امر امام عصر علیه السلام احداث گردیده است و در همین مسجد، در منظر شهودی عاشقان پاکباز خود قرار گرفته اند و مسجد سهله از دیرباز، محلّ اعتکاف منتظران ظهور آن حضرت می باشد و عنایت آل الله و اولیای خدا به این دو مسجد مقدّس، امری قطعی و تردیدناپذیر است.

مسجد جمکران در حال حاضر در هر هفته پذیرای ده ها هزار زائر شیفته از نقاط مختلف ایران و جهان است. در این مکان مقدّس است که هر روز صدها نفر از زائران با دعاهای مستجاب و آرزوهای برآورده شده و با بیماران شفا یافته راهی شهر و دیار خود می گردند و با واگو کردن عنایت کریمانه حضرت مهدی علیه السلام به زائران مسجد جمکران، بر تعداد مشتاقان زیارت آن مسجد می افزایند.

تورا می بینم

ای مهر تو کیش و، عشق تو آیینم

با نام تو آمیخته آن و اینم

با این دل سودا زده گفتم روزی

در مسجد جمکران تو را می بینم (۲)

تورا باید دید

ای جان جهان! عیان تو را باید دید

با دیده خونفشان تو را باید دید

در مسجد سهله از فرج باید گفت

در مسجد جمکران، تو را باید دید (۳)

ص: ۳۶۷

۱- ۱۰۲۵. حاج محمد تقی براتی متوفای ۱۳۷۵/۷/۲۱.

۲- ۱۰۲۶. خودم.

۳- ۱۰۲۷. خودم.

فُرادا خواندیم!

با یاد تو، غمنامه مولا خواندیم
از غربت مادر تو زهرا، خواندیم
ما را گُشد این غم که نماز خود را
در مسجد جمکران فُرادا خواندیم (۱)

صد جمکران دل

به یاد تو کران تا بیکران دل
برایت می تپد هفت آسمان دل
کدامین جمعه می آیی؟ که از شوق
کنم تقدیم تو صد جمکران دل (۲)

تو می آیی

نمی بینم جهان را فراموش
زمین و آسمان را فراموش
تو می آیی، نخواهد کرد هرگز
دل من جمکران را فراموش (۳)

زالال نورش جاری است

در آینه ها، زالال نورش جاری است
در مسجد جمکران حضورش جاری است
در خلوت عشاق دل افروخته نیز
انوار دل آرای ظهورش جاری است (۴)

اشک روان آوردیم

صد قافله دل، به جمکران آوردیم

رو جانب صاحب الزمان آوردیم

دیدیم که در بساط ما آهی نیست

دامن دامن اشک روان آوردیم (۵)

تورا می بینند!

آنان که به جمکران صفا می بینند

در خلوت دل، نور خدا می بینند

عشاق دل افروخته در پرده اشک

بی پرده تورا، تورا، تورا می بینند (۶)

ص: ۳۶۸

۱- ۱۰۲۸ و ۳ - غلامرضا میرزایی.

۲- ۱۰۲۹ و ۵ و ۶ - خودم.

۳- ۱۰۳۰ و ۵ و ۶ - خودم.

۴- ۱۰۳۱. حمیده رضایی.

۵- ۱۰۳۲. حمیده رضایی.

۶- ۱۰۳۳. حمیده رضایی.

در بهار می آبی

و متن بودن دنیا نمی شود تکمیل
میان این همه شمع و دعا و اشک و دخیل
پرنده، نور، هوا، آسمان، بهانه توست
تویی بهانه حق، جمکران بهانه توست
تو گفته ای که شبی در بهار می آبی
پس از همیشه این انتظار، می آبی (۱)

به یاد جمکران

اگر درمان درد خویش می خواهی، بیا اینجا
دوا اینجا، شفا اینجا، طیب دردها اینجا
شکسته بالی ما، می دهد بال و پری ما را
اگر از صدق دل آریم روی التجا اینجا
طلب کن با زبان بی زبانی هر چه می خواهی
که سر داده است گلبانگ اجابت را خدا، اینجا
به گوش جان توان بشنید لیک خداوندی
نکرده با لب خود آشنا حرف دعا اینجا
هزاران کاروان دل، در اینجا می کند منزل
اگر اهل دلی ای دل! بیا اینجا! بیا اینجا!
دل دیوانه من همچو او گم کرده ای دارد
ز هر درد آشنا گیرد سراغ آشنا اینجا

ز هر سو جلوه ای ما را به خود مشغول می دارد

هزاران پرده می بینند ارباب صفا اینجا

صدای پای او در خاطر من نقش می بندد

مگر می آید آن آرام جانها از وفا اینجا؟

به بوی یوسف گمگشته می آید، مشو غافل

توانی چنگ زد بر دامن خیر النساء اینجا

ص: ۳۶۹

۱-۱۰۳۴. خودم.

مشو از حُرمت این بارگه غافل که مهدی را

زیارت کرده اند اهل بصیرت بارها، اینجا

حریمش را اگر دار الشُّفا خوانند، جا دارد

که می بخشد خدا هر دردمندی را شفا اینجا

علاج درد بی درمان کند لطف عمیم او

نباید بر زبان آورد حرفی از دعا اینجا

به محراب دعای جمکران چون شمع می سوزم

که شاید بینم او را در میان گریه ها اینجا

حدیث عشق با «پروانه» می گویی؟ نمی دانی

که می سوزد به سان شمع از سر تا به پا اینجا(۱)

وحسن ختام شعر جمکران را با غزل ناب و پر شوری از مقام معظّم رهبری رقم می زنیم:

بی تو!

دلم قرار نمی گیرد از فغان بی تو

سپندوار ز کف داده ام عنان بی تو

ز تلخکامی دوران نشد دلم فارغ

ز جام عیش، لبی تر نکرد جان بی تو

چو آسمان مه آلوده ام ز دلتنگی

پر است سینه ام از انده گران بی تو

نسیم صبح نمی آورد ترانه شوق

سر بهار ندارند بلبلان بی تو

لب از حکایت شبهای تار می بندم

اگر امان دهم چشم خونفشان بی تو

ص: ۳۷۰

۱- ۱۰۳۵. قیصر امین پور.

از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق

چو ذره ام به تکاپوی جاودان بی تو

گزاره غم دل را مگر کنم چو «امین»

جدا ز خلق به محراب جمکران بی تو

ص: ۳۷۱

بایدها و نبایدهای شعر مهدوی

شعر مهدوی همانند دیگر انواع شعر فارسی، از معیارهایی پیروی می‌کند که جنبه «امری» و «الزامی» دارند که ما با عنوان «بایدهای شعر مهدوی» از آنها یاد خواهیم کرد. همچنین ساحت شعر مهدوی نباید به مقولاتی آلوده گردد که جنبه «پرهیزی» دارند که ما در «نبایدهای شعر مهدوی» از آنها سخن خواهیم گفت.

۱-۶) بایدهای شعر مهدوی

الف) بیان حسّی و عینی؛ از مهم‌ترین معیارهای الزامی شعر مهدوی در زمانه ما است و در برقراری ارتباط با مخاطبان، نقش مؤثری دارد.

امروزه دیگر، تاریخ مصرف مقولات مجرّد و ذهنی به پایان رسیده است. یک شاعر آیینی موفق هرگز خود را مجاز نمی‌بیند که همانند شعرای گذشته با بیانی غیر حسّی و ناملموس با مخاطبان خود صحبت کند؛ چرا که زمانه ما، زمانه «تصویر» و «رنگ» و «صدا» است و هیچ‌یک از مفاهیم نامأنوس و غیر ملموس نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای ابزار «حسّی» و «دیداری» و «شنیداری» باشد.

ب) زبان ساده؛ شاخص‌ترین معیار شعر مهدوی معاصر است. شعر معاصر، حضور واژه‌های مهجور و دشوار را بر نمی‌تابد. شاعر آیینی زمانه ما نیز، برای رسیدن به یک زبان صمیمی و دوست‌داشتنی، ناگزیر است که با واژه‌های مهجور و غیر کارآمد بدرود گوید و با به کار گرفتن ترکیبات ساده و دلنشین، پیام شعر خود را به آسانی به مخاطبان منتقل سازد.

اگر در گذشته نه چندان دور، برای پی بردن به معنای یک شعر، ناگزیر بودند که چندین فرهنگ لغت را زیر و رو کنند، امروز و در عصر ماشینی دیگر فرصتی برای این کارها باقی نمانده است و هرچه زبان شعر، ساده تر و صمیمی تر باشد در برقراری ارتباط با مخاطبان خود موفق تر خواهد بود.

ج) تصویرگرایی؛ تجلی عنصر خیال در کلام منظوم است و ابعاد حسی و تجسمی شعر را می آفریند و از اصلی ترین معیارهای شعر مهدوی در روزگار ما است.

هر شاعری برای توفیق در ارائه تصویرهای پر جاذبه و ابداعی، ناگزیر است به سراغ واژه ها و ترکیباتی برود که قابلیت تصویری شعر را بالا می برند. چرا که حضور ترکیبات کلیشه ای و واژه های نامأنوس و قلمبه و سلمبه، حکم عایق هایی را دارند که مانع از جریان خیال می شوند و عبور عاطفی را برای شاعر و مخاطبان شعر او دشوار می سازند و در راه انتقال پیام شعر، مشکل آفرینی می کنند. هر قدر تصویرهای ارائه شده در شعر، زلال و شفاف تر باشند، کار انتقال پیام شعر و عبور جریان حسی آن را آسان تر می سازند و به شاعر این اجازه را می دهند که ذهنیت تازه خود را از محیط اطرافش به عینی ملموس مبدل سازد و زیر بنای کشف های هنری خود را بر این اساس استوار کند.

در مبحث «تصویرگرایی» حرف های زیادی برای گفتن وجود دارد و بررسی مسائلی همانند «وفور تصویر»، «تراحم تصویر» و «کشف» نیاز به فرصت موسعی دارد که حوصله تنگ این مقال از ما دریغ می دارد.

د) استفاده از اوزان جدید عروضی در شعر مهدوی؛ این امر، نیاز به تلاش مشتاقانه شعرای آیینی دارد. همانگونه که در دو دهه اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شاهد تلاش بی امان شاعران سخت کوشی بودیم که برای شکار اوزان دامنه دار و مطمئن کمین کرده بودند و سرانجام قالب غزل و مثنوی را با به کار بردن اوزان جدید با تطوّر ساختاری و محتوایی مواجه ساختند، در شعر مهدوی نیز باید همین تطوّر صورت پذیرد که خوشبختانه نمونه هایی از این تطوّر آهنگین را در شعر مهدوی امروز می توان مشاهده کرد.

ه) بهره گرفتن از قالب های جدید شعری؛ این کار به موازات رویکرد به اوزان جدید عروضی در دستور کار شاعران پر تلاش آیینی روزگار ما قرار گرفته است.

در پیشینه شعر آیینی با قالب های محدود شعری رو به رو هستیم، ولی از دوره قاجار به بعد و با رویکرد جدی یغمای جندقی به قالب های غزل، مستزاد و تضمین و نوآوری های او در قالب نوحه های عاشورایی، شاهد عنایت روزافزون شاعران آیینی به قالب های فراموش شده شعر سنتی می باشیم و در قالب های: دو بیتی، رباعی، غزل، چهارپاره و حتی شعر سپید و شعر نیمایی شاهد آفرینش آثار پر شوری بوده ایم که در پیشینه شعر آیینی کم سابقه و گاه بی سابقه است. شعر مهدوی روزگار ما نیز نمی تواند از این نوآوری ها و تطورات به دور باشد.

و) استفاده از ردیف های پیامدار و گیرا؛ این امر که می تواند شعر مهدوی روزگار ما را به سمت کمال مطلوب رهنمون گردد.

اصولاً اشعار «مردّف» به خاطر کلماتی که در قسمت پایانی هر بیت عیناً تکرار می شود و با حروف قافیه درهم می آمیزد و موسیقی کناری شعر را سامان می دهد، آسان تر در ذهن مخاطبان شعر نقش می بندد.

در شعر مهدوی دو دهه اخیر، شاهد حضور در ردیف های تازه و پیامداری هستیم که در پیشینه شعر مهدوی بی سابقه است. شاعر روزگار ما باید قسمتی از تلاش خود را صرف انتخاب بهترین و پرجاذبه ترین ردیف های شعری کند تا بتواند پیام خود را در هاله ای از گیرایی و نوآوری به مخاطبان شعر خویش منتقل سازد.

ز) رویکرد جدی به آرایه های نوین شعری؛ استفاده به هنگام از این آرایه ها، از دشوارترین وظایف شاعر آیینی روزگار ماست. آرایه های لفظی و معنوی فراوانی در اختیار یک شاعر است، ولی به خاطر استفاده دامنه دار از آنها، اکنون حکم پارچه نخ نمایی را پیدا کرده اند که نظر هیچ تماشاگری را به خود جلب نمی کنند. تنها راهی که فرا روی یک شاعر آیینی موفق گشوده می ماند، استفاده از آرایه های نوین و کارآمدی است که

رویگرد جدی به آنها، حوصله بسیار و تلاش فراوان و بضاعت علمی می طلبد.

آرایه‌هایی از قبیل: «ایماژ» و «تخیل عینی» به شاعر آیینی فرصت می‌دهد که با ورود در قلمرو آنها، در فضای کاملاً تازه‌ای تنفس کند و حال و هوای دیگری را در گستره شعر مهدوی احساس کند. با گلگشت در آفاق عینی و حسّی این آرایه‌های کارآمد و نوین اس که می‌توان خون تازه‌ای در رگ رگ شعر مهدوی جاری کرد و آثار منظوم آیینی را از خطر روزمَرگی و تکرار گویی‌های ملال‌آور رهایی بخشید.

ح) روایت جزء به جزء؛ این کار در شمار مهمترین وظایف یک شاعر آیینی در این روزگار است؛ چرا که زمانه «کلی گویی‌ها» به سرآمده است. باید با بررسی متون مستند اسلامی و تاریخی، ابعاد گوناگون زندگی حضرت مهدی علیه السلام، معجزات آن حضرت، فلسفه غیبت، رسالت‌های جهانی و ولایت تکوینی آن امام موعود، توسط شعرای آیینی نکته به نکته و صحنه به صحنه روایت شود. وظیفه اصلی شاعران آیینی زمانه ما، دادن اطلاعات دست‌اول در مورد این شخصیت‌های استثنایی تاریخ بشری به شیفتگان ادب شیعی و پرهیز از تکرار مکرر است و کلی گویی‌ها است.

همان‌گونه که علوم و فنون بشری به تدریج از زیر مجموعه‌های جدیدی در هریک از رشته‌های علمی پرده بر می‌دارد و برای هر زیر مجموعه نیز، زیر مجموعه‌های فرعی تری را در نظر می‌گیرد و دامنه تخصصی‌ص‌های علمی را به خاطر گستردگی دامنه علوم و فنون، به مسایل ریزتری می‌کشاند تا کار تحقیق را دقیق‌تر و اساسی‌تر دنبال کند و پرده از راز شگرف آفرینش بردارد، در عالم فنون شعری نیز باید همین اتفاق رخ دهد و نظر شاعران آیینی به روایت مسائل ریزی معطوف گردد که ارتباط منطقی با زنجیره «موضوعات مهدوی» دارد.

ط) احیای ارزشها؛ این امر باید همیشه مورد عنایت شاعران آیینی قرار گیرد. یک بررسی کوتاه و گذرا در پیشینه شعر آیینی، این حقیقت تلخ را آشکار می‌سازد که تا چه میزان در حقّ آل الله ناخواسته ستم رفته و سیمای انسانی و روحانی آنان در هاله‌ای از «ناتوانی»،

«ذلت» و «ستم پذیری» فرو رفته است.

رویگرد جدی شاعران آیینی روزگار ما به مقوله های ارزشی، می تواند به احیای ارزش ها در جامعه اسلامی ما منتهی گردد.

ی) رعایت ادب کلامی؛ چون سر و کار شاعران آیینی با ذوات مقدسی است که مثل اعلای انسانیتند، باید در نهایت ادب و فروتنی از آنان سخن گفت و حرمت آنان را پاس داشت و با به تصویر کشیدن عظمت وجودی و مکارم اخلاقی آنان، شأن و منزلت واقعی این بزرگواران را روایت کرد. همچنین از به کار بردن تعابیری که با کیان ذاتی این شخصیت های استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز کرد و از «ردیف» قرار دادن اسامی حضرات معصومین علیهم السلام دوری گزید.

ک) طبقه بندی موضوعی شعر مهدوی؛ این کار با «روایت جزء به جزء» ارتباط تنگاتنگی دارد. ما باید بیاموزیم که پس از انتخاب سوژه برای آفرینش یک اثر هنری، به طبقه بندی موضوعی آن پردازیم و در مرحله بعد، زیر مجموعه های هریک از این موضوعات را شناسایی کرده و در محل خود قرار دهیم؛ سپس نظر خود را به نقطه خاصی از این زنجیره موضوعی معطوف کنیم و اندیشه خود را در فضایی که فراوی ما گسترده است به پرواز در آوریم. از پرداختن به چندین موضوع در یک شعر مهدوی حتی المقدور پرهیز کنیم مگر آنکه رابطه منطقی آنها را با هم احراز کرده باشیم؛ همانند یک نویسنده زبردست که در وهله اول، شاکله داستانی خود را طراحی می کند و سپس حلقه های موضوعی داستان را چنان با زبردستی به هم متصل می سازد که در نهایت، زنجیره موضوعی داستان او را کامل می کند.

ل) آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی؛ یک شاعر آیینی پیش از آن که شاعر باشد باید به عنوان یک منتقد توانا در عرصه شعر مهدوی بتواند به نقد آثار خود و دیگران پردازد و بدون کمترین گذشت، همانند یک صیرفی بصیر و آگاه، اثر هنری خود را بی رحمانه نقد کند و

پس از شناخت نقاط ضعف و نارسایی های آن، در اصلاح اثر هنری خود بکوشد. این نکته را باید همیشه در نظر داشته باشد که شعر تا هنگامی که به چاپ نرسیده و در اختیار این و آن قرار نگرفته، می تواند مورد تجدید نظر و حتی تغییرات کلی قرار گیرد، ولی پس از چاپ، حکم تیری را پیدا می کند که از کمان بیرون جسته و دیگر قابل بازگشت نیست.

آشنایی با فنون نقد شعر مهدوی، برای یک شاعر آیینی ره آوردهایی دارد که نمی توان بی تفاوت از کنار آنها گذشت. از همین روی، کسانی در عرصه شعر مهدوی موفق ترند که میزان آگاهی آنان از فنون نقد شعر بیش از دیگران باشد.

۲-۶) نبایدهای شعر مهدوی

علاوه بر دوازده مؤلفه ای که در شمار بایدهای شعر مهدوی ذکر کردیم و عدم رعایت آنها در زمره نبایدهای شعر مهدوی قرار می گیرد، موارد زیر را نیز می توان در شمار این «نبایدها» قرار داد. این موارد، خطوط ممنوعه در قلمرو شعر مهدوی را ترسیم می کنند و جنبه پرهیزی دارند و شهروندان شعر مهدوی، مجاز به عبور از آنها نیستند.

الف) رسالت مخاطب را نباید به دست فراموشی سپرد. شاکله معنوی شعر مهدوی باید به گونه ای طراحی گردد که مخاطب شعر، خود را در تکمیل آن سهیم باند و برای موارد ناگفته، معادل های مناسبی بجوید و آن را در حلقه معینی از زنجیره شعر مهدوی قرار دهد.

ب) چون دریافت «پیام شعر» باید توسط مخاطب صورت پذیرد، نباید با القای مستقیم و بی واسطه «پیام شعر» سهم مخاطب را نادیده گرفت. باید به او این اجازه را داد که خود «پیام شعر» را کاملاً «کشف» کند.

ج) باید از تقلید شیوه بیانی دیگران حتی المقدور پرهیز کرد. هر شاعری باید زبان شعری خود را پیدا کند، در غیر این صورت ناگزیر از تکرار و تقلید می شود که پسندیده نیست.

د) پرهیز از «گذشته گرایی» و احیای سنت های قدیمی غیر کارآمد، که عمر مفید آنها

سرآمده است و برای مخاطبان شعر مهدوی امروز، دیگر جاذبه ای ندارد.

ه) یک شاعر آیینی نمی تواند و نباید محیط اطراف خود را به دست فراموشی سپارد و در گذشته زندگی کند و از کنار حوادثی که در جوامع اسلامی و در زمانه غیبت رخ می دهد، با بی تفاوتی عبور کند.

و) باید از مغلق گویی و دشوار نویسی و فضل فروشی در شعر مهدوی که به «غموض آفرینی» می انجامد، پرهیز کرد.

ز) باید از به تصویر کشیدن مقوله های ضد ارزشی که بار منفی و جنبه بدآموزی دارند پرهیز کرد. مثلاً در مقوله «انتظار» که از موضوعات مهم شعر مهدوی است، باید به جنبه های مثبت آن عنایت داشت و بعد خود سازی آن را به تصویر کشید که منافاتی با دل بستن به آینده ای روشن و پر از امید ندارد و در عین حال، مخاطبان شعر انتظار را با خودسازی و غیر سوزی آشنا می کند که اولین قدم در انسان شناسی است.

ح) واگویی مطالب واهی و خرافی و غیر مستند، مسیر فکری علاقه مندان به شعر مهدوی را از راه مستقیم منحرف می کند و به جای آشنایی با واقعیات موجود در امر «غیبت» و «ظهور»، ذهن آنان را با مسائل بی ارزشی درگیر می کند که به فاصله گرفتن آنان از صف منتظران واقعی می انجامد. بنابراین، باید جداً از واگویی مطالبی از این دست پرهیز کرد.

ط) درست است که در مقوله «باستان گرایی»، در جستجوی «نمادهای تاریخی» است، ولی زیاده روی در این امر، شاعر آیینی را از صراحت بیانی دور می کند و مخاطبان شعر مهدوی را نیز هر از گاه به بیراهه می کشاند که از مسیر مستقیم شعر مهدوی فاصله دارد. همچنین نباید این نکته را فراموش کنیم که بسیاری از «نمادهای تاریخی» و «اسطوره ای» جایگزین مناسبی برای شخصیت های مطرح در شعر مهدوی نیستند و همانندی آنان با این ذوات مقدس را سرانجام به مسیر قیاس مع الفارق کشانده می شود که قابل دفاع نیست.

ی) به کارگیری اوزان جدید، قالب های شعری متنوع و ردیف های تازه در شعر مهدوی از «بایدها» است، ولی این نکته را نباید فراموش کنیم که هر از گاه برخی از اوزان

جدید به خاطر ناخوش آهنگی و بعضی از ردیف‌ها به جهت «لوکسی بی اندازه» و «بی محتوایی»، مخاطبان را از شعر مهدوی دور می‌کند و از میزان عطش و شیفتگی آنان می‌کاهد. بنابراین از این گونه اوزان ناخوش آهنگ و ردیف‌های شعری بی‌محتوا و به ظاهر لوکس و زیبا، باید پرهیز کرد.

این بحث را به اختصار برگزار کردیم؛ طالبان تفصیل به کتاب دیگر نگارنده «شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی» ص ۳۳۹ تا ۴۴۵ رجوع کنند.

ص: ۳۸۲

بخش هفتم – نمونه هایی از شعر مهدوی معاصر

اشاره

ص: ۳۸۳

نمونه هایی از شعر مهدوی معاصر

در بخش های مختلف این کتاب، آثار منظومی از شعرای معاصر را در رابطه با میلاد، غیبت، ظهور و رسالت های جهانی حضرت ولّی عصر علیه السلام نقل کرده ایم؛ ولی از آنجا که شعر مهدوی معاصر در زبان فارسی، از شأن و منزلت خاصی برخوردار است، بخش پایانی این اثر را به عنوان «حُسن ختام» به نمونه های برگزیده و ممتازی از شعر مهدوی شعرای معاصر فارسی زبان اختصاص داده ایم. انتخاب اشعار را به نحوی سامان داده ایم که شیفتگان شعر مهدوی با شیوه های بیانی متنوع و سبک های مختلف آن در عصر حاضر آشنا شوند.

آن آفتاب پنهانی

طلوع می کند آن آفتاب پنهانی

ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی

دوباره پلک دلم می پرد، نشانه چیست؟

شنیده ام که می آید کسی به مهمانی

کسی که سبزترست از هزار بارِ بهار

کسی، شگفت کسی، آن چنان که می دانی

کسی که نقطه آغاز هر چه پروازست

تویی که در سفر عشق، خطّ پایانی

تویی بهانه آن ابرها که می گریند

بیا که صاف شود این هوای بارانی

تو از حوالی اقلیمِ هر کجا آباد

بیا که می رود این شهر رو به ویرانی

کنار نام تو، لنگر گرفت کشتی عشق

بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی (۱)

پایان حیرانی

خورشید من! امشب پرتو نیفشانی
کز من نمی آید آینه گردانی
امشب دلم ابری است، دارم برای تو
یک چشم بارانی، یک روح طوفانی
حس می کنم دیری است هم رنگ چشمانت
ننوشته می خوانم، ناگفته می دانی
ای دل! پذیرا شو، دردی که می گفتی
ناخوانده می آید امشب به مهمانی
امشب که می ترکد بغض قفس هامان
باید پری افشانند ای روح زندانی!
مردی تیر بر دوش، از کعبه می آید
مردی که پیموده است یک راه طولانی
پایان نمی گیرد، راهی که او دارد
آغاز آینه است پایان حیرانی
وقتی که او آمد، آینه باید شد
تا گل کند در ما، خورشید پنهانی (۱)

چشم به راه

به تماشای طلوع تو جهان چشم به راه
به امید قدمت کون و مکان چشم به راه

به تماشای تو ای نور دل هستی! هست
آسمان، کاهکشان کاهکشان چشم به راه

ص: ۳۸۵

۱-۱۰۳۷. زکریا اخلاقی.

رخ زیبای تو را یاسمنُ آئینه به دست
قدِ رعناى تو را سروِ جوان چشم به راه
در شبستان شهوڈ اشك فشان دوخته اند
همه شب تا به سحر، خلوتیان چشم به راه
دیدمش فرشى از ابریشم خون مى گسترده
در سراپرده چشمان خود آن چشم به راه
نازنینا! نفسى اسب تجلّی زین کن
که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه
آفتابا! دمی از ابر برون آ که بود
بی تو منظومه امکان نگران، چشم به راه [\(۱\)](#)

در مدار چشمانت

سحر، آئینه دار چشمانت
صبح، حیران به کار چشمانت
ماه، روشن ترین مسافر عشق
دوره گردِ دیار چشمانت
هر پگاه، آفتاب و آئینه
می کشند انتظار چشمانت
تو به خورشید نور پاشیدی
وقتی آمد کنار چشمانت
از صداقت، همیشه سرشار است

موج دریا تبارِ چشمانت

اشک من چون ستاره می چرخد

هر سحر، در مدار چشمانت (۲)

ظهور کن

از مقابل دلم عبور کن

خاطرات رفته را مرور کن

باز هم بیا به ما سری بزن

خانه را پر از نشاط و شور کن

خوب من! بیا و با حضور خود

شهر را دوباره غرق نور کن

از میان کوچه های قلب من

ای فرشته! باز هم عبور کن

ص: ۳۸۶

۱- ۱۰۳۸. نعمت الله شمسی پور {فاکر}.

۲- ۱۰۳۹. عبدالرحیم سعیدی راد.

من که رو سیاه این قبیله ام

تو، به خاطر خدا ظهور کن (۱)

تمام جاده را رفتم...

به دنبال تو می گزدم نمی یابم نشانت را

بگو باید کجا جویم مدار کهکشان را؟

تمام جاده را رفتم، غباری از سواری نیست

بیابان تا بیابان بسته ام ردّ نشانت را

کهن شد انتظار اما به شوقی تازه بال افشان

تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را

کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید

که چون ابری بگردم کوچه های آسمانت را

الا ای آخرین طوفان! پیچ از شرق آدینه

که دریا بوسه بنشاند لب آتشفشان را (۲)

صدایت می کنم...

صدایت می کنم، عالم شمیم عود می گیرد

و چشمانم به یاد تو، غمی مشهود می گیرد

شبی در خلوت لاهوتی روحم تجلی کن

که دارد شعرهایم رنگی از بدرود می گیرد

سواحل در سواحل، خاک سرگرم گل افشانی است

که روزی رنگ و بو از آن گل موعود می گیرد

در اشراق ترنم ها و آفاق تغزل ها
زمین را نغمه جادویی داود می گیرد

ص: ۳۸۷

-
- ۱- ۱۰۴۰. حسین اسرافیلی.
 - ۲- ۱۰۴۱. صالح محمدی امین.

هلا! ای قدسی سرچشمه انفاس جالینوس به دشت زخمهامان نقشی از بهبود می گیرد

بین مولا! به محض این که از عشق تو می گویم

جهان را، شوق یک فردای نامحدود می گیرد(۱)

قبله گاه تمام ستاره ها

اینجا که شعر در کف نامردمان رهاست

موعود من! صدای تو، عاشق ترین صداست

این جغدهای خفته که آواز شومشان

در ژرفنای تیره و خاموش شب رهاست

باور نمی کنند که چشمان روشنت

دیری است قبله گاه تمام ستاره هاست

من می شناسمت، دلِ غمگین و خسته ات

با درد، با غرور ترک خورده آشناست

آی، ای تو آن درخت کریمی که دستهای

دیری است آشیانه گرم پرنده هاست

آخر چگونه در گذر بادهای تند

استاده ای؟ که قامت سبز تو ناخداست

من از هجوم دشنه شب، زخم خورده ام

پس مرهم نگاه اهورایی ات کجاست؟(۲)

کی می کنی ظهور!؟

یک شب، میان هاله ای از عطر و عشق و نور

۱- ۱۰۴۲. انسیّه موسویان.

۲- ۱۰۴۳. نسیم زنگویی.

پا می نهی به کوچه متروک عشق من

آهسته راه می روی، اما چه با غرور!

احساس می کنم که تنم سبز می شود

وقتی که از کنار دلم می کنی عبور

اینجا، تمام پنجره ها رو به غربتند

ای آشنای عاطفه! کی می کنی ظهور؟!

بی تو، نگاه ها همه پژمرد و خشک شد

بی تو، ز لوح خاطره ها پاک شد سرور

می آیی از طلعه خورشید بی گمان

یک شب میان هاله ای از عطر و عشق و نور(۱)

ای نبض پنهان هستی!

من آواره ناکجایی ترین رد پایم

چه بی انتهایم من امشب! چه بی انتهایم!

مرا دارد از خود تهی می کند ذره ذره

همان حس گنگی که می جوشد از ژرفنایم

پرم از غریبی و لبریزم از بی شکویی

بگو با من ای هیچ کس! من کیم؟ در کجایم؟

من و جست و جوی تو ای نبض پنهان هستی!

کجای زمین و زمانی؟ بگو تا بیایم

بگو از کجای دلم می وزی، سایه روشن

که من با غریبانگی های تو آشنایم

کبودای زخمی، که گل می کنی در سکوت

بنفشای بَغضی، که سر می کنی از صدایم

ص: ۳۸۹

۱-۱۰۴۴. محمد رضا روزبه.

چنان قاصدک در پریشانی دست طوفان

در آشوب بی ساحل یادهایت، ره‌ایم

چو فانوس، چشمانم از آتش و انتظار است

بیا! ورنه تا صبح می‌پژمرد روشنایم

هنوز این منم خیره بر امتداد همیشه

که روزی تو می‌آیی از آن سوی لحظه‌هایم (۱)

بُغضِ جمکرانی من

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من

کجایی؟ ای گل شب بوی بی‌نشانی من!

غزل برای تو سر می‌برم عزیزترین!

اگر شبانه بیایی به میهمانی من

چنین که بوی تنت در رواق‌ها جاری است

چگونه گل نکند بُغضِ جمکرانی من؟!

عجب حکایت تلخی است ناامید شدن

شما کجا و من و چادر شبانی من؟!

درین تغزل کوچک سرودمت ای خوب!

خدا کند که بخندی به ناتوانی من

به پای بوس تو، آینه دست چین کردم

کجایی؟ ای گل شب بوی بی‌نشانی من! (۲)

خواب دیده‌ام که می‌رسی...

مثل روز اوّل زمین، بوی بو تراب می دهی

بوی شاخه های زرد نور، بوی آفتاب می دهی

ص: ۳۹۰

۱- ۱۰۴۵. سعید بیابانکی.

۲- ۱۰۴۶. رضا طاهری.

طاقة طاقه آسمان، عزیزا! سهم شانه ستبر تو
ای پر از طلوع و روشنی! بوی التهاب می دهی
مشق های پاره پاره ام، فکر صحبت دوباره ام
دست های خواهش مرا، باز کی جواب می دهی؟
ردّ قصّه های مشرقی، ای نسیم آخر الزّمان!
هان چرا تو این قدر مرا، دست اضطراب می دهی؟
ذوالجناح ایستاده است، علقمه به علقمه عطش
شطّ آتش است ذوالفقار، اسب را شتاب می دهی؟
سبزپوشِ مهربان بر آی، صبح آرزو دمیده است
خواب دیده ام که می رسی، عشق را جواب می دهی (۱)

بیا که سبزه بروید

میان غربت این کوچه های تو در تو
دلَم گرفته به یاد تو ای گل شب بو!
هنوز، مثل گل و پونه دوستت دارم
هنوز مثل درخت و پرنده و آهو
میان این همه آئینه های سرد و سیاه
چراغ چشم تو از دور می زند سوسو
مخواه پنجره ام را اسیر پرده اشک
مخواه با غم غربتِ دلَم بگیرد خو
شبی برای صدایت ترانه می خوانم

شب ستاره و آینه و گل و گیسو
بیا که از نفس صد بهار گل بدمد
بیا! که سیزه بروید دوباره بر لبِ جو (۲)

بهار در راه است

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است
بهار، همنفس ذوالفقار در راه است
نگاه منتظران، عاشقانه می خواند
که: آفتاب شب انتظار، در راه است
به جاده های کسالت، به جاده های تهی
خبر دهید که: آن تکسوار در راه است
کسی که با نفس آفتابیش دارد
سر شکستن شبهای تار، در راه است

ص: ۳۹۱

۱- ۱۰۴۷. انسیه موسویان.

۲- ۱۰۴۸. محمود سنجری.

کدام جمعه؟ ندانسته ام! ولی پیداست

که آن ودیعه پروردگار در راه است

دلم خوش است میان شکنجه پاییز

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است (۱)

یار آمدنی است

فروغ بخش شب انتظار، آمدنی است

رفیق آمدنی، غمگساز آمدنی است

به خاک کوچه دیدار آب می پاشند

بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است

بین چگونه قناری ز شوق می لرزد!

مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است

صدای شیهه رخس ظهور می آید

خبر دهید به یاران: سوار آمدنی است

بس است هر چه پلنگان به کوه خیره شدند

یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است (۲)

تا کی انتظار؟!

رونق بهشت! گندمی تبار!

در جهنم، آدمی بیار

فارسُ الحجاز! نغمه ای بساز

شور من! بزن پرده را کنار

یوسف نهان! صاحب الزمان!

بر نگاهمان، مرهمی گذار

ای حماسه مرد! آسمان نورد!

خون نشسته در چشم ذوالفقار پشیمان خمید، قطع شد امید

تا کی انتظار؟! تا کی انتظار؟! (۳)

ص: ۳۹۲

۱- ۱۰۴۹. مرتضی امیری اسفندقه.

۲- ۱۰۵۰. سید محمد حسین ابوترابی.

۳- ۱۰۵۱. علی کفشگر.

می آیی و...

می آیی و تمام زمین است مال تو
خورشید، ذره ای است ز شرح جمال تو
وقتی که می رسی ز افق های دور دست
گم می شود تمام زمین زیر بال تو
تو از تمام آینه ها مهربان تری
باران چگونه وصف کند شرح حال تو؟
یوسف ترین غریب قبیله تویی عزیز!
پر می کند تمام دلم را خیال تو
ماییم و سینه های پریشان، همین و بس
ماییم و مهربانی زهرا خصال تو(۱)

به کلبه ات برگرد!

عبور می کند از متن سایه ها یک مرد
که از تبار بهار است و از قبیله درد
نسیم خاطره ها پیش پای آمدنش
ز باغ عشق، امید حضور می آورد
عبور می کند آری، همان که مانده غریب
نشسته پیش همین مردمان خسته و سرد
بدون رویش چشمانت ای گل نرگس!
برای خویش نداریم جز بهاری زرد

تو مثل موجی و این کلبه، ساحلی تنها

بیا به خاطر دریا، به کلبه ات برگرد!^(۲)

لحظه موعود

خواهی آمد ای سوار سبزِ پوش!

لحظه هایم را بهاری می کنی

با نگاه خویش در متن زمین

عشق را هر لحظه جاری می کنی

خواهی آمد، خوب می دانم هنوز

می نشینم روزها چشم انتظار

خیره بر بی انتهای جاده ها

می نشینم با نگاهی اشکبار

ای بهار آخرین! کی می رسی؟

منْ غریب و خسته اینجا مانده ام

در عبور بیدریغ لحظه ها

من کنار خویشتن جا مانده ام

ص: ۳۹۳

۱- ۱۰۵۲. مسعود بهروان.

۲- ۱۰۵۳. تیمور آقا محمدی.

فصل ها را باز هم پر می کند

گریه من، شیون من، سوز من

تا بینم لحظه موعود را

جمعه می شد کاشکی هر روز من! (۱)

چرا نمی آیی!؟

غروب جمعه دلگیر با دعای سمات دل شکسته من می زند دوباره صدات

هزار پنجره، پرواز می کند تا اوج

هزار پنجره از این دریچه های نجات

نشسته ای به بلندای لحظه های یقین

و زیر پای تو جوشیده، نیل، دجله، فرات و دانه دانه تسبیح دست سرشارت

به نخ کشیده ای از اجتماع گنگ گرات

زمین دچار تشنج، دچار بحران است

شبه گوی مقوایی بدون ثبات

تو سرنوشت زمینی، چرا نمی آیی؟

غروب جمعه دلگیر با دعای سمات (۲)

فقط!

دو چشم خسته من میخکوب کعبه فقط

شکست قبله نما از رسوب کعبه فقط

پر از تب است بگو پس چرا نمی آیی؟

تو ای مسافر تنهای خوب کعبه فقط

نمانده بر تن این روزهای نامشروع
به جز صلابتی از چارچوب کعبه فقط
طلوع می کنی از شرق این مکعب نور
و درک می کند این را، غروب کعبه فقط
به سمت چشم تو پیوند می خورد با هم
نمازهای فرادای رو به کعبه فقط (۳)

انتظار مستجاب!

بی تو چه سخت می گذرد روزگار من
«خود را به من نشان بده آینه وار من»
ای آفتاب! خیره به راهت نشسته ام
رحمی به حال دیده چشم انتظار من
هر شب برای آمدنت گریه می کنند
سجاده و دو دیده شب زنده دار من
امید بسته ام که می آیی و می کشی
دستی بر این، بر این دل امیدوار من
دل را برای آمدنت فرش کرده ام
بشتاب! ای امید دل بیقرار من!

ص: ۳۹۴

۱- ۱۰۵۴. و ۳ - حمیده رضایی.

۲- ۱۰۵۵. مجتبی تونه ای.

۳- ۱۰۵۶. مجتبی تونه ای.

دست دعا و اشک و نیاز ظهور تو

کی مستجاب می شود این انتظار من! (۱)

یار غمگسار بیاید

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید

خزان باغ جهان را ز نو بهار بیاید

دعا کنید، دعایی که آفتاب درخشان

به سرپرستی گل های روزگار بیاید

زند به گرده شب زخم، گام توسن عزمش

چو از فراز زمان، مهر شب شکار بیاید

هزار اختر تابنده در سپهر دو دستش

هزار مهر منیرش به کوله بار بیاید

قیامتی کند از قامتش به پا که تو گویی

معاد رویش انسان درین دیار بیاید

دمد به گلشن گیتی، بلوغ صبح رهایی

بهار خنده زند، گل به شاخسار بیاید

اگر ز موج پر آشوب عشق، نوح زمانه

به ساحلی که مرا باشد انتظار بیاید:

هزار اختر نور از فلک، ز شوق و ز شادی

برای دیدن آن یار گلعدار بیاید

جمال را بنماید اگر ز پرده غیبت

قرار بر دل یاران بیقرار بیاید

کتاب عشق گشایید و «ان یکاد» بخوانید

دعا کنید که آن یار غمگسار بیاید(۲)

ص: ۳۹۵

۱- ۱۰۵۷. سیمین دخت وحیدی.

۲- ۱۰۵۸. سلمان هراتی.

جز این تمنّایی نداریم

ما بی تو - تا دنیاست - دنیایی نداریم

چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم

ای سایه سار ظهر گرم بی ترخّم

جز سایه دستان تو جایی نداریم

تو آبروی خاکی و حیثیت آب

دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم

وقتی عطش می بارد از ابر سترّون

جز نام آبی تو، آوایی نداریم

شمشیرها را گو بیارند از سر بُغض

از عشق، ما جز این تمنّایی نداریم (۱)

صبحی دگر می آید...

صبحی دگر می آید ای شب زنده داران!

از قلّه های پر غبار روزگاران

از بیکران سبز اقیانوس غیبت

می آید او تا ساحل چشم انتظاران

آید به گوش از آسمان: این است مهدی!

خیزد خروش از تشنگان: این است باران!

با تیغ آتش می درد آن وارث نور

در انتهای شب، گلوی نابکاران

از بیشه زار عطرهاى تازه آید
چون سرخ گل بر اسب رهوار بهاران
آهنگ میدان تا کند او، باز ماند
در گرد راهش مرکب چابکسواران
آینه آیین حق! ای صبح موعود!
ماییم سیمای تو را آینه داران
دیگر قرار بی تو ماندن نیست در دل
کی می شود روشن به رویت چشم یاران؟ (۲)

ص: ۳۹۶

-
- ۱- ۱۰۵۹. سید حسن حسینی.
 - ۲- ۱۰۶۰. عزیز الله خدامی.

دیار خورشید

ستاره ها همه شب زنده دار خورشیدند

که تا طلوع سحر، بیقرار خورشیدند

ز جلوه های رخ تابناکشان پیداست

که این خجسته دلان از تبار خورشیدند

عبور مرکبشان بی نیاز اسم شب است

که آشنا به حریم دیار خورشیدند

ز چشمه سارِ ولی نعمت آبرو گیرند

به خوان نور و شرف، ریزه خوار خورشیدند

شکوه شب بود از وسعت شکفتنشان

شکوفه های لب جویبار خورشیدند

به گاه غیبت کبرای آفتاب شرف

ستاره ها، همه شب زنده دار خورشیدند(۱)

کی ظهور می کنی!؟

ای نسیم سرخوشی که از کرانه ها عبور می کنی!

ای چکاوکی که کوچ تا به جلگه های دور می کنی

ای شهاب روشنی که از دیار آفتاب می رسی!

این فضای قیرگونه را پر از طنین نور می کنی

آی ابر دلگرفته مهاجری که خاک تیره را!

آشنای تند بارش شبانه بلور می کنی

ای ترنمی که پا به پای رودها و آبشارها!

خلوت سواحل خموش را، فضای شور می کنی

آی رهسپر! گر از دیار یار ما عبور می کنی

پرسشی نما، بگو که: ای بهار! کی ظهور می کنی؟ (۲)

اگر بگردی ای موعود!

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو

بین باقی است روی لحظه هایم جای پای تو

ص: ۳۹۷

۱- ۱۰۶۱. محمد رضا ترکی {م. ببقرار}.

۲- ۱۰۶۲. یوسفعلی میرشکاک.

اگر کافر، اگر مؤمن، به دنبال تو می گردم
چرا دست از سر من بر نمی دارد هوای تو؟
صدایم از تو خواهد بود، اگر برگردی ای موعود!
پر از داغ شقایق هاست آوازم برای تو
تو را من با تمام انتظارم جستجو کردم
کدامین جاده امشب می گذارد سر به پای تو؟
نشان خانه ات را از هزاران شهر پرسیدم
مگر آن سوتر است از این تمدن روستای تو؟! (۱)

بنده صاحب الزمان بودن

بنده را سر بر آستان بودن
بهتر از پا بر آسمان بودن
نفسی در رضای حضرت حق
بهتر از عمر جاودان بودن
گه چو زنجیر، سر به حلقه در
گه چو در، سر بر آستان بودن
بهتر از پادشاهی دو جهان
بر در دوست پاسبان بودن
بندگی در جناب حضرت عشق
بهتر از شاه انس و جان بودن
عین انسان شدن به دیده حق

یعنی: از چشم خود نهان بودن

مسند از کوه قاف گستردن

بال سیمرغ، سایبان بودن

چون جرس، بسته از پی محمل

در ره عشق، یکرزبان بودن

یکدل و یک دهان و یک ناله

همه تن جنبش و فغان بودن

گمرهاان را درین شب تاریک

روشنی سوی کاروان بودن

در سیاحت به ساحت ملکوت

با دل و روح همعنان بودن

از زمان و زمانیان بیرون

بنده صاحب الزمان بودن (۲)

ص: ۳۹۸

۱- ۱۰۶۳. حاج میرزا حبیب خراسانی.

۲- ۱۰۶۴. علی اکبر خوشدل تهرانی.

حرم کجاست!؟

گم کرده راه کعبه عشقم، حرم کجاست؟

یعنی که جلوه گاه تو زیبا صنم، کجاست!؟

شادی، نصیب خاطر شادی پسند تو

من دوستدار درد و غم، درد و غم کجاست؟

من، خانه زاد محنت و رنجم خدای را

خانه خدای ذوالنعم ذوالکرم کجاست؟

تا از سیاهی شب دیجور وارهم

یا رب! فروغ ناصیه صبحدم کجاست؟

تا داد و دین بیاید و کفر و ستم برود

حامی عدل و ماحی کفر و ستم کجاست؟

از دوزخ فراق رخس، جان و دل گداخت

کویش که هست غیرت باغ ارم، کجاست؟

آن کشتی نجات، که زی ساحل مراد

درود چو نوح، سینه امواج یم کجاست؟

جز او، امیر کشور غیب و شهود نیست

آن والی حدوث و خدیو قدم کجاست؟

دل ها ز طول غیبت آن شه ملول گشت

بزداید آن که از دل ما زنگ غم، کجاست؟

تا وصف خط سبز و لب لعل او کند

آن روز، کلک «خوشدل» شیرین قلم کجاست؟ (۱)

تا سپیده می آید

بیا که با همه کوله بار برخیزیم

به عزم بوسه به دستان یار، برخیزیم

ص: ۳۹۹

۱-۱۰۶۵. سید فضل الله طباطبایی ندوشن {امید}.

غبار غربت پاییز را دوامی نیست

به انتظار طلوع بهار برخیزیم

ضریح دل بزداييم با ستاره اشک

مثال آينه بی غبار، برخیزیم

سوار صبح ظفر تا سپیده می آید

بیا ز خواب شب انتظار، برخیزیم

به پاس حرمت خورشید با گل صلوات

چو موج حاصل از انفجار، برخیزیم(۱)

خدا کند تو بیایی

چه قدر منتظرم من، خدا کند تو بیایی

نشسته پشت درم من، خدا کند تو بیایی

از آن درخت شکسته، از آن پرنده خسته

هنوز خسته ترم من، خدا کند تو بیایی

همیشه در سفری تو، بهار و برگ و بری تو

درخت بی ثمرم من، خدا کند تو بیایی

غریب مانده ام اینجا، غریب مثل پرستو

شکسته بال و پر من، خدا کند تو بیایی

شب است و ماه تویی تو، نشان راه تویی تو

بین که در به درم من، خدا کند که بیایی(۲)

طرح لبخند تو

چشم ها، پریشِ بی پاسخِ حیرانی ها

دست ها، تشنه تقسیم فراوانی ها

با دل زخم، سر راه تو آذین بستیم

داغ های دل ما، جای چراغانی ها

حالیا دست کریم تو برای دل ما

سر پناهی است درین بی سر و سامانی ها

ص: ۴۰۰

۱- ۱۰۶۶. محمد رضا احمدی فر.

۲- ۱۰۶۷. قیصر امین پور.

وقتِ آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی

ای سر انگشت تو آغاز گل افشانی ها

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید

فصل تقسیم غزل ها و غزلخوانی ها

سایه امن کسای تو مرا بر سر بس

تا پناهم دهد از وحشت عریانی ها

چشم تو، لایحه روشن آغاز بهار

طرح لبخند تو پایان پریشانی ها (۱)

پنجره گلها

گوش کن! می شنوی همهمه دریا را؟

تپش واهمه خیزِ نفسِ صحرا را

نور، بی حوصله در پنجره می آشوبد

باز کن پنجره بسته گلدان ها را

واژه ها، در شعف شور شدن می رقصند

دیدنی آنک به افق چرخش مولانا را؟

شیهه اسبِ کسی در نفس طوفان است

گوش کن! می شنوی همهمه دریا را؟

سبز پوش اسب سواری، گل و قرآن در دست

آب می باشد یک مرقد ناپیدا را (۲)

گفتم می آبی

گفتم می آیی، کوچه ها را آب پاشیدم

گلدان نور آوردم، عطر ناب پاشیدم

ص: ۴۰۱

۱- ۱۰۶۸. قنبر علی تابش.

۲- ۱۰۶۹. محمّد رضا تقی دخت.

شب با سپاه خویش در پس کوچه ها گم شد

بر ذهن تار آسمان، مهتاب پاشیدم

هرچند بی تو، زندگی مردابِ ماندن بود

من بذر نیلوفر بر این مرداب پاشیدم

در قاب عمرم، انتظاری کهنه می رقصید

تصویرهای تازه بر این قاب پاشیدم

امشب تمام آن چه می بایست، من کردم

باید بیایی، کوچه ها را آب پاشیدم(۱)

مولا نمی آیی!؟

من امشب زار می نالم، چرا مولا! نمی آیی؟

چرا ای صبح بی پایان ترین یلدا نمی آیی؟

دلم را نذر کردم تا به چشمانت بیاویزم

ضریح چشم هایت، قبله گاه ما، نمی آیی؟

طلسم انتظار کهنه چشم مرا کافی است

که در هم بشکنی بایک نگاه، امان نمی آیی!

تمام جاده ها چشم انتظار مَقدمت هستند

سوار سبز پوشِ وادی بطحا! نمی آیی؟

بین در انتظارم تا نثار مَقدمت سازم

دلم را، هتیم، دار و ندارم را، نمی آیی؟

زمین، آیینه تاریکی و کفر و تفرُّعُن شد

غرور آخرین از نسل «أَعطینا» نمی آیی!

تو گفتی: جمعه موعود می آیم، نمی دانم

چرا مولا! چرا مولا! چرا مولا! نمی آیی؟ (۲)

ص: ۴۰۲

۱- ۱۰۷۰. محمد رضا تقی دخت.

۲- ۱۰۷۱. جواد جهان آرایبی.

گل نرگس

بیا تا نغمه شوق از نهاد خاک برخیزد

غبار از خاطر آینه افلاک برخیزد

اگر در جلوه آری گوهر پاک وجودت را

صدف از دامن دریا، گریبان چاک برخیزد

گل شوق تو را در دیده می کارم، مگر امشب

دل از خواب گران آرزو، چالاک برخیزد

اگر پا در رکاب آری، به پا بوس سمند تو

هزاران لاله خونین جگر از خاک برخیزد

بیار ای دیده! امشب قطره قطره اشک بر دامن

که از دل، شعله شعله آه آشناک برخیزد

به هنگام ظهور تو، تو ای خورشید نورانی

به پیش پای تو چون خاکیان، افلاک برخیزد

مگر حرف مرا تکرار سازد ای گل نرگس!

سخن با کوه می گویم، کزو پژواک برخیزد

به شوق نرگس مست تو ای مهر جهان آرا!

بسی گل نغمه مستی ز نای تاک برخیزد(۱)

بیا بتاز و بتازان

کجاست قامت سبزت؟ بهارمان! بس نیست؟

بیا بتاز و بتازان سوارمان! بس نیست؟

دو چشم می کنم این کوه و گاه را بر راه

اگر اشاره کنی، انتظارمان بس نیست؟

ص: ۴۰۳

۱- ۱۰۷۲. عباس چشامی.

چه فکر می کنی ای مهربان ترین روشن؟!

چه فکر می کنی؟ آیا غبارمان بس نیست؟

مخواه گریه پرهیزد از من ای مولا!

اگرچه عدّه پرهیزگارمان بس نیست

کجای خاک بخوابانم این همه گل را؟!

بس است ساقه شکستن، مزارمان بس نیست؟!

زیاد فکر سفر می کنی دل ناچیز!

یقین بدان که سفر هست، بارمان بس نیست(۱)

رود آینه

تو می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری

واز دو دست همیشه سبزه، گل و نسیم بهاره جاری

نمی توان از تو در غزل گفت، تو را ابد یا ازل گفت

تو رود آینه هستی و ابز ز گیسوانت شراره جاری!

چه می کنی که به شوق نامت درین غزل های خشک و بی روح

گل تصاویر می شکوفد، و می شود استعاره جاری

میان بغض سیاه ساکت تو می رسی ای گلوی عاشق!

و می شود با صدای سبزه اذان عشق از مناره جاری

فروغ شبهاست خواندن تو، بلوغ لبهاست خواندن تو

تویی که معنای بودن را نمی کنی در نظاره جاری

تو را سوار همیشه پیروز! به چشم فردا مگر بینم

که می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت ستاره جاری (۲)

ص: ۴۰۴

۱- ۱۰۷۳. علی حاجتیان فومنی.

۲- ۱۰۷۴. سید مهدی حسینی.

تو و زلالی و سرشاری

خیال سبز تماشایت به ذهن آینه ها جاری است
و چشم آینه ها انگار بدون چشم تو زنگاری است
شب من و شب گیسویت، قصیده ای است چه طولانی!
حکایتی ز پریشانی، همیشه مبهم و تکراری است
میان رخوت دستانم، حضور مبهم پاییز است
و روح سرد خزان انگاز هنوز در تن من جاری است
تو ای حضور اهورایی! به یک تبسم بارانی
بیا و بغض مرا بشکن که فصل، فصل عطش باری است
من و تلاطم تو خالی، تو و زلالی و سرشاری
بیا و جام مرا پر کن کنون که لحظه سرشاری است
چراغ روشن شب پژمرد، ستاره ها همه خوابیدند
به یاد تو دل من، اما هنوز در تب بیداری است
درین تلاطم دلتنگی بیا و از سر یکرنگی
دلی بده به غزل هایم، اگر چه از سر ناچاری است!^(۱)

کجایی!؟

روح خاکستر من! کجایی؟

بحر شعله ور من! کجایی؟

کلهکشان! آسمان! سال نوری!

ژرف پهناور من! کجایی؟

مشتري بر تو كيوان و زهره

سوي آن سوتر من! كجايي؟

صاعقه! ابر! باران! جوانه!

رويش باور من! كجايي؟

سمت قوس مدار تكامل!

اوج سرتاسر من! كجايي؟

ارتفاع سحر! صبح پيچان!

تاب نيلوفر من! كجايي؟

ص: ۴۰۵

باغبان فلق! بذر فردا!

دانه خاور من! کجایی؟

بی ستون آسمان! راه شیری!

شور شعر تر من! کجایی؟

فاتحه! قدر! وَالْعَصْر! یاسین!

واقعه! کوثر من! کجایی؟

قبله! سَجَّادَه! نَبْت! نیایش!

سجده آخر من! کجایی؟

نافله! نازدانه! نوازش

غایب در بر من! کجایی؟

آشکار «حسن»! غیب نرگس!

راز پرده در من! کجایی؟ (۱)

چشم های جاده

کور کرد انتظار، چشم های جاده را

کشته است مردم انتظار زاده را

آتشی به نام عشق، باز طعمه کرده است

مثل روزهای پیش جنگل اراده را

ای که با صدایتان آبدیده می کنید

دشنه های سیصد و سیزده پیاده را

سبزتر کنید هان! روی شانه هایتان

نخل های چوبی خواب های ساده را

می رسد کسی که باز روح تازه می دهد

مردهای جنگی از نفس فتاده را

او همان کسی است که سمت عشق می کشد

مثل حالت قنوت، دست های ساده را

با نگاهش عاقبت، سبز می کند کسی

قلب سرد جنگل و چشم کور جاده را (۲)

ص: ۴۰۶

۱- ۱۰۷۶. محسن وطنی.

۲- ۱۰۷۷. علی داوری.

زودتر برگرد!

می خواهم آری خوب باشم، خوبتر، برگرد

این را نمی خواهی تو خوب من! مگر؟ برگرد

امشب دعای ساقه هایم نام سبز توست

می خشکم آخر زیر باران تبر، برگرد

فصل تو شد گویا که نامت مثل نیلوفر

پیچیده امشب در همه کوه و کمر، برگرد

امشب بیابان در بیابان مار می روید

خشکیده حتی شاخه های شعله ور، برگرد

شمشیرها در انحنای خشم پوسیدند

عصیان قومی تازه شد فصل خطر برگرد

یک روز دیگر آمد اما بی غزل طی شد

دارم به پایان می رسم من، زودتر برگرد!^(۱)

آن همیشه خوب

از شانه اش شکوفه می ریزد مردی که وسعتش بهارانی است

می آید از غبار آن سوها در یک شبی که تُرد و بارانی است

بر تک درخت جاده می بندد اسب سپید و خسته خود را

می خواند آه ز آن شب موعود، از آن شبی که سخت طوفانی است

من دیده ام شهاب می ریزد از گوشه گوشه ردای او

در چشم های ابری اش رازی است مانند آن شبی که بارانی است

افسوس بادهای ده روزه، بوی بهار را نیاوردند

تقویم ها ولی نفهمیدند امسال فصل ها زمستانی است

ص: ۴۰۷

۱-۱۰۷۸. قادر دلاور نژاد.

با نان و با کبوتر و با زیتون، کاش آن همیشه خوب برگردد

این روزهای سوخته دیری است بی او در ابتدای ویرانی است(۱)

تو چرا دیر می کنی!؟

ای آخرین ستاره که تأخیر می کنی

من زود آمدم، تو چرا دیر می کنی؟

من زود آمدم، به یقینی که خواب رفت

خوابی که ای نیامده! تعبیر می کنی

ای آخرین ستاره! که با خنده ای زلال

شب را، اسیر صبحِ فراگیر می کنی

با من بگو: نرفته به صبح تو می رسم

یا آن که وعده و وعده مرا پیر می کنی؟(۲)

کوچ

وهم می بارد از آیینی شب جاری مان

کیست تا آمده باشد پی دلداری مان!؟

سفری تازه فرا روی ره قافله نیست

وه چه دلگیر شد این جاده تکراری مان!

لحظه ها، باور شوقی است که در چشم دوید

پشت این پنجره آویخته بیداری مان

سرو این باغ از آسیب تبر ایمن باد!

جمع عشقیم و نگاهند ز بسیاری مان

گفت: این قافله باید که ز شب کوچ کند

صبح خورشید که آمد به جلو داری مان؟ (۳)

سپیده موعود

معبد دلم بی تو ساکت است و ظلمانی

ای الهه خورشید در شب زمستانی!

ص: ۴۰۸

۱- ۱۰۷۹. علیرضا دهلرویه.

۲- ۱۰۸۰. جعفر رسول زاده {آشفته}.

۳- ۱۰۸۱. بهروز سپید نامه.

از پیت روان کردم در غروب تنهایی
ناله های پی در پی، گریه های پنهانی
لحظه ای رهایی ده ای ستاره قطبی!
زورق وجودم را زین محیط طوفانی
باز هم بهاری کرد آسمان چشمم را
کوچ سبز آوازِ سهره های زندانی
در مسیر دیدارت ای سپیده موعود!
کوچه باغ چشمم را کرده ام چراغانی
از تبار اندوهم چون شقایق صحرا
الفتی ندارم با هر غم خیابانی (۱)

طلوع

به چشم من ببخش، آسمانی!
افق افق طلوع ناگهانی
بیا و ماه لحظه های من باش
درین هزار و یک شبِ کتانی
بهار من که بی تو، بی تو، بی تو
خزائیم، خزائیم، خزانی
بیا و برگ زیستن بیاور
برای این درخت استخوانی
تو را به انتظار می سرایند

تمام سبزه های ارغوانی

تویی که کوله بار دست هایت

پر است از خدا و مهربانی (۲)

گل بکار!

آه می کشم تو را با تمام انتظار

پر شکوفه کن مرا ای کرامت بهار!

در رهت به انتظار صف به صف نشسته اند

کاروانی از شهید، کاروانی از بهار

ای بهار مهربان! در مسیر کاروان

گل بیاش و گل بیاش، گل بکار و گل بکار!

بر سرم نمی کشی دست مهر اگر مکش

تشنه محبتند، لاله های داغدار

ص: ۴۰۹

۱- ۱۰۸۲. علیرضا فولادی.

۲- ۱۰۸۳. علی رضا قزوه.

دسته دسته گم شدند سهره های بی نشان

تشنه تشنه سوختند، نخل های روزه دار

می رسد بهار و من بی شکوفه ام هنوز

آفتاب من بتاب! مهربان من ببار! (۱)

ای آفتاب گمشده!

ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن

از مشرق تجلی مذهب، طلوع کن

ای آخرین ستاره عاشق! چو آفتاب

با بال های سوخته یک شب طلوع کن

کشتند بی حضور تو جدت حسین را

ای خطبه شهادت زینب! طلوع کن

از هفت خط جام، عطش شعله می کشد

با باده های سرخ و لبالب طلوع کن

پر شد زمین ز فتنه شیطان و آل او

بر سفلگان پست مُدَبِّذ طلوع کن

امشب، غروب بوی غریبی نمی دهد

ای آفتاب گمشده! امشب طلوع کن (۲)

انتظار

بیا و گر نه درین انتظار خواهم مرد

اگر که بی تو بیاید بهار، خواهم مرد

به روی گونه من اشک، سال ها جاری است

و زیر پای همین آبشار، خواهم مرد

خبر رسید که تو با بهار می آیی

در انتظار تو من تا بهار خواهم مرد

پدر که تیغ به کف رفت مژده داد که من

به روی اسب سپیدی سوار خواهم مرد

ص: ۴۱۰

۱- ۱۰۸۴. عبدالجبار کاکایی.

۲- ۱۰۸۵. ساحر لیلہ کوهی.

تمام زندگی من درین امید گذشت

که در رکاب تو با افتخار خواهم مرد(۱)

کوچه کوچه جستجو

کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار

شهر من! شکفته ای در تبسم بهار

شهر من! شکفته ای در بهار مقدمش

در بهار ملتهب، در بهار بی قرار

کینه را بگو برو از تمام سینه ها

سینه را بگو بخوان، با تمام چشمه سار

یک گل محمّدی است در شکنجه سکوت

هم تبار نرگسی، زاده در دل حصار

الفت جوان رسد شوق جاودان رسد

از پس قرون درد، از پس مه و غبار

آزمون قرن هاست این که می رسد ز راه

کوچه کوچه جستجو، خانه خانه انتظار(۲)

چشم انتظار تو مانده است

فصل شکوفایی ماست، صبح بهاری که داری

شرقی ترین آفتاب است، آینه داری که داری

ای آسمانی ترینم! در آسمان مانده بر جای

صد کهکشان جای پای، از گشت و گذاری که داری

با آسمانت انیسند گل های محبوب مهتاب
خورشید پر می گشاید در سایه ساری که داری

ص: ۴۱۱

۱- ۱۰۸۶. عباس مهری آتیه.

۲- ۱۰۸۷. سید اکبر میر جعفری.

باور کن این ابرها هم ذوق چکیدن ندارند
تا آذر خشی نخیزد از ذوالفقاری که داری
در شام سرد بیابان، چشم انتظار تو مانده است
فانوس چشمان زرد مجنون تباری که داری
بعد از غروب زمستان همراه آواز باران
می آید از مشرقی سبز، صبح بهاری که داری (۱)

در اسارت مرداب

سخت است با خیال تو در خواب زیستن
چونان کویر با عطش آب زیستن
بر چهره، گرد زرد فراموشی زمان
تصویر وار در قفس قاب زیستن
چون جغد با شقاوت ویرانه ساختن
خفّاش وار همدم شب تاب زیستن
دور از نگاه روشن آینه تاب تو
همواره در اسارت مرداب زیستن
ای آفتاب صبح تماشایی بهار!

تا چند بی تو در دل مرداب زیستن؟

برخیز و مهر چهره بر افروز و شب بسوز

سخت است با خیال تو در خواب زیستن (۲)

یار می آید

غمین میباش برادر! که یار می آید

دلِ نشسته به خون را قرار می آید

ص: ۴۱۲

۱- ۱۰۸۸. ضیاءالدین ترابی.

۲- ۱۰۸۹. سید محمد غفاری.

مگوز تیرگی آسمان شب آیین

که صبح از پی شبهای تاریک می آید

سپیده می دمدم و آفتاب عالمتاب

به آسمان شب انتظار می آید

مریز اشک فراق از دو دیده چون یعقوب چرا که یوسف نیکو عذار می آید

امیر قافله گوید که از ره یاری

به دشت حادثه آن تکسوار می آید

بزرگ منجی عالم به دادخواهی ما

به گاه حادثه بشمار می آید

ز بازوان توانمند او به تارک خصم

لهیب بارقه ذوالفقار می آید

خوش آن خجسته پگاهی که با شکستن شب

نهان به دیده ما آشکار می آید(۱)

هلا طلیعه موعود!

خوشا جمال جمیل تو ای سپیده صبح!

که جلوه های تو پیدا است در جریده صبح

هلا طلیعه موعود! جان رستاخیز!

بیا، که با تو بروید گل سپیده صبح

به پهندهشت خیالم، چمن چمن گل یاس

شکفته شد، به هوای گل دمیده صبح

گلوی ظلمت شب را دریده خنجر روز

نمای روشن امید در پدیده صبح!

درای قافله شب دگر نمی آید

ز پشت پلک افق، شد شکفته دیده صبح

اگر چه غایبی از دیدگان من ای خوب!

خوشا به چهره زیبای آفریده صبح

ص: ۴۱۳

۱- ۱۰۹۰. حمید رضا شکارسری.

صدا بزن بهار را

بیا و ختم کن به چشم هایت، انتظار را

به بی صدا تبشومی، صدا بزن بهار را

نبودن تو کوه را، پراز سکوت کرده است

و دشت های خسته از قرون بشمار را

به گوشه چشمی از تو، دردها به باد می روند

بزن به زخم عشق، آن نگاه شاهکار را

بیا که مدتی است از میانه، نو رسیده ها

به گوشه رانده اند عاشقان کهنه کار را

تمام جمعه ها، زمین امیدوار می شود

که پر کنی از آفتاب، آسمان تار را

بریز خون تازه عبور زیر گام خود

رگان خشک جاده های خفته در غبار را

نشسته در غروب، روی زین اسب خسته اش

نظاره می کند گذشت تند روزگار را

«رکاب در رکاب تو، به سمت شعله تاختن»

برآور آرزوی واپسین این سوار را(۱)

این بخش را با قصیده تصویری و زیبای علی موسوی گرمارودی زینت می دهیم:

رخشنده خنده سحر از شرق شد پدید

رنگ سیاه شب ز رخ آسمان پرید

و آن تیره‌ای از چهره زمین

با بوسه‌های سرخ فلق گشت ناپدید

ص: ۴۱۴

۱- ۱۰۹۱. خورشید.

تا خیمه های تیره شب را برافکند
و آن گه به پا کند به افق چادر سپید
از دامن خیام سحر دست های صبح
گل میخ های کوب سیمینه بر کشید
و آن گه سپید رشته ای از نقره های خام
زین سوی تا به سوی دگر در افق رسید
گویی که از نیام یکی تیغ صیقلی
آمد برون و پرده شام سیه برید
یا کس سیاه جامه ای از سیمگون تنی
آهسته از کنار بر و دوش بر درید
اینک، خور(1) از ره آمد و در دشت خاوران
زرین سپاه بیحد خود را پرا کنید
تا چشم زخم کس نرساند بدو زیان
هرجا خور - این عروس دل افروز - می چمید
ابر سیاه، دود ز اسپند می گرفت
و ز پیش پیش، در ره او زود می دوید
از سوی تابناک افق می شتافت پیش
یک خیمه ابر پاک فروهشته سپید
چونان که موج های کف آلوده بلند
از دور دست سینه دریا شود پدید

نک، خور به جایگاه بلند خود ایستاد

و آن گه به بال نور به هر سوی پر کشید

هم در کنار لاله وحشی گزید جای

هم سوی سوسن و سمن بوستان چمید

ص: ۴۱۵

۱-۱۰۹۲. اینک.

یک بوسه داد و جان و تن شبنمی ستد

بوسی گرفت و خون به رخ سرخ گل دوید

و آن گاه تا به دیده نرگس نگاه کرد

برقی ز التهاب شگرفی در آن بدید

زین برق التهاب به چشمان پاک او

دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید

همراه بوسه های زر آفتاب صبح

در بوستان سامره این غنچه بشکفید

یک لحظه در سراسر گیتی به مولدش

هر سنگ و چوب، دل شد و از شوق پُر تپید

یک لمحّه جان خسته این روزگار نیز

در بستر زمانه ازین مژده آرمید

آزادگی سرود که: شد مهدی آشکار

نک بندهای بردگی و زور بگسلید

آمد غریو عدل که: اینک من آمدم

وین نغمه تا به کاخ ستم پیشگان رسید

لبخند کبر و ناز ستمبارگان ز بیم

چون جغد از خرابه لبهایشان پرید

بر خار بوته های دل هر ستمگری

آن غنچه های تلخ ستم نیز پژمرید

بشکفت چون شکوفه که در بوستان دمد

در شوره زار قلب ستمدیدگان دمید

باز آی ای چو بوی گل از دیده ها نهان!

کز رنج انتظار تو پشت فلک خمید

ص: ۴۱۶

باز آ که دیده در همه نامردم جهان

دیری است تا که رادی و آزادگی ندید

هر نغمه ای که خاست، فرو مرد در گلو

ز آن بیشتر هنوز که یارد کند نشید

ص: ۴۱۷

۱ - قرآن مجید

۲ - نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی

آ

۳ - آذرخش، گزیده اشعار مشفق کاشانی، انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۵.

۴ - آه عاشقان در انتظار موعود (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات سرور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۴.

ب

۵ - برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی، به تصحیح جلال الدین همایی، کتابفروشی فروغی، تهران، سال ۱۳۴۳.

۶ - بهار آل یاسین (مجموعه سرودهای آیینی)، به کوشش جعفر رسول زاده و حاج حسن باقری، انتشارات عصر ظهور، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.

پ

۷ - پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۱.

ت

۸ - تاریخ کامل ایران، دکتر عبدالله رازی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۲.

۹ - تذکره مدینه الادب، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ج ۱ و ۲ و ۳، سال ۱۳۷۶.

ص: ۴۱۸

۱۰ - حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۶۸.

۱۱ - خوشه های طلایی (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب محمّد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات مسجد مقدّس جمکران، قم، چاپ دوم.

۱۲ - در غبار کاروان (مجموعه شعر)، محمود شاهرخی (جذبّه)، سازمان انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۷۰.

۱۳ - دویست سخنور، نظمی تبریزی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳.

۱۴ - دیوان ابوالفرج رونی، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، ج ۱، سال ۱۳۴۷.

۱۵ - دیوان ادیب پیشاوری، به کوشش علی عبدالرّسولی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲.

۱۶ - دیوان ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، به تصحیح وحید دستگردی، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، سال ۱۳۱۲.

۱۷ - دیوان استاد فقید عبدالحسین نصرت، به کوشش عبدالرّضا نصرت، چاپ اول، سال ۱۳۴۷.

۱۸ - دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۴.

۱۹ - دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، نشر اقبال، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۵۳.

۲۰ - دیوان امیری فیروز کوهی، به کوشش امیر بانو فیروز کوهی (مصفا)، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۹.

۲۱ - دیوان امینی تبریزی، به کوشش علی نظمی، چاپ اول، سال ۱۳۵۶.

۲۲ - دیوان انوری، به اهتمام محمّد تقی مدرّس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ج ۱، چاپ دوم.

۲۳ - دیوان جمال الدّین محمّد عبدالرّزاق اصفهانی، به تصحیح حسن وحید دستگردی.

۲۴ - دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام علی حبیب، کتابفروشی زوّار، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۱.

- ۲۵ - دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری، به تصحیح ملک زاده، کتابخانه ابن سینا، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۲.
- ۲۶ - دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکار (سهی) دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۴.
- ۲۷ - دیوان حکیم سنائی غزنوی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات سنائی، تهران.
- ۲۸ - دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، انتشارات خیام، تهران، سال ۲۵۳۷.
- ۲۹ - دیوان خسرو، سید محمد خسرو نژاد، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ دوم، سال ۱۳۷۴.
- ۳۰ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، به تصحیح و تحشیه و مقابله محمد علی مجاهدی (پروانه)، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۳۱ - دیوان خوشدل تهرانی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۰.
- ۳۲ - دیوان دکتر احمد ناظر زاده کرمانی، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۹.
- ۳۳ - دیوان سنا، استاد جلال الدین همائی (سنا)، به اهتمام ماهدخت بانو همائی، نشر هما، تهران، چاپ اول.
- ۳۴ - دیوان سید حسن غزنوی.
- ۳۵ - دیوان شمس الفصحاء محیط قمی، به کوشش احمد کرمی، سلسله نشریات ما، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۲.
- ۳۶ - دیوان صابر همدانی، اسد الله صنّعیان (صابر)، با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۱.
- ۳۷ - دیوان صادق سرمد، با مقدمه جمیله سرمد، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۷.
- ۳۸ - دیوان صغیر اصفهانی، اصفهان، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۶۶.
- ۳۹ - دیوان طرب اصفهانی، به تصحیح جلال الدین همائی شیرازی، کتابفروشی فروغی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۴۳.
- ۴۰ - دیوان علامه محمد محسن فیض کاشانی، به تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، تهران، چاپ اول، ج ۱، سال ۱۳۷۱.
- ۴۱ - دیوان عندلیب کاشانی، انتشارات کاوه، تهران، سال ۱۳۴۳.
- ۴۲ - دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۲.
- ۴۳ - دیوان فروغی بسطامی، به کوشش حسین نخعی، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، چاپ دوم، سال ۱۳۴۲.

۴۴ - دیوان قطران تبریزی، با مقالاتی از سه تن از اساتید، انتشارات ققنوس، تهران، چاپ اول.

۴۵ - دیوان کامل دکتر رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، سال ۱۳۴۸.

۴۶ - دیوان کامل خواجه‌جوی کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ ارزشنگ.

ص: ۴۲۰

۴۷ - دیوان کمپانی، با مقدمه و پاورقی عباس فقیهی، انتشارات حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

۴۸ - دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به تصحیح سادات ناصری و غلامحسین بیگدلی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۶.

۴۹ - دیوان محمّد بن حسان خوسفی، به کوشش احمد احمدی بیرجندی و سالک، اداره کل اوقاف و امور خیریه استان خراسان، مشهد، چاپ اول.

۵۰ - دیوان ملاّ محمّد رفیع واعظ قزوینی، به کوشش دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، سال ۱۳۵۹.

۵۱ - دیوان ناصح قمشه ای، حاج شیخ عبدالکریم ملکیان (ناصر قمشه ای)، دفتر پژوهش و نشر سهر وردی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶.

۵۲ - دیوان ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح سید نصر الله تقوی، چاپخانه گیلان، سال ۱۳۳۹.

۵۳ - دیوان نظام الدّین محمود قمر اصفهانی، به اهتمام تقی بینش، انتشارات باران، مشهد، سال ۱۳۶۳.

۵۴ - دیوان وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۳.

۵۵ - دیوان یحیی اصفهانی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۹۷.ه.ق.

س

۵۶ - سرود درد (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷.

۵۷ - سرود رگبار (مجموعه شعر)، علی موسوی گرماوردی، انتشارات رواق، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۵۷.

۵۸ - سرود سپیده (مجموعه شعر)، حمید سبزواری، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۷.

۵۹ - سرود ولایت (مجموعه سرودهای آیینی)، جعفر رسول زاده، انتشارات رواق اندیشه، قم، سال ۱۳۷۵.

۶۰ - سفینه های نور (مجموعه شعر)، سید رضا مؤید، چاپ و نشر نخست، مشهد، سال ۱۳۷۷.

۶۱ - سیری در شعر فارسی، دکتر عبدالحسین زرّین کوب، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول، سال ۱۳۶۳.

ش

۶۲ - شعر و شاعری، معظّمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، سال ۱۳۷۰.

۶۳ - شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی، محمّد علی مجاهدی، پژوهشکده تحقیقات سپاه قم، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۹.

ص: ۴۲۱

ف

۶۴ - فرهنگ آندراج، محمد پادشاه (شاد)، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، دوره، کتابفروشی خیام، تهران.

۶۵ - فرهنگ معین، دکتر محمد معین، دوره ۶ جلدی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، سال ۱۳۶۴.

۶۶ - فرهنگ موعود، حسین کریم شاهی بیدگلی، انتشارات ناصر، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

ک

۶۷ - کلیات اشعار ملک الشعراء طالب آملی، به تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، انتشارات سنائی، تهران.

۶۸ - کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۳.

۶۹ - کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی، به کوشش احمد ربّانی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۴.

۷۰ - کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای، انتشارات علمیّه، تهران.

۷۱ - کلیات ضیائی، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶.

۷۲ - کلیات قاسم انوار، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۳۷.

گ

۷۳ - گلازه (مجموعه شعر)، به انتخاب محمد مطهر.

۷۴ - گل و نوروز (مجموعه شعر)، خواجهی کرمانی، به اهتمام کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، سال ۱۳۵۰.

۷۵ - گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱ و ۲.

ل

۷۶ - لسان الغیب به ضمیمه مفتاح الاراده، عطار نیشابوری، به تصحیح احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات محمودی، تهران.

م

۷۷ - مجمع الفصحاء، رضا قلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ج ۶.

۷۸ - مجموعه اشعار نیما یوشیج، بنگاه مطبوعاتی صافی علیشاه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۴۶.

۷۹ - مجموعه دیدار (مجموعه شعر مهدوی)، به انتخاب سید حبیب نظاری، دبیرخانه دائمی اجلاس دو سالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی علیه السلام، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.

۸۰ - مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۶.

۸۱ - مظهر العجایب و مظهر الاسرار، عطار نیشابوری، به کوشش احمد خوشنویس (عماد)، انتشارات سنائی، تهران، سال ۱۳۴۵.

ن

۸۲ - نامه فرهنگیان، محمد علی مصاحبی نائینی (عبرت)،

۸۳ - نجم الثاقب.

۸۴ - نخل میثم (مجموعه شعر)، غلامرضا سازگار (میثم)، با مقدمه محمد علی مجاهدی «پروانه»، نشر حق بین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۵.

۸۵ - نشانه های ظهور او، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.

۸۶ - نغمه های ولایت (مجموعه شعر)، سید رضا مؤید، انتشارات علی زاده، مشهد، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴.

ه

۸۷ - همای و همایون (مجموعه شعر)، خواجهی کرمانی، تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۸.

ی

۸۸ - یاد مهدی علیه السلام، محمد خادمی شیرازی، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، سال ۱۳۷۱.

۸۹ - یک صحرا جنون (مجموعه شعر)، محمد علی مجاهدی (پروانه)، دار الصادقین، قم، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

ص: ۴۲۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

